بعون صانع مکین و مکان بفضل خلاق زمین و زمان

کفایۂ منصوری و رسالۂ چوب چینی

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد



بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان قانون حکمت او بی پایانست و حمد سعید و ثنای بی قیاس مر پادشاهی را که نعم و احسان او در حق ایشان بیرون از حد بیان است گواه بر کمال قدرت او طبائع اصول امزجه صور ارکانست و دلیل بر رحمت و رافت او احوال امزجه ابدانست قادری که از کمال خاصیت قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و صحت و مرض را با سباب مقرر داشت و از فضل بی متناهی خود تدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت کرامت صورکم فاحسن صورکم بر قامت زیبای انسان دوخت و سماط رزقکم من الطیبات جهت نزول ایشان مرتب ساخت ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحفه تحیات و صلوات مر ذاتی را که منهاج او اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره اعراض کلیات ست و ارکان خمسه او چون سته ضروری زبده و غنی و منی ست و چون سطحه جامع مغنی و حاوی شفاست اعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جاده یقین و راه نمایان شارع دین متین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصر ارباب سیرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمیست که در صدف وجود زبده موجودات است و در علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه او را بتشریف خلعت ولقد کرمنا بنی آدم نواخته و بترکیب امزجه مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را بعدل و سیاست و طاعات و عبادات امر فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود

صحت بدن که مبدأ از قابل و موضوع کاملست متصور نمیشود پس بر هر شخص لازم است که بمحافظت صحت حاصله
و استمرار و ازاله آن کوشد از سعادت دارین و کمال منزلین محروم نماند و چون انسان بنابر اختلاف
فصول و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الاوان بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از
امور دنیوی و اخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه
فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصوره درج کرده هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه
در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نمی فرمود باو ندا کردند که ای موسی
میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرائب اسرار ما از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام است
خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوة الله علیه و آله نقل است
که فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را که اعلا با رتبه و اسنا با درجه است مقدم داشته
زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بعلم ابدان
بنابرین مقدمه حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند در بیان ادویه مفرده
و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند چون اضعف عباد الله احوج الناس منصور بن محمد بن یوسف بن احمد
بن الیاس فقیه الناس احسن الله عواقبه و اریه و غفر له و لوالدیه بدین علم در مطالعه کتب این قسم استعمال
اشتغال نمود و بحکم خذوا العلم من افواه الرجال بهر فوائد و فرائد از استادان این فن می ربود
متوجه شد با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی
رفته باشد و نسخه نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوائف انام گردد تالیف کند بعد از استخاره من الله العلیم
در آن شروع نموده آنرا در قید کتابت کشیده و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیدم و دیباچه آنرا مزین کرد
بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد
ظلم و بدعت ابیات آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست * آیت اقبال نصرت در شان اوست *
کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست * عقل کل طفل دبستان ابجد خوان اوست *
جام جم عکسی ز فیض خاطر رخشان اوست * گوی دولت از قضا اندر خم چوگان اوست * السلطان الاعظم

من افواه الرجال ترجمه اش بگیرید علم را از دهان مردمان ۱۲ منه

الا عادل الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت لغوث الامم المویدین السماء
المنصور علی الاعداء داعی بلاد الشرق والمغرب والی ممالک العدل والنصفة ظل الله تعالی فی الارض
مالک ازمة البسط والقبض مجاهدة السلطنة والدین سلطان زین العابدین نظم ستاره جبین هیبت
زحل سهیل مکان * شهاب رمح وسها ناوک و هلال کمان * بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت * خجسته
رایت و رای و گزیده نام و نشان * لازال فی عرصة الممالک فوج الآلاء خلد الله ملکه و سلطانه مظفر
علی الاعداء که خورشید رفعتش بر مشارق و مغارب عالم درخشان است و سایه همای همتش بر جنوب و شمال
جهان تابان و کوس دولتش بر کنگرهٔ قصر سعادت در شش جهت و هفت اقلیم نواخته و صیت معدلت و آوازهٔ
سطوتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی
کامگاری پیوسته اوقات شریف تربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلام معالم دین و احیای
قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال
مصروف گردانیده لاجرم السنه ادانی و اقاصی ناطقه مطیع و عاصی به ثنای خالص این جاه و دعای صالح این درگاه
جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظة فلحظة از حضرت صمدیت فائض شده بنده نیز
دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیلهٔ ترقیات ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت
شده تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته
بشرف قبول متمکن گردد مامول از کمال عاطفت اصحاب دانش آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالات
یا عبارات اطلاع افتد اشارت رود تا برقم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل
اغماض بر مزال اقدام اقلام ارزانی فرمایند فانی للخطایا معترف و بالتقصیر مقر و عیون الکرام عن المعائب

محفوظة مغموضة والسنتهم عن المعاصی محفوظة والله ولی التوفیق ومنه الهدایة والتحقیق وصلی الله علی
محمد وآله الطیبین واصحابه الطاهرین **فهرست** این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در دو قسم طب
یعنی نظری و عملی قسم اول مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله **مقالهٔ اول** در اسباب بادی صحت
مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ارکان **باب دوم** در ارواح **باب سوم** در اخلاط

باب هفتادهم در امراض رحم باب هیجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بستم
در اوجاع نقرس و دوالی و داء الفیل و عرق النسا و مفاصل مقالهٔ سوم در حمیات مشتمل بر سه باب
باب اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفنیه مقالهٔ چهارم در امراض
که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام باب دوم در بثور باب
سوم در جراحات و قروح و آبله باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام
و امراض جلد باب ششم در امراض که بمو تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقالهٔ پنجم
در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج شارب آن
باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع
هوام و طیور و حشرات و این آخر فن اول است والله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله
مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم
در حبوب باب سوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقالهٔ دوم در ادویه مرکبه مشتمل بر بست باب باب اول در کیفیت
ترکیب ادویه و بیان قوة ادویه و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سوم در مفرحات و بیان قوت
هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوبات باب ششم
در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبهای مسهله و غیره
باب دهم در ایارجات باب یازدهم در طبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غرغره باب
شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هجدهم در مراهم و ذرورات
باب نوزدهم در علاوات و مسمنات باب بستم در متفرقات فن اول در قسمی طب یعنی نظری
و عملی عملی قبل از شروع در شی لابدست از معرفت و شعور آن شی بوجهی از وجوه اشارتی به تعریف
این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی

قوله [illegible]

[illegible]

علم باستقامت مزاج و احوال بدن انسان و تغیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند در حال حصول
و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است با موری چند
که مجرد است از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید
اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در اورام شکل باعتبار زمان و وقت
از جهت ردع و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از
علم ماهیت او سبب زیادتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن علما را عادت
بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان حاصل شود پس
از جهت موضوع هر یک ازین دو قسم اینجا ذکر میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از
عوارض ذاتی او در آن علم پس هر چیزیکه بحث از و کنند از آن جهت که منسوب بصحت است حفظا او ردا
او ما یتوقف الصحة علیه آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسان است
از جهت صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکند از جهت
نسبت انها بصحتی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرف است در اسباب
سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج به ادویه و هر یک ازین بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود
انشاء الله تعالی و چون حاصل عمل علم است و عمل بی علم کلا عمل است شروع کنیم در قسم نظری متکلا علی الحکیم
العلیم قسم نظری [illegible] بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله و استرداد
زائله است و معرفت شی بعد از علم بماهیت شی بود و علم باسباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد
و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب بعرف عام آن چیزی را گویند که بدان توسل
کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود و اعم از آنکه توقف برای
ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب داخل بود یا خارج بود اگر داخل بود
بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون

صورت سریر مربع باشد یا مسدس واگر خارج باشد از مسبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون
نجار و اگر ایجاد از برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون اینمعنی در ذهن مقرر گشت
بدانکه اسباب مادی صحت اسبابی ست که صحت دران مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط ست ارکان
باشد و اگر مرکب ست یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح ست و یا متوسط و آن اخلاط ست
و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج ست و قوی که بعد از و حادث شود و التیام اعضا که عبارت
از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی ست که بر وجه مشاکلت و اعتدال
وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه بود و جمیع افراد
بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند عنبیه گویند و اگر در بعضی
زمان جمیع افراد بدان محتاج اند اسنان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند صناعات و عادات
خوانند و اگر محتاج الیه نباشد واردات خارجی و اسباب غائی صحت سلامتی افعال ست که از قوی مشکل
یعنی سلیم صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود
و در وجود مؤخر **مقاله اول در اسباب مادی صحت** چون این اسباب چهارست این مقاله
منقسم میشود بر چهار باب **باب اول در ارکان** و آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسام
بسیط ست که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهارست زیرا که یا متوجه مرکز
یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت انچه طالب غایت محیط بود آتش ست
و طبع او گرم و خشک و محل وی بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فائده او
در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین باردین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و انچه متوجه
جهت محیط ست نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فائده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل ست و محل او
زیر کره آتش و انچه متوجه جهت مرکز ست آب است و طبع او سرد و تر ست فائده او در مرکبات سهولت قبول
انفکال و ترک آنست و محل او زیر کره هواست و انچه طالب غایت مرکز بود خاک ست و طبع او سرد و خشک ست و فائده
او در مرکبات حفظ اشکال و هیات و استمساک بود **باب دوم در ارواح** در عرف اطبا روح جسمیست

لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شرائین با عضا
منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود آنرا روح حیوانی
گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطه محل او ورا
امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه
است چنانچه در کتب الهی مراد به روح نفس است و این روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد
اورا کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و از و تغذیه و تنمیه و تولید
حاصل گردد پس بحقیقت و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح است که در هر محلی و مظهری از و اثری و
صورتی پیدا شود و بحسب ظاهر و قول اطبا اینست که هریک باستقلال روحی اند و الله تعالی اعلم باب سوم
در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می بود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحالات
میشود و هر یکی را از ان هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهة تغذیه محفوظ
میماند و فضله بطریق اسهل مندفع شود و هضم اول از ان زمان است که دهن او را مضغ میکنند تا در معده
قرار گیرد مشابه باکشک ثخین شود آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست
میان کبد و معده به کبد میرسد و کثیف آن بطریق امعا دفع شود و آنرا براز گویند و هضم دوم در کبد است و آنرا
کیموس گویند و آن عبارتست از استحاله کیلوس باخلاط خلاصه او باورده رود و فضله که مائیه است بطریق
کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سوم در عروق است آن عبارتست از استحاله اخلاط به اعضا
بحسب مزاج نقطه هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحاله رطوبت بماده که مشابه اعضا شود باعتبار
هیئت و صورت هر دو جزو و مغتذی میشود بالفعل و هریک از اعضا در قوام تام رسد و فضله این هضم هر دو
بمثل عرق و وسخ مندفع گردد پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است
و عمل هضم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول
آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج نکند متعفن میشود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد
و آنچه غیر فضول است چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است جهت سقایت اعضا

که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج سوم آنکه بمنزلهٔ طل در عضوها منتشر
است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال ست که
کیلوس اول بدان مستحیل شود و آن چهار ست زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه از و طافی بود صفرا ست و آنچه
راسب شود سودا است و آنچه متوسط شود خون و آنچه نضج تمام یافته نباشد بلغم و هر یک ازین اخلاط چهار
طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیهٔ تمام بدن بدو باشد
تنها یا بانضمام اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی و بر تقدیر ثانی
به صفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مائل بود اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مائل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود
فائده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود
و از آن جهت او را معده نفیست و با خون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند
دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج ست زیرا که اگر متفق القوام بود
پس یا رقیق بود و آن را مائی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبت مانده باشد زجاجی گویند و اگر
رطوبت تحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی بود و اگر
غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار ست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احر اصناف
بلغم ست اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع طبع او گرم و خشک ست و او در کبد دو قسم است قسمی
با خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزج و دفع بلغم غلیظ کند
و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهت غسل معا و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی
آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره دموی گویند و اگر در معده محترق شده باشد کراثی
گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزلهٔ سم باشد و آنچه بسبب واردی متغیر شده باشد
اگر وارد خون باشد آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی گویند
و اگر سودا بود مره صفرای سوداوی گویند اما سودای طبیعی دردی خون طبیعی بود و طعم او بعفوصت و حموضت مائل
باشد و طبع او سرد و خشک ست و او در جگر بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا

مثل عظام پاشنه وقسمی بطحال رود دوجهت تنقیه و دفع غذا بمعده ریزد وغیر طبیعی از هر خلطی که باشد ومعروف شود اگرچه سودا از طبیعی بود او را سودا و مره سودا گویند **باب چهارم در اعضا** مشتمل بر مقدمه و دو فصل

مقدمه در تعریف اعضا وتقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست از جسمهای چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و اسطقس آنست که اول عضو یکه متکون میشود دل ست و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده که منی ست بمقعر رحم رسد در وغلیانی پیدا شود و سه نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ فرا گیرد و یکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق همچون لحم یا معطی وقابل همچون کبد و یا نه معطی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس بود نه مرئوس و نه خادم رئیس و رئیس بحسب بقاء شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع همین سه با انثیین که از آن محصول است زیرا که اگر مبداء قوی ست که محتاج الیه است در بقاء شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضوست آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون ریه قلب را و معده کبد را و ماساریقا آلات غذا را و شبکه دماغ و آلات تنفس او را و اوعیه منی انثیین را و یا مودی بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و حامل انثیین را و اگر نه مبداء قوت و نه ممد او بود اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس و نه خادم چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضاء متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضاء آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود انشاء الله تعالی **فصل اول** در اعضاء مفرده و تمام آن ده است اول عظم ست و آن اساس بدن و دعامه حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق ست از هفت عظم چهار بمنزله دیوار اند و یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب ست از چهارده عظم که عظام خنک و جفنه و چشم و گوش ست بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا درز گویند و الف از دو عظم مرکب ست و در میان الف غضروفیست که او را بدو قسم میکند و فک اسفل از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوزست از فوق دو ثنیه و دو رباعی جهت قطع اشیاء و دو ناب جهت کسر

و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل شکل این بود و عنق مرکب ست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند
و بعد ازان دوازده فقرات ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین برآن مرکوز ست و بعد ازان فقرات قطن
و آن پنج فقره است و بعد از وسه فقرات عجز و بعد ازان سه فقرات عصعص ست تر قوه دو عظم ست و بعد ازان سینه
هفت عظم که آنرا اعظام قص گویند و در آخر ان محاذی فم معده عظمی غضروفیست که آنرا عظم خنجری گویند و عانه
دو عظم ست از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزوست جزا قدام اعظم العانه گویند و جزو خلف را عظم الورک و جزو طرف
وحشی را خاصره گویند و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق الفخذ اما دست مرکب است از کتف و عضد که متصل بدو
و بعد از و ساعد که مؤلف ست از دو عظم که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم ست که در دو صف
نهاده اند که آنرا رسغ گویند و بعد از و چهار عظم است که آنرا مشط گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و
پای مرکب ست از عظم فخذ که بزرگترین عظام ست و در حق ورک مرکوز و متصل بدو ساق ست مؤلف
از دو عظم که آنرا قصبهٔ صغری و قصبهٔ کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب ست از کعب و عقب و
عظم نردی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم ست الا ابهام که دو عظم
و سه در قائله **نظم** عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین ✣ می برون آید از انجا که برون می آید ✣ عدد
استخوان بوجه صحیح ✣ از حرم صید کن بدان تشریح ✣ دوم از اعضاء مفرده غضروف است و آن جسمی ست
شبیه بعظم اما از و نرم تر و سست تر ست و فائده او منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضاء صلبیه
بالینه و قائم مقام عظم ست در عضویکه عظم درو مفقود باشد سوم عصب ست و این جسمی ست ابیض لین
در انعطاف و صلب در انفصال و فائده او بالذات افاضت حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا
و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعلی
اعضا بدان حاصل ست و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت اعضای
که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست مؤلف از لیفات عصب و وتر و
شظایا و رباط باهم تنسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم و غشا برو محیط شده و فائده او تحریک اعضاست
بواسطه تشنج و استرخا و عضل اگرچه مرکب ست اما او را از اعضاء مفرده گفته اند بجهت آنکه هم ترست و آن جسمی

که مشابه جوهر عصب ست و با اطراف عصب اعضا متصل ست جهت تحریک اعضا ششم رباط است و آن
جسمیست شبیه بعصب اما بی حس ست و فائده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و او را عصب نیز گویند
هفتم شریانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض
تابع اوست و فائده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه است الا شریان وریدی که یک
طبقه است و بریه میرود هشتم وریدست و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند
و تغذیه و تنمیه ازان حاصل میشود و جمیع اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشاست
و آن جسمی ست عصبانی از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک
آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضاء عدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند
و چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی ازان در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل لحم
و شحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم ست و آن عضویست که از دم طبیعی
متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین
و شعر و ظفر ضم کرده اند و از مفرده شمرده اند و در ان نظر ست زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر از
زوائد فضلات اند و جلد مرکب است نه مفرد ست و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی است ابیض که از
ماده آبی دم در اعضاء عصبانی مثل ترب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت ست
و سمین مشابه لحم و از دم و شحم متولد شود و او مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی ست که از بخار دخانی متولد شود
و طبیعت بحسب فعل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و در بعضی
زینت و وقایه را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات
انمله و فائده آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایای عصب
و خلل آن بلحم محشو شده همچون غشا بود در جمیع بدن و فائده آن حفظ شکل و هیات و افاده حس و ادراک
محسوسات بود **فصل دوم** در اعضاء مرکبه و او را اعضاء آلی ازان جهة گویند که بعضی آلات حیات
و تنفس و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضاء حیاتی

تنفس قلب و ریه و حجابست قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف ست
از لحم صلب و اصناف لیفات و غشاء غلیظ بران محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست
و قاعده او از بالاست و آن غضروفیست بر باطات وثیقه مربوط و محل او میان سینه است و مائل
بطرف چپ و او را دو بطن ست بطن ایمن محاذی کبدست و درو خون بیشتر از روح ست و از کبد
وریدی بدان متصل است جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر ست و درو روح بیشتر از خون بود
و آنرا شغاف قلب گویند و ازو دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که به ریه میرود جهة جذب
نسیم ازو و رسانیدن دم لطیف باو و دیگر شریان بزرگ ست که اصل جمیع شرائین بود و آنرا ابهر و اورطی گویند
و میان این دو بطن منفذی هست همچون قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود
و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول نسیم
دو زائده است که آنرا اذنی القلب خوانند در حالت انقباض قلب مسترخی شوند و در حالت انبساط
کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضویست مرکب از جوهر
لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و محدد ریه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا
و آلات تنفس و ریه مخلوق ست از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه
و غشا و ذو انس بر مجموع کشیده و او به دو شق شده است شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است و
شق طرف ایسر به دو شعبه و مجموع گرد قلب بر آمده و فائده او ترویح قلب ست بواسطه جذب نسیم و
اعداد آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا صیاتست آلات حلق اما حلق
عبارتست از جمیع مجریین که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبه ریه
عضویست مزماری شکل مولف از غضاریف و غشا بران کشیده و او را قدام مری نهاده است و فائده
آن تنفس ست که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضویست غضروفی
که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب ست از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی
و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مائل مری باشد و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست

وبکلی را لکبی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح و انغلاق
حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمی ست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان
حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فائده او تصفیه هوا بود از دخان و
غبار و ممد صوت باشد [illegible] و عضله اند از لحم عصبانی شبیه بغدة که از اصل زبان رسته اند و فائدهٔ آن
منع هوا ست ازانکه دفعة نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضو رئیس و محل روح نفسانی
بود و او مرکب ست از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که
همچون بطانهٔ این غشاست و مماس قحف ست و شکل دماغ شلثی مخروط بود قاعده او مقدم راس ست
و الیین از مؤخر ست زیرا که منبت اعصاب حس ست و راس او مؤخر دماغ ست و او صلب بود
زیرا که محل اعصاب حرکت ست و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود و
آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون البطن مقدم ست و در زیر بطن اوسط تجویفی ست که آنرا معصره گویند
فضلات دماغی آنجا جمع می شود و بحنک فرود می آید و غشائی که مماس جوهر دماغ ست مانند تراپید
و عصب [illegible] افتاده و ازان بسوی [illegible] همچو کرمی پدید است و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرائین آن
متحرک ست نخاع مشابه جوهر دماغ ست و خلیفه اوست و او راست غشاست و او همچو دنبالهٔ دماغ بود که
در فقرات ممتد شده [illegible] چشم از اعضاء شریفه است و مرکب ست از سه رطوبت و هفت طبقه
و [illegible] اعصاب و شرائین و اورده متفرق شده قطعه کرد آفریدگار تعالی بلطف خویش و چشمت بهفت پرده
و سه [illegible] جلیدیه پس عنکبوت و بعضی عنب قرن ملتحم طبقه اول را
که مماس هوا است ملتحمه گویند و جوهر آن لحم و سم ست و متصل ست بعضلات متحرکه و طبقه دوم را قرنیه گویند و او
بعد از ملتحمه است و [illegible] که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف ست در بعضی اشخاص سیاه و
در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و آنچه ازین طبقه رطوبت بیضیه است و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه
چهارم بعد ازوی است آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشاء رقیق ست مانند نسج عنکبوت و بعد ازوی رطوبت جلیدی
بود و آن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او همین ست جهة انطباع مرئیات و طرف

باطن او مخروط است تا در ثقبهٔ عصبه مجوفه که حس الابصار بدان بود مرکوز گردد بعد از آن رطوبت زجاجی است که شبیه به آبگینهٔ گداخته باشد و طبقهٔ پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقهٔ ششم را مشیمیه گویند و او هم چو غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقهٔ هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است که بالای عظم عین بود و بحقیقت ابصار بر رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات معدات اویند چه رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطهٔ او شعه دفعةً در جلیدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی معد اوست و طبقات از قدام و خلف همچو وقایت او فتبارک الله احسن الخالقین گوش عضوی غضروفیست و هوای متموج در و مجتمع میگردد و در ثقبهٔ عظم حنجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش ست و قوهٔ سامعه در وست ادراک صوات حاصل میگردد انف بدانکه منخرین چون ببالای بینی رسند به دو تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی شود جهت تنفس استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بصفات آلات است منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغ و تادیهٔ روایح کند بدان دو عصبه که شبیه بدو پستان اند و ادراک روایح بدیشان حاصل شود اما اعضاء آلات غذا اول مجری دهن ست که فایدهٔ آن ظاهر ست و بدان جهت سحق و طحن دران موجود زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب است و در اصل او قطعهٔ لحم غددی هست جهة انسکاب لعاب با مطعوم مختلط گردد و زبان در اشاعت و از دراد و تقلیب ممضوغ مدد فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود لب مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید و فائدهٔ او ستر دهن ست و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم مری مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است متصل به نهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم حنجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و تکوین حرارة و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا نهایت او که نزدیک نافست و شکل کدوی باشد و غذا در و مستحیل به کیلوس شود امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم ست اول آنرا اثنا عشری گویند متصل لقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم منغلق بود چون هضم تام شود مفتوح گردد دوم را صائم گویند و آن بعد از بواب

است و عروق ماساریقا از و نیز جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدو منصب شود سوم را دقاق گویند و بعد از
صائم بود و در وی لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که
مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم گویند و او آخر همه است بمقعد متصل است و ثرب
از شعب عصب و اورده و شراین منتسج بود و رطوبتی دسم بران مترشح شده و بسبب وی محل منهضم گشته و از جمیع جوانب
به پیچ بر وی حاصل شود و گرد معده برآید برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است جوهر آن لحمانی
و جرم و غشاء او حس مجلل و شده محل و طرف ایمن است و محدب وی برباطات قویه با ضلاع مربوط است و مقعر او مماس
طرف ایمن از قعر معده است و آنرا پنج زائده است مثل پنج اصبع بر معده محتوی است از مقعر کبد عروقی رسته است که آنرا
باب گویند و بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده بعضی
از امعاء تا لطیف غذا جذب کند و در شعب اعضا منتشر گرداند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عروقی رسته که آنرا
اجوف گویند از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهت جذب دم و آنچه از و خارج شده است متصل است و بدو قسم
میشود قسمی صاعد شود و با عالی بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و با سافل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است همچو
کیسه و فم آن بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا از وی مجری بیرون می آید و بدو قسم میشود قسمی بمعاء صائم متصل شود
جهت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصل است جهت انصباب صفرا بدو و طحال عضوی لحمانی است بشکل زبان
محل او جانب یسیر است و محدب او مماس اضلاع و مقعر آن مماس قعر معده و عروق و شراین در وی منتشر شده است
و اورا دو مجرا است یکی متصل به کبد جهت جذب سودا از وی و یکی متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب
اشتها گردد کلیه عضوی است مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شراین و غشای غلیظ حساس بران محتوی شده و او مانند
نیمه دائره است و کلیه دو است و برباط قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فائده ایشان
آنست که فضله کبد با ایشان ریزد و رطوبتی که دران باشد جهت غذا خود جذب کنند و باقی بمثانه ریزد مثانه
کیسی است باطنی شکل مؤلف از لیفات دو طبقه است بول درو مجتمع میگردد و قبل دفع میگردد و او را عنقی است
که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است انثیین مرکب است از لحم سفید
غددی و در وی منافذ بسیار است و اورده و شراین و اعصاب گرد آن برآمده اند و لیفات بسیار در آن پیدا شده

دغشا بر وکشیده ومنی از فوهات این عروق بانثیین میریزد و در و جمع میشود و نضج می یابد بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود و منی از فضله هضم رابع متولد میشود و با نثیین آید تا آنرا صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج پنهان بود قضیب مرکب است از اعصاب و شرائین و اورده و خلل آن باهم محشو شده است و در و مجری بول و منی و مذی هست و او از عظم عانه رسته است و اصل و رباطی مجوف بود و نعوظ او آنست که تجاویف او بریح ممتلی شود و شرائین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه او بغایت بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقاء نوع بود و فائده قضیب ایصال ماده زرع است بمستقر خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوب است و موضع او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله طمث و تغذیه جنین و او را مجری هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از و و وصول منی بدو و در فم رحم غشائیست رقیق که ازاله بکارت از آن کنند و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمثی در حال آبستن غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و در رحم را شوقی بجذب منی ست و از ین جهت در وقت مجامعت مائل میشود به طرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود کیفیت تولید جنین بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرند و از جمیع سوء المزاج خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود از مؤذیات خارجی و اسباب بادی هیچ مانعی نباشد تا از قوه عاقده که در منی مرد ست و از قوه منعقده که در منی زن ست دران امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب دران پیدا بود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر همه محتوی شود و حافظ حرارت غریزی و ذاتی اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل شود تا از آن مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند و بهفت روز تمام شود و بعد از آن خون و نقطهای سرخ دران پیدا شود و منافذ عروق پیدا آید و بشتر جنین خون طمث جاری گردد و این را حالت ثانیه گویند بچهار روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند و بشش روز تمام شود و بعد از آن مضغه گردد و بعض اعضا از هم تمیز شود و تسطیح عام از دم پیدا شود تا تشریح گردد و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی القدس روح حیوانی بدو نافخ شود و آنرا حالت رابعه گویند

فائده بدانکه گوشت قضیب نیز عضویست و نازک و رباط او کثیر التجاویف و رگهای او ...

به دوازده روز تمام شود و بعد از آن مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آن را حالت خامسه
گویند به سه روز تمام شود و بعد از آن اعضاء تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل ظاهر و پیوند شود و این را
حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکور به مدت سی روز و در اناث به مدت چهل روز باشد که
گویند خلقت پسر سی تا چهل روز تمام شود و اناث به چهل و پنجاه روز و بعد از آن قوت یابد تا مدت شش ماه
که اقل مدت حمل است و چنین گفته‌اند که به سه ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت به وجود آید مثلاً
اگر به سی و پنج روز تمام شود به هفتاد روز متحرک شود و به دویست و ده روز که هفت ماه باشد به وجود آید و غالب آن باشد
که بماند و اگر به چهل روز تمام شود به هشتاد روز حرکت کند و به دویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد آید
و نماند و دلیل گفته‌اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی و کامل باشد خرق
اغشیه کند و بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت خرق اغشیه ندارد و از آن حرکت ماند [illegible] و اگر [illegible]
تا به ماه نهم خستگی او زائل شود و قوت گیرد و در ماه نهم به وجود آید و ماند و اگر [illegible] ضعیف [illegible]
یا در ماه هشتم برآید و از این حرکت خستگی او زائل نشده [illegible] بیرون آید [illegible] پس
هلاک شود و اگر در چهل روز تمام [illegible] در ماه نهم به وجود آید [illegible] و اکثر چنین واقع شود [illegible]

مقاله دوم در اسباب [illegible] و آن [illegible] باب اول در مزاج و آن کیفیتی است [illegible]

امتزاج ارکان حادث شود [illegible] ارکان متضاده [illegible] شود و چون
صورت [illegible] کیفیت متوسطه حاصل شود [illegible] آن را مزاج گویند و آن [illegible]
یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه هیچ [illegible] از کیفیات مائل نباشد آن را معتدل حقیقی گویند و اگر
اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند [illegible] که وجود او در خارج محال است و یا آنکه مائل باشد به
کیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست [illegible] به طرف مائل بود یا به دو طرف و آنچه به یک طرف مائل بود چهار
قسم است گرم یا سرد یا تر یا خشک [illegible] و این نیز چهار قسم است [illegible] گرم و تر
سرد و خشک سرد و تر و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی اند و از کیفیت
ملموسه که بدین سه قسم آمده است به حسب اعتدال و عدم اعتدال با اعتبار [illegible]

وعند ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی از ان کیفیت که نسبت با این مرکب اولی و الیق بود
متوفر و متحصل گردد از معدل قسمت … اعتدال نه از تعادل که آن مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی
بلکه از عدل در قسمت مشتق است این اعتدال باشد باعتبار عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال
انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد
و هر یکی ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج پس باعتبارات ثمانیه متصور شود اما علما را اختلاف است که اعدل اصناف
کدامست شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصناف اند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و سورت کیفیت
هر یکی از ان بدیگری منکسر میشود پس اعدل بقاع و نیز محاذی معدل النهار اند و امام رازی بر آنست که سکان اقلیم
رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیم است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص معدل شخص نوع دار اعدل
صنفی بحسب عضو چنانکه گفته میشود … الاعضا بدانکه گرم ترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون
پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه … پس ورده پس جلد و سرد ترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس
غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است
پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع … پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد
و ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شریان پس ورده پس عصب پس حرکت
پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و
اعدل ازو جلد کف … اعدل ازو جلد سبابه و اعدل از جلد انمله سبابه والله اعلم باب دوم در قوی و
افعال قوت در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل است و مصدر او اگر با شعور است قوت نفسانی است اگر بی شعور است یا مختص
به حیوان بود و آن قوت حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوة طبیعی بود که در نباتات نیز موجودست
اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود … روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن … این قوتیست
که قلب و شرائین را تحریک بانبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین
اعتبارش فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوة انسانی از دماغ منبعث میشود
و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری تعالی عز اسمه و این قوت

بر دو قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بر دو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهره گویند و این پنج است اول
قوة باصره و آن قوتیست که موجود است در تقاطع صلیبی که آن دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین
می آیند و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و
مدرک ایشان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه هست به رطوبت جلیدی میرسد تا ادراک
الوان و اشکال کند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در عصبه که شبیه
بحلمتی الثدیست که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رائحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست
که بواسطه عصبه که در زبان مفروش است و بمعونت لعابی ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است و آن
قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامسه
است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطه او
بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود قسم دوم مدرکه بامور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم پنج
قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که هرچه بحواس ظاهره مدرک میشود مودی باو میگردد و ازینجهت حس مشترک
گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هرچه دریابد باو سپارد
و محل او موخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال
موجود است و این تصرف به ترکیب بود چنانچه تصور انسان دو سر و تفصیل بود چنانچه تصور انسان بی سر و متفکره نیز گویند چون
مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط است چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که
بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن وسط دماغ است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی
متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشند نگاه دارد و او را ذاکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را
بیاد آورد و او خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه
بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث شود بتحرک جهت جذب نافع و غضبی آنست که باعث شود بتحریک
جهت دفع مضر و این منفعت و مضرت اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند
تا بواسطه او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در حکم

است و مرکب از روح طبیعی ست و آن مخدومه باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که او متصرف است از برای ابقاء شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند متصل و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه که متصرف است برای بقای نوع هم دو قسم است مولده و مصوره مولده آنست که از خون صالح رطوبت ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق تعالی عز اسمه اعضا را شکل مصور گرداند تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است اول جاذبه و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن مجذوب را نگاه دارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه است و آن قوتیست که آنچه تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات اربعه خوادم این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بی حرارت نبود اما برودت یا بالعرض خادم ماسکه است جهت تمسک و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسییل غذا و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والعالم هو الله تعالی **مقاله سوم**

در اسباب و علامات فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بمعرفت آنها محتاج است اول گویند و منقسم است بسه قسم بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول موجود شود پس از وی حالتی از احوال بدن حادث گردد دیگر سبیل و جوب و را مغیره گویند یا او موجود شود پس نوع حالتی از احوال موجوده لازم آید و آنرا حافظه گویند پس آنکه مر حالتی از احوال بدن را سبب است بادی و سابق و واصل برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و آنرا خارجی گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت شود آنرا سابق گویند و اگر بیواسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه حصول تاثیر سبب بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال آن و بالعرض بود همچو تسخین آب سرد

بمقتضی حرارت هر سببی از اسباب خالی نیست که بتقضی و تباعد ازو ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است
غیر ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تضحی بآفتاب
و استحمام پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری

باب اول در بیان اسباب ضروری

و اورا ازان سبب اسباب ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد ازان لابد بود و اسباب عامه نیز گویند ازبرای
آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر دارد نفس میشود اعراض
نفسانی ست و اگر دارد ارواح میشود هواست و اگر دارد اعضا میگردد اگر این عوارض بالذاتست ماکول
و مشروب و اگر بالعرض ست استفراغ و احتباس ست و اگر دارد ارواح و عضو هر دو میگردد اگر بی شعور باشد
خواب و بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود

فصل اول در هوا

بدانکه هوای که محیط است بابدان محتاج الیه است از جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات
دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارة روح میسوزد و
دخان میگردد و پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و بانجار ردیه نیامیخته باشد و از مواضع اجامی
و خنادق و مقابر از مباقل ردیه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده
مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتیکه هوا را فساد عام پیدا
شود و موجب وبا گردد نعوذ بالله که دران وقت هوای محبوس بهتر از هوای کشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث
شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه
فصول و انتقالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک
چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس
خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و
برودت و در اشجار شگوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و ثمار
و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند و
شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کنند اما هوای ربیع چون

به طبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب
کثرة خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطه سرما و زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین
ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک
بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرة خون و حمرت وجه و شدت
اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف
آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف
چون به طبیعت خود بود سرد و خشک باشد و اورا بدترین فصول نهاده اند از ان جهت که در مقابل
ربیع افتاده است و او موجب تراید اخلاط و نحافت بدان و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات
عفنیه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه
بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم
تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود و
امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب سهال و استرخاء اعصاب و نزلات
و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات
غیر طبیعی که مضاد طبیعی شود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ارضی که بدان سبب فصول
بر طبیعت خود نماند چنانکه شتا بربیع بهوای شتا گذرد و یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل
اتصالات و اقترانات کواکب و کثرة دراری فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش
است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی
در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا قریب بود
معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع باشد بارد بود
و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطه مجاورت جبال بود و این به دو وجه باشد یکی آنکه جبل
موجب زیادتی توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب

برودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته میشود
پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن
بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط
و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهارست شمالی و آن بارد یابس است
و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوا فاسد کند الا اعصاب و اعضاء عصبانی
را مضر بود دوم جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخاء قوه و ثقل
حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آن باشد که در روز آید و صبا معتدل است در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن باشد که اول روز آید و دبور نسبت
با صبا ارطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از آن ریاح
در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطه تربت بود و هوای
بلاد صخری سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلاد سبخی و رملی گرم و خشک بود و طینی پر رطوبت
ناقل بود و صحیح و سلیم باشد و نزی عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب
طبیعت آن معدن بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض
و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او ازین دو ریح گشاده بود و مهب جنوب و دبور
بسته باشد و این در موضع باشد که اعدل بقاع بود و الا احتمال که بعکس این باعتدال اقرب بود و اما تغیر
غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وبائی باشد که
هوا بر بساطت خود نماند بسبب اجزای مائی بخاری و دخانی که بمجاورت بطائح ردیه و خنادق و مقابر
بجیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند و موجب وبا گردد و بیشتر در خریف آخر تابستان حادث
گردد و فساد او به مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوای با رطوبت را
متعفن می سازد و فساد آن بجمیع بدن میرساند و هرچه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود
نه چنانکه بدین فساد هوا نباتات و حیوانات تباه گردند هر آینه انسان و دیگر حیوانات که ازانها غذا سازند

و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بشیئی که موجب فساد زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود نه موجب فساد هوا گردد

فصل دوم در حرکات نفسانی

که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعةً حرکت کند چون غضب و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعةً بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و اگر از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بران صورت متشکل شود و از تصور حموضات و مشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا میشود

فصل سوم در حرکت و سکون بدنی

اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرأت بلند عضو صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیای دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب صحت بدن و افراط در آن مضر بود و تفسیر آن در حفظ الصحت گفته شود

فصل چهارم در خواب و بیداری

خواب مشابه سکون است و در وی حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی شکسته و کدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهبج وجه و ضعف اعضای عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب در بستر این افعال ضعیف تر شود

و بیداری مشابه حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع
و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و ازان امراض سوداوی تولد کنند **فصل پنجم در ماکول و**
مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزیکه وارد بدن میگردد در میان او و حرارت
بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق
یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر
نگرداند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود
و او را متغیر گرداند بکیفیت حسن و مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب
بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود
و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن
متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد
بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود با جماد موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند
که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود
ذو الخاصیة و آن ذو الخاصیة اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفردی موافق بود دفازهر خوانند
و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اثر بکیفیت و صورت بود دوای ذو الخاصیة
و اگر بماده و صورت بود غذای ذو الخاصیة و اگر اثر آن بماده کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی ذو الخاصیة گویند و
بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک ازین یا کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا معتدل و ازین مجموع بحسن الکیموس
و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل از ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب و در وی دو بحث
است اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را بدرقه و مرققی باید تا صلاحیت
قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزیکه ازو این فائده حاصل شود آب باشد
و آنرا فوائد دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا
و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب و قوی شهوت شود

وبهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی منحدر
شود و نیز زود زود سرد و گرم شود و زود کدر و صافی گردد و باد شمال و باد صبا بدان میوزد و آفتاب بدان تابد
و هرچه درو بجوشانند زود سبک شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این
صفات در آب نیل موجود است و آب باران الطف است خصوصا که در تابستان از ابر رعد بارد
اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطبخ است و آب کاریز ثقیل بود
و آب چاه از آن اثقل و مضر بود و آب نزی و آجامی مضر بود و آب معدنی اگرچه صیدی بود در تقویت
احشا کند و شبی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مجلی بود و فضی و ذهبی تقویت معده
و دل و احشا کند و برقی و ملحی هزال و تشنگی آرد و کبریتی ملین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مرخی
و مفسد معده و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبه شهوه و مسکن
عطش بود و آب برف و یخ اعضای عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه کلام مجید
بر منع و تحریم بآن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبائر است و اخبار و احادیث در [illegible]
او وارد شده اما چون طبیب در معالجات و فقها بدان محتاج میشود خصوص که در شرع شریف نیز بشرطی
مخصوص رخصت فرموده اند و اکثر خلائق در آن شروع نمایند بدلیل و منافع للناس طالب منفعت اند
و او را مضرات بسیار است بنابراین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رائحه و توابع شروع
میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور سکر او تا شش ماه حکم نو دارد و تا تمامی یک سال متوسط گویند
و بعد از آن یک سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرورین در اوقات حاره باشد
اما کبد را زیان دارد و سعال و نفخ ازو تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و
امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما باعتبار
لون بهترین لون شراب احمر ناصع است بعد از آن اشقر و آنچه زرد بود حاد کم غذا باشد و زود نفوذ کند و
خمار آورد و ابیض نیکو غذا دهد و تطییب کند و اسود در تربیت نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین
مقوی و مقطع بلغم بود و دیر گذرد و تشنگی آرد و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود [illegible]

ف: برانکه را لکوه فضی را در حاشی گویند ۱۲

ف: تعفن شدن [illegible]

نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تف آلات سینه را مفید بود
و حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رائحه شراب حاد طیب الرائحه تقویت و تنشیط بیشتر کند
و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الرائحه مصدع باشد و عدیم الرائحه دیر مستی کند و مسلق بغایت بد باشد
و موجب فساد دماغ بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر دیر گذرد و سده آورد و رقیق و صافی از هر نوع که
باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زائل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن
قبض و نفخ و صفرا پدید آید و شابی گرم و تر و مسمن باشد و عسلی حاد و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد
و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تپ آورد و خرمائی مفسد و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا از ان
تولد کند اما تسمین بدن کند و انچه از حبوب مثل ذرة و الم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف
بود و دران منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گوید که در هیچ
مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در وست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانیست
سرور و نشاط و موجب ازالت افکار فاسد و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء ظن و سوء
خلق و جودت ذهن و ذکا و صفائی خاطر بود و انچه بدنی بود تحسین لون و براقت و اشراق آن و انتعاش
حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحالت
بلغم به خون و کسر غائله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکنونات ست و تمیز انسان از دیگر حیوانات
از وست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة طعام و جماع و ارخاء اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر از ان تولد
کند **فصل ششم در احتباس و استفراغ** بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت
و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف دل بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد
حمیات و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ معتاده جماع و حمامست
دران شروع میرود اما جماع فعلیست که بر صحت و قوة جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبدا او

قوت متخیله و باشد شهوانیست و متحرکه که تمدید عضلات میکنند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و ریح بدان
عضوا میکنند و قوت طبیعی که تولید ماده منی و احالت آن و دفع آن می کند و انثیان خود مخصوص باین
فعل ست بنابراین باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک متعلق ست
بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب
اعتدال و حسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت
اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند
و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط دران موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض
بارده شود و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبعی آن تسخین ست بواسطه هوا و ترطیب بواسطه
آب و استعمال حمام و انفعال بدن ازان بحسب بیوت و امکنه سه مرتبه دارد و بیت اول او مبرد و مرطب
بود و بیت دوم مسخن و مرطب بود و بیت سوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا
و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب
تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مواد باعضای ضعیفه گردد و استحمام بآب بارد موجب تبرید
و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محروری مزاج باشد

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری

و آن پنج ست اسنان و اجناس و عادات و صناعات و ارادات خارجی اسنان ازانجمله ست که او را
تاثیر در احوال بدن بشهرت ست چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند
بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانکه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد
و سرد مزاج بالعکس این بود و درجات سن چهارست اول سن نمو آنرا سن حداثت گویند ابتدای آن
سن طفولیت است و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد ازان سن صبی و آن بعد از
نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بود و بعد ازان سن ترعرع و بعد ازان سن غلامیه

وآنرا راهق گویند واین قریب بلوغ باشد وبعد ازان سن فتی تا قریب بسی سال که مبداء سن
شباب است دوم سن وقوف وآنرا سن شباب گویند وبعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل
سال وحرارت ورطوبت درصبی وشباب برای افلاطون وجالینوس درکمیت متساوی باشد امّا
درصبی بواسطهٔ کثرت رطوبت شدید نباشد ودرشباب بسبب قلت رطوبت شدیده وحاده باشد
چنانچه هیزم خشک وتر را علیحده مشتعل گردانی درنارین متفاوت درکیفیت متساوین درکمیت یابی
سوم سن کهولت بود وآن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود ودرین سن حرارت
درنقصان ویبوست درتزاید بود چهارم سن شیخوخت وآن از انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود ودران سن یبوست
غالب بود وبرودت بسبب رطوبت غریبه واین مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد امّا بحسب مواضع وبلدان متفاوت گردد
چنانچه گویند درحبشه وزنگبار سنهان تا سی چهل سال منقضی میشود امّا اجناس مزاج ذکور بحرارت ویبوست مائل بود
ومزاج اناث به برودت ورطوبت مائل باشد واین نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت با کل واحد
از اناث چنین بود امّا صناعات هر قسمی ازان موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مجاور ومباشر آب بود همچون
قصارت موجب ترطیب شود وصناعتی که مجاور آتش بود همچو حدادی موجب تسخین وتخفیف وافراط دران بسبب
کثرت تحلیل موجب تبرید بود وصناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد همچو اکاری وطیانی
امّا عادات ازان جمله است که ترک او مغیر مزاج بود ومراعات او حافظ صحت واستقامت مزاج بود
امّا عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود واگر
بکلی ازان دفعةً باز آید موجب ضرر وتغیر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آید وازینجهت گفته اند العادة
طبیعة خامسة امّا واردات خارجی مثل ضمادات واطلیه وکمادات ومشمومات که هم حافظ صحت وهم مغیر مزاج
باشد وتغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمیشود آنچه طیبه است بواسطهٔ مناسبت با روح
وسرعت نفوذ مقوی وحافظ صحت بود وآنچه کریه بود بالعکس وازانجمله نضیج آفتاب است
که موجب تحلیل رطوبات واستسقا بود وصداع بارد را مفید افتد وهمچنین اندفان در ریگ گرم
امراض رطوبی را نافع بود واستنقاع در زیت تشنج واعیا را مفید است ومثل رش آب بر روی

عه الراهق نزدیک [illegible] بلوغ ۱۲ صراح
عه [illegible] وافراط دران [illegible] حرارت [illegible] تحلیل شود موجب تبرید
عه بالعرض [illegible] ۱۲ طیان [illegible] گویند [illegible] گل [illegible] کار [illegible] معمار گویند ۱۲

که انعاش قوت و ازاله کرب ونهیب مے شود خصوص که باگلاب بود **فصل دوم**
در تعداد اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی
همچون ریاضت و حرکت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بحسب داخل بود خواه بحسب خارج
و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات
داخلی وخارجی و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تاثیر غذا و اسباب
رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل بی جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات
و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل
مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملسه
و هوا نرم و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات با فراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه در وقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس
قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل
قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت
خویش یا ضربه یا سقطه و مثل آن و اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام
منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی یا ببیش مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه باشد
یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت
قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود
و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی مثل قطع و تاکل و اسباب فساد وضع به مقارنت عضوی بعضوی
یا تشنج یا التحام ولادی بود و بمباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخاء یا اثر قرحه باشد یا ولادی
بود و اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا استلائی خلطی یا ریحی
ممدد بود یا شدت دافعه نه بر مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف
و کشیدن ریسمان و سوختن با آتش بود اسباب قرحه جراحتی بود که تقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره

که متاکل شود و اسباب ورم امتلا از اخلاط ست یا از ماده ریحی یا مائی و قوت عضو دافع و ضعف عضو
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلۀ که از رطوبتی مرضیه
پیدا شود یا امری خارج باشد مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود
من حیث هو منافی یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد ست
اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده ست اول حکاک و سبب آن خلطی حریف
یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود
از جهت عرض چهارم ممدد و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم ضاغط
و سبب آن ماده ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم مفسخ و سبب آن ماده ریحی بود که میان عضل و
غشاء او حادث شود هفتم مکسر و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم رخو
و سبب آن ماده بود که ممدد لحم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات
اعضا واقع شود دهم مسلی و سبب آن همین سبب ثاقب و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را
نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را سوراخ میکند و ماده مسلی دران موضع محتبس بود یازدهم
خدر ببست و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی
بود حار در عضوی حساس سیزدهم اعیائی و سبب آن یا تعب بود آنرا اعیائی تعبی گویند یا خلطی ممدد بود آنرا
اعیائی حادی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیائی قروحی گویند یا سبب ریحی باشد آنرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم
لاذع و سبب آن خلط حار بود پانزدهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا
متعلق ست یا غشا گرد او در آمده بواسطه انجذاب غشاء حساس ثقل کند یا سبب ورمی بود که
در اعضاء حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله و اسباب سکون
وجع قطع سبب موجع بود محللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن
وجع قطع سبب است و اسباب تخمه و امتلا از هر دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات
یا توفیر رطوبت فضلے و موانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه باشد یا ماسکه یا ضیق مجاری

واسباب ضعف انواع ست زیراکه این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوت اگر
وارد عضو شود سوء المزاج وسوء الترکیب وتفرق الاتصال بود واگر وارد روح میشود سوء المزاج
بود وتحلل بکثرت استفراغ واگر وارد قوت شود ونفع بکثرت صدور فعل ازان قوت بود واگر اعتبار اسباب
بعید کنند فساد هوا وماکول ومشروب نیز از اسباب ضعف بود واسباب حرکات غیر طبیعی یا یبس
مفرط همچو رعشه یا لبسه یا سستی تشنج بود همچون فواق یا لبس یا فضولی مودی تریه همچو نافض و یا مودی
بلذع همچو قشعریره یا ریحی که طلب خروج بود همچو اختلاج **مقاله چهارم در احوال امراض و علامات**
واین مقاله مشتمل بر دو باب ست **باب اول در احوال و امراض** بدانکه احوال بدن انسان بمذهب
جالینوس سه حالت است صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن جمیع
افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه آن وجب آفت فعال
بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت و نه حد مرض برو صادر شود زیراکه ثالثه حالتی ست که افعال
مطلق سلیم نیست و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند
در وقتی واحد به نسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت
مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان
یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بعکس این اما احوال به پیش شیخ الرئیس
صحت و مرض ست و در میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حد یکه او گفته است
خللی نیست اما عرض هیئتی بود غیر طبیعی که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که
عرض بنفس خود مرض باشد همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض بسبب مرض
شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی هم سبب و هم مرض باشد چون حمی و سعال که
عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب الصداع عرق میشود و بواسطه اقتضای
حرکت عنیفه و چون حمی دقیه که عرض قرحه ریه است سبب ضعف معده شود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه
مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد جنس سه است جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم ست

که خارج بود از اعتدال واین سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب ست و آن
چهار قسم ست امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهارست اول مرض شکل و آن انست
که شکل عضو از مجری طبعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض
مجاری بآنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس ست یا منسد
گردد مثل انسداد عروق کبد وغیره سوم امراض تجاویف بآنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچو
صغر معده یا خالی شود همچو خلو تجاویف قلب در فرح مهلک و یا ممتلی و فسد شود همچون صرع و سکته چهارم
امراض صفائح ست همچون ملاست معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص
بود همچون عظم لسان و داء الفیل و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون ضمور لسان
و یا عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع
یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از
موضع خود بخلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال ست و اسم این مرض بحسب موضع
مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر تقادم
و تقیح شده باشد قرحه گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود صدع گویند و
اگر بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض فسخ گویند اگر بطول بود نفت و در عصب شق و شدخ گویند
و در عروق تبر و شق خوانند اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از حمی دق
و قرحه ریه مرکب ست و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب
محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت
باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این که بشرکت
یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضوی ماؤف طریقی بدو بود یا آنکه سیلان در عضو خادم و
مخدوم بود چون عصب دماغ یا مبدأ فعل او بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو ماؤف بود چون
دماغ معده را یا منصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را آنکه

اوقات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار ست ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتداء مرض را
زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد که نه زائد شود و نه کم زمان
انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط **باب دوم در علامات و دلائل** مشتمل بر مقدمه
و هشت فصل **مقدمه** بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن که از عضوی صادر
میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت
بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض
کند همچون علامت امتلا یا علامت لازم مرض بود چون تپ حار و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام
یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف
بر معرفت تشریح ست و استدلال دران بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود
در مبداء افعال که قوی ست و آفت قوی دلیل آفتی آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال
ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا دوم
موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر که دلیل ورم طحال بود سوم شکل
مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل برانکه ورم بر محدب کبد ست چهارم استفراغ همچو بول و براز که در جای
خود یا کرده آید چون استدلال بانواع در هشت فصل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی **فصل اول**
در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول ملمس ست اعتدال آن
دلیل معتدل مزاج بود و میل آن به کیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن ست
سمن لحمی دلالت حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت هزال از لحم دلیل برودت
و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست سوم لون ست بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت
دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی ست کثرت سواد و جعودت
آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت
اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت

ششم کیفیت انفعالات سرعت انفعال کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبهٔ آن کیفیت بود هفتم افعال
طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی
دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است و کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت
بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی ست طیش و جرات و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال
دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است
شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و
قلت آن بر یبوست **فصل دوم در علامات** امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط
صالحه بود. علامت امتلا مجملاً ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ
و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و
بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی
و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت
بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و
چیزهای سفید بود و علامت غلبه صفرا صفرهٔ لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین
و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعلهٔ آتش و چیزهای زرد بود و علامت
غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف
و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سوم در نبض** و آن حرکتی ست از اوعیه
روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و هر نبضه مرکب است از انبساطی و سکونی و انقباض
و سکون و قبض و بسط او بحسب جذب نسیم و دفع دخانست و اجناس نبض ده است جنس اول مأخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیط او نه است اول طویل است و او آنست که در حال حرکت اجزاء او اکثر
در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او
در مقابل طویل بود سوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض

محسوس شود و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت باشد پنجم ضیق ست و او در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عریض و ضیق هفتم شاهق و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن
شدت حاجت و سطاوت آلت بود هشتم منخفض ست و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق
و انخفاض و از ازدواج این نه نسبت و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور ست و اسمی دارد شش ست
اول عظیم آن نبضی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر آن در مقابل عظیم بود سوم معتدل در عظیم و
صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم
معتدل در غلیظ و دقیق بود جنس دوم ماخوذ ست از زمان حرکت و این سه قسم ست اول سریع و
او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی او مقابل سریع
بود سوم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ ست از زمان سکون و آن هم سه قسم بود اول متواتر
و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت
و آن در مقابل متواتر ست سوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذ ست از قوام
آلت و آن سه قسم ست اول صلب و او آنست که انگشت باعتماد تمام حرکت انبساط او فرو نشاند
و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین و او در مقابل صلب ست سوم معتدل در صلابت
و لین جنس پنجم ماخوذ ست از ملمس آلت و آن سه قسم ست اول حار و سبب آن اسباب
سخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ
از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زائد از
حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی او در مقابل ممتلی بود سوم معتدل در خلو و
امتلا جنس هفتم ماخوذ ست از کیفیت قرع و آن سه قسم ست اول قوی او آنست که نهایت
سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شرب و فرح معتدل دوم ضعیف او
در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ ست از استوا و اختلاف
آن دو قسم ست اول مستوی ست و عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود

دوم مختلف واو در مقابل مستوے بود واین مختلف بر دو قسم منتظم وغیر منتظم
مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی در چند دور که کند بران یک اختلاف باشد
ومختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دور او اختلافی ظاهر شود جنس
نهم ماخوذ ست از حال وزن آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن باشد جید الوزن آنست که
بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود ردی الوزن سه قسم ست اول
متغیر الوزن وآن نبضے باشد که از وزنی که لائق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلاً همچون وزن در نبض شباب بود دوم مباین الوزن وآن نبضی بود که از وزنی که لائق
سن صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلاً همچو نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن
وآن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد وبباید دانست که در حرکات نبض بطبیعت
موسیقاری موجود ست زیراکه همچنانکه تالیف نغمات باد وار ایقاع وتقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل
میگردد تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت وتواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود
چنانکه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم واز انواع نبض که او را
نامے نهاده اند مشهوره اول غزالی ست وآن نبضی بود که مختلف بود در سرعت وبطوء چنانچه اول
بطے باشد پس ثانی بسرعت زائل بود وبتدریج هر سه بار سریع تر بود نسبت بحرکت غزال دوم موجی
وآن نبضے باشد مختلف در عظم وصغر وشهوق وعرض وامتلاء بطریق موج آب محسوس شود سوم
دودے وآن نبضے بود همچو موجے اما در اعراض وامتلا نباشد وضعیف تر بود چهارم نملی بود واو
ضعیف تر از دودے بود پنجم منشاری وآن نبضی بود که مختلف باشد در عظم وصغر وصلابت ولین
وشهوق وانخفاض چنانکه بعضے اجزاء او شاهق بود وبعضے منخفض ششم ذنب الفار واو آنست
که نبض متحرک شود بتدریج ضعیف وصغیر میشود باز بدرجهٔ اول عود کند وبدین ترتیب ضعیف شود
هفتم مسلی واو همچو ذنب الفار ست الا آنکه عود بدرجهٔ اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده
وذنب الفار دفعة عود کند هشتم ذو الفترة واو آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد

نهم واقع در وسط و او آنست که زمانی که توقع حرکت باشد سکون گردد دهم مرتعش و او آنست که حرکت او
همچون رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی که ذوالقرعتین
نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباضی او محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه
سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض
کند **فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و امراض** اما نبض باعتبار اجناس
نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی عظیم و سریع و متواتر بود اما باعتبار اسنان
نبض صبیان بلین مائل بود و نبض شبان مائل بعظم و قوت و وزن لائق بهر دو آنست
که در صبیان زمان انقباض از انبساط متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی
زائد بود و نبض کهول بصغر و بطوء مائل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط
کمتر بود باندکی و نبض مشائخ صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لائق بدیشان آنست که زمان انبساط
بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف
مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه
در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاءةً
بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر
بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زائد اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر آب گرم بود و باعتدال
باشد و بحد تحلیل نرسد نبض سریع و قوی گردد و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل بافراط بود
سریع و متواتر باشد و استحمام و شراب نبض را در قوت زائد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر بافراط
بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع
و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت
بود و در فزع مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود

صغیر و متواتر شود پس بود دے دنلی بود اما نبض در ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطے و متفاوت بود و در ورم لین موجے و در ورم صلب منشارے بود واللہ اعلم بجمیع الامور

فصل پنجم

در قاروره و از اتفسره نیز گویند و استدلال بدان باعتبار استقرا هفت جنس بود جنس اول لونست و طبقات آن پنج باشد اول صفرت ست و مراتب آن شش است اول تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زائد از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم حمرتست و مراتب او چهارست اول اصهب و او دلیل غلبهٔ دم باشد دوم وردی و حمرت او زائد از اصهب بود سوم احمر قانی بود چهارم احمر اقتم و او در حمرت بکمال بود و مجموع دلیل غلبهٔ خون باشد جنس سوم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب زهر باشد سوم سلیخی و آن دلیل برودت بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشائخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود جنس چهارم اسود است و مراتب و چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی که به سیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم اسودیکه از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سوم اسودیکه از خضرت حاصل شود آن دلیل بسوداء صرف باشد چهارم اسودیکه از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت سواد با قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در مشائخ و نساء و ابتداء حمیات اما اگر از تناول چیزے سیاه مثل آبکامه و آش یا مویز بود آنرا اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض و آن دو قسم ست اول رقیق شفاف ست و آن دلیل برودت بود و نومیدی سخت از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصنافست اگر مخاطے بود

دلیل غلبهٔ بلغم باشد و اگر با آن دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در
اخر دق باشد و نفاقاعی با مده دلیل قروح آلات بول باشد و نفاقاعی بی مده دلیل حصات یا مواد
خام بود و در صاصی بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی
بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که
مشابه غسالهٔ لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبهٔ دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت
باشد و آن دلیل بد بود خصوص که منتن باشد جنس دوم از دلائل قوام بول باشد و
آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلت بول
دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام
یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات
حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تمام و حسن حال بود جنس سوم رائحهٔ
بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرائحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت
غریزی بود دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول یا اخلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن
در مرض حاده دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده
حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه و آن دلیل غلبهٔ دم باشد پنجم حریف الرائحه و آن دلیل
فساد صفرا بود ششم زهیم الرائحه و آن زهومت ناک باشد و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس
چهارم زبد قاروره است و مادهٔ زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد
و شقرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود
جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت با مشروب
دلیل مقدمهٔ استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل استفراغ
رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظت
بود و بول کدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند

جنس هفتم رسوب ست و رسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظ تر بود و از و متمیز شود خواه
ترسب شود خواه معلق بایستد و استدلال بد و از چند وجه کنند اول جوهر او و آن یا طبیعی بود
یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد متصل الاجزا و متخلخل و بی نتن و راسب بود و چون تحریک
کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب نشود دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تمام اما
غیر طبیعی یازده قسم ست و هر یکی را اسمی هست اول خراطی و آن همچو صفائح بود کبار باشد یا صغار
باشد اما کبار انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تپ بود دلیل خراشیده شدن اعضاء بول
بود و اگر کمد بود یا شبیه بفلوس ماهی بدبو بود و انچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود اما صغار
اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه بود یا ذوبان اعضاء اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد
یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خرد تر بود اگر سفید باشد
دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه
بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی بود چهارم دسمی او همچون چربی باشد دلالت کند
بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدی و آن دلیل انفجار ورمی یا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل از خلط
خامی بود هفتم شعری و آن همچو تارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت
غریبه باشد هشتم نقطه های خمیر و آن از ضعف معده است یا امعا یا از تناول لبنیات نهم
رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی
او همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با مائیه
ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مائیه ممتزج باشد
دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب و آن سه قسم ست اول
غمام و او آنست که طافی بود و برسر آمده باشد دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق
و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب اگر طبیعی بود نیک باشد
و اگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود در ملاست و استوا

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از ضعف هضم
و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بران
کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مائلی او ست
پنجم استدلال از زمان رسوب اگر بسرعت ظهور رسوب باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این
باشد و بباید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان آبستن صافی بود
و در وسط آن چیزے همچو پنبهٔ منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل برقت بود و در انتها
مائل بحمرت و بول نفساء مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول شبان مائل بناری و
معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مائل بود و بول مشائخ سفید و رقیق باشد **فصل ششم**
در براز و استدلال بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضلهٔ طعام دلیل کثرت
اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از ان باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در امعاء قولون
یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در
تپ حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم
یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیامیخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول
مکث بود و اگر بر رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون
بدانکه لون براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبهٔ صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم
باشد و بیاض آن دلیل غلبهٔ بلغم و سده مجاری مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوے ریم
ازان آید دلیل انفجار قرح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز
همچو الوان بول بود چهارم استدلال از هیات آن هیئت طبیعی او آنست که جلکی بود پس
اگر منتفخ بود همچو زبل گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت
تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند و بطی
الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برودت امعا یا تناول قابض بود ششم استدلال از رائحه

۵ چهارم استدلال بهیئت براز و این از دو بیرون نیست یا مجتمع [illegible] منتفخ [illegible]

اگر نتن آن زائد باشد از انچه معتاد ست از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باستے هیچ اعتبار روائح بول بود ههتم استدلال از زبد آن و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و بر از طبیعے آنست که مشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و منتن عدیم الرائحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع **فصل هشتم در بحران**[51] بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیمه که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض ست بشکند و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت بود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند الغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا به بحران باشد یا بتحلیل[52] ماده بتدریج لی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوے بعضوے و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین تهیه اسباب جدال مشغول میباشند و امور هائله مثل صیاح[52] و عجاج[53] و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکی را ازین علامتی ست که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات قے ضیق النفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بدن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش

[51] [illegible] بحران [illegible]

[52] بیار تغیر عظیم ظاهر شدن بحال [illegible] ۱۲ صیاح بالکسر آواز کردن ۱۲

[53] عجاج بالفتح عین مهمله و فتح جیم الف و جیم معجمه غبار و دود کذا فی بحر الجواهر

و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و تمدد و کثرت بول و علامات
عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیق دفع
کند از نجابت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود مهلک
باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای
بحران طریقه آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحوری میگویند
اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدیم کند و در سوم واقع شود و بحران جید
در روز چهارم منذر باشد به بحران هفتم و روز ... منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران
واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحران است
و این روز بحران جید قوی واقع شود و در روز نهم منذر است به بحران یازدهم و اگر روز نهم بحران
واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود و اگر شود بد باشد و روز یازدهم روز بحران است
است به بحران در چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم ... روز چهاردهم
روز بحران است و درین روز بحران قوی و جید بسیار است بود و بحران در پانزدهم بد باشد و
روز هفدهم روز بحران است و منذر است به بحران بیستم و اگر به هژدهم و نوزدهم ... در
بحران واقع شود بد باشد و در روز بیستم و بیست یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد و روز
بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود و در روز بیست و هفتم روز بحران
است و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم روز بحرانست که بعد از آن واقع شود آنرا قوتی نباشد
روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران
نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود

فصل هشتم

در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و صحت
اشتها و سلامت عقل و ذهن و حلق و انتفاع بمعالجات و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید
در روز بحران و خواب شب اول روز و خفتن و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد

و علامات ردیه خلاف این بود و چشم در گو افتادن و گشاده ماندن دهان و تنفس پیاپی و حدت سر بینی
و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دائما در نظر یک جای داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن
و سپید شدن لب و بپشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن
چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت گنگ وار و بسیار گفتن و کم گوئی و اضطراب در غیر روزهای بحران و
[illegible] نشستن [illegible] و یرقان [illegible] مفرط [illegible] خفت [illegible]
در اول مرض همه علامات [illegible] بود [illegible] ماده [illegible] و برودت اطراف با حرارت
تب [illegible] زبان [illegible] سیاه یا بنفش [illegible]
اندک و بول سفید و سیاه [illegible] علامات [illegible] بحران [illegible]
جای تاریک [illegible] و حضرت [illegible] تیرگی لون و هذیان گفتن [illegible] سکون [illegible] سیاه و تیره شدن [illegible]
[illegible] شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول [illegible] و سرسام [illegible]
برودت ظاهر [illegible] باطن و گشاده ماندن چشم [illegible] دلیل مرگ بود [illegible]
شود [illegible] سبب [illegible] باشد که طبیعت از حیات [illegible] گردد [illegible] تصرف کند [illegible]
[illegible] باشد و علامات [illegible] ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف [illegible] عدم اشتها [illegible]
و حبس نفس [illegible] فساد [illegible] و خواب بسیار [illegible] روی [illegible] چشم و صبغ بول و علامات [illegible]
اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در اول مرض بود والله اعلم تتمه فی الانذار بالحوادث والانتقال
من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد کسی را که تغیری حادث شود در عادات [illegible]
شهوت طعام و جماع و براز و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان [illegible]
[illegible] منذر به مرض باشد و خفقان دائم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار و صرع
و سکته و اختلاج بسیار به تشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال [illegible]
با کثرت عرق بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد
بسرسام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکرهای بد منذر بود به مالیخولیا و سرخی روی با کبودی [illegible]

و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه نزول آب در چشم
و انتشا و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط
اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکه المقعد بی سبب کرمهای خرد باشد منذر بود به بواسیر
و حدوث قوبا بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص و سیلان طمث در زنان
حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن عروق ساق به دوالی داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه
و سل و عرق و بول سنتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر
چنان شود که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و همچنین رمد باسهال صفراوی زائل گردد و اسهال
صفراوی نیز بصمم زائل شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بحمی و جنون به بواسیر و سعال
بورم خصیتین و فواق امتلائی بعطاس زائل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده و دیگر اعضا
به دوالی و داء الفیل زائل شود قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و علاج
کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت و این باب مشتمل است بر ده فصل فصل اول
در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هرگاه که علامت آبستن ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و
قی و اسهال و فزع و اصوات هائله و ریاضت و تعب و از بوهای تیز احتراز کنند تا چهار ماه
که بگذرد و بعد ازان اگر چیزی ازینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم
رسد همان احتراز مرعی دارند و سکنجبین و گلنگبین تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل بکنند اما مولود
باید که در خانه معتدل بود و بر زاید و چون جدا شود ناف او را از بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه
بر روغن بیالایند و بران نهند و مولود را به آب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد
و اگر بان آب سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد ازان بآب فاتر عذب بشویند
و انگشتی عسل در دهن او نهند و در قماط پیچیده هر عضوی بجای خود نهند و برفق بندند و
در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و چند روز بآب فاتر بشویند
اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می افتد اما اگر مادر صحیح المزاج باشد

ولیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرند و اگر خواهند که دایه بگیرند
اختیار مرضعه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بست و پنج و سی و پنج بود
و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از
دختر ست چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا های معتدل و لطیف تناول کند
و در بامداد پستان را اندکی بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب کند
و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر
و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیهٔ غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کنند
و اگر شیر بسیار بود چنانچه مودی بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان به زیره و عدس و سرکه
نمایند و اگر امری خارجی عارض شود شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زائل شود و مدت رضاع
دو سال ست چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر و برنج و
نان و شیر و عسل آغشته میدهند و چون اثر بر آمدن ثنایا او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه
او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن
او را العسل و نمک بشویند و قطع بیخ مهک بهست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را
می مالند و در امراض که او را عارض شود معالجهٔ طفل و مرضعه هر دو باید کردن مرضی که اطفال را
بسیار عارض می شود ذکر میکند اما در استطلاق شکم او را کمون و انیسون و ورق گل و سرکه
گرم کرده طلا کنند چنانچه از ان متاذی نشود و زرده تخم مرغ نیم برشت بدهند و پست جو
مفید ست و اگر متمادی شود دانگی پنیر مایهٔ بزغاله با آب سرد بدهند و در احتباس شکم شیافی
از عسل و پودینه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس
بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را
گرم دارند و اندک عسل بدهند و سعی کنند که تا قی کند یا آنکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده
بگلو او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال [illegible] و کتیرا یا روغن بنفشه

بدهند و در وجع گوش حضض وصعتر ومرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر
از گوش رطوبتی بیرون آید پارهٔ صوف بعسل وشب یمانی وزعفران آلوده کرده در گوش نهند
و در سقی کردن بسیار شراب سیب واندکی پوست بیرون پسته بدهند ومعده را به حابسات طلا کنند
و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم تر ریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع
که عبارت از شراتی بود که در دهن حادث شود و از آن هرچه سیاه باشد قتال بود باید که دهن را
بماء العسل بشویند وبنفشه وکشنیز بسایند وبران افشانند وسماق وگلنار وپوست انار نیز مفید بود
و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد اگر علامات ورم نباشد
بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف دران موضع ورم حادث شود شنکال وعلک البطم
در روغن بجوشانند واندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر در سینه دل شود عسر دق ضفر و
خرنوب ملو شام انزروت و مرو امشینه بسایند وبران افشانند و در اضطراب وبیخوابی او روغن خشخاش
در سر بمالند یا پوست خشخاش کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند یا سعوط کنند و در فواق
جوز هندی وشکر بدهند و در ورم حلق تلیین شیاف کنند و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ بگو بدهند
و با عسل بدهند و در ریح ام الصبیان که عبارت از هیئتی ست شبیه بصرع صعتر وجندبیدستر وکمون وعود وصلیب
بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت بلوط وگل سرخ وسرو وگلنار و پوست انار وشب یمانی بجوشانند
و دران آب نشانند یا آن آب برکوی یا پارچه بآن ترکرده بران جاسے نهند یا آب ورق بارتنگ بر مقعد
بمالند و در ترخرسے که از سرما بود کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آجرسے گرم کنند
ونمد بر سر آن اندازند وبران نشانند یا زرده تخم مرغ پخته بر سر نمد نهند وبر سر آن نشانند
چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و در تولد کرمهاے خرد در نواحی مقعد رسن وعروق وشکر
بدهند و شیاف ومغز خسته زرد آلوے تلخ داشته وشفتالو با برگ آن استعمال نمایند و در
کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو وشحم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفلی را
از شیر باز گیرند که ابتدا او باطعمهٔ لطیف لین کنند تا قوت بگیرد و بحمام نبرند و از خوف

وغضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارند چون وقت دویدن و بازی کردن بدید آید رها کنند تا بلعب مشغول شوند
چه آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بمودب سپارند و در آسایش دادن بتدریج کمی کنند
و بر ریاضت می افزایند نه بحدیکه از کار و شغل نیز ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا با خلاق حمیده پسندیده
شود **فصل دوم در تدبیر فصول** در فصل ربیع هوا دیگه در زمستان بسته باشد در حرکت آید و منبسط
گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند به تقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن بقی یا فصد یا اسهال کنند
بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم و
حلاوی و شراب احتراز باید کرد و اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از
اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان باسایش و رفاهیت مشغول
باید بود و در مهب شمال قریب آب روان که از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه
و خواب و زور و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامی که بغایت گرم نباشد روند
و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه سرد و مرطب باشد خورند و از جامه های کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل
خریف از سرمای بامداد و از گرمای میانه روز خود را نگاهدارند و از خواب وز و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب و
اکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ بقی شاید کرد و در
وسط آن استفراغ بمسهل و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه لحوم
و شراب درین فصل مفید بود دقی و استحمام و استعمال مسخنات باید کرد و اکثر جامه موئینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا
نعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبت کنند به تقلیل غذا و استعمال
مجففات و اصلاح هوای مسکن کنند بریاحین مطیبه مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و اهل و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران
و باید که خانه را بسرکه و گلاب و سرکه بانگوزه جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی
و فصد و حجامت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مکشوف ساکن نشوند و قطعاً توهم نخود راه ندهند و از
اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار

بخورند و گل ارمنی با شراب و در بعضی آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از غلبه و با
مفید بود و صبر و مر و زعفران بکوبند و با عسل قرص سازند بامدادان یکدرم بخورند **فصل سوم در تدبیر
ماکول و مشروب** در دو بحث ست اول در ماکول حافظ صحت را لازم ست که از اغذیه به گندم و گوشت و
شراب حلو و ریحانی و غیره اقتصار نماید زیرا که بهترین غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و لذیذ بود
چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه انچه قریب الغذا باشد انگور رست و انجیر و رطب
و امزجه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن باشد که اشتها صادق بود
و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهاء کاذبه را دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل نان کل
اجتناب باید نمود و اندک اشتها باقی ماند ترک طعام کنند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد
و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعیف
و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذاء تفه موجب کسالت باشد و اشتها برد و شیرینی و چربی اشتها باطل کنند
و بدن را گرم گرداند و غذاء مالح هزال و خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض کنند و بالعکس
و از ان تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت باحتماء دائم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا باید خورد که بحرارت
مائل بود یا بفعل حار باشد و در تابستان باید که بفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذاء معتدل مناسب بود و مناسب مزاج
صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و دموی
مزاج را سردی که قامع رطوبات بود مناسب تر بود همچو جغرات ترش و مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن ملطف مثل
گوشت گنجشک و کبک و تیهو با دارچینی و زیره و سوداوی مزاج را مرطب معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه
و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت و در روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب میان غذا و عقب غذا اندک باید
بخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوبست اما حرکت
عنیفه نباید کرد و شراب و شربتی بر سر غذا هضم نشده مضر بود و بیم سده بود و در عقب غذا اگر برودت غالب بود [illegible]
مناسب باشد و غذاء غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و
صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را

اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کنند غذا بدفعات اندک
باید خورد و مطلقاً از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت
ضروری بود و مبرودین انگوارش کمون و شهریاران و محرورین را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر هیچ ازین میسر نشود
نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک باید نمود و بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و
اصلاح بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظه مثل هریسه و باچه و فالوده و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل آبکامه
و کبر به سرکه و برگ ترب و پیاز به سرکه و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان چیز که در مزاج ضد او بود و جمع میان
لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ نخورند و پست و برنج
به سرکه و انار بر سر هریسه و انگور بر شیر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و سفید
باشراب و باقلا و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خروع کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند
و از دسومات و حموضات که در ظرف مسین باشند اجتناب نمایند خصوص که در آن پخته باشند بحث دوم در مشروب
اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم کنند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب طلبد باید خورد
خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشند و آب ناشته نباید خورد اما مخمور و جوان و محروری مزاج را از آن
منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند خصوص
آب سرد اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه
مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح به شیر
باشراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب زاج را بچیزهای نرم و آب تلخ را بچیزهای چرب و شیرین تریاق
همه آبها و مخالفت پیاز است خصوص که به سرکه پرورده باشند اما شراب را قرشی در موجز گفته که بهترین
شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند
و چند روز بنهند فاسد نشود و باید تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هیجده سال نرسد در شراب شروع ننمایند
و مشایخ سوداوی مزاج را شراب احمر یا اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوان را ابیض صغیر
ممزوج با آب و یا گلاب ممزوج کرده باشند با مرفق اما بدو ساعت پیش از شراب ممزوج باید کرد

مأکول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار
صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای
ردی الکیموس نخورند و غذای که مناسب آنست زرشک و سماق و انار و آب گوشت بهال آن بحسب مزاج بود
و در میان غذا و عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران معتاد باشد اندکی شاید خورد
و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب خوفی نبود و حد انتفاع او
این بود که بگفته اند که طالع نشود و چون خواب غلبه کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و
حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شدن و بر سر شراب اندک قی نباید کرد و تشرب بکاسهای کوچک
مناسب بود و پیاپی نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند
او را غذا اندک باید خورد و در غذای او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی خواهد که زود
مست شود عود و زعفران و جوز بوا و افیون در شراب کنند اما تنقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج
باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور رخصت داده اند و سرد مزاج را تنقل بگوارش مصطکی و عود
و زعفران و گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی مزاج را نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده
بنمک شور ساخته و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات تنقل باید کردن و در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس
فراخ و روشن و در بستانها و در کنار جویها خورند با صدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آداب
صحبت آنست که تزیین بدن کنند با آنکه اندام را از وسخ پاک کنند و جامه های لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند
و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز
نمایند و اگر غشیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند باز بمجلس معاودت نمایند و کلمات لطیف و حکایت ظریف
کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید از و متفرق شوند و اگر جماعت مست
شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید
که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوق و الوف و متمیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت

نکنند که موجب ضعف اعصاب بود اما بر شراب اندک و در خمار مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت
یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود
و یا حرارت مزاج یا تقدح پیاپی یا تناول مبخرات و یا مجففات مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و الطبو سکر از عکس
اینها بود و تناول دسومات و حلوای عسل چرب کرده و به و کبر و کشنیز و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه
از آنجمله است که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی
و تخم کاهو و گل سرخ و تخم ترب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از تشرب یکی از آن بخورند
دیر مست شوند و شراب با عرق گاو زبان تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی
محروری را و جگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع
افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیهٔ شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و
خمار از استلاء و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار
آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه ببویند و آب برف
و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب شکر
و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دو سه کاسه
شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است شعر و کاسا شربت علی لذة * و اخری
تداویت منها بها * مجنون بنی عامر در حق لیلی این بیت گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی * کما یتداوی
شارب الخمر بالخمر * و این از بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک اطراف و یا تنبیه کنند
و آب برف بپاشند و بر روی زنند و سرکه و گلاب و صندل و کافور ببویند و آب بصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار ترش
و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاه صینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و انچه
رایحهٔ شراب کم کنند کشنیز و رازیانه و عود هندی و دارچینی و قرفه و کبابه و در آسن و حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم
مفید بود **فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری** بهترین خواب آنست که مستغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند
که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم

خواب کنند پس اول بطرف راست خسپند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بجمله بمعده
مشتمل گردد و بواسطهٔ تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا بکبد سهل باشد و پیش از
خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضررها شود مثل نزله و سل
و در دهشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف گرداند و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک باشد
و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آرد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس** بدانکه استفراغ طبیعی آنست
که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلهٔ لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر طبیعت حبس واقع شود مثل سفیده با
چرب یا اسفاناخ و حلیم گندم و حسو و امثال آن طبع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد
بشیافات و حقنهای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج مدد بود و اگر طبیعت زیاده از
معتاد مجیب شود و سبب امتلا از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیهٔ مختلفه بود سعی باید کرد که زاید نشود مثل سماق و زرشک و
قلیه سیب بخورند و حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود انشاء
الله تعالی **فصل ششم در تدبیر جماع** بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل
بود و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضر از آن بود که در امتلاء معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوة و
شوق بحد کمال باشد نه آنکه به تکلف و تصور و تخیل خود در ابدان دارند و مجامعت با عجائز و کریه اللقا و کسی که از و تنفر باشد
و با حائض و صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب حمام و غضب و فرح و غم مفرط و
اسهال و فصد و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج باشد یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت
نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن
بزیر مرد در آید و بدترین هیات آن بعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن در احلیل مرد فرو رود و
موجب تعفن و ورم قضیب گردد و پهلو خفته هم نشاید و بر پای ایستاده ضعف آورد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد
که فاعل است و رطوبت که منفعل است پس اگر هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن
آسان تر باشد و آنچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت
این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه در فطام یا تخیلات فاسدهٔ اوهام بود چنانکه

تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع کند در نفس متأثر گردد و یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق
نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن رفع تخیلات شود و مطالعه کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق
بدان دارد و استماع کلام نسا و نظر در تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود چون معالجه این قسم در باب
خودش خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم در تدبیر حمام** بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد
و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و به سرگین گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد
که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس در خانه دوم
پس در خانه سوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوبی مزاج باشد اول بنشینند و آنگاه خود بریزد تا
هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد پس بنشیند و
استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت تبشیر باید کرد تا هوا در او اثر نکند و کسیکه او را ورم
یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن [illegible] گرداند و در عقب غذا استحمام
همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوبی مزاج را همچنین مناسب بود
و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال به آب سرد جوان محروری مزاج را در تابستان
مناسب بود و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب اسهال باشد یا نزله به آب سرد نشستن مضر بود و اغتسال به آب گرم
تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع
ورک را نافع بود **فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون** بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود
تا ممد باشد در هضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و
غذا هضم گشته و هنوز وقت آن غذا نیامده باشد و وقتیکه هوا معتدل بود استعمال باید کرد و در ریاضت [illegible]
بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و
کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت نباید کرد و اعضای
ماؤف را همچنین ریاضت نباید و مثل کسیکه او را دوالی بود ریاضت باید کرد که پای را از آن حرکت [illegible]
و ریاضت بعضی بعضا صعب شدید بود و مناسب بدان قوی باشد [illegible]

و شناوری کردن و تیر انداختن و دولاب برگرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف
و نرم باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این
ریاضت به نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغ است و استماع اصوات
حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و در ریاضت آلات کلام و تنفس بقرائت
بود بآواز ثقیل حاده و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدریج عادة بحاده رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را تاثیر
تمام هست و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی زائل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بچیزهای
نرم یا دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید شدید
و دلک اعضا را باید کرد و باسافل قطع باید کرد و بعکس این نشاید و چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف
باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی باید کرد و در تابستان استعمال او کمتر باید کرد و در زمستان بعکس و صبیان را
ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود و شبان از ریاضت قویه غیر طویله و کهول و مشایخ را لطیفه و طویله معتدله مفید بود فصل
نهم در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت و یبوست غالب میشود تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات کنند و دلک
و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند اگرچه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی
کنند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس یا یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه گوشت
چرب و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوه‌ها انجیر و مویز و رطب و از شرابها شراب کهنه متوسط و غیر ممزوج و از بقول کرفس
و گندنا و سیر و پیاز باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند به آب کرنب و بلبلاب و شیره خشک دانه و کشک جو و مرق
مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانیده بخورند همچنین بود و اگر
احتیاج افتد حقنهای مسهل نرم بکار برند و ایشان را فصد مضر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند و در زمستان تناول
اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافر
کسیکه بسفر خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر
و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بآن احتیاج افتد عادت کند که در سفر بر فوق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز نماید
و دفع تشنگی با تخم توزک کند و یا بسرکه و آب آمیخته و اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد

وسینه را بلعاب بنگو و تخم توزک طلا کنند و اگر خواهد که رنگ روی متغیر نشود لعاب بنگو بر روی مالند و تخم توزک و شراب
حامض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن را ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن
مفید بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف را بآب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند
و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نتوانند اندک مضمضه کنند و توزک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب پیدا شود
شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را پوشیده دارند و بامداد آن
طعامی که در آن شیر باشد بخورند [illegible] ار شوند و با آتش عادت کنند اگر سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش
روند و شیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد یکدرم حلتیت با مطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت
و یاسمین و سوسن با آن چرب کنند و پای در آب شلغم نهند و یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشد و از آتش دور نشینند و
بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگرداند رگ زنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت
آبهای مختلف بطبخ و تقطیر زائل شود و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب
را بسکنجبین اصلاح کنند و آب سبزی را بخیرهای نرم و آب غلیظ و تیره را بسرکه و اگر ممکن باشد آب بلد خود مصاحب دارند
با آبهای مختلف بیامیزند یا گل مملکت خود نگاه دارند و با آب می آمیزند و صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسیکه در کشتی
نشیند اگر او را اغثیان حادث شود و قی دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و به و انار شیرین
و شراب اینها بلع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را با سفیداب الیدانج مفید
بود

باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات بر سه نوع ست تدبیر غذا و علاج بدوا و عمل بید
اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بروجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو
حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا را از انجمله است
که او را حکمی چند خاص ست مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تپ از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل هضم غذا
از دفع مرض باز نه ایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا در کمیت
باشد بمقدار اندک و به تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذا تقویت و تغذیت حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتیکه
اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذا ایکه در نفست

کم باشد وازان غذای بسیار حاصل نشود تا موجب یادتی اخلاط نشود ودر کمیت بسیار بود تا معده وقوای بدان مشغول شوند و

وقتیکه اشتها نباشد ومعده ضعیف واخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت وکمیت غذا کنند وبباید دانست که غذا اگرچه ممد

قوت ست مرض را نیز مدد میدهد پس امراض آنقدر که ازان لابد بود بکار دارند ودر امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما

در امراض حاده که دراز نمیکشند تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو اسه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و

آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای او بارده استعمال کنند وبالعکس جهت آنکه در مرض

معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا وآن موقوف بر معرفت کیفیت و درجه

دوا بود تا تقدیر وزن آن تواند کرد وتعیین دوا و وزن آن موقوف ست برآنکه از معرفت طبیعت عضو ومقدار

مرض واعراض مثل سن وفصل وصناعت وعادت وسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و

خلقت ووضع وقوت عضو باشد زیراکه چون مزاج اصلی صحیح معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار ازان مزاج تغیر یافته

تا تعیین وزن دوا کند وچون خلقت عضو معلوم شود تا آنکه مصمت یا مجوف نحیف ست یا کثیف بداند که در عضو مصمت وکثیف

ادویه قویه استعمال باید کرد ودر عضو مجوف وضعیف ادویه ضعیفه ومعرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را

به ادویه قویه علاج کند وقریب را بالعکس ودیگر آنکه بداند که بادویه چه باید آمیخت تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران بادویه قلب ومدرات

بادویه اعضای بول ممتزج کنند دیگر آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضو رساند چنانچه در امعای سفلی بحقنه ودر امعای علیا بمسهل ودیگر آنکه داند

که جذب ماده بکدام طرف باید کرد وجذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالف چنانکه

از یمین به یسار واز فوق باسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند وجذب کنند سوم

مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشاینده ودر علل طحال باسلیق یسر چهارم مراعات تبعد کنند یعنی عضوی که

ماده ازان جذب میکنند بسیار نزدیک عضویکه بدان جذب میکنند نباشد واگر ماده تمام ریخته نباشد اگر متمکن شده باشد از

نفس عضو جذب باید کرد یا بعضوی که قریب بدو باشد نقل باید کرد وشرط آنست که از اشرف بعضو اخس نقل باید کرد

نه بعکس این ومعرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاضت تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند ومواد را

دفعة ازان مستفرغ نگردانند وادویه را از مقویات خالی نگذارند دوم مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضویکه فعل او

نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده وریه دران ادویه قویه استعمال نکنند وازین باب که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه

از اختیار کیفیت دوا ... مرض من حیث التقابل ... بسیار گرم را ادراک ... دو اسم ...

... سخن گفتن و دانستن ... رفتن من باب نصر ... مجالجواهر ... محاذات ای ... سوم ازان

... محاذات ... مراعات ... باسلیق ...

گرانرا برودت شدیده باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضاء ذکیة الحس استعمال
ادویه لذاعه وادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده باشد
شدید بود گرآنرا بادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد بادویه ضعیف و اما اعراض لازمه خود ظاهرست که مزاج و هر سن را
چگونه علاج باید کرد و عادت را نیز مرعی باید داشت و قانون سوم در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد چنانکه در ابتداء
ورم استعمال روادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که
باخطر باشد در ابتداء استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل مقدار باشد و بیم
آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند چون حس والم با هم جمع شوند اول تسکین وجع
باید کرد اما معالجه بعمل مثل جبر استخوان مکسور و رد مخلوع و ربط که عبارت از شگافتن است و داغ کردن بود و قطع و خیاطت و
امثال آن بود والله اعلم چون معالجه بانواع ست و حکم هر یکی مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یکی در سه فصل گفته آید
فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را
باشیاء بارده و بعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و تسخین
مزاج بارده در ابتداء سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه
در ابتداء ظهور بود دفع سبب کنند و تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلاء مواد دوم قوت بدن
سوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت پنجم بلد معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم عوارض لازمه
مستعد قروح امعاء و ذرب نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما
سرد و گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعات و ادویه شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باید کرد اول اخراج آن خلط که بدن
از آن متاذی شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را باسهال سوم آنکه مخرج ماده مجری طبیعی
باشد چنانکه آلات بول نسبت بامحدبه کبد و امعا نسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد مستفرغ گردانند
اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در ذات الجنب [illegible] بعد از
نضج تمام استفراغ کنند **فصل دوم در تدبیر مسهل و حقنه و قی** اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج دهند و
پیش از آن بیک روز بحمام روند بهترین وقت خوردن مسهل صبح و غیر آن باشد و کسی که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد

و در عقب مسهل مثل پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود مثل زرانکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع در عمل
قطعاً خواب نشاید کرد تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم مطبوخ قوت آن زائل کند تا اگر شکم بجهد شاید که اندکی آب گرم
بخورند و دو سه قدمی نهند و بعد از جهیدن شکم آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل
شراب سیب و به و ریباس و غیره تناول کنند و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد مثل از شرب مسهل در روز قی کنند
تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات آب فاتر بیاشامند در محروری مزاج تخم بنگو بر سر آن فایده کند و در مبرود
تخم [illegible] و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد
و عمل نکند شیاف یا حقنه نرم [illegible] بپاشند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روز دیگر مسهل نباید خورد
و اگر مسهل اعراض منکره حادث شود سبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقی شود سبب آن
ضعف معده یا تخمه یا سوء مزاج [illegible] باشد چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و زنان مستفرغ نگردد قطع
باید کرد تا آنکه اطراف [illegible] و قابضات تناول کنند و معده ضماد سازند و تقویت مشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب
ریباس [illegible] کنند و بخورند سود مند بود و اگر با رتنگ در شیر بجوشانند و بخورند سود مند بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد
بریان کنند و با دوغ بدهند و تهیج قی تیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بنگو بر روغن گل چرب کنند
و با سبوس بخورند و عطسه آرند و بباید دانست که از دو مسهل بعضی تلیین عمل کنند مثل آلو بخارا و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی
و بعضی بعصر مثل هلیله و بلیله و بعضی بخاصیت مثل شحم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و
نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام و اسود و ماهی دو روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد یا
شربهای مختلف یا مقیات مثل شبت و بیخ و ماهی و تخم و برگ ترب اندکی عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را
و بعد از قی کردن شکم و چشم را ببندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را با آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی
مصطگی بخایند و غذا نخورند تا اشتهاء صادق نشود و اگر از استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود
ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود و مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود
آب اندکی گرم خورند و سعی کنند که عطسه آید و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش
را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا و سر بود و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد

و آنکه معتاد نبود قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کردن اما حقنه علاجی فاضل است و
استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی که معده او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام
و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه در خلو معده مضر بود و بهترین
وضع آنست که به پشت باز خفتند و سر بالش نهند و اسافل نیز بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع مایل
کنند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام نکنند فصل سوم در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد
استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن تقلیل کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و تا محتاج
بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که
بحسب مرض فصد واجب شود و در آن تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران می باشد خون بسیار
بیرون نکنند و تا چهارده سال نگذرد فصد نباید کرد و کسیکه ضعف معده باشد خون او کم باید و بدفعات اخراج دم کنند و بعد از
حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر را بافراط فصد نباید کرد و کسیکه خلط او غلیظ بود و بعد از
استحمام فصد کنند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره
و بلغمی مزاج را شراب نعناع و میبه و مربی مناسب بود از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان همچنین و
نحیف را و تابستان بعکس این بود و عروق مفصوده اورده و شرائین باشند اما اورده آنچه مشهور است در دست شش
عروق است اول قیفال و آن عالی بدن و اعضاء دماغ را مفید بود دوم باسلیق و فصد آن تنقیه بدن و ذات الجنب و
امراض جگر و سپرز و امراض سفلی را مفید بود سوم اکحل و آنرا ابهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از جمیع
بدن استفراغ کنند چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او از طرف
ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع باشد و آنچه در پای است چهار ورید بود اول عرق النسا
جهت وجاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضاء اسافل و ادرار حیض گشاید و در
امراض باطنی جهت امالة ماده باسافل خصوص برای آنچه گفته شد مفید بود سوم رگ مابض و او در باطن گودی زانو باشد و
فصد آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی باشد و جاری مجری او بود چهارم عرق عقب و او نیز همین حکم
دارد و آنچه در سر است یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و او برای سعفه

وقروح سر کشایند سوم عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب بین کشایند چهارم وداجین برای جذام و
خناق وضیق النفس کشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور وحکه وناصور بینی کشایند ششم عروق ثلثه که در پس گوش است
برای ابتدای نزول الماء وبخارات سر وقروح گوش کشایند هفتم عرقی در پس موی بود که در پس گوش است نزدیک نقره گردن
جهت سدر ودوار وصداع مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع وقروح وبثور دهن نهم عرقی که زیر
زبان ست در باطن ذقن برای خناق و اورام بوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان ست از زیر او برای ثقل زبان
مفید بود یازدهم عنفقه و آن گوز زیر لب است برای بخر کشایند ۱۲ اما شرائین مفصوده چهار است اول شریانی که
بر ظهر کف ست میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن برای حبس نزلات عین و انتشار
کشایند سوم شریان پس گوش برای رمد و عشا و صداع مزمن کشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام
و این شریان از قلب دور باشد آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون ازو باز نه ایستد ازین جهت متعرض آن
نشوند اما کیفیت فصد قیفال از مفصل دور باید کرد و فراخ و بتوریب باید کشاد و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود
بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است تا نیش به او نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع بتوریب کشایند فصد
باسلیق از مفصل بیشتر بود زیرا که شریان و عصب در مفصل در زیر او است باشد که شریان از طرفین بدر آید تا شاید و اسلیم از میان
خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا بطول بکشایند از
زیر کعب یا بالای آن و اگر پشت پای میان خنصر و بنصر بچه بند بستن لازم بود باید که جای آن از فخذ تا کعب بدستاری
محکم بپیچند و پای به آب گرم نهند تا رگ ظاهر شود و بیش از فصد بحمام روند و صافن بتوریب کشایند بعرض الکط و عرق جبهه
بتوریب کشایند و عرق ارنبه ظاهر نشود انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که در وی چون شقی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق ماقین
و صدغین تا آنکه حلق نگیرند ظاهر نگردد و دو نشتر بیشتر فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول بکشایند و در فصد وداجین میل
نشتر بجانب ضد مقصود کنند و شبعی که سر او لبغایت باریک بود بطول کشایند و فصاد در حالت فصد باید که نشتر با بهام و
وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کند و اگر نشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و شیاف
ماميثا با آب گشنیز بر آماس طلا کنند اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامت او
آنست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر و دم الاخوین و مرو قلقطار بکوبند و بسفیده

تخم مرغ بیامیزند و بر پشم خرگوش یا تیر بخته یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم بر کنند و آب سرد بر دست
میریزند و دست به بندند و سنه و زنگ شائید و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بگشایند خون باز بسته باشد
بار دیگر این ادویه نهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر سر رگ که باشد
کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جانب دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت با شرط
باشد و بی شرط انچه با شرط باشد استفراغ از جوهر عضو کنند بی تعرض استفراغ از اعضای رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت
مردمان فربه را مناسب بود و بهتر وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در هفتدهم و شانزدهم در ساعت سوم از روز
بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی را که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذهن را مضر بود و بر نقره گردن خلیفه
اکحل بود در جرب عینین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیرتر از نقره باشد و در میان شانه ها خلیفه باسلیق
بود و خفقان و نم معده را مضر بود و بهترین آن باشد که میل بالاتر کنند و حجامت صدغین که رگهای گردنست خلیفه قیفال باشد
در جراق خلیفه صافن بود و بر تحدد ها در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و روی و حلق را مفید بود و بر بطن و دماغ میل
و ثبور فخذ و نقرس و از اهل مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام اورام خصیتین و خراجات فخذین را نافع
بود و از خلف جراحات الیتین را زائل کند و بر زیر زانوی برای ضربان زانو و جراحات ساق را مناسب بود و بر کعب برای ادرار طمث
و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند یا ورمی غائر را ظاهر
گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای
رد عضو خارج بموضع خود چنانکه در فتیله که اتساع کیس انثیین است بسبب دل حبری در وز ها و شربت باشد که در حمام محاجم
بر پوست شکم نهند انچه فرو دآمده باشد باز گردد و بعد از انکه شکم را بروغن ها لیده باشند و حجامت با شرط اند و سال تا شصت
سال جائز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در آب میباشد و آنرا زلو در زن گویند و در امراض جلد آنرا بر عضوی
نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن در قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قائم مقام حجامت
باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در ان ضفدع و طحلب که جامه خوابک میگویند و انچه بر پشت او خط زرد
باشد و انچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و انچه شبیه بدنبال موش بود و شقر و جگری همه نیک باشد اما انچه سیاه
باشد و بزرگ سر بود و انچه شبیه بمار ماهی باشد و انچه از آبهای بد گیرند و انچه بر و خطها لاجوردی یا طاوسی بود این

مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و بعده بشویند
و عضو را بآب بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر آن عضو را نگیرد پاره خون دران عضو بمالند و چون
خواهند که جدا شود نمک خاکستر برو افشانند و چون بیفتد محجمه بران نهند و برفق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید
پس بشویند و اگر خون باز نه ایستد جابسات بران افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرضی
باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف بود بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا العلاج ورم باید کرد
تا وقتیکه ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تپ که سده سبب تپ است و ابتدا بمعالجه او ضرور است
اگرچه حاجت مستغنی افتد که تپ را مضر بود مثل سل و حمی که معالجه سل بمجففات میکنند و از تپ باک نمیدارند سوم آنکه یکی
از دیگری خطرناک بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تپ باید کرد و از استعمال مسخنات اگرچه فالج را مضر بود اندیشه
نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است
استعمال مخدرات جایز داشته اند و از ضرر آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحسب اسباب کلیه است
و باید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملایمه و کلمات
طیبه و حضار انیسان و آوازهای لطیف و بوهای خوش و از انجمله انتقال از هوای بهوای و از مسکنی و تغیر هیئت نیز موثر بود
مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کنند و صاحب لقوه را که در آئینه چنین نگرد و امثال این بسیارست و همه متعلق
آفریدگارست چه بتقدیر او صحت بوسیله این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او صحت بی رعایت این امور زایل میشود **بیت**
اوست قادر بهرچه خواهد و خواست ٭ هرچه خواهد کند که حکم ورست ٭٭ والسلام علی من اتبع الهدی **مقاله دوم** در امراض که
اعضا را حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب **باب اول** در امراض سر و دماغ و از انجمله صداع است
و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما
صداعی که از غلبه دم بود علامات آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود **علاج** آن فصد قیفال یا دو
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر از هر یک پنج درم یا تمرهندی و ترنجبین یا شیرخشت از هر یک ده درم و
تمرهندی یا آلوچه یا عناب و ماش و مغز بادام و اگر تپ عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب و بیدمشک و لعاب بهیدانه بر سر
نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامات آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و عطش

صفرت وصفا قاروره بود علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول کنند
یا شراب بنفشه و نیلوفر در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا از انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه خورند و بر بوی فواکه بارده و سکنجبین
تقل سازند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ بلیله یا قرص بنفشه یا این حب صفت آن بنفشه ده درم سقمونیا بریان کرده
نیم درم و حبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و
فرو برند یا نیم درم سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب جاص بخورند و کافور و صندل و گلاب و کدو و کاهو و خیار بویند و یا شوربه
آب گرم و سبوس خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت منخرین
و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک پنج درم رازیانه سه درم گلقند ده درم تناول کنند و
غذا نخود آب و شیرهٔ خشخاش خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون و بابونج و شبت و اکلیل الملک بجوشانند
و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت لون و بیخوابی بود و نبض بطی و قاروره سفید
و تنک باشد علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و بیخ مهک از هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا
نخود آب و شیرهٔ خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند یا حب ایارج و شبیار و بعد از
تنقیه روغن نرگس با بادام و سوسن بر سر بمالند و آنچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال
وجع و ضربان بود علاج آن تحلیل و تلطیف بگلقند و رازیانه باید کرد و از میوه‌ها و اغذیه نفاخه احتراز نماید و حمام و استعمال
نطولات و بخورات حاره سفید بود و اگر مرزنجوش ببویند یا آب آن در بینی کشند یا روغن آن در سر مالند نافع بود اما صداع از
سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد و آنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن
عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب
ورق گل و بید بیاشامند و شیرهٔ تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین نیز مفید بود و غذا ابنوماش با مغز بادام و اسفاناج یا
تمر هندی خورند و در جاهای خنک آرام گیرند و مشمومات بارده ببویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد
مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و درین نوع تلیین طبیعت بطبوخ فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء مزاج بارد بود
علامت آن افتقاد سبب بود و ثقل و بلادت حواس مثل صداع بمو خر سر علاج آن تناول جلاب از بیخ مهک و رازیانه و
گاوزبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان با انگو یا گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و گوارشهای حاره تناول کنند و غذا نخود آب

کباب و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد و اگر سوء المزاج
باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب
اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده بود با آنکه
تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند و را
بخورند و عنبر و لادن و مشک و امثال آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و صعتر خورند و اگر بقی ساکن نشود حقنه کنند و اگر
بسبب مره صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن
آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعق کنند و غذا انار و بنو ماش با تمر هندی خورند و اگر بسبب اخلاط
سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی و طبیعت
بمطبوخ افتیمون کنند و شراب انگور بلیسند و نرجس و یاسمین و غالیه و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن
تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخه زائد بود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره
کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامداد و در خلو معده علاج آن تبریدات
غوره و ریباس و انار خورند و اگر جمیع ضمادات مفید نیفتد شربتی خورند و اگر صداع از یبس دماغ و خلو باشد علامت آن حدوث
صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن غذیه مرطبه جید الکیموس تناول کنند مثل زرده تخم مرغ و انگور
و گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن حدوث صداع باشد که بسببی مثل بخار
غذا و فعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه و صداع بشرکت کبد و طحال و کلیه و رحم و پای نیز
حادث شود علاج آن علاج آن عضو باشد بیضه صداع مزمن باشد که مجموع سر را فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که
در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود علامتش آن باشد که بادنی سببی اشتداد کند و چشم بر نتوان داشت و از کلام و صوت متاذی شوند و کاسه
چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایارج و شبیاره و قوقایا و حقنه های حاده و سداب در روغن بجوشانند
و بر سر مالند باقی علاج آن همچو علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد مقدمه نزول ماء باشد شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن گاه
از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچو علاج صداع بود و تناول دواء المسک تلخ مفید بود و اگر
صمغ و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود

و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تپ مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرت وجه و عین بود
و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد آلو سیاه ده عدد
سپستان بیست عدد نیلوفر و بنفشه از هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و
غذا کشکاب یا نیلوفر و عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در روز پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم
بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص سپستان هر یک بیست عدد عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر
هر یک ده درم و استعمال شیافات بارده کنند و یا شوربا بسیار گرم و بنفشه و خطمی و سبوس گندم و ثقل شربت اجاص کنند و اگر بیخوابی
باشد شراب خشخاش بلبینند و میانه های روز شربتی از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا بود علامت آن
کثرت هذیان و سهر و خفقان و عین و منخرین و صفرت لون و زبان و ضم اضطراب و نفس و سوء خلق و سرعت نبض و نارنجیت
قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد بنفشه پنج درم عناب هفت عدد نبات ده درم
ترنجبین یا تمر هندی ده درم تناول کنند شربت بنفشه و بنفشه پرورده و شراب اجاص و خشخاش لعوق کنند و اگر طبیعت [illegible] مطبوخ
فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه خطمی و سبوس جو نیم کوفته هر یک [illegible] عناب و سپستان
هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی کنند مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن
حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب اسبغول
و روغن کدو هر یک ده درم باهم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانکه گفته شد بیاشامند و لعوق
بالو مربی کنند و در هر نوع تسکین حرارت آب خیار کدو و شیره تخم کدو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و مثال آن کنند
و برگ بید در فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر ببویند و سرسام که از ماده سودا و خلط محترق نیز حادث شود علامت
آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود و بعد و ربع تغییر ظاهر شود و نبض
ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم بیخ مهک
سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر و نخود با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحقنها و حبها کنند که مسهل سودا بود
صفت مطبوخ سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک [illegible] درم مویز طائفی ده دانه بیرون کرده
ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم و گل [illegible] پنج درم گاوزبان بالنگو هر یک دو درم

فائده علامت خاصه آنست که کثرت تغنن بود باشد که گویا گلوی [illegible] خفه میکند و ایضاً چشمهای سرخ شده باشد و بانگ بم زند و صداع خفیف و تب نرم لازم بود ۱۲ طب اکبر

خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام
و شیر دختران بر سر مالند و سپانهای روز شربتی از نبات و عرق گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و شراب گاوزبان
تنقل کنند لیثرغس و آن سرسام بلغمی بود علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت و اختلال عقل و سکوت
و نسیان بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند غذا آب جو و نخود آب خورند
و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و صبر کنند و حقنهای حاره استعمال کنند و شیاف زهره گاو یک درم و شحم حنظل پنج درم بوره و خطمی
هر یک سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان سر شنند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا بر سرکه و گلاب
و روغن گل بر سر مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و مشک کنند و شونیز عطسه آرند ماشرا دموی
باشد که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و حمرت و ضربان وجه
و حمی حاده و تشنگی و کرب و تب بود علاج آن فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت
عدد آلو سیاه ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند و در ان روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل
و اقاقیا و فوفل و ماميثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه آب خیار و کدو و شیره تخم توزک با سکنجبین و شراب نیلوفر
و حماض تبرید کنند و طبیعت از تعبس نگاه دارند و آن مرضی بود که بیمار تخیل کند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط
خام در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با او متحرک شود و در این حالت
بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم ظاهر شود علاج
آن جلابی از انیسون و بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک هر یک دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه
خورند یا زیره و دارچینی و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره
کنند و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند
و بخار آن فرود آرند و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر بود علاج
آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند غذا شوربا ماش و نخود یا مغز بادام خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره و نطول مناسب بود دوار
دوار بلغمی و سوداوی را اهلیلج پرورده و اطریفل کوچک و گلنگبین با انیسون و مصطکی مفید بود اما دوار که بشرکت معده

باشد علامت آن غثیان و جشاء و سوء هضم و ضعف معده و اختلاف ادوار و اشتداد و سکون باختلاف حال معده
در خلو و امتلا باشد **علاج** آن بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و باندک عسل و نمک
بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند در از یانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند و بعد از آن بحسب مزاج تقویت معده بجوارش
مصطگی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند **صفت** آن سنا
هفت درم قنطوریون باریک سه درم برزگ حلبه خطمی سبوس بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک
نیم درم و روغن شیرج ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حالت نقاهت از غایت ضعف
حادث شود **علاج** آن تقویت قلب بشراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف
خورند و دواری که بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت نبض و بول ناری بود **علاج**
آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام و بعد از نضج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله زرد
یا قرص بنفشه یا سقمونیا کنند و علامت دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دم باشد **علاج** آن فصد قیفال
حجامت ساق مناسب بود و اشربه تمر هندی و نبات با آب انار یا نبات یا شربت عناب و نیلوفر یا گلاب و عرق بید و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب … که بر سر رسد عارض شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات سخنه باید کرد و تناول اغذیه که
در آن ابزور و توابل بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود **علاج** آن عضو باید کرد و تقویت دماغ **سدر** مرضی ست خیال
محسوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن غلبه
هواجس و تحیر و ثقل و سهو و فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود **علاج** آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک یک درم بالنگو
دو درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند یا بحب
صفت آن هلیله سیاه انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم اسطوخودوس
بسفایج از هر یک دو درم و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلاب نبات نیم گرم بیاشامند و باقی
علاج آن نزدیک بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر
از بخار و آفتاب نگاهدارند و بموم و روغن گل و بنفشه و کتیرا طلا کنند **سبات** خوابی طویل و مفرط بود چنانچه بدشواری بیدار شود
و سبب آن سوء المزاج بارد مادی بود یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی

وکثرت براق[ف] وجستن چشم وابرو وصعوبت انتباه از خواب علاج آن هر روز جلابی ز بالنگو و بیخ مهک وگاوزبان وابریشم
ونبات تناول کنند وغذا نخوداب باشیرهٔ خسکدانه وفلفل وزیره ودارچینی وشراب بالنگو لعوق کنند وبعد از نضج تنقیه
بحب ایاره ولوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خسک شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک
سه درم حلبه پنجدرم اشقیل هر یک پنجدرم سکبینج دانگی در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صافی کنند و بوره نمک هر یک
نیم درم ایکامه وعسل وروغن زیت هر یک ده درم بآن ضم کرده بدفعات استعمال کنند وبعد از تنقیه اطریفل صغیر وکبیر تناول کنند
وسعتر ومرزنجوش وتمام بیویند وروغن نرگس وزنبق وخیری استنشاق کنند واگر سوء المزاج سازج بود بواسطهٔ ادویه مبرده ومخدره
مثل افیون وشوکران که از داخل یا خارج استعمال کرده باشند یا سرمای که بدماغ رسد علامت آن سبوق سابقه کوره وبرودت ملمس
باشد وکمودت لون وبیاض قاروره وحالتی تشبیه بخرفی علاج آن بهمین علاجات مذکوره باشد اما درین قسم بتنقیه احتیاج
نباشد وطبیخ سر بروغن بابونه وشبت وزنبق مفید بود وتناول شرود اطریفل مناسب افتد واگر سبات[ف] بواسطهٔ بخارات معده
باشد علامت آن سبوق امتلا وتخمه بود ودوی وطنین وخفت آن در حالت جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی واسهال وحب ایارج
وحقنه های واگر سبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود بر وادعات مقویات مثل ماش ومغاث وگل وصندل طلا کنند وعلاج
ضربه وسقطه کنند ودر سبات ورج وزنجبیل وشونیز وعسل نیز مفید بود وموزه وجوز ماثل وقلایا که درین ابل بسیار بود نافع افتد
سهر[ف] بیداری وبیخوابی با افراط بود وسبب آن سوء المزاج یابس بود یا با ماده یا بی ماده علاج آن در هر دو نوع ترطیب دماغ بود شراب نفشه
وخشخاش ونوشیدن شیر زنان بر سر ونهادن بر وغن نفشه وکدو وغذا انبوهاش باشیرهٔ خشخاش واسفاناخ خورند وخیار وکدو
وکاهو خوردن وبوییدن مفید بود ونیلوفر ونفشه وکاهو وپوست خشخاش بجوشانند وبر سر بریزند واستحمام مرطب ولک واواز نای
وآب جوی سبب خواب بود واگر اقحوان وشبت ونفشه وزعفران وشاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد ودر سوء المزاج
مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد سودا وبعد از آن استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب
سبات وسهر حادث شود علامت او آنست که گاهی خواب طویل باشد وگاهی سهر مفرط وروی برآمده باشد ورنگ آن مائل
بسرخی یا بسیاهی بود علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد وبعد از آن استعمال مشمومات وسعوطات
کنند ودرین مرض این حب مفید بود صفت آن نفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه تخم کرفس ملح نفطی
هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از نضج ماده بلع کنند

ف: البراق بالضم آب دهن وبرق بالفتح مصدر ... باب نصر ... فائده باید دانست که گاه باشد که حادث گردد سبات بجهت ... که لاحق شود دماغ را از ...

واین حقنه سفید بود سنا پنج درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم حلبه کف عناب ده عدد سپستان بیست عدد
بابونه اکلیل الملک هر یک هشت درم مغز خیار شنبر ده درم عسل روغن کنجد پانزده درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم
شخوص علتی است که مردم ناگاه بر یک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته یا نشسته همچنین
و این سبب آخذه نیز گویند و سبب آن سده باشد که در مؤخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن تغمیض عینین
و فساد حرکات بود و هر چه مریض را گویند جواب ندهد علاج آن اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق
کنند و جلاب از بالنگو و افسنتین هر یک دو درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند غذا نخود آب و شیره خشخاش
خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج کنند و استعمال حقنها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال نطولات محلله
نیز مفید بود حقنه آب سلق و خطمی و شیره سپستان هر یک رطلی با یک درم بوره دو دانگ نیم شحم حنظل دو درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ [illegible]
استعمال کنند کابوس علت آنست که چون در خواب رود چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی یا کسی وی را می فشارد
و نفس تنگ شود و آواز نگیرد و سبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت
ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم یا سودا بود تنقیه کنند چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد صرع علتی
غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب تشنج
گرداند و سبب آن خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرة بزاق و مخاط و کثرت زبد بود
در حالت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج آن هر روز جلاب [illegible]
رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند غذا نخود آب و شیره خشخاش با دارچینی خورند و کبک و تیهو
مناسب بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنه های قوی کنند و این حب مفید بود ایارج فیقرا
تربد صبر هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مثقال مقل کتیرا مصطکی هر یک
دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر در آب و آتش و نشستن در مهب باد و جاهای
بلند و مکث در حمام و تناول مبخرات مثل پیاز و سیر و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مشی و سواری خصوص اسپ دوانیدن
و دولاب گرفتن و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جند بیدستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل حل ساخته
و در وقت صرع در حلق ریزند و مثرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت آن سیسالیوس [illegible]

اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم ترد مانا حلیقیت زرا وند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بسکنجبین عنصلی بسرشند
و بمثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم بود علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ
افتیمون و حب آن و تقویت دماغ ببوئیدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه شوییر کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت و
مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو با تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و عود و فادزهر بسایند و در بینی
دمند و لبه که عنصلی و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن علامات غلبه خون بود و در حالت
صرع و دواجین ممتلی شوند و روی برآید و صرع شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت
دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب مالیدن روغن گل تناول رب فواکه و اگر از ماده صفرا بود این نادر افتد علامت آن التهاب و
اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و روغن بنفشه و رب سیب و رب به تناول کنند و پاشوره
آب گرم و بسر حجامت کنند و آنچه اطفال را عادت شود و آن را ام الصبیان میگویند از این قبیل باشد و اگر صرع بشرکت معده باشد علامت
آن غثیان و اختلاج اسباب عشه در حالت خلو معده و کثرت لعاب باشد و صرع در تهها و خفت آن از قی باشد علاج آن قی کنند
با طبیخ شبت و ترب اندکی عسل و نمک و بایسن طبیعت بمعجون خیار شنبر و شهریاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی
و عنبر و ماده الحیوه کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و دراجی و کردیا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین
و ساقین و ثدیین و رحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود که از آن عضو متصاعد شود علامت آن باشد که احساس حرکت
کنند همچون بخار یا بسبب نحل که از آن عضو مرتفع میشود و بدماغ رسد و آن تمطی و تشنج و عین و تثاوب باشد علاج آن
تنقیه بدن و دماغ بحسب قوت یا ماده کنند و تقویت و تسخین سر با دهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند بدلک و نهادن
محجمه بی شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم و کدو دانه و حیات متصاعد شود حادث گردد علامت آن کثرت لعاب
و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس صعود بخار بود علاج آن قتل کرم و اخراج آن بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب لسع
عقرب یا گزیدن حشرات حادث شود راز یانه دو درم و کمونی دو درم بجوشانند و صافی کرده یک درم تریاق اربعه در آن حل کنند
و بیاشامند و اختناق رحم نیز شبیه بصرع است علاج آن بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی چنانچه گفته است که صرع در اطفال
بقالب انجامد و مداوی آن دشوار شود و اگر شیرخوار را صرع حادث شود و را علاج نکنند که خود زائل شود و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند
و در بینی مصروع دمند و اگر عطسه کند امید بر تواند و نشستن در تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود صفت آن زراوند طویل

ریوند صینی پوست بیخ کبر حب الغار قسط حنطیانا مر عروق زرد متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و یک مثقال از آن شربتی باشد

سکته سدّه تامه باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح
حیوانی از قلب و دماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض دفعةً عارض شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و علامت
آن ترهل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره و زبد نیز بود و دلالت
بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ کند و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه
پاره پشم یا پنبه حلاجی شده در بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند و تفحص تنفس کنند یا صبع در
دبر او کنند که آنجا شریانی است تا حیوة باقی باشد او تحرک کند یا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود علاج آن او را
سر تراشند و پاره نمک گرم کنند و بر مسکوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند و کندش و خردل و فرفیون و جندبیدستر در همه یا بعضی
بکوبند و در بینی مسکوت دمند و اطراف او بچیزهای درشت سخت می مالند و پر مرغ بروغن آغشته پاره بیالایند و در حلق او فرو برند و
می جنبانند تا باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یک مثقال [illegible]
یا تریاق کبیر بماء العسل حل کرده در حلق او بریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند و در حلق او بریزند و زهره
و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از انیسون و رازیانه و گاوزبان هر یک
سه درم کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند و میان نهار ماء العسل
بیاشامند و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایارج [illegible] کنند و در هر هفته یکنوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا بست و چهار
روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر دیر پاید بلقوه و فالج منتقل شود و سکته از امتلاء خون حادث شود و علامت آن علامات غلبه خون
باشد در آن فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب مزاج و قوت و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا
نخود آب و شوربا ماش با مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنه های لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود
فصد کنند و تقویت دماغ به مشمومات بارده مقویه حقنه که سکته بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه سنبل اکلیل الملک ورق
بید انجیر مرماحوز سداب کرنب برگ تخم شبت تخم ترب هر یک ده درم شحم حنظل انیسون هر یک چهار درم قنطوریون باریک دو درم بجوشانند و
صافی کرده عسل بست درم و آب کامه پانزده درم و بوره و نمک سندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و بیخته بر آن کنند و بکار دارند

مالیخولیا تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا مجموع

بدان از ان ممتلی بود و بشرکت مراق نیز باشد علامت آن انچه از امتلاء بدن و دماغ بود سخافت بدن و دماغ باشد و
سواد لون و لبطوء و صلابت و امتلاء نبض و صفار قاروره و تنهائی را دوست دارد و نظر در زمین یا در چیزی کند و همچنان بماند و
کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن فصد صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم
عناب بست دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب
یا مغز بادام و اسفاناخ خورند و پالوده از شیره سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی و اشیاء
حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر از
مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن هر روز
جلابی از بالنگو و نیلوفر در ازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج با شیره خشخاش دانه خورند و بعد از نضج
تنقیه باین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح
پنج مثقال در ان حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم و نیم
اسطوخودوس نمک هندی غاریقون هر یک یک درم و نیم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و سه درم شربتی باشد و این مفرح نافع
بود صفت آن بالنگو پوست اترج قرنفل مصطکی قرفه دارچینی جوزبوا قاقله نارمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج عقربی
زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک یک درم مشک خالص دو دانگ مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد آمله سی عدد در سه
رطل آب بجوشانند تا رطلی آید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و ادویه در ان اندازند و بهم زنند و جهار
مثقالی از ان تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و هذیان و اضطراب و غضب و خشم و صیاح و صفرت لون بود
علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر آن کنند و بتماشا
و سماع بالحان نغمات و حضور یاران و اشیاء مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و خطمی و بنفشه و برگ بید و سرو اندام و شبوئی
و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بخار او فرود آرند و بر سر نیز بریزند و اگر از احتراق سودا بود
کمتر از آن شنیع و معالجه آن مشکل تر بود علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت کنند علاج آن
هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو دو درم و گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج یا
اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و معجون نجاح کنند

ماء الجبن دربن سفید بود صفت ماء الجبن شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک اوقیه سکنجبین افتیمون
بر وی ریزند و برهم زنند پس صافی کنند از پنیر و تشرب نمایند و احیانا تا این مفرح خورند صفت آن ورق گل سرخ قرنفل هر یک
پنجدرم قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند و یکمثقال از آن بشراب گاوزبان
حل کرده تناول کنند و دواء المسک حلو نیز سفید بود اما آنچه بشرکت مراق بود به واسطهٔ ورم آن باشد یا سده آن از خلطی سوداوی
که بدان سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر گردد علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرة تریق و جشاء و جوع
و احساس بخارات کند که متصاعد شود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و زبان ثور و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا
زیرباج و بعد از نضج سنا پنجدرم و شکر ده درم بجوشانند و معجون خیارشنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهای
لینه استعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی در روباه ترپیک و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و شیخ
لعوق کنند و غذا جو و ماش خورند با مغز بادام و اسهال نکنند و ترطیب دماغ به دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بدهن بنفشه
مفید بود و استحمام و آب گرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جملهٔ انواع مالیخولیا ماشیا بود و آن جنون سبعی باشد علامت آن غضب و قصد
ایذا بود و از انجمله داءالکلب باشد و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامت آن ضحک لعب و عبث و قصد اذیت کردن بود و هیجان
طبیعت کلاب از انجمله قطرب باشد علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی از مردم گریختن و شدت عطش بود و ساق ایشان
اکثر اوقات مقروحی چند باشد علاج آن همچون علاج مالیخولیاست عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب
دارد علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و صلابت نبض بود و ایما الفصل او سرد
علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید مشتغل نمایند و ترطیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب
حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا از زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر آن کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج
آن بود و الا نصیحت و تقبیح معشوق سرزنش و امثال آن سعی نمایند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود
نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد سبب آن استیلای بلغم بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و تری
منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و بیخ مهک هر یک سه درم رازیانه دو درم گلنگبین
ده درم تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خسکدانه و کباب تیهو و دراج خورند و تواتر در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و فیقرا
کنند و نونه خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر بمالند و جند بیدستر و

وسک ببویند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر بنجار آن فرو دارند و احیانا مادة الحیاة و دواء المسک و زنجبیل پرورده و سکنجبین عنصلی
تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند و شونیز بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل
با شراب ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت
آن فلفل و دار فلفل و دارچینی و زنجبیل هر یک دو درم و سنا پنج درم جوز بوا سه درم زعفران عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته
و بیخته با عسل سرشته و یک مثقال تناول کنند اخری کندر و سعد هر یک دو درم فلفل و زنجبیل هر یک پنج درم کوفته و بیخته با دو چندان
عسل سرشته و نسیان بسبب گرمی دماغ نیز واقع شود علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمی تکلم بود و علاج آن جلابی از نیلوفر
و گاوزبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا انبوماش و نخود آب با مغز بادام خورند و
استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود علامت آن خشکی منخرین و
دهن و گرمی ملمس و تخیل آتش و شعلها و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند
و غذا انبوماش با مغز بادام و سفاناخ یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنهای و نطولهای بارده مفید
بود فالج استرخای بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلطی بلغمی بود که در مسالک روح نفسانی منسد گردد علامت آن
بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید بود و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید برو
توان داشت علاج آن است که چهار روز تا تواند تقلیل طعام کنند و از ادویه قویه پرهیز کنند و بانگ آب گشت با زیره دارچینی
بسازند و بجای آب ماء العسل خورند و بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و افسنتین و بیخ مهک و کلنگبین خورند و غذا
نخود آب با شیره خسک دانه و فلفل و دارچینی باشد بعد از نضج تمام این حب ببرند صفت آن صبر سقوطری پنج مثقال بوزیدان
ماهی زهره تربد خراشیده کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده هر یک دو درم غاریقون شحم حنظل و افسنتین هر یک نیم درم ملح هندی
دانگی و نیم مقل دو دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته و حبها سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند صفت آن برگ
ورق بید انجیر و سلق شبت نانخواه مرزنجوش خسک اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک پنج درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند
و شکر سرخ و عسل و آب الکامه هر یک ده درم در آن حل کرده با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در
باب سکته ذکر رفت مناسب بود و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقالی چهار ناگاه تناول کنند با شراب
بالنگو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا بخایند و چون آثار نضج ظاهر شود در روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط

فالج بالکسر و بالفتح [illegible]

سفیده و امثال آن در اعضا علیل بمالند و شکوفهٔ کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند و بابونه
ماء الاصول ایارج امت نمایند و حب نیخ رازیانه بیخ کرفس از هر یک سه مثقال تخم رازیانه تخم کرفس و انیسون از هر یک سه درم با نخود و زوفا
مدحرج شونیز از هر یک دو درم در ده من آب بجوشانند تا یکمن عسل بقوام آرند تشنج آنست که عصب با مبداء خویش جهید و عضو بر تابع
او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل امتلا کند و در طول آن نقصان و در عرض آن
زیادتی واقع شود و این تشنج را تشنج رطب امتلائی نیز گویند و این اغلب واقع شود و علامت آن امتلاء و غلبه بلغم بود و علاج آن همچو علاج فالج باشد
و اگر سبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود این تشنج را یابسه گویند و این مشکل تر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار
یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو
و تقدم اسباب مجففه بود و علاج آن ترطیب کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر و مشمش
و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار و کدو و نبات و شراب تیق جدید یا ممزوج سفید بود و نیلوفر و بنفشه
و خطمی و برگ چقندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند و بر عضو میریزند بعد از آن موم روغن و روغن بنفشه و موم و کتیرا
در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربتی از
نبات حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم معا نیز حادث شود علاج آن قتل و
اخراج کردن کرم بود دیگر از تمدد اما کزاز تشنج بود که عضلات ترقوه را که استخوان گردن است حادث شود و تمدد تشنج عصب بود
از جهت مبداء و از جهت خلاف چنانچه عضو طرف حرکت نکند علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد لقوه مرضی باشد که در
عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از هیأت خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخاء
اما آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی بود و قلت براق و از جانب صحیح چشم بر هم نتوان نهاد علاج آن همچون علاج تشنج
بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت و حس و کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین فرو دآمده باشد
و حنک نیز مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت یا چهار روز معالجه نکنند و نان و آب نخورند تا توانند چیزی نخورند چنانچه
در فالج گفته شد و بعد از آن جلابی از رازیانه و انیسون با لنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند
و گوشت اسپ و شتر بچه و کبک و تیهو سفید بعد و تنقیه بحب صبر و حقنه های حاده کنند و پوست بیخ کبر در ماءالعسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند و در خانهٔ تاریک نشینند و مرزنجوش و صعتر و جندبیدستر بجوشانند و روی بخار آن فرو دآرند و کنند مصطگی و حلتیت

بجاننده وچ و فلفل و جوز بویا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند عشته علتی است که در اعضاء عالی ظاهر شود بسبب عجز قوت متحرکه از تحریک عضل باثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی باثبات ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد بافراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامت غلبهٔ بلغم باشد علاج آن سر روزه جلابی انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با فلفل و زعفران بگوشت اسپ کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در پشت مالند و بحمام گرم رفتن و آفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول ناردجیل و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء المزاج ساذج بود بسبب ملاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج آن جلنجبین بماء العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و سورد و روغن بابونه که مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود ازالهٔ آن سبب باید کرد و بهر حیله که باشد و اگر بسبب گزیدن حشرات حادث شود شراب بانگو یا تریاق تناول کنند در ازالهٔ سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن بود بواسطهٔ استفراغ بسیار یا تحلیل بافراط و این قسم مشکل تر باشد علاج آن ترطیب بدن بود به تناول شیر و آب بنفشه و خشخاش و غذا انبوماش با مغز بادام و اسفاناخ و فروج فسربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین روغن بنفشه و بادام کنند اختلاج جستن اندام باشد و جستن چشم و ابرو و لب فی و بمقدمهٔ لقوه باشد و سبب آن ریح غلیظ باشد که حرارت غریزی آن را تحلیل برده ریح و بخار کند و بسبب غلظ زود از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه آن را خواهد که دفع پس با این ایشان تدافع شود و موجب اختلاج گردد علاج آن تریاق اربعه یا شراب بانگو تناول کنند و آن عضو را روغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحب ایارج که مسهل بلغم باشد بکنند خدر آنست که عضو تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطهٔ خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال کنند و اگر بواسطهٔ یبوست بود علامت آن همچو علامت تشنج یابس بود و علاجش همان باشد و اگر بسبب ضغطه و رمی باشد یا سخت بستن عضوی یا بر آن عضو نشستن علاج آن دفع ضاغط و تقویت عضو بود نزله و زکام عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر به بینی آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله خوانند و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ

۵۱ اختلاج یعنی پریدن عضو و آن حرکتی است غیر اختیاری که حادث شود ...

۵۲ خدر ...

گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج در ابتدا فصد
کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا ابنوماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت
و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت
با خیارشنبر هر یکی ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود سبوس و
سرکه با صندل و گشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس
و ثقل و کسل بود علاج آن بهوای گرم استراحت کنند و سر را بدستاری پشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و سیاوشان
و بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا پنج درم و بنفشه و نیلوفر و سیاوشان
و بیخ مهک هر یک سه درم شکر سرخ و خیارشنبر هر یک ده درم بکار دارند و شبت و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند
و سر بر بخار آن فرود دارند و اگر در حمام روند و آب تیز بر سر ریزند مفید بود و آنچه از منخرین آید اگر رقیق بود شونیز و سیسون بکوبند
در خرقه بندند و می بویند و سر بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متمادی باشد بکنند و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و در زکام حواس مغرق
نکنند و بر پشت باز نخسپند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند به تنحنح آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بران
ریزند و بینی بدان فرود آرند اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب باید کرد و جلابی از شراب بنفشه یا ترنجبین
خورند و آب باقلا یا روغن بادام و حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و تخم شاهسفرم مناسب بود و اگر با آن سعال
بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر انشاء الله تعالی

باب دوم در امراض چشم

در حفظ صحت

واجب است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور و بصلها و آبکامها
احتراز کنند و چشم را از هوای سرد و گرم و دود و غبار نگهدارند و از ادمان کتابت و بیخوابی و گریه مجتنب باشند و نظر
در اشیای براق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و روشنائی کحل الجواهر احیانا در چشم کشند ضعف بصر
اگر بواسطه غلبه خون باشد علامت ظاهر فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با ترنگبین جلاب سازند و غذا ابنوماش
با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا و غوره و کدو بکشند و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن
دمع و رمص بود بی حمرت و وجع و عقب خواب اکل زائد بود علاج آن سر را بجلابی از رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه بایارج فیقرا یا قرص بنفشه یا تربد و سقمونیا بریان کرده و غرغره بماء العسل و مرانیا کنند

در روشنائی کبیر و با سلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از مادهٔ دم باشد علامت
آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد و دمع و رمص و ثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب نیلوفر تناول نمایند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خاریدن و قلت دمع
و رمص باشد علاج آن آب انارین یا تمر هندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه
بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روباه ترب و گلاب
و لعاب بزرقطونا و مامیثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و فیون در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت آن انتفاخ چشم
بود و کثرت رمص و دمع و التصاق جفن و ثقل اما حمرت نباشد علاج آن تنقیه دماغ بحبهای ایارج و حقنهای نرم و اگر سوداوی
بود علامت آن صداع و یبوست چشم بود و جفن بر هم نرسد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا [illegible]
با مغز بادام و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند و [illegible] ورمی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم [illegible] و نتوان گرفت و بیشتر
صبیان را عارض شود علاج آن همچو علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال علق مفید باشد و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع
احتراز کنند طرفه نقطه باشد سرخ یا سیاه یا کبود که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده
علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون
بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و سفیدهٔ بیضه نیز شاید و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی
و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران و زردهٔ بیضه با روغن گل ضماد سازند
اگر طرفه بسبب حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ
هلیله کنند و شیاف ایاره در چشم بکشند صفت آن اسفیداج مغسول و درم انزروت [illegible] درم نشاسته کثیرا هر یک یک درم افیون
نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت بآب می سایند و میکشند ظفره زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و
منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج [illegible] و جالینوس کنند و از لبنیات و [illegible]
و حموضات مولد بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنائی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط باشد
سبل پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زائد گردد سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ
علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی چراغ متاذی شود علاج آن

فصد عروق پیشانی و عرق ناف کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر
و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ بیاشامند صفت آن
سنا گل سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک ده درم تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده دو درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک سه درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از ان که فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند شیاف احمر
و شیاف قلقند و باسلیقون و دینارجون و روشنائی در چشم کشند صفت شیاف قلقند زنجفر پنج درم زنجار دو درم نوشادر
و بورق زرنیخ مصعد از هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر باین علاجات
به نشود به مقراض نقط باید کرد جرب عین خشونتی که در باطن جفن حادث شود و با خارشتی بود علاج آن فصد قیفال کنند
و شیاف احمر و اخضر و روشنائی کشند و اگر با جرب مد منضم شود ادویه حاره استعمال کنند و تنقیه بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون
کنند و جفن باز گردانند و مازو سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود
سرما دو شب جفن را باز گردانند و بشکر حک میکنند تا خون ازان بیاید و ادویه حاره بران افشانند و شیاف ابیض را باز
در چشم کشند قروح عین سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و
تنقیه بحب بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد شکاف
باشیره خشخاش و زرده بیضه سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرور سازند حرقت عین سوزش چشم بود و سبب انصباب
اخلاط تیز یا از ارتفاع بخارات بود علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود فصد کنند و تلیین طبیعت بعد از تنقیه این کحل
بکشند صفت آن فلفل دار فلفل هر یک دو درم زعفران چهار درم حضض شش درم کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند
و اگر علامت امتلا نباشد توتیای غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند نزول الماء آب عبارت از رطوبتی
بود که در ثقبه عنبیه بریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب
صداع مزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تخیل مثال الشبه و موی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج آن هر روز جلابی
از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و از
اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا کشند و این شیاف
نیز مفید بود صفت آن شحم الحنظل یک مثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زهره هر ده درم همه

مشغول ... و بعضی نماید مثل اگر تمام ثقبه را دیگر و بعضی ... شود و اگر آب در بعض اجزای بود و بعضی زان خالی باشد از جهت مکشوف توان دیدن و احوال این مختلف است گاه اظلام مانند گرد اگرد ثقبه دیگر بود و سطرا و خالی باشد ۱۲ طب اکبر

باهم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و بوقت حاجت بگلاب
بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر آن باشد که بروز نه بیند
و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن ترطیب و تقویت دماغ کند باغذیه مرطبه و تغلیظ خون باغذیهٔ
لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوه ها انجیر و انگور مناسب بود و برود حصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب بیند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطهٔ حرکت و ضوء آفتاب
بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با مرغ جوان و کباب که خوش زنند فلفل و زنجبیل و دارچینی بران کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند و بوئیدن
کندش و جند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه خشک بجوشانند و سر بخار آن فرو دارند و این شیاف در چشم کشند
صفت آن مشک زعفران زهرهٔ کلنگ زهرهٔ شبوط متساوی سحق کنند و بآب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت
بآب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدیست که در طبقهٔ قرنیه حادث شود اگر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج آن
تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه و ایارهٔ جالینوس کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود و این ذرور
بکار برند صفت ذرور زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این
شیاف بکشند صفت آن سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر بورهٔ نان هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی
هر یک دو درمی سحق کرده بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و در وقت حاجت بجوشانند و شیاف در آن آب حل کرده در چشم
کشند و صبیان را بعد از رمد بواسطهٔ التصاق جفن و نختین سواد چشم حادث شود بواسطهٔ عدم تحلیل تمکن شود و آنرا بدین شیاف
علاج کنند صفت آن کندر انزروت صبر دم الاخوین کحل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند سلاق
آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطهٔ مادهٔ غلیظ اکاله که بران ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر از رمد حادث شود
علاج آن اولاً تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس را بگلاب و آب تورک بجوشانند
تا مهره شود ضماد سازند یا سفیدهٔ بیضه و روغن گل باهم بزنند و بران نهند و آنچه مزمن شده باشد فصد عروق پیشانی و
حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم زاج سه درهم زعفران فلفل هر یک دو درمی بسایند و بشراب سرشند و ضماد سازند
شرناق شحمی زاید بود که در جفن اعلی حادث شود و آنرا ثقیل گرداند و بیشتر صبیان مرطوبی مزاج را حادث میشود علاج او

آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره دران ریزند و خرقه بسرکه ترکنند و بران نهند تا بقیتی که باشد بگدازد و بعد ازان بادویهٔ ملطفه علاج کنند برده رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود و آنرا بانزروت و صمغ لطم و سرکه طلا کنند و اگر سفید باشد شق کنند و بیرون آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در شفار و جفان متعفن شود حادث شود علاج اولا تنقیهٔ بدن و دماغ بحب ایاره و قوقایا کنند و موی را که بازگونه شده باشد برکنند و شیرهٔ انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ مع صمغ نتف را طلا کنند و زهرهٔ خارپشت و خون کبوتر و جندبیدستر نیز مفید بود و یا موی برکنند و بسوزن گرم موضع موی را داغ کنند و اگر از یک موی یا دو موی بیش نباشد بدبق یا مصطگی موهای بگیرند و چسپانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد ازان بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز بطرف خارج آید و بعد ازان صدف سوخته و مصطگی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف خضر و یاقوت و روشنائی سفید بود انتشار شفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که درین ابدا بسیار جمع شود و علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بعد ازان تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیهٔ مرطبه مثل نخود آش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود و استفراغ بسیار نباید کرد و بجز اشیای کتحال مناسب بود و دوائی که منبت شفار بود بیخ نی و شیح و اشنه و خرما کنند هر یک ده درم سنبل حب بلسان هر یکی دو درم حجر لاجورد چهار درم سحق کنند و میل بر شفار کشند قمل الشفار جانوریست که از رطوبت عفنیه در شفار حادث شود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفان را بآب نمک بشویند و روغن اسفنه زرد آلوی تلخ دران بمالند و سر عوسج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلا و غذای شب احتراز کنند و استحمام در خلو معده مفید بود خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احساس کند و شاید که آن بسبب قوت حس بصر شود که غبار و هوا و بخار غذا احساس کند و علامت این سلامت قوت ابصار بود و تدبیر آن باغذیهٔ غلیظ کنند و گاه بود که تخیل سطوح ازدود کند که پیش چشم برآید و سبب آن خلط سوداوی بود که از شریان حادث شود علاج او تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج و بعد ازان تناول اطریفل سفید بود و اگر تخیل کند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر ببالا می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلای معده و حوالی آن کند علاج آن تنقیهٔ معده بقی کنند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج

وحسب ایاره بعد از آن صلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود حَول یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر
نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در غشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بواسطه یبوستی
باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده و حرارت شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و
علامت تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنهاش و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ خورند و
روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه
دماغ بود علامت آن علامات تشنج امتلائی بود علاج آن تنقیه دماغ کنند بحبها و ایاره ها و روغن بابونه و شبت و نرگس
بر سر مالند و اگر در طفولیت از زدادت هیأت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند
و از او و پیه منجره و محففه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند و در برابر عین سراجی چنان کرده باشند که او را نظر راست
باید کرد تا باز بحال خود گردد باب سیم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و منجرات و بادهای سرد
و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیانا روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی
نشف کنند و چرک از گوش پاک سازند تا جمع نگردد که منجمد شود و هر سال تنقیه دماغ بحبوبات و ایارجات مناسب بود وجع اذن
اگر از غلبه خون باشد علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و
تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه و آب توت و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و خیار و غوره و خل خمر در گوش بچکانند و
اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب گشنیز و کاهو سیاه و بستان افروز طلا کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود استعمال
مبردات مذکوره نمایند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبه افیون در روغن گل بگدازند و در گوش چکانند
و اسهال صفرا کنند و اگر علامت غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایاره و قوقیا کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی و روغن قسط
و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو
بخورند و اگر علامت غلبه سودا ظاهر شود تنقیه بحب افتیمون و اسطخیقون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش
چکانند و شیر زنان بر سر آن دوشند و اگر این وجع از شره یا ورمی باشد علامت آن تپ و ثقل سر و پیشانی
و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا
کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن یا ترنجبین

وشیر خشت کنند وشیاف ابیض باشیر دختران بسایند و در گوش چکانند و در ابتدا تر بیک وصندل آب گشنیز در حوالی
گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم آرد جو آرد باقلا هر یک ده درم باهم بسایند و با آب برگ
کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود و علامت جمع شدن ماده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرکتان و مر و شکر
و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در
گوش نهند تا مده پاک گردد و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن حساس حرکت و خارش بود
آب درمنه و مرزنجوش و آب برگ شفتالو و بابونه و سرکه یا با شحم حنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم چیده
در گوش گردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر شرکت معده بود علامت آن غثیان
و سیلان لعاب و صداع بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش
چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج آن تنقیه کنند بحب ایارج و ایاره با
و اکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند و ثفل آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بر سر ریزند روغن مرزنجوش و بابونه در گوش
چکانند و سر را گرم دارند و گوش به بخار شلغم پخته و خردل و بابونه و حشائش مذکوره فرو دارند **صمم**
کری گوش اگر مولودی باشد یا در پیری یا بسبب ضربه و سقطه که موجب هتک عصبه مفروشه میشود علاج
نه پذیرد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه با بنفشه مربی
یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب و اجاص هر یک ده عدد و بنفشه سه درم ترنجبین پنج درم غذا تمر هندی با آلو چه
خورند و اگر تپ باشد جواب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نیمدانگ سقمونیا بریان و روغن گل
در گوش چکانند تا با آب انار با پوست افشرده بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل
و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از افسنتین و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند و روغن مغز زردآلو و بادام تلخ
و سداب در گوش چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم حنظل یا انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در
گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن بینی و زردی و غور عین باشد

و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول
اغذیه مرطبه مثل شوربا ماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود
که آنرا نتواند دید علاج او آنست که از آلتی برای این کار ساخته پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش
چکانند و یا بشب روغن دران چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تابه گرم نهند تا بیرون آید **علت طنین و دوی**
آواز گوش آنچه باریک و حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ باشد
علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطه
امتلای دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و افتیمون و گلقند
تناول کنند و غذا نخود آب بازیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن خیری در گوش چکانند یا آب ترب
و شونیز و جند بیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نرجس و ورق نمام و ترب و مرزنجوش و برنجاسف
بجوشانند و گوش بخار آن بدارند و دامان حمام نیز مفید بود و آنرا که از امتلای دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج و اصطمخیقون
باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو دماغ باشد علامت او آنست که در گرسنگی
زاید گردد و در سیری ساکن شود **علاج** آن ترطیب دماغ با دمان حمام و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و
روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و آش باگو
مطیب و استعمال مشمومات معتدل شیافی که دوی و ثقل گوش زائل کند **صفت** آن شحم حنظل یکدرم بوره نان
نیم درم جند بیدستر زراوند مدحرج هر یک درمی و نیم عصاره افسنتین و قسط و مرو فرفیون هر یک دانگی کوفته و بیخته
به زهره گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند
قروح اذن اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال
کنند و آنچه مزمن باشد قطران چکانند **دخول هوام و آب** اگر جهنده در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود
علاج آن آب ورق شفتالو یا صبر بآب گرم حل کرده یا آب پودینه و کبر و افسنتین و شیح و سنبل و قسط در گوش چکانند
تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید بعطسه آوردن یا بآلت مخصوصه اگر آب در گوش رود علامت او آنست که
بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر بتجربه یکسر و بر جستن بیرون نیاید چوب شبت

بار ازیانه یا چوبی که ازان حصیر سازند در گوش باید کرد تا آب جذب کند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن اگر خون بطریق بحران از گوش رود و آن شود حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا از ضربه باشد اندکی کافور و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا ماميثا یا اقاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب گندنا و سرکه اندکی کافور در گوش چکانند حکة الاذن اگر گوش بخارد آب افسنتین با روغن گل یا افسنتین و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند

باب چهارم

در امراض انف خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج آن هر بامداد هلیله یا انیسون و بیخ مهک و گاوقند تناول کنند و نمک انجدان با شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و در [illegible] کنند و بینی بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و بازیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند مفید بود و اگر از بهار جهی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود نتن الانف بسبب عفونت خلطی بود که در صفات جمع شده باشد علاج آن اولا تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و سکنجبین خردل غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول اشتر نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و بآب فودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند قروح الانف اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله را بموم روغن بارد و روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث ساخته در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند بواسیر الانف گوشتی زاید بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ گرداند علاج آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و بآب بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زائل نشود قطع کنند جفاف الانف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوستی که بر دماغ غالب بود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت

خشک شود و این بدانند که احیاناً دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد اگر بسبب بحران باشد در روز باحوری بود قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک آید و تنک بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب گشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا سازند و گشنیز و عصاره بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بمداد تر کنند و بمازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و بسد و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلبه بود علاج آن فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث سازند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و اوراق انگور و بیدو خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضے بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق با خل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و بار و به بندند و انثیین را می کشند و همانند فتیله از انیون و زنگی غبار آسیا گلنار حضض مکی هر یک نیم درم بکوبند و با آب سرگین خر بسرشند و نسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند

باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان

از انجمله قلاع است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد اگر دموی بود علامت آن حمرت و حرارت و برآمدن آن بود علاج آن فصد قیفال یا چهار رگ کنند و آب انارین با ترنجبین و نبات تناول نمایند و غذا اسفاناخ و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز بسرکه و گلاب بشویند و گشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و نشاسته و عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم تورک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند بعد از زلالے بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و وجع علاج آن گلقند و رازیانه و بیخ مهک جلاب سازند و تنقیه بحب ایاره و صبر

و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و تخم ترب در سرکه بجوشانند بدان مضمضه نمایند و اگر از ماده سودا بود
علامت آن سواد لسان و لذع و جفافت آن و عدم لعاب بود علاج آن تنقیه بمطبوخ افتیمون و
حب آن کنند مغز ساق گاو و پیه بط در روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدای مرض
گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر بابخیر دشبت و بابونه و اکلیل الملک
و اگر این شراب متعفن شود و از آن نتنی حادث شود اصل و جوز سرو و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بخر
کننده دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند ساکن شود و در خلو معده
زائد گردد علاج آن آب انار با تمر هندی یا نبات و ترنجبین با آب خیار و کدو و سکنجبین با نقوع خواک تناول کنند
و غذا سماق یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه ها شفتالو و زردآلو و امرود و خیار و کدو مفید بود
و حبی که نافع است صفت آن سعد اذخر سنبل عود و گلنار صندل سفید پوست اترج رامک تا قاقیا متساوی بکوبند
و بگلاب و نبات بسرشند و حب سازند و بمقدار نخودی در دهن گیرند و اگر بخر بسبب بلغمی باشد که در دماغ و معده متعفن
شده باشد علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی دهان بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج آن در هفته دو بار قی
کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند
و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه لبنیات اجتناب نمایند و احیانا اطریفل کبیر
یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطگی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و
بعسل بسرشند و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ
یا فصد قیفال کنند از عناب و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
و اقراص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و
صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و گزمازج و رامک و مصطگی و عود و فلفل و مسک و قرنفل و هلیله زرد هر یک پنج درم
مشک و کافور هر یکی دانگی بکوبند و بر بن دندان بریزند و اگر بسبب اکله اسنان بود علاج آن کنند که اکله همچون
قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را رایحه کریه باشد علاج او فصد و اسهال طبیعت

بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه رب که و آب غوره کنند تا زائد نشود و بعد از آن فرفیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب از دهن در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج آن شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و آب ورق سیب و به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامت غلبهٔ خون ظاهر بود فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامت غلبهٔ بلغم باشد علاج آن تنقیهٔ معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش مصطکی و عود تناول نمایند و غذا با و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز سفید بود و از فواکه مرطبه و بقول بارده احتراز نمایند و لعابی که از دهن صبیان آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج آن گفته شود در امراض امعا **اورام لسان** ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهای نرم و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار ریع با ترنجبین و آب خیار و کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم اجاص بست عدد عناب ده عدد سپستان بست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم ورق گل و باه ترک هر یک پنج درم تمر هندی و مغز خیارشنبر پانزده درم صفت حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سبوس و خطمی و جو مقشر نیم کوفته هر یک ده درم ورق چقندر دسته خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه بآب باقلا و توت و انار و عناب بود با عناب ده عدد عدس و روباه ترک هر یک پنج درم بجوشانند و آب گشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند. و تنقیه بحب ایارج و حقنه های حاده نمایند و شبت و بابونه و برزگ و ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند و یا صعتر و فودنه بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود علاج آن تنقیه بحب ایارج و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و شیر بز با روغن بنفشه و کدو

سیلان لعاب از دهن چه در خواب چه در بیداری در این مرض راد و سبب است یکی حرارت و رطوبت که در معده باشد دوم ... [illegible]

ولعاب بزرگ وحلبه وآب انجیر کنند وسپستان وروغن سوسن وروغن بنفشه در زبان بمالند واگر ورم بسبب سهر
باشد علاج آن کنند ثقل واسترخاء زبان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
ومضمضه بآب غوره وفقاح اذخر واگر بسبب فالجی بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست
بود وتکلم نتواند کرد ولعاب فرود آید ولثغه حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره وقوقایا وغرغره
ومضمضه بمویزج در سرکه عنصل جوشانیده یا کبر وخردل وصعتر وعاقرقرحا در آب جوشانیده وصبی چون در سخن بود
زبان او بعسل ونمک بمالند بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس
هیچ طعم نکند وآن بسبب فضلات رطوبی باشد که بعصبهای زبان فرو ریزد علاج آن تنقیه دماغ باشد
بایاره فیقرا وحب قوقایا وغرغره ومضمضه بسرکه وخردل ومویزج وعاقرقرحا فساد ذوق وگاه باشد که حس
ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان جمیع طعمها را تلخ احساس کند واین دلالت بر غلبه صفرا بود یا شیرین احساس کند و
دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم حلو یا شور یا ترش احساس کند واین دلالت بر غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه بدن باشد
ازان اخلاط وغرغره بچیزهای مناسب جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت ویبوست بود بلعاب
وبهدانه بمالند ومضمضه بآب تخم خیار وکدو خیار کنند اگر بسبب غلطی انزج باشد سکنجبین لعق کنند وگاه باشد که
بسبب بخارات حریفه زبان خشک ومقشر شود چنانکه چون بجرقه بمالند ازان پوستی سفید تنک همچون پوست پیاز
جدا گردد وبآن هیچ الم نباشد علاج آن فصد وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود ومضمضه بسرکه که درو سماق وگل وگلنار
جوشانیده باشند بکنند شقوق لسان علاج ترقیدن زبان آنست که بنگو وبهدانه وکتیرا در دهن گیرند واز
اغذیه لزجه مثل پاچه وهریسه خورند اورام شفت علاج آن فصد قیفال وچهار رگ بود وتناول شربت بنفشه
وعناب وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله ورد باده ترکیب فوفل وگلنار وورق گل وجوز سرو بکوبند وبا سرکه و
گلاب طلا کنند واز شراب وگوشت وشیرینی اجتناب نمایند قروح وبثور شفت علاج آن فصد قیفال بود
وتلیین طبیعت ومرهم اسفیداج بران نهند یا مردارسنج ومازو بکوبند وبا موم روغن بیامیزند ونهند بواسیر
شفت آنست که لب سطبر شود ودر میان او شقی ظاهر گردد وگاه بود که بران بثره همچو توت پیدا شود علاج
او آنست که فصد واسهال کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون وضمادات محلله استعمال نمایند وآنچه زنگار وبسباسه

نشتر بزنند تا خون بیاید و نمک بمالند و بعد از ان مجللات یا قابضات طلا کنند **انشقاق شفت لب**
ترقیده را لعاب بهیدانه و بنگو طلا کنند و گاهی که از خیار ظاهر میشود چون قطع می کنند درین باب مفید بود
و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن ضم سازند و طلا کنند و پوست تنک که بر بیضه کشیده است
بران نهند **باب ششم در امراض اسنان و لثه** حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب معده
اجتناب نماید و از کثرت قی و خائیدن چیزهای که دوشنده باشد مثل حلوای کلاکن و قرص و سکنجبین احتراز کنند و همچنین
آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای ترش دندان کند نا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند
و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتون است و در وقت خواب احیانا بروغن گل یا ناردین
منضاج دندان بمالند گاه گاه بعسل و نمک دندان را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند **ورم لثه** اگر
بسبب ماده حار شده باشد علامت آن حمرت و لهب و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه
و عناب با شراب جاصین آب انار ... با نبات تناول کنند و ترنجبین هم داخل کنند و غذا تمر هندی یا آلو کیلی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و سرکه و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و انار ترش و طباشیر
و ورق گل طرا ثابت و ... بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار و امرود و زرد آلو
و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه** علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود قلقدیون بران بریزند تا گوشت
فاسد زائل شود و لثه را نیک بمالند بس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناسور
گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بران ریزند و یکدرم ازان یا دو درم نمک و سه درم
تخم گل بکوبند و بران بپاشند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ مهکانه بکوبند
و بسرکه عنصل بسرشند و بران نهند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود
و بملاقات اشیای بارده ساکن شود علاج آن فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و شراب
عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا حموضات با مونگ ماش با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و
سرکه و گلاب در دهن نگهدارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز تر
تکمید با حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات

چیزهای گرم علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و صعتر و فودنه خورند و تنقیهٔ دماغ بحب
ایاره و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و بیخ مهک و کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا
و شیطرج در دهن گیرند و دندان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود و دندان متورم باشد
قلع سازند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل در سرکه پرورده باشد بر دندان نهند یا تو بال مس و شیر انجیر
یا شبرم باهم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بران ریزند و دو هفته در سرگین اسپ پنهان دارند
و بعد ازان پاره ازان عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد تا منقطع شود اما باید که استعمال این
ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از غذای
غلیظ و امتلاء معده زائد شود علاج آن تنقیهٔ معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطگی تناول کنند و از امتلای
معده و غذا ئیکه شب باشنده باشد احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در دندان متولد شود دندان را بنجار سیر کنند تا تخم ترب و بنه
بدارند که کرم بیرون آید ضرس اگر بسبب مضغ چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان باشد بخائیدن
و مالیدن صعتر و وج و نمک و عسل و تلیین بخائیدن تو زکوه و مغز بادام شیرین و صمغ و اگر بسبب بلغم حامض پیدا
بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیهٔ معده باشد و بعد ازان استعمال این ادویه سقوط و تحرک
اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب رطوبت باشد که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق
و ورق گل و حضض بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و رامک و هلیلهٔ زرد و دانه مورد مجموع
یا بعضی بکوبند و دشب بن دندان ریزند یا هر دو با عسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند
و بدان مضمضه کنند آکال و تفتت اسنان بوسیده شدن و ریزیدن یا بسبب رطوبت ردیه باشد که دران تعفن
شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلای یبوست بود علاج قسم اول تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج و گلنار و
مورد و شب یمانی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک و مصطگی بکوبند و بران نهند علاج قسم دوم ترطیب
دماغ بود و تدهین و تناول اغذیهٔ مرطبه و لعاب بنگو و شیر خر و روغن بنفشه با سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و بران نهند تغیر
لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب مادهٔ ردیه که در جواهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر
در انیسانه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضهٔ شتر مرغ مجموع سوخته با زبد البحر و سرکهٔ درم

دستنباده درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان حسی باشد شبیه
بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج آن تنقیه معده کنند بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه با هلیله و بجلبیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بسایند و سواک کنند و آنچه غلیظ باشد باهن از دندان
جدا کنند حکهٔ اسنان خاریدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث می شود علاج
آن آب تو زکن با شیره تخم آن با آب خیار که و با سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و شوربا ماش با مرغ و بزغاله بخورند
یا جلابی از عناب و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه با هلیله سازند و بسرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی
مضمضه کنند صریر اسنان آنست که در خواب دندان باهم بسایند اکثر صبیان و مشائخ و نسوان را حادث شود
علاج آن تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب سازند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو
تناول کنند اما صبیان را تعرض نباید شد فقدان آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتوانند کرد و تحمل
چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه
و بیخ مهک و گلنگبین خوش زند و تنقیه بحب صبر ایاره کنند و مغز خر بازرده بیضه یا عنصل بریان کنند و بر دندان نهند
و حب الغار و شب راوند بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت بود و علامات او آنست که ملمس دندان او
بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد علاج او آنست که دندان بروغن گل و بیه مرغ و صندل و اندکی کافور
بمالند و بقلة الحمقا بخایند باب هفتم در امراض حلق از آنجمله خناق است و آن مرضی باشد مانع تنفس و بلع بود و سبب آن
تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و
بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت آن سرخ شدن روی و زبان و کثرت ضربان باشد و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج
بهمه دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و سیان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و آلو و اجاص و بنفشه و
نیلوفر و ترنجبین و نبات جلاب سازند و غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره لعاب بهدانه و رب توت و تخم کاسنی و
آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بایرج حقنه بصفت آن سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلو بالو
هر یک پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم خطمی سبوس گندم یک کفی ورق چقندر دسته خیار شنبر
بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک نیم درم و با شوربا آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند

وخون سلحفات در حلق چکانند و ریسمان که بران علق گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج آن جلابی از بیخ مهک گاوزبان و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با آب کامه و عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب
با سکنجبین عنصلی با آب ترب و مویزج و سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت
ورم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج آن فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر انجیر و مرو زرشک
و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد یا شوربه مکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صفت آن سنا هفت درم
رازیانه مرزنجوش بیخ مهک هر یک سه درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک ترب
هر یک ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد سوبطالقی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر پانزده
درم آب کامه روغن بید هر یک ده درم بوره چهار درم شحم حنظل دانگی **ذبحه** ورمی حار بود که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا
و غلبه خون و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامات او آنست که از خارج حمرتی از گوش یا گوشت ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد **علاج** آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن
بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت و
آب کشنیز کنند یا رب به ترب عدس بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر
شود غرغره بشیر و مرو زرشک کنند و چون منفجر شود تلیین بمطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس
نگذارند **بثور حلق** از ماده دم یا صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حلق با صعوبت بلع
ترشیها و شیرینیها **علاج** آن فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب بنگو و بهدانه با نبات بخورند
و غذا کشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس و نشاسته بروغن و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد
احتراز نمایند **سقوط لهات** افتادن ملازه بسبب خلطی بود که بحنک و لهات ریزد اگر خلطی حار بود علامت آن
حرقت و لهیب و عطش باشد **علاج** آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز
و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخا زبان باشد **علاج** آن تلیین طبیعت
بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند و غرغره با آب کامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند

وبدان غرغره کنند بجهة صوت تغیر وگرفتگی آواز اگر بسبب غلبۀ خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند وجلاب
از بنفشه ونیلوفر وعناب وسپستان تناول کنند وغذا جو آب یا حلیم گندم خورند واگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات
دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه ولذع ودغدغه آن بود علاج آن شراب بنفشه وخشخاش وعناب تناول کنند
یا جلابی از بنفشه وعناب وبیخ مهک وگاوزبان خورند تلیین طبیعت بطبوخ فواکه کنند واگر بعد از حمیات صفراوی
حادث شود شیره تخم توزک یا تخم خیارین یا آب خیار کدو با شراب بنفشه ونیلوفر تناول کنند وغذا اسفناخ ماش یا مغز بادام
واسفاناخ وبرگ خبازی خورند واگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلابی از پرسیاوشان وبیخ مهک
ورازیانه وگاوزبان وگلقند تناول کنند وخردل بریان وبادام تلخ وفلفل ودار فلفل ورازیانه هر یک سه درم
زعفران نیم درم بکوبند وبا عسل یا شکر بسرشند وحب سازند ودر دهان گیرند واگر بسبب طبی (?) بود که عارض حنجره شود
علامت آن احساس ثقل بود ودوام خشونت وام (?) علاج آن گلقند ورازیانه تناول کنند وبیخ رازیانه وبیخ مهک
وشبت وافسنتین (?) در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره کنند وزنجبیل پرورده بخورند واگر بسبب سستی قصبه ریه باشد
علامت آن خشونت وجع وصلابت وصغر نبض وصفاء قاروره باشد واکثر از غبار ودود حادث شود علاج
آن شراب بنفشه ونیلوفر وگاوزبان یا لعاب بهی وبهدانه تناول کنند وغذا شیره گندم وثرید در شیر بخورند وروغن بنفشه
وسینه مالند واگر بعد از حرکت ومشی حادث شود جامه از تن بکشند وسهو (?) اسر در برند شراب بنفشه وعناب تناول کنند و
غذا اسفناخ ماش یا مغز بادام وباقلا خورند وبحمام روند واگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند تخم خطمی وخبازی وبنفشه
وسپستان ونبات جلاب سازند وغذا جو آب وباقلا آب یا حسو از شیره سبوس یا نشاسته ونبات وروغن بادام خورند
واز لعاب خطمی کثیرا وروغن بادام وموم روغن سازند ودر سینه مالند واگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیره تخم توزک
با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین تناول کنند وغذا ماش یا اسفاناخ وپاچه بزغاله خورند نفث الدم خونی که
از دهن بیرون آید بتفل بود یا به تنحنح یا به تنخع یا بقی اما بتفل یا از لثات یا از حنک ولهات بود علاج آن غرغره ومضمضه
بقوابض مثل گلنار وپوست انار ومورد ولسان الحمل وتخم گل اما تنخع آن بود که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت
وجه وثقل سر وعلامت غلبه خون باشد فصد قیفال وحجامت نقره کنند وغرغره بقوابض اما تنحنح آن است که از
قصبه ریه وحنجره باشد وسبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج آن قرص وگلنار وکهربا

کهربا

تناول کنند و غرغره بقوابض نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق عروق از
اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیاوشان
بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حماض بارتنگ هر یک
سه درم گل قبرسی شادنه طباشیر لولو ناسفته هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کتیرا
هر یک دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب نبکو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید
از مری و معده بود در جای خود گفته شود نشوب شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان
در گلو بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن ممکن باشد بکلبتین بگیرند برفق
بیرون آرند الا ریسمان را تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن بچید و بیرون آید یا لقمهٔ بزرگ در ریسمان
بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند و یا حسو یا پالوده و چیزهای مزلقه مثل العبه بخورند و قی کنند اما علق اگر می باشد که در آب
بود اگر با آب فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق
دمند یا آب افسنتین بسرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند و نخسپند چنانکه عطش و گرما غالب شود پس قطع یخ در دهن
گیرند چنانچه آب آن فرو رود باشد که بواسطهٔ میل آب بیرون آید و خونی که بعد از بیرون آمدن از حلق آید علاج آن غرغره
باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند
باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع موذی و سبب آن
اگر خشونتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود بواسطهٔ دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم
حل کنند و بیاشامند و غذا نبو ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام و اگر از
زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زوفا هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد و عناب پنج درم
جلاب سازند و شراب بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال لیلی نفث
باشد و شتداد آن بشب و بعد از خواب علاج آن شراب خشخاش لعوق کنند و کتیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک
بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبهٔ ریه باشد علامت آن
غرغرهٔ سینه و کثرت نفث بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی

ده عدد بخورند یا شراب زوفا دو مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و تعدیل تصفیه ملین طبیعت کنند باین مطبوخ
صفت آن سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان پانزده عدد درازه تخم خیارین سه درم یا شاهتره تخم کاسنی
بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند صفت آن
رازیانه فلفل فرد مانا بادام مغز هر یک دو درم حلتیت یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته حب سازند
و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بهیگو
و بهدانه شیرین از نبات ساخته یا شامند با شیره تخم توزک یا شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز در سینه بمالند و
سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و شدت سعال در سرما
و استراحت با استنشاق هوای گرم بود و با استحمام ساکن شود علاج آن جلاب زوفا پنج درم انجیر ده عدد سیاوشان
بیخ مهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکانه بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند
و اگر بسبب یبوست مزاج ریه بود علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و شدت او بعد از عطش و حرکت و تسکین
آن بعد از حمام علاج آن شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهیگو و بهدانه با نبات و غذا نخوداب
با مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گوشت و پاچه بزغاله سفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس
تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث بود
علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب زوفا و
سکنجبین عنصلی لعوق نمایند و غذا نخوداب باقلا و مغز بادام خورند و تنقیه بدن از خلطی که غالب شده باشد و لعوق عنصلی مفید بود
و لعوقی که از عسل و بزرگ روغن بادام و همچنین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلاب
از قند بقوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات
سودا بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب انار و غذا تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی و رفتن آواز باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و شربت شیر و شیره جو خورند ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث شود بسبب
اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع مرّ بانی و حمرت عین و وجه و تشنگی

[illegible] عظیم موجب بود علاج آن از اول روز تا سوم فصد باسلیق کنند یا آب گل و جلاب از نیلوفر و
[illegible] عناب [illegible] پستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب یا بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان
[illegible] شربتی از نبات و لعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه شرب کنند و در [illegible] سپستان [illegible] کنند
[illegible] بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خبازی سه درم
[illegible] و مغز خیارشنبر پانزده درم اگر احتیاج افتد ده درم باز تحریک کنند [illegible] استعمال
[illegible] اگر [illegible] علامات آن [illegible] و شدت [illegible] علاج آن علاج
[illegible] شیر [illegible] شود سبب [illegible] که از دماغ فرود آید [illegible]
[illegible] واقع شود علامات آن [illegible] بود با آن سعال [illegible]
[illegible] باشد ذوق [illegible] بیان [illegible] است [illegible] چون [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] ترنجبین [illegible]
[illegible] اگر از آن [illegible]
[illegible] شیر خر و شیر [illegible] سفید بود [illegible] که از پستان بخورند و گفته اند که
[illegible] کنند [illegible] روغن بنفشه و کدو در
[illegible] بخورند و شیره تخم [illegible] با شراب انار عذب خورند و اگر با آن
[illegible] باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته
[illegible] بلعاب بهدانه بسرشند ده درم از آن تناول کنند [illegible] مفید بود [illegible] مغز تخم خیارین و خربزه
کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام و بهدانه هر یک ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده
و روغن بادام جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یک من آب بجوشانند تا نیم من آید و با قند نیم من
[illegible] آرند شربتی ده درم باشد قرص سفید گاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چهار
درم ورق گل پنج درم مغز تخم خیارین و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته بیخته
بلعاب بهدانه اقراص سازند و یک مثقال بخورند شراب نافع آب انار عذب یک من آب سیب شیرین

خیار بن آب هندوانه سکنجبین با هم آمیخته نیم درم تا ده درم از آن تناول کنند و در این مرض چون چشم کج و ... با آنکه روی تیره شود و پوست پیشانی خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و هوی بریزد و اسهال و ذوبانی بسیار شود و نفس منقطع باشد ... علامت رگ بود ذات الصدر روی گرم باشد و ... کرد قاسم ... حادث شود از جانب قفص و آن را برسام گویند علامت آن تب دائم و شدت عطش و قلق ... بود و مریض از رم سمره تا الصبیه ... احساس کنند نظر بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت فی ذات العرض وی باشد که در ضمن حجاب از جانب فقرات حادث شود علامت او آنست که مریض ... در میان اتکا نها ... کند و بر پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ... بود که در غشای مستبطن اضلاع یاد ... حجاب تا حجاب میان آن ... و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد علامت آن تب دائم و ضیق النفس ... نبض سریع متواتر و منشاری بود و ... که در حجاب که بر اضلاع حادث است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود اعراض و وجع اوشد بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ وضع نتواند خفت علاج این امراض قریب یکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت علاج در هر نوع فصد باسلیق باشد از اول تا سوم اما در دموی در اول جانب مخالف وجع کنند و در صفراوی از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات خورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش یا سکنجبین و غذا کشکاب یا بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و شیره خشخاش خورند یا شراب بنفشه عناب ملین طبیعت کنند و بعد از نضج این مطبوخ ... سیاوشان پنج درم سنا مکی بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیر خشت ده درم ترنجبین و خیار شنبر هر یک پانزده درم میان روز شربتی از نبات و لعاب بهی و بهدانه و عرق گل و بید مشک تشرب کنند و در این مرض حقنه اولی تر بود از مسهل حقنه های لینه استعمال باید کرد صفت آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی ورق چقندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد خیار شنبر ترنجبین هر یک پانزده درم انگاره روغن کنجد هر یک ده درم نمک طعام یک درم و موم روغنی از روغن بادام و

قوله ذات الصدر ... ذات الصدر ... ورمی است در غشاء ... ۱۲ قوله ذات الجنب ... گویند ... ذات الجنب ... ۱۲ قوله ...

بنفشه و کتیرا و موم روغن خطمی بر موضع بمالند و بعد از تنقیه انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد بشیرهٔ تخم کدو و آب خیار کدو
با نبات و ترنجبین و نقل بشراب انار و غوره کاهو شاید و غذا اسفناج باشد با مغز بادام و سفاناخ خورند و درین امراض
آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء
نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ مهک و روباه ترب
و نبات و ترنجبین خورند و غذا آش جو و نخود آب و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صفت آن عناب پنج درم بیخ
مهک پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هریک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم
خیارشنبر پانزده درم و میان روز شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن
سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچو علاج بلغمی بود در اول استعمال حقنهای نرم باید کرد
و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند **باب نهم در امراض قلب و ثدی** سوء المزاج که عارض قلب شود
اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق
و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید مشک و کاسنی تشرب کنند
و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه با لیمو یا زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم
گل سرخ دو درم طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندل بگلاب در سینه بمالند و در موضع بارده نزول
کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان هریک ده درم کشنیز صندل
هریک سه درم تخم کدو تخم خیارین و کاهو و تخم خرفه هریک چهار درم زرشک پنج درم لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هریک نیم مثقال
کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند **مفرح دیگر** تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هریک پنج درم تخم کدو سه درم
لولو و بسد و کهربا هریک مثقال قاقله صغار و طباشیر هریک سه درم و ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور
نیم دانگ مشک و عنبر هریک دانگی بکوبند و با شیرهٔ قند بسرشند و شربتی ازین یک مثقال بود و اگر سوء المزاج
بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و اضمحلال و
ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بددلی و فزع بود و از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن
شراب بادرنگبویه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا تیهو و کبک و دراج و قلیه که در آن توابل باشد

خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند
صفت آن مصطگی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوز کبابه قاقله پوست اترج هر یک مثقال
مشک دانگی کوفته و بیخته با شیره [illegible] یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و
نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آن شراب انگور و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان
تناول کنند و استحمام [illegible] تناول مفرحات معتدل کنند و معجون مفید [illegible] لولو و ابریشم [illegible]
پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام [illegible] هر یک ده درم بادرنجبویه کشنیز خشک هر یک دو درم [illegible]
هر یک پنج درم [illegible] بسه چند آن عسل کف گرفته بسرشند و [illegible] مثقال تناول کنند و اگر
سوء المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض لطیف و قاروره [illegible] غلیظ بود
علاج آن شراب [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با کباب تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت
[illegible] افتیمون مفید بود و اعمال ریاضت معتدل [illegible] نافع [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] کبابه قاقله پوست ترنج [illegible] هر یک پنج درم [illegible] دانگی بکوبند و بشراب سیب
[illegible] مثقالی [illegible] خفقان [illegible] علاج [illegible] قلب شود و آن
اگر بسبب [illegible] علامت آن ظاهر باشد فصد باسلیق کنند [illegible] سکنجبین با شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق گل
و بید تناول کنند و غذا از [illegible] لیمو و انار دانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود شربت [illegible] مذکور
و [illegible] بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و همیشه [illegible] ازین قبیل کنند
تخم کاهو و مغز تخم کدو [illegible] هر یک پنج درم تخم [illegible] تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر [illegible]
هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب [illegible] تا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا باشد
علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب
و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه
مذکور شد و اگر بسبب کثرت سموم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اغذیه جیدة الکیموس تناول کنند و
میل بآسایش و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال نمایند مسمن نشاسته آرد نخود و آرد برنج هر یک

شصت درم تخم توزک مغز بادام و فندق و فستق هر یک بست درم تودری سرخ و سفید هر یک یک درم بکوبند
و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد بست درم بخورند و هریسه و عصیده و شیره و شکر و امثال آن بخورند
و خفقان باشترکت معده نیز حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد
معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطگی و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده
ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند
صفت آن افتیمون شاهتره سنا هر یک درمی هلیله زرد ورق گل لاجورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و با آب
بادرنگبویه سرشته بلع کنند و سیاهنهای روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان تشربت نمایند و اگر در معده سودا جمع
شده باشد آنرا بقی برانند علاج آن جلابی از بادرنگبو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب
نمایند صفت آن تربد سفید افتیمون حاشا تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان نیم دانگ
ملح نفطی مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده
تناول کنند غشی علت حالتی باشد که مجموع حواس را معطل نماید و این بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح
باستفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن ماده باشد که خانق ارواح بود چنانکه در ابتدای حمیات و امتلای
عروق از اخلاط و امتلای معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع
آن شود چنانچه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف
و تنفس ضعیف و نبض صغیر و صفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب بروی پاشند و بویهای خوش
ببویانند و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند و اگر بسبب
وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه
گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال نمایند ضغطه قلب علتی باشد که چنان حس کنند که دل ورا می فشارد و عقب آن
غشی خفیفه حادث شود و از دهن لعاب ان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن
تقویت قلب باشربه و مفرحات و تریاقات امراض ثدی ورم آن اگر از مواد بسته بود علاج آن در باب اورام
گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع پستان بود

علاج آن خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلا و جو و منعات آب کشنیز و آب تره کرک
و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند
قلت لبن اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر بود یا خلطی
بر وی غالب شود اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت آن سپیدی و
ناسیه حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل
مزاج با غذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات
استعمال کنند و پستان را بملک و مرداسنگ و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند باب دویم در امراض معده سوء المزاج
امراض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت
زبان و تلخی دهان بود علاج آن تنقیه معده کنند بآنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ مهک
بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص
و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده
بربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و میمه کنند و این سفوف مفید بود صفت آن ورق گل ده درم طباشیر پنج درم
نبیانه زرد و سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم را یک یک درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم
با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی
بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل باغذیه و اطعمه
حریفه و مالحه باشد علاج آن اولا قی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک
و بالنگو و گلقند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلایا سبزه متوبله
نیز مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارهٔ جالینوس و بوغاذیا کنند یا بحقنه های حاده و معده را بروغن نبق و خیری
مصطکی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت
معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی ترش و خشکی
دهن و تشنگی بود علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و مسهلات کنند و بعد از آن که معده را نقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند

ورازیانه وگوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی وخشکی دهن وهم معده وجشاء دخانی
وفساد اغذیهٔ لطیفه وقلت اشتها ومیل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب ریباس وغوره ولیمو وسکنجبین ومانند آن
تناول کنند یا گلاب وآب برف وغذا از شکر وتمر هندی وانار دانه وغوره خورند ودوغ با برف نیز مفید بود واگر
سوء مزاج حار یابس باشد علامت آن هزال شدن وتشنگی وخشکی زبان وحبس طبیعت بود علاج آن شیرهٔ تخم توزک یا
آب خیار کدو با نبات وترنجبین تناول کنند وغذا نخود ماش با مغز بادام وسفاناخ باکه ویا گوشت بزغاله خورند وزرشک
هفت درم وگل ارمنی چهار درم صندل سفید سه تخم کدو وطباشیر وتخم توزک وورق گل سرخ هریک پنج درم بکوبند و
بعرق بید بسرشند ویک مثقال با شراب غوره تناول کنند واگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن ضعف هضم ولین
وانتفاخ بطن ودیر ماندن وترش شدن طعام وکثرت ریح وجشاء ترش بود علاج آن گلقند ورازیانه و
شراب بانگ وبزوری تناول کنند وغذا نخوداب با فلفل وزنجبیل ودارچینی خورند وزنجبیل پرورده وگوارش
عود وعنبر ومصطگی احیاناً تناول کنند وکندر ونانخواه وزنجبیل هریک شش درم فلفل واذخر وحب الغار وعود
هریک سه درم بکوبند وبا مویز طائفی بیست درم بسرشند ودو درم تناول کنند واگر سوء مزاج بارد یابس باشد
علامت آن قلت عطش وکثرت اشتها وجشاء ترش وتخمه بود علاج آن گلقند ورازیانه وگلنگبین وهلیله پرورده
واطریفل تناول کنند وسنبل واذخر ونانخواه هریک سه درم سعد پنج درم بکوبند وبآب به بر معده طلا کنند و
روغن زنبق وخیری بمالند شرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل بآتش نرم بجوشانند
تا نیمه آید پس شیرهٔ قند بران ریزند بقدر شیرینی آن ومی جوشانند تا بقوام آید ودر آخر طبخ مصطگی ده درم دارچینی
زنجبیل قرنفل زعفران هریک دو درمی بکوبند ودر کیسه کنند ودر دیگ نهند تا بجوشد پس بمالند وبفشارند چون بقوام آید
از آتش فرو گیرند شربتی از آن ده درم باشد واگر سوء المزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق وسیلان
لعاب وقلت عطش وتاذی از آب سرد ومیوه های وترههای بارده وتنفر از دسومات واغذیهٔ رطبه وغثیان بود
علاج آن گلقند وانیسون وجوارش مصطگی وزنجبیل پرورده تناول کنند وغذا نخوداب وقلایا با توابل باشد
واگر با آن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه وبلیله وآمله وخبث الحدید
هریک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هریک پنج درم جدا جدا بکوبند وخبث الحدید سحق

کرده و شسته یک هفته در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه عسل سرشته

و یکمثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس سافج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت

بزاق بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیرهٔ تخم خرفه با آب خیار کدو با نبات تشرب کنند

و غذا اسفاناخ و نخود و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء المزاج

باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد آنهم گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد سرا سیف

و قراقر و فواق و جشاء باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج آن گلقند و رازیانه و گلنگبین و سکنجبین و بزوری

گزانگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل کشنیز تناول نمایند و مصطگی و کندر و کرویا و زنجبیل نجانه

و این سفوف نیز مفید بود صفت آن رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یکی دو درم

بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج مثقال از آن بناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعام سودوی باشد

آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود با مصطگی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد

علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده

اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل

سرشته و شقائی تناول کنند و حماض ترنج یکرطل بجوشانند تا به نیمه آید پس با یک رطل قند و یک رطل عسل مصفی

و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطگی هر یک درمی با نگو

سه درم و عود ده درم بکوبند و بیخته آن ریزند و باهم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند

و احیاناً سه درم تناول کنند اورام معده اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع و ورم ظاهر

بود و قی و تشنگی و تقطیر هم باشد علاج اولاً فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیرهٔ تخم کاسنی تناول کنند

و آب انار بیدانه با ترنجبین و نبات نیز بیاشامند و غذا نخود و کشکاب با اسفاناخ خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون

ابتدا اگر نضج باشد حلالی از ... تربد و تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارشنبر پنج درم تناول کنند و اگر

حرارت چندان نباشد ... درم رازیانه با آن ضم کنند و حسو از شیرهٔ کشمش و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا

صندل و ماميثا با گلاب و آب کشنیز افزوده و روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی

و روباه‌ترب با گلاب و یا آب کاسنی طلا کنند و بعد از ان خطمی و حلبه و بزرگ و بابونه و زرورد و سنبل و سعد و آرد جو

و چون ورم خراج گردد و منتفخ شود و علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد آنزمان بزرگ مرو زرشک و

تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با شیر بز بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود

شراب عناب و شراب خشخاش با شیرهٔ تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند سازند و

علامت انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت

سخت نباشد ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورد و گل هر یک ده درم

گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هر یک دو درمی بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و مثقالی از ان بخورند تا جراحت مندمل

شود و اگر ورم بارد باشد یا ماده بلغمی بود علامت آن ثقل و انتفاخ معده و سفیدی یا کثرت لعاب و تهیج ردی

و ورم رخو باشد علاج آن ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و شربیه و لیکوس نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاسنی

و بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک ده درم تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه

با فلفل و دارچینی خورند و کردیا و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و

سنبل و خاکستر چوب رز با هم بسایند و بسرکه بسرشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و قردمانا و مصطکی و

افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن زیت یا یاسمین و روغن بان ضماد کنند و مسهلات لینه استعمال نمایند و اگر از ماده

سودا باشد و ورم صلب بود و با آن افکار ردیه و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین

تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و بزرگ و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک

دو درم و صبر و سنبل و سعد و اذخر هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید سازند و با سنبل و افسنتین و

سلیخه و مصطکی سه درم صبر و سلارس هر یک چهار درم حلبه بزرگ پنج درم زعفران هر یک درمی بکوبند و با موم و روغن سنبل

یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند **صفت** آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه

هر یک ده درم انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ مهک بابونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد

مویز طائفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بر طلی آید پس صافی کنند و سی مثقال از ان با سه درم شیر خشت

و یک مثقال روغن بید انجیر تناول کنند و تلیین طبیعت بمایه سوغ از یا وادیه و ادکا غانیس کنند و قرافرونفخ

بواسطهٔ سردی و شدت ضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب ناریت معده باشد که
ابخرات نفخ بخار کنند علاج آن هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخوداب با زیره
و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه بلغمی و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز کنند و سبوس گندم و نمک گرم کرده
بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک دو درم
صعتر و نانخواه و مصطگی هر یک یک درم کوفته بیخته و مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش
شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه
جوشانیده بریان کرده هر یک سه درم کوفته بیخته با هم چندان قند بسه نوبت بخورند جشا نفخی بود که بطریق
فم مندفع شود چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم و تثاؤب که آنرا دهن دره گویند از بخارات غیر منهضم
واقع شود بعضلات [illegible] گردد و تمدد در ان عضلات پیدا شود تمطی آنست
که همه اعضا کشیده شود و [illegible] باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دلالت
بر ضعف هضم و تقصیر آن کند علاج آن [illegible] و تقویت معده باشد شهوة کلبی اشتهاء
طعام و حرص بر آن [illegible] آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کشیده
گرداند علامت آن نفخ و ثقل و [illegible] و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج
آن تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب بالنگو و سکنجبین بیاشامند و غذا نخوداب با شیره خشکاش
و توابل گرم باشد و تنقیه بحب [illegible] و حب ایاره کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطگی و اطریفل مقویات معده
تناول کنند و کندر و مصطگی بخایند و شراب خمر کهنه بنوشند و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد
بفم معده علامت آن [illegible] فم معده و [illegible] و جشاء ترش بود علاج آن تنقیه بدن کنند
بحب افتیمون و مطبوخ آن و از اغذیه چرب [illegible] و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت
تحلیل بدن این مرض پیدا شود علامت آن [illegible] اسباب آن مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر
و هم و مرضهای کثیر التحلیل و در [illegible] آن [illegible] علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله پاچه
و گوشت گاو و قلیه چرب و در روزی سه چهار نوبت غذا بخورند لیکن اندک باید خورد و بدن را بروغن بنفشه

یا بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیاناً علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطگی و دارچینی خورند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطگی و دارچینی کنند و اگر احیاناً احتیاج باشد بحب صبر و ایارج اسهال نمایند جوع البقر آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا بولیموس گویند سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس و جذب او فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کند عارض شود علامت آن سخافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و احیاناً غشی نیز حادث شود و ملمس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون هر کدام که باشد دو مثقال تناول کنند و اغذیه نخود آب با کباب و تیهو و دراج خورند و توابل گرم دران کنند و شراب ریحانی و اطریفل و جوارشش کمونی و عود و مصطگی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و نمام بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب زرشک و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که دنمه عه اشتها و غذا پیدا شود چیزی باید خورد تاخیر نباید نمود عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت کرب و لهیب و احراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب حماض و سیب و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل و بید ساده یا آب سرد بیاشامند و غذا شوربا جو یا مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار و کدو ببویند و این قرص نیز مفید بود صفت آن صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم تورک هر یک نیم درم طباشیر دو درم بکوبند و با لعاب بنگو بسرشند و

مرض مذکور را بولیموس گویند و ترجمه بوس ... گرسنگی ... بزرگ و گاو ... گرسنگی ... در نهایت شدت ... باشد ...

سه مثقال ازان تناول کنند با شربت سکنجبین و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود بواسطه تناول چیزهای
شور و حریف و حار باشد و شیر بنها یا بافراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل و بید
بیاشامند با آب انارین یا آب غوره یا شیره تخم توزک یا نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب خیار و کدو
و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده
علامت آن باشد که بآب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و بخورند زائل گردد علاج آن با آب ترب
و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا از زیرباج خورند و اگر بعد از شرب
مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول
نمایند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب خمر کهنه واقع شود آب یخ و
برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک رطل آب خیار کدو با نیم دام طباشیر بیاشامند
سوء الهضم و ضعف الهضم و تخمه سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامت آن کشش حشا و حرقت
معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این ثقل تمدد بود و بعد از زمانی دیر حشا با
کرآید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و هضم نگردد و سبب این مجموع
یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب
تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و دو روز گرسنگی
صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و ناردین بر معده
بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود هیضه عبارت ازان باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد
گردد و آنچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن کنجد
مدد کنند تا نود تر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار عذب یا نعناع شیر انار
و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال با قرص طباشیر یکمثقال یا رب به ده مثقال با پوست پسته
یکمثقال بکوبند با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیه و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند
و در مواضع سرد خواب کنند و دوغ را با سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتهای صادق باشد

وسماق باکبک خورند و اگر سن و مزاج وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان** قی
حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی
دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت و اسباب هر یک مختلف است چنانکه اگر خلط در جوف
معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردیه باشد غثیان واقع شود
پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان والتهاب و
خشکی زبان و تشنگی و قی باشد **علاج** آن سکنجبین با آب نیمگرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک
شود و بعد از آن شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس یا گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک
وسماق خورند و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند **سفوف** ورق گل طباشیر هر یک دو درم پودینه
کهربا عود پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق زرشک انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن
بشراب سیب و یا به تناول کنند و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن تشنگی و شوری یا ترشی دهن
و نفخ یا قراقر بود **علاج** آن قی کنند با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت و تخم ترب و عسل و اندکی نمک
و کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده با هلیله پرورده تناول کنند و
تقویت بگوارش عود و مصطگی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود **صفت** آن
کندر و مصطگی و سنبل و نانخواه هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوزبوا سعد نعناع
هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند
و هفت درم تا ده درم تناول کنند قرصی که قی بلغمی و سوداوی را نافع بود **صفت** آن پوست پسته ورق
گل هر یک چهار درم عود و مصطگی هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و آب سیب بسرشند و قرص سازند
و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترکیب اکل حادث شود قی باید کرد
و بعد از آن مقویات تناول کنند **قی دم** سبب خون که بقی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق
کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و کهربا و بارتنگ هر یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بسرشند
و بخورند و قرص طباشیر و قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد **صفت** آن

کنند تخم حماض تیز هر یک سه درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی کهربا هر یک
درمی بکوبند و بآب سماق یا گلاب بسرشند و یک مثقال از آن با شیرهٔ تخم توزک بریان کرده بخورند و معده را بصندل
واقاقیا و سک را با گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از شک سماق و انار دانه خورند و اگر قی خون
بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مأوف را با مغره و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر بآب مورد طلا
کنند و قرص کهربا یک مثقال با شیرهٔ تخم توزک بریان کرده بخورند و اگر باقی و نفث خون سعال باشد بارتنگ
و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز و لولو و صدف سوخته
و شاخ گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم توزک خون سیاوشان هر یک نیم درم صمغ عربی دو درم
طباشیر دو درم بکوبند و بآب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح
و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان ناشتا یا زیر تهیگی در ق
معده باشد و چون چیزهای شور و ترش خورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از حموضات و مالحات احتراز کنند و از
اغذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ خورند و این قرص مفید بود صفت آن تخم حماض و بارتنگ هر یک سه درم طباشیر و لولو
کهربا و شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته و کتیرا هر یک چهار درم بکوبند و بآب لسان الحمل با لعاب اسبغول بسرشند و
قرص سازند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون بعضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش
آفت آن عضو بود علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد علامت آن نافض و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست
که تخم شبت و بابونه و پودینه هر یک نیم درم بجوشانند با یک درم نمک بیاشامند و با حب ارشاد دو دو درم با آب گرم با انفحه
خرگوش بآب بالنگو یا برنجاسف بیاشامند و با سرگین خرگوش با عسل با آب گرم بیاشامند و قی کنند **فواق** حرکتی
باشد که از طبقه داخل معده برای دفع موذی شود و این موذی خلطی حار حریف یا طعام حریف باشد علامت آن حرقت معده و قی
صفراوی یا سوداوی بود **علاج** او آنست که طبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل با سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا
باسهال دفع شود و بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل یا بید با لعاب بهی و بهدانه و روغن بنفشه و بادام بیاشامند و اگر
فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر صبیان را حادث شود و بعد از تخمه نیز شود **علاج** آن گلقند یا انیسون یا زیره یا رازیانه
خورند و مصطگی بخایند و گوارش عود و مصطگی تناول کنند و اگر سیری کنند که عطسه بیارد مفید افتد و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود

قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و صعتر هر یک دو درم کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ضیافت یا حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوست که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب بهیدانه تناول کنند و غذا شیره جو و یا کدو در روغن خورند و موم و روغن از آب کدو و بستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته آید و منها فواق ماله من فراق و از ورم کبد نیز فواق بود و از این سبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی حراری یا مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و حرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده سکنجبین سفرجلی و به پرورده و شرابهای محللات مثل کبر و لیمو مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل با شیاء حاده و حریفه بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و گلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هر یک پنج درم مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم کوفته با هم چندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن غثیان و بر از نشتن بود علاج آن تنقیه بدن بقی و اسهال و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سودا بمعده نریزد که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورند هضم شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود سکنجبین بزوری و زیرباج و آرکامه و کبر و زیتون با سرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت او آنست که احساس بتناول اشیاء حریفه و مالحه کند و او را فواق و غثیان حادث نشود علاج آن گلقند و رازیانه و شراب لنگو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ مهکو با گلقند بخورند و بعد از نضج حب صبر و قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات حاره و تقویت معده کنند

باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احساس طبیعت و عسرت نبض و حرارت ملمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی

با شیرۀ تخم حیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از رشک یا انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی و صندلین برجگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طبا شیر یکمثقال با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب نباشد این مطبوخ بیاشامند صفت آن سنا مکی بنفشه هلیله زرد و ورق گل هلیله کابلی هر یک پنجدرم ترنجبین بیست درم و آرد جو بنفشه هر یک سه درم کافور نیم دانگ بکوبند و با آب کشنیز یا کاسنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر قابض با ده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض بدن و تهبج روی و خفقان و بطوء نبض و غلظ قاروره بود علاج آن هر بامداد جلابی از رازیانه و روباه ترباک گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرۀ خشکدانه و کباب تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطگی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و بادام تلخ و اسل و قسط و مر هر یک دو درم عصارۀ غافث نیم درم فلفل و زنجبیل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقال از آن با این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک سه درم تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر غافث حاشا جعده هر یک پنجدرم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی و نیم آید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم تا سی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن افسنتین و ریوند هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند و با آب کرفس قرص سازند شربتی یکمثقال بود و دو اسارون تمام بجوشانند و جگر را با آب آن تحلیل کنند و ثفل آن تضمید نمایند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و بلیلجه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان و شاهسفرم و صمغ عربی هر یک بریان کرده سه درم بگلاب تر کنند و فرو برند و کباب تیهو بریان کرده بسماق یا زرشک ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهبج روی و خفقان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا زیرباج یا کبک یا تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود قرص مفید خرنوب رازیانه و تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنجدرم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس

۵۷ ملک بالضم و اول و صاد مفردات هندی نوع [illegible]

بسرشند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد **علاج** آن شیرهٔ تخم توزک با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام خورند و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب توزک ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند **ضعف کبد** یا بسبب سوء المزاج بود علامت آن گفته شد یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غسالی شبیه بغساله گوشت و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود علامت او آنست که بول اندک اندک آید و رقیق بود **علاج** آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و روباه ترپک هر یک سه درم رازیانه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات بحسب مزاج با قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا بزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیهٔ غلیظه و اطعمه از جیه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود **علاج** آن هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوداب و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ **صفت** آن سنا پنجدرم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال مغز خیار شنبر در آن حل کرده بیاشامند و بادنه و شیمتها هر یک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یکدرمی بکوبند و با سیاه آب بر جگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع بود **صفت** آن تخم کرفس رازیانه اهل سلیخه اذخر هر یک ده درم سنبل قسط راوند عصارهٔ غافث سیر بری بادام تلخ هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس از هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته و بیخته با شیر و قند یا عسل بسرشند و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند **اورام کبد** ورمی باشد که بر کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت او تپ و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که از احتباس بول نیز شود **علاج** آن اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی و روباه ترپک هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یک

ده درم تناول کنند و غذا اشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین حقنه صفت آن سنا
هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک پنج درم جو نیمکوفته سبوس و خطمی هر یک کفی خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ
ده درم روغن بنفشه آبکامه هر یک ده درم و اگر ورم بر محدب کبد باشد ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیرهٔ
تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه
مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم لک مغسول درمی یکه بندند و بآب کاسنی
بسرشند و مثقالی بخورند و در ابتدا درم روباه ترک و ورق گل بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طحلب و آب
بستان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی بود
علامت آن شدت تپ و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج
آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا بهلیله بالنقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و غذا اشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی
بود علامت آن قلت عطش و تپ غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس ورم کبد اما وجع بافراط
نباشد علاج آن جلابی از روباه ترک و رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و نخود ماش با مغز بادام
خورند و تلیین طبیعت بحقنهای نرم کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم و رازیانه انیسون هر یک
سه درم شکر دو درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیارشنبر تا هفت مثقال در آن حل کنند
و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود
آن بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان و
بادرنگبویه کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا هفت درم و بادرنگبویه و بیخ مهک
و تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال در آن حل کرده
بیاشامند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک
تناول کنند و کبد را بحلبه و بزرگ و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و بنام تضمید کنند

و اگر ورم جگر از ضربه و سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم و سوسیائی دو درم و روغن بنفشه بگدازند
و باهم آمیخته طلا کنند دبیله کبد اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تپ و دیگر اعراض اشتداد کنند
و مریض به پشت باز نتواند خفت و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه بدردی
بود و مریض را خفت و راحتی حاصل شود و باشد که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج آن پیش از انفجار منضجات
تضمید کنند و شیر نیز یا بزرگ مرو و زرشک تناول کنند و چون منفجر شود اگر تپ نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس
و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تپ باشد شیره سه تخم با شراب تخم خیارین و عناب و خشخاش
و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامت او آنست که ثقل نباشد و وجع ممدد بود و تپ و حرارت نبود علاج آن
سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و منضجات تضمید نمایند سده کبد بسبب
اخلاط لزج و غلیظ حادث شود علامت آن ثقل کبد بود بی آنکه وجع و تپ باشد و علامت و رسم اگر سده در
محدب باشد بول اندک رقیق بود و اگر در مقعر کبد بود براز رطب باشد علاج انچه در مقعر بود مفتحات
استعمال کنند مثل شراب دیناری و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول
کنند علاج انچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم
و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک و زیرباج و انار و سکباج خورند سوء القنیه
و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود علامت آن تهبج اطراف و بیاض
لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و زرشک و نخود آب یا
دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب ننمایند که این
مقدمه استسقاست اما استسقا سه نوع لحمی زقی طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا بر آمده شود و سبب آن ضعف جگر
و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر و کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب
ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گرداند
یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و
چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و

بیاض و رقت قاروره بود و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گو باشد علاج آن هر روز جلابی
از تخم کاسنی و رازیانه هر یک دو درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند غذا زیرباج
با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند اندک زیره و دارچینی دران کنند و آب بجوشانند و بغایت سیر نشده باشد
اندک بخورند و استحمام تا بشود و آب شبی مفید بود و بر تابه حمام و بر ریگ خسپیدن و نشست بر آفتاب کرده نشستن نافع بود
در این مرض ادرار بول بمبالغه باید کرد بمثل سکنجبین بزوری قرص رشک و کماذریوس و انیسون و جعده و رازیانه و
تخم کرفس و سنبل و سلیخه و بیخ رازیانه و بیخ کرفس بکوبند و دو درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره
بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بمعجون خیارشنبر و حب یاره تلیین کنند و اگر این علت از ضعف
و برودت معده باشد قی کنند و گلنگبین و انیسون بخورند و بحب اسطمخیقون تلیین کنند و معجون گرم تناول کنند اما
استسقاء زقی آنست که مائیه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین انواع استسقا بود و علامت آن
ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب چون دست بران زنند یا از پهلو
به پهلو گردانند ازان آواز آب شنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند
تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله با آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب صفت آن افسنتین و غافث و انیسون و مصطکی و
سقمونیا هر یک درمی تربد مغسول عود بلسان هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند دو مثقال
تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و قردمانا و مویزج هر یک سه درم تخم کرفس هفت درم اشق پنجاه درم
آرد جو سرگین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه و با آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی
شکم را شق میکنند و آنرا بزل میگویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان
صفاق و ثرب و امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و یا باشد که از برودت و رطوبت معده بود زیرا که
چون معده از هضم تمام عاجز میشود کیلوس خام بجگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود و ازان ماده ریاح و ابخره
بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بود و با آن ثقلی نباشد و چون
دست بر شکم بزنند آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و گلقند

تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت
بر شکم مالند و ماء الاصول تخم کرفس کوهی و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دوقو و فطراسالیون هر یک سه درم
پوست بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ مهک ده درم و بیخ اذخر و فقاح اذخر هر یک دو درم مویز طائفی
بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال از آن
تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی
سه درم سنبل و حبیده هر یک درمی و نیم بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را
با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر
و ده مثقال ازین ماء الاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه
و تخم شبت و پودینه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از
استسقا طبلی است که آن را حبن گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی نتو ناف (بلندی ناف ۱۲) و شکم ایشان عظیم
شبیه بشکم آبستنان (ای زنان بار دار ۱۲) بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و روباه تربک و نبات
تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم روباه تربک پنجدرم تخم کاسنی
سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یک دو درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و بچیزهای
درشت شکم را بمالند و باید دانست که هر گاه که با استسقا تپ و تشنگی بسیار بود با شیاء حاره معالجه نکنند
و بر روباه تربک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و سنوماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ
کنند صفت آن سنا و هلیله کابلی و آمله و بلیله هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم مویز طائفی
پانزده درم آلو کیلی عناب هر یک ده عدد سپستان بست عدد مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم
و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده بخورند **یرقان** صفرتی بود فاحش که در بشره و چشم ظاهر گردد و بسبب
جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن تلیین طبیعت و تلخی دهن بود و در روزهای
باحوری واقع شود علاج آن که سهل تر باشد آب کاسنی بست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از زرشک و
مغز بادام خورند و ماهی تازه بسرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن

شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود و بآن زبد اصفر باشد و رنگ روے
تیره بود و طبیعت محتبس باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندی و ترنجبین و
نبات تناول کنند و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین
یا مطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد به شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین با آب خیار کدو
و با یک مثقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و بنوماش و مغز بادام و اسفاناخ
خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مرّه صفرا را بسیار جذب کند و در
غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهیب باشد و این نوع لغتهً
حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نحافت و خاریدن بدن
و خشکی براز بود و صفرا ابقے و براز دفع شود علاج آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر
یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر
یا گزیدن حیوانی زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند با مثقالے ترمکا فور
با لعاب بنگو و بهدانه یا آب خیار کدو بخورند و غذا کشکاب با روغن بادام خورند و جگر را به ورق گل و صندل و
اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و
مراره و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد اولاً علاج قولنج باید کرد و استعمال
اشیاء حاره کنند و ریوند و غافث هر یک مثقالی افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول
کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید
گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و
تخم کرفس انیسون و امثال آن

باب دوازدهم در امراض طحال

سوء المزاج که طحال را
عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و
کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج آن فصد اسیلم کنند از
جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا زرشک

یا تمر هندی یا آلوچه یا بنوماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین
بزوری و این قرص نیز سفید افتد صفت آن ریوند یکدرم و نیم زعفران نیم درم ورق گل پنجدرم طباشیر
سه درم مغز تخم پیٹھہ سه درم تخم توزک چهار درم کافور نیم دانگ تمام کوفته و بیخته بآب کاسنی بسرشند یکمثقالی
با سکنجبین تناول کنند صفت صفوف طباشیر ریوند بیخ مهک سنبل مصطگی غافث هریکدرمی زرشک
چهار درم بکوبند و یکمثقال تناول کنند انجیر و کبر بسرکه نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطرج
هریک سه درم در سرکه بجوشانند و نمدی بدان ترکنند و بر طحال نهند و یا ورق گز بکوبند و یا آرد جو و سرکه
طلا کنند نافع بود و اگر تپ و تشنگی مفرط باشد شیرهٔ تخم توزک یا آب کاسنی با آب خیار کدو با سکنجبین تناول
کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج آن
جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند یا بیست مثقال ازین ماء الاصول صفت
آن پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنجدرم بیخ کرفس بیخ مهک هریک سه درم مویز طائفی دو درم تخم
خیارین پنجدرم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ شبت هریک سه درم مجموع در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل ماند پس صاف کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آب صافی کرده عسل یا قند بجای
چاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ
تلیین کنند صفت آن سنا پنجدرم هلیلهٔ سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هریک سه درم
بنفشه سه درم آلو سیاه و عناب هریک ده عدد سپستان بیست عدد خیارشنبر یازده درم ترنجبین و
شکر سرخ هریک ده درم و طحال را به ورق سداب و گز و بیخ کبر و اشنه مجموع در سرکه بجوشانند و تطلیل کنند
و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن غلظ خون و شدت سیاهی رنگ و صلابت طحال و نحافت و
کمودت بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از بیخ کاسنی و پنجنکشت و بیخ مهک و بنفشه و ربّ ترک
و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام و کدو یا فروج خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج
رطب بود علامت آن ترهّل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری
و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه و قلایا متوبله خورند و تلیین طبیعت کنند

بحب افتیمون و حب ایاره **اورام طحال** اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تپ و سرعت و
عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از
تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد و تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی
بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که با آن
یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و روباه تربک هر یک سه درم تمر هندی و نبات
هر یک ده درم تناول کنند با آب انارین یا نبات و غذا جو با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت
کنند بقرص طباشیر زرم یک مثقال با سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و توزک و کشنیز و ورق بید
تضمید کنند و اگر اورام بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و
قاروره و تطول نبض علاج آن جلابی از روباه تربک و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا هلیله زرد
هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و تخم شبت و شکوفه کبر و بادنگو و گاوزبان
هر یک سه درم انجیر بست عدد مویز طائفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیارشنبر و ترنجبین هر یک
ده درم و بعد از تنقیه قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود
علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج او از طبع خویش و ضیق النفس و سواد لون
و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود علاج آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلیین طبیعت
بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند و غذا زیرباج یا کبک و فروج کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری
و قرص کبر خورند صفت آن پنجنکشت و بیخ کبر باریک ده درم زراوند مدحرج شونیز تخم سپندان
هر یک سه درم عنصل هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و قرص
سازند و یک مثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بورهٔ ارمنی و غافث بکوبند و با سرکه بر طحال
طلا کنند و با خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار درم ببرند و ادویه بران بمالند و بر طحال نهند

واگر ورم طحال تنقیح شود و منفجر گردد بمعده ریزد و بقی و براز دفع شود و دران شیر شتر دهند و مدرات مفید
افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نباشد نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث
شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست برو نهند از زیر دست بلغزد و باشد
که با آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و
نمک و سبوس و گاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند سدهٔ طحال حدوث آن بسبب فضلات غلیظ باشد
که درو مجتمع شود علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه و نانخواه و ارد و باه
و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود تخم کاسنی و کزمازج هریک پنجدرم بنجنکشت دو درم
و نیم بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی معالجات سوء المزاج بجا آرند یرقان اسود
تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد و معده حادث شود علامت آن ثقل و
تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتةً علاج آن
فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند و غذا زیرباج خورند و
بعد از نضج سنا پنجدرم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون نجاح دران
حل کرده بیاشامند با هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هریک سه درم افتیمون یکدرم غاریقون و بسفایج هریک پنجدرم
بکوبند و سه درم ازان با رطلی ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود
علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و ورق گل و سکنجبین
بزوری تناول کنند و طحال را به ورق گل و فوفل و افسنتین و سنبل و مصطکی تضمید کنند باب سیزدهم در امراض
امعاء از انجمله قولنج ست و آن مرضی ست که مانع خروج براز شود و با آن وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه
مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر
بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و بیش از
حدوث قولنج بلغم لزج با براز برون آمده باشد علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و انیسون
و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و بجوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا باین حب صفت آن

ایاره فیقرا و تربد هر یک درمی شحم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ
بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا باین حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بست عدد خسک و شبت هر یک ده درم گل بابونه اکلیل الملک و سداب هر یک
کفی برگ چقندر دسته و روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم شکر سرخ بست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب
ریحی بود که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود
علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل
بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه حب سازند
و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی بوره ارمنی هر یک دو درم تخم حنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند
و با شکر معقود بیامیزند و شیاف سازند با زهره گاو و بوره و شحم حنظل و خطمی هر یک سه درم سکبینج درمی
و نیم مقل یک درم شیاف سازند یا باین حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنا هفت درم انجیر و
عناب ده عدد سپستان بست عدد سوبزها کفی پانزده درم خسک و بابونه و شبت و اکلیل الملک
و بنفشه و خطمی و سبوس هر یک هفت درم بجوشانند و صافی کنند و آبکامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم
بوره و نمک هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب بر شکم مالند یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم
و تخم کرفس و سداب هر یک پنج درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند آن روغن بر شکم مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تپ و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج بتدریج حادث شود علاج آن
فصد کنند و جلابی از روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و غذا
شوربا و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند **صفت** آن سنا پنج درم عناب ده عدد
سپستان بست عدد تخم خطمی پرسیاوشان روباه تربک هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک
پانزده درم یا باین حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
نیلوفر و خطمی و سبوس هر یک کفی ورق سداب و ورق خبازی و ورق سلق هر یک دسته خیارشنبر

شکر سرخ ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید و لذع و حکه باشد
این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد سپستان بست عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صافی کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیرهٔ جو و لعاب بنگو هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم باهم
بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آن بکیس انثیین حادث شود
علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا بر جستن یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج او
آنست که پای علیل را بریسمان بندند و بر بالا کشند و ریسمان را تحریک کنند تا امعا بجا خود رود و جلابی
از روباه تربک و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخوداب با روغن شیرهٔ کنجد باشد و اگر بانه
بجای خود نرود یک درم یا یک مثقال زیبق ناکشته فرو برند و تردد کنند و بمالند تا بیرون آید و اگر
قولنج بسبب احتباس ثفل و یبوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود
علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک دو مثقال تناول کنند و غذا نخوداب چرب با
مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و سپستان بست عدد بزرگ و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و
ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و
دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات
تناول کنند با آب خیار و کدو و شیرهٔ تخم توزک با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند صفت آن
بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی و تخم خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو نیم کوفته بملاب پر سیاوشان
هر یک هفت درم عناب ده عدد سپستان بست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب
بزرگ و روغن بنفشه و خیار شنبر و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیرهٔ
گندم چرب و حسوهای چرب خورند و شکم بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس
نوعی از قولنج است و آنچنان باشد که ثفل در امعا علیا محتبس گردد و از دهن بیرون آید و با آن
ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولا فلونیای رومی سه درم بدهند
و چون وجع ساکن شود با آن معاودت نکنند و جوارش سفرجلی مسهل یا جوارش فلافلی

یا شهریاران بربندند واین حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس رازیانه حلبه

هریک ده درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هریک دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم

شکر سرخ وآبکامه هریک پانزده درم بوره ونمک هریک نیم درم وباید که در روز غذا نخورند واگر توانند

استعمال ریاضت مفید افتد وروغن بابونه وخیری بر شکم بمالند وشراب صرف گرم کنند و

اندک اندک می آشامند وبابونه وشبت واکلیل الملک ونمام خشک وبرگ بید انجیر وفودنه و

روباه تربک بجوشانند ودران می نشینند وشیافی از بوره ونمک هندی وسکبینج وشحم الحنظل

ترتیب کنند وبکار دارند مغص وجعی بود که امعا را حادث شود وشکم می پیچد وآن اگر بسبب

ریح باشد علامت آن قراقر ونفخ وتمدد بود وبخروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن هر روز جلابی

از انیسون ورازیانه وروباه تربک وگلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمون بخورند واگر

با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود واگر طبیعت محتبس باشد رازیانه وتخم کرفس وسداب

هریک سه درم ونانخواه وصعتر هریک چهار درم وقند مثل مجموع بکوبند وسه درم ازان تناول

کنند وشکم بروغن گل وبابونه گرم کرده بمالند واگر بواسطهٔ تناول اطعمهٔ حارهٔ حریفه بود علامت

آن حرقت امعا وتشنگی وخروج مرهٔ صفرا بود علاج آن آب انارین با نبات بیاشامند

ویا لعاب بهیدانه بنگو وبهدانه برسه شربتی از نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم توزک ونیم درم طباشیر

ده درم با نبات تناول کنند واگر مغص بواسطهٔ خلطی مالح باشد علامت آن ثقل وتشنگی بود

ویا براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های نرم یا باین مطبوخ صفت

آن سنا پنج درم بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هریک سه درم عناب

ده عدد سپستان بست عدد تربد دو درم خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ

ده درم واگر بسبب غلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت آن قلت عطش وکثرت

براق ووجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم

که در باب قولنج ذکر یافت وتنقیهٔ معده کنند بقی وگلقند ودارچینی وزعفران وصعتر

دران کنند و بعد از تنقیه جوارش کندر و مصطگی تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و فلفل و
آب سرد کمتر خورند دیدان کرمهای که در امعا متولد شود و سبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و
بطول مکث متعفن شود چون حرارت در وی عمل کند تا کرم شود و این کرم اگر دراز بود حیات گویند و در امعا
دقاق متولد شود علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان
لعاب و بهم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر باده مثقال شکر
تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و صعتر و دارچینی خورند روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر
و قسط و مرو خرس و ترمس و تربد هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و
اگر از ان بقیتی بماند و عمل تمام نکند آبکامه ده مثقال با آب گرم بخورند و شحم الحنظل دانگی و نیم تنبل نیم درم
بکوبند و بزهرهٔ گاو بسرشند و شیاف سازند و بردارند و در آخر روز تربد کشک با شیرهٔ نمام بخورند و از
تناول اغذیهٔ غلیظ بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد آنرا حب القرع گویند و در امعاء غلاظ متولد
شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا و هر چند که چیزے خورند سیر نشوند علاج آن
درمنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی نمک هندی دانگی و نیم تربد یکدرم شحم حنظل دانگے بکوبند
و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیهٔ لزجه اجتناب نمایند و اگر کرم ضعیف و صغیر باشد
شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکهٔ مقعد و دغدغهٔ آن بود علاج آن حقنه کنند باین ادویه صفت
آن بابونه اکلیل الملک درمنه برنجاسف هر یکی کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یک دو درم
و ورق حنظل دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز خستهٔ زرد آلو تلخ و آبکامه هر یک ده درم شحم حنظل
دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن استخوان زرد آلو تلخ چرب کنند و از بورهٔ نمک و زهرهٔ گاو شحم حنظل
و استخوان زرد آلو تلخ شیافی سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال صبر
سقوطری نیم درم بکوبند و بآب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی ست از معاء مستقیم جهت
دفع فضله با آن تقاضا اندک چیزی دفع شود و بسا که با آن خونی بود و سبب آن اگر خلطی مراری باشد
یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم ریزد و دغدغه دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت

علاج آن سفوف نشاسته باسفوف گل ارمنی پنج درم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان
کرده با شیرهٔ تخم توزک بریان کرده تناول کنند وغذا گاورس بریان کرده با مغز بادام وشیرهٔ خشخاش
خورند واین شیاف استعمال نمایند صفت آن صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هریک سه درم کوفته
باآب لسان الحمل یا آب توزک بسرشند وشیاف سازند واگر بسبب ثقل خشک باشد که در امعا محتبس شود
وخروج آن دشوار شود موجب زحیر گردد وعلامت آن تقدم احتباس وتناول مجففات باشد علاج
آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل بنفشه وخطمی وسپستان وخیارشنبر واگر بسبب سرما بود که بمقعد رسد
علاج آن تدهین کنند بروغن بابونه ودر روغن گل گرم کرده ویا بابونه وشبت ودر روباه ترکیب کلیل الملک
بجوشانند ودران نشینند وبر سر آجر گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در
انواع اسهال اگر اسهال بسبب بحران یا دفع فضله موذی بود آن را حبس نباید کرد مگر
بحد افراط رسد وموجب ضعف شود علاج آن پست جو با قند وگلاب تناول کنند یا پست
جو وسنجد وکنار وکشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند وبخورند یا قرص طباشیر پست بار... یا
سفوف انار دانه تناول کنند وغذا از زرشک وسماق وغوره وانار دانه خورند واگر اسهال بسبب اخلاط صفراوی
بود که بمعده وامعا بریزد علامت آن عطش وحرقت والتهاب وتلخی دهان وصفرت براز ولذع مقعده باشد
علاج آن ده مثقال رب به بایک مثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند یا پنج درم گل ارمنی با
رب سیب یا کشنیز بریان کرده وتوت خشک وتخم حماض وخرنوب شامی هریک شش درم طباشیر سه درم
وانار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک وسماق وپست کنار وسنجد هریک ده درم بکوبند وباهم بیامیزند
وقدری ازان بخورند واگر اسهال بافراط بود معده را بگل ارمنی وزیرهٔ کرمانی وصندل ورامک واقاقیا
باآب مورد تضمید کنند وغذا اسماق با انار دانه باکباب وتیهو خورند واگر اسهال بلغمی بود علامت آن
نفخ وقراقر وثقل وخروج بلغم وبراز بی صبغ بود علاج آن حب الرشاد یا حرف سه درم بر سر جلابی نیم گرم
از نبات بیاشامند تا اخلاط کلی دفع شود وچون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیاثا پنج درم
باآب سرد تناول کنند یا صمغ عربی وتخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند وبروغن بادام چرب کنند

وفرو برند واگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال نمایند **صفت** آن برنج و عدس مقشر هر یک کفی پوست انار مورد
بلوط هر یک ده درم مازو و گلنار هر یک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی
بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند **صفت** آن سماق چهار درم خون سیاوشان
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک درمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند و این
سفوف نیز مفید بود **صفت** آن زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و انار دانه هر یک پانزده درم دانه مورد و سنبل
مصطگی و کرویا و خرنوب هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و اگر اسهال
صفراوی بود علامت آن حرقت و لذع معده و خشکی دهان و کثرت اشتهای بی هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ مائل
بسودا باشد **علاج** آن اول تنقیه امعا باید کرد بحقنه های نرم و بعد از آن که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر بسته
و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان گل ارمنی
صمغ عربی و نشاسته متساوی بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن بگلاب بخورند و از مموضات و شیرینی احتراز
کنند و مرغ و کبک گرداشیده خورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید و اگر اسهال دموی بسبب انفتاح عروق
امعاء دقاق بود علامت او آنست که اول غائط با خون بیرون آید و بعد از آن خون رقیق یا ریاح و قراقر
نیز بدخارج شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون
و با آن علامت بواسیر نباشد **علاج** آن اگر علامت غلبه خون باشد بحسب قوت مزاج و وقت مقتضی باشد
فصد کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کرده بروغن گل چرب کنند
و فرو برند و غذا گاورس مقشر با شیره مغز بادام خورند و قرص طباشیر بسته و قرص کهربا نیز مفید بود و
سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن بکشد که
بواسطه اخلاط حاده حریفه که بامعاء ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعاء خراشیده شود علامت آن تشنگی و پیچیدن
شکم و وجع امعاء بود **علاج** آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته بریان
کرده هر یک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر دوغ کرده بیاشامند و غذا گاورس بریان
کرده با برنج بریان کرده و با شیر تر یا چربی گوشت با مغز بادام خورند و این حقنه ممسک استعمال کنند

صفت آن برنج ناشسته جو نیم کوفته و ذرة هر یک کفی بریان کنند ولسان الحمل و پوست خشخاش
و گلنار و زر ده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده
و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده در روغن گل با پیه بز حل کنند
و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و **ذوسنطاریا** اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و سبب
آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطهٔ قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود
سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر شود
یا قیحی یا غسالی بود شبیه بغسالهٔ گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن
معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامت سحج و مغص و الم نباشد **علاج** او آنست که در ابتدا غذا
نخورند و حبس مطلق نیز نکنند تا دام که قوت باقی باشد و اگر ضعف بافراط بود حبس کنند و شیرهٔ تخم توزک
بریان کرده و تنگو بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند یا بارتنگ بریان کرده بروغن گل چرب کنند
و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب الخیار لعق کنند و غذا جو بریان کرده یا
یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیرباج یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب و آب عرد طلا کنند اما
آنچه صفراوی بود و صدیدی و دردی علامت او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود
و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود **علاج** او آنست که حبس کلی نکنند و ادویه که
مقوی باشد و در قبض زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و آن قابضات
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجا آرند تا اخلاط بکلی دفع شود و اما آنچه قیحی و غسالی بود
دلالت بر انفجار دبیلهٔ کبد کند علاج آن گفته شده است **ذرب** اسهال معده باشد و سبب آن سستی و تری معده
باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیری بپذیرد و دیر کشد
نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد **علاج** آن تسخین معده باشد بجوارشات حاره و سفوف مقلیا تا و جوارش خوزی
قابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده
جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود **علاج** آن تنقیهٔ معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی

معده تناول کنند مثل گوارش کندر و سفرجلی قابض مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا استاذی شود و قوت دافعه آن را دفع بکند علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجعی حادث شود خصوصاً از اکل حموضات و در برازِ صدیدی رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در و نیز بثرات بود علاج آن قرص طباشیر بسیت و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و انار دانه خورند و اگر بواسطهٔ نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از آن محتبس شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شد و باید که به پشت باز نخسپند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب زائل شدن خمل معده باشد و آن بواسطهٔ خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطهٔ اورام واقع شود علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود و بی لذع وجع و مغص و آنرا نتن رائحه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج فربه و حسو و شیرهٔ نان سفید تناول کنند که خمل بر رویاند و سنهای قابض و مقویات معده خورند زلق امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل در امعا مکث نکنند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیا محتبسه باشد مثل سنجد و کنار و کیلی و سیب و به و سفوف مقلیاثا مفید بود و این سفوف نیز نافع افتد صفت آن سنبل و مصطگی و سک و عود هر یکدرمی و نیم بلوط بریان کرده ترش کرمانی زیره آملک تخم حماض خرنوب دانه مویز طائفی طباشیر سماق گلنار هر یک پنج درم بکوبند مقدار دو درم تناول کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کند و براز صدیدی تنک باشد علاج آن قرص طباشیر بسیت با قرص گلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم ریحان و بارتنگ و مرو و زرشک و صمغ عربی هر یکدرمی بریان کرده بگلاب و

روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا اگادرس با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند

باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت آن حرقت موضع گرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن آب نارین یا نبات و سکنجبین یا شیرهٔ تخم تو زک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا اکشکاب یا بنوماش یا اسفاناخ خورند و شراب خشخاش و ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز گل سرخ گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو تخم تو زک هر یک هفت درم بکوبند و آب کاهو یا توزک بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره یا شیرهٔ سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب یا کبک و تیهو و کبوتر بچه و فلفل و دارچینی خورند و روغن پسته و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و پسته با شکر خورند و از حموضات و اغذیهٔ بارده احتراز نمایند او رام کلیه اگر ورم گرده از ماده صفرا بود یا دم باشد علامت آن تپ و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاهو و ربوبا ترنک و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیرهٔ خشخاش با لعاب بنگو و بهدانه و موضع کلیه را صندل و مغاث و شیاف ماثیا و کاسنی و آب ربوبا ترنک تضمید کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی باهم بیامیزند و طلا کنند چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع و سکون تپ و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و بزرگ بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه نهند و چون تپ زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیرهٔ سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده متمادی شود مغز سه تخم و کدو هر یک درم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خیار هر یک دو درم و کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از آن باده درم خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم

یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت و وجع شبیه بقولنج باشد و فرق بدان
کنند که حقنه درین محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و
رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صفت
آن سنا پنجدرم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم ترنجبین
دو درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم
ترنجبین گلنجبین باسنا پنجدرم بیخ مهک چهار درم بالنگو تخم کاسنی رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صاف
کرده پنج مثقال معجون خیارشنبر دران حل کرده بیاشامند و بعد ازان تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار
درم برگ و حلبه هر یک پنجدرم تخم خطمی خباری هر یک ده درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و ضماد
سازند یا مقل در آب [illegible] حل کنند یا مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج
بود علاجش گفته شد و اگر از حصات و قروح بود علاجش گفته شود و اگر از ریح بود علامت آن وجع
و تمدد بود و با آن ثقل و علامت حصات نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات
مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد
که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد بسبب کثرت جماع باستفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت [illegible]
پشت و نحافت بدن و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله باشد و هر روز رطلی شیر
میش با پانزده مثقال ترنجبین بر سر آتش نرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام کنند و مغز
بادام و فستق و فندق و نارجیل با شکر تناول کنند و معجون لبوب بخورند و حقنه های مسمنه استعمال کنند مغز بادام
و فندق و فستق و نارجیل و [illegible] و حلغوزه و حب فلفل و حب الزلم هر یک سه درم زنجبیل و دارفلفل [illegible]
هر یک درمی بکوبند و با فانیذ بسرشند هر روز سه مثقال تناول کنند ضعف کلیه بسبب سوء المزاج
یا هزال بود یا بسبب اتساع مجاری و تخلخل گوشت او بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه [illegible]
که بدان رسد علاج آن منع سبب بود و تناول مسمنات و شیر میش و شکر و گوشت [illegible] و مویز و پیه گرده
نیز مفید بود و [illegible] و کبل و پیه شیرین مناسب باشد و معجون های و حقنه های که مقوی باه باشد مفید بود و حقنه

کله وخصیه میش فربه دو پاره دنبه و یک من گندم و یک من نخود و تخم شلغم و لبلبون از هر یک چهار درم با آب
در دیگ کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد ازان بپالایند و ازین آب بست مثقال و از روغن جوز ده
مثقال و از شیر گاو سی مثقال باهم بیامیزند و شبانگاه که بعد ازان براز کرده باشد با آب حقنه کنند و خطمی و
اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد ازان این حقنه استعمال کنند و بران بخسپند سه شب پیاپی
این حقنه کنند که مفید بود **ورام مثانه** اکثر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت
مثانه و تپ محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار او درد باشد که با آن احتباس بول براز باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا
کشکاب با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و
دران نشینند و بر عانه میریزند و ثفل آن برانجا نهند و صندل و روباه ترنگ و بنفشه و کاکنج آب بستان افروز
ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره سه تخم سه درم باده درم نبات بیاشامند یا سه تخم و تخم کدو
و بنفشه هر یک پنج درم تخم توزک سه درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم
ازان با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد نیز بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند
و چون ورم نضج یابد و تنقیح شود شراب بنفشه با لعاب بنگو بخورند و غذا بنو ماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی
و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و بزرگ و تخم شبت بجوشانند و دران نشینند **وجع مثانه**
بسبب قروح یا حصات بود و آن گفته شود یا بسبب سوء مزاج گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و
لهیب موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم توزک یا آب خیار کدو یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه
دران بمالند و در احلیل چکانند و اگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه
بارده و یا ملاقات سرما حادث شود **علاج** آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ بهک و نبات
تناول کنند و نخود آب یا شیره خسکدانه و زیره و فلفل و دارچینی خورند و بروغن نرگس و زنبق و قسط
تضمید عانه و تقطیر باحلیل کنند و اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن تمدد بود و با آن ثقل نباشد
علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بالبداب و پودنه و شبت و روغنها

گرم تضمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن تفرق اتصال یا خلطے اکال یا انفجار دبیله بود علامت
آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق میان قرحه کلیه و قرحه
مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوریکه از کلیه برآید
سرخ بود و از مثانه سفید باشد **علاج** آن هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه
و خشخاش تناول کنند و غذا ابنوماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل یا مروق شکر
تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از روباه تربک و لبلاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم
ترنجبین ده درم و مغز خیار شنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کتیرا صمغ عربی بزرگ
هر یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال تا دو درم از ان با ده مثقال شراب خشخاش
بخورند و یا حب صنوبر بست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم
بکوبند و دو درم از ان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از
اطعمه حریفه و از جماع احتراز کنند **جرب کلیه و مثانه** علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی
و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود **علاج** آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند
یا عناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بجوشانند و با لعاب بنگو و بهدانه بیاشامند و غذا
ابنوماش و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قے و
فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه
مثانه کنند **حرقت مثانه** اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت
آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد **علاج** آن شراب بنفشه با شراب خشخاش
یا شیره تخم توزک و شیره سه تخم تناول کنند و غذا جو آب با روغن بادام یا ابنوماش با روغن بنفشه
و مغز بادام خورند **صفت سفوف** مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبازی هر یک چهار
درم و بادام هفت درم کتیرا یک درم بکوبند و سه درم از ان با آب خیار کدو یا شیره تخم توزک
تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف مامیثا در احلیل چکانند **حصاة مثانه**

که در کلیه و مثانه تولد کنند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آن را نشف کند و بمرور زمان متحجر
گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصات متولد شود و الا رمل تولد کنند و حصات کلیه اکثر سمین را
حادث شود و حصات مثانه نحیف را علامات حصات وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض و
رقت آن باشد و علامت رمل ثقل و تمدد و صفای بول و خروج رمل و سوزش بول و رملی که از کلیه آید سرخ بود و
آنچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول
کنند یا شیرهٔ سه تخم یا نبات خورند یا رازیانه و انیسون بجوشانند و با ده درم شیرهٔ سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا
نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و کبک و تیهو خورند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال
ریاضت معتدل و احیاناً قی کردن مفید بود و از میوه های انگور و خربزهٔ شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیرها
زائل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا و جعده و خسک و هلیله و حاشا از هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس
و خبازی و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد و سپستان بست
عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و قطن را بروغن شبت و بابونه و خسک
بمالند و روغن زیت و روغن خسک در آن حل کنند و بابونه و حلبه و شبت و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش و خسکدانه
و کرفس و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند اگر علت مستحکم باشد ادویه که مفتت حصات باشد
استعمال کنند ادویهٔ مفتت بیخ کالکنج ده درم جنطیانا جند بیدستر زنجبیل فلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند
و بعسل سرشند و بعد از شش ماه دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود صفت آن
سه تخم و خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن
با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیرهٔ سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن
بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر بیخ کرفس و رازیانه و زراوند مدحرج و سعد و
سلیخه هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کرده بست روز در آفتاب بنهند یا بآتش نرم بجوشانند
پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و
نگاه دارند و اگر حصات در یک موضع باشد و قطعاً فرو نیاید جلابی از تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم کدو

تخم

ونبات تناول کنند وقطر اسالیون وفلفل سفید وسیاه هر یک سه درم زنجبیل سنبل وسلیخه ودارچینی وجعده
اسارون هر یک چهار درم جندبیدستر وفقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم بکوبند وبعسل سرشته شوند
ویک درم تناول کنند واز ادویه معینه عقرب وفنافس خشک کرده وزجاج مسحوق وسقولوقندریون
کنوعی از پیاز دشتی ست وگنجشکی هست که آنرا یونانیان اطاغولیدیطوس گویند وآن مرغیست که دنبال
دراز دارد وچون نشسته باشد آنرا بر زمین میزند وآنرا قاصدک ابو الوصل وابو الفضل وصفر اعون
نیز گویند وآنرا پخته وخام میخورند درین مرض مفید است گویند اگر میش که آنرا چار سال بوده ودر زمان
که انگور رنگ میگیرد باشد اول خون او وآخر آنرا بگذارند که ریخته شود در میانه آن نگاهدارند تا منجمد گردد وپس
در آفتاب نهند تا خشک شود آنرا از غبار نگاهدارند وسحق کنند وقدری ازان با آب ترب یا آب کرفس
بیاشامند مفید بود واگر حصات در مجری قضیب بود وبیرون نیاید بباید شگافت ودر حصات مثانه
ادویه قویه استعمال نمایند ودر زال احتیاج بادویه قویه نباشد جمود دم در مثانه اگر در مثانه خون
بسته شود علامت آن کرب وغشی وبرودت اطراف بود ونبض ونفس متواتر بود وعلاج آن سکنجبین عنصلی
وزهره سلحفات تناول کنند وجگر خشک کرده وپنیر مایه خرگوش نیز مفید بود وچوب گز وچوب انجیر ویا [illegible]
ونخود وسداب بجوشانند وآب آن در احلیل چکانند نافع بود احتباس وعسر البول اگر بسبب ورم حصات بود
علاج آن گفته شد واگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه
لزجه وثقل موضع بود ویا بول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی از انیسون وتخم کاسنی وتخم کرفس با نبات تناول
کنند یا رازیانه وتخم کرفس وانیسون وماش هندی ونانخواه هر یک پنج درم بکوبند وسه درم ازان تناول کنند وتدهین
قطن ومثانه بروغن بابونه وخیری کنند گاه باشد که عسر البول بسبب صفرا رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید
علامت آن حرقت مجاری بول وصفرت بول باشد علاج آن لعاب بنگوده درم روغن بنفشه پنج درم با شربت
از نبات بیاشامند واز مدرات احتراز نمایند وغذا آش ماش یا اسفاناخ وروغن بادام با خربزه از شیره سبوس ونبات
در روغن بنفشه خورند واگر بسبب احتقان بول عسر البول حادث شود وخربزه شیرین وتخم خربزه ومغز فندق وفستق
با شکر تناول کنند وشیره تخم توز وسه تخم ومدرات غیر قویه استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت

[illegible] [margin notes]
عسلا وبجنجن نا شند ۱۲
[illegible]
سلس البول [illegible]

بیرون آید علاج آن هر بامداد یک مثقال گوارش کندر با اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا که در ان
توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شهدانج مساوی بکوبند و مثقالی از ان
بر سر غذا کنند و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک سه درم سعد پنجدرم و بلوط در سرکه خیسانند چهار درم بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و
کسیکه بول در فراش کند فودنه و خردل و حب الرشاد هر یک سه درم کندر یکدرم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند
و از فواکه خصوصاً خربزه و خیار کدو احتراز کنند و حنجره خروس بسوزانند و بسایند و دانگی تا دو دانگ با آب فاتر
بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولنجان و وج و درونج هر یک پنجدرم بکوبند
و بعسل بسرشند و قرص سازند و سه درم ازان تناول کنند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و در عسل بریزند احیاناً
خورند مفید بود **ذیابیطس** بلغت یونانی دولاب باشد و آنچنان باشد که دائما تشنه بود و چون آب
بیاشامند باندک زمانی بی تاخیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه با اتساع مجاری او بود یا حرارت قوی باشد
که جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعف شود قوت امساک و حمل آن نبود و لایزال جذب کند و دفع کند و
چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف گردد و بدق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تپ و بول رقیق و سفید دائم
بی حرقت بود **علاج** آن قرص طباشیر و قرص کافور با رب سیب و به و رزشک و ریباس تناول کنند
و غذا از رشک و غوره و انار دانه خورند و قطن را بصندل و گلاب و آب کاسنی طلا کنند و سه بیضه در سرکه
یکشب خیسانیده بخورند نافع بود و گاه باشد که ذیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود علامت آن
عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد **علاج** آن تنقیه بدن باشد بقی و حقنه های نرم و تناول شرودیطوس
و سعاجین حاده و تدهین قطن بروغن گرم **تقطیر بول** حالتی باشد میان عسر و استرسال و سبب آن اگر
اختلاط بول باشد باخلاط حاده علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامت غلبه مراره بود **علاج** آن
شیره تخم خیارین یا شیره تخم توزک با نبات تناول کنند با لعاب بنگو و بهدانه ده درم و روغن بادام پنجدرم
یا شربتی از نبات و عرق بید مشک بیاشامند و غذا اسفاناخ و مغز بادام با کدو یا فروج خورند و مغز
تخم کدو و سه تخم و خبازی و خطمی هر یک سه درم و مغز بادام یکدرم و صمغ عربی و آلو و کتیرا هر یک دو درم

بکوبند و سه درم ازان باشیرهٔ تخم توزک یا آب خیار کده و تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد
علامت او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد علاج آن اطریفل کنند و غذا نخود آب
باشیرهٔ خشخاش دانه خورند و بانجیر و جوز و مویز طائفی تنقل کنند و حب الرشاد و خردل و کندر هر یک پنج درم مغز جوز
ده درم سعد سه درم بکوبند و بعسل سرشند و یکمثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انتفاخ عرق بود اندک
اندک آید و اگر بسبب انشقاق عرق بود بغتةً بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا تناول ادویه
حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک یکمثقال
باشراب سیب تناول کنند یا تنکو و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام چرب کنند
و فرو برند و غذا اسفناخ و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول اطعمه حریفه و از ترشی و شیرینی اجتناب
نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم توزک
هر یک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و باب سماق سرشند و قرص سازند دو مثقالی تناول
کنند یا گلنار و بسد و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا یکدرم و نیم تخم خیاری و تخم توزک و کتیرا
و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند و باب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرق باشد
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک آید و تابانی باشد علاج آن همچو علاج قرحهٔ کلیه و مثانه
بود **باب شانزدهم در امراض اعضاء تناسل ورم انثیین** اگر ورم حار باشد دریکی یا هر دو
و علامت آن تپ و حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از عناب و اجاص هر یک ده عدد نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا آب جو باماش
و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس مقشر باقلا و آب کشنیز و روباه ترپک و کاسنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه
به سرکه و گلاب ترکنند و بران نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و باشراب بنفشه و ترنجبین و مغز
خیار شنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند با سفیدهٔ تخم مرغ
ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج
آن جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ که در و

تربد و اغیسون باشد و یا قی کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک تخم خربزه و ترب با قدری عسل و گلاب و زیره
و آرد باقلا و کندر و روغن زیت با حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم
سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از
بالنگو و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن و نخود و شبت
و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و بآب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و
مقل باهم بگدازند و دران بمالند عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ ورم و
نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن با دویه کنند که در پستان استعمال نمایند تا بزرگ نشوند
مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خردهٔ اسرب و آب کشنیز و خردهٔ سنگ آسیا و سنگ ا... و اگر
خصیه کوچک شود و بر بالا چسپد علاج آن مداومت حمام و آب بنگ و استعمال دهان و ادویه مسخنه باشد
اورام قضیب علاج آن همچون علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و گلنار
و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و تمام خطمی و دانهٔ خرما
و روغن بابونه قروح خصیه و قضیب آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و شادنه و گلنار و س... سوخته
و اقلیمیا و شیشه بر هم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست جوز ... و
سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متآکل شود فلدفیون و ادویه اکاله نهند آنچه متعفن بود زائل شود و بعد از ان
مرهمهای ملتحمه نهند حکهٔ خصیه و قضیب بسبب مادهٔ حادهٔ باشد که بدان حوالی ریزد و بواسطهٔ
عرق نیز باشد علاج او آنست که اعضا را بآب گرم بشویند و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه
و گلاب و آب کرفس و با بیشا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق و ادویه چرب استعمال کنند و لفصد و اسهال
تنقیه کنند سدهٔ مجری قضیب اگر بسبب بثره باشد که در مجاری آن حادث شود علامت آن
حرقت و عسر خروج بول علاج آن فصد باسلیق کنند و شیرهٔ تخم توزک با نبات خورند و شیاف ابیض با
روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر البول باشد و
حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد اعوجاج قضیب بسبب

تشنج بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیهٔ جید الکیموس و استعمال
نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از بیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی و رازیانج و روغن بنفشه و
موم روغن سازند و دران بمالند **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانج
و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و حب صبر و ایاره تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق
در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل گاوزبان و تودری
سرخ و سفید و غذا نخوداب بگوشت بره و کباب تیهو و هریسه از گوشت بره و بط بخورند و حلوای از قند و نشاسته
تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب
سیب و گاوزبان و عرق گل سپید تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کدو و شلغم و پیاز با توابل
تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت قویه کنند
و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه از گوشتهای
فربه و زنجبیل و شکر و قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و برفلیطا از مغز بادام و
جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود صفت آن سقنقور و نعناع و
خصیة الثعلب هر یک سه درم شقاقل مغز حبه دانه با قلا هر یک هفت درم تخم گزر و تخم شلغم و ترب و هلیون
هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از ان تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات
منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب انگور و زنجبیل
مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخوداب با انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون
تناول کنند صفت آن لسان العصافیر تخم جرجیر تخم شلغم و تودری سرخ و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم
مغز کنجشک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی
باشد علامت آن سرعت انزال و غلظت منی بود علاج آن شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین و شراب لیمو و صندل
تناول کنند و دوغ گاو و شیرین نیز مفید بود و غذا از رشک و لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت
آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم کدو و تخم شلغم

هر یک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند وغذا قلایا متوابه خورند وفلفل ودار فلفل وزنجبیل هر یک سه درم بیخ مهک
پنجدرم تخم پیاز وهلیون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند وبعسل بسرشند مثقالی بخورند
یا حب الزلم وحب فلفل وتخم شلغم هر یک سه درم بکوبند وبعسل بسرشند مثقالی تناول کنند واگر ضعف باه بسبب آن باشد
که مدتی ترک کرده باشند ادویه باهیه تناول کنند واغذیه مثل شیر وشکر وزرده تخم مرغ وماهی تازه وقلایا وجوزه پیاز
وکباب خورند وقضیب را بروغن ناردین بمالند یا فلفل وحلتیت وجندبیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز پنبه دانه دو درم بوره
نیم مثقال بکوبند وبا روغن بادام تازه بست درم در هاون بسایند تا نیک باهم آمیخته شود ودر قطن خاصره بمالند و
نظر در تسافد حیوانات مهیج امنی باشد واگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند صفت آن زرگ حلبه قرطم نکوفته
شلغم پاره پاره کرده هر یک بست درم نخود وکندر نکوفته هر یک پانزده درم شبت وسلق وجرجیر هر یک کفی تخم پیاز
وهلیون هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند وروغن جوز وکنجد وشیر تازه هر یک سه درم بر سر آن کنند
وبکار دارند وضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود علامت آن خفقان ولین نبض وقلت حرارت بدن بود علاج آن تقویت
قلب باشد بشراب حماض ولیمو وصندل سفید وگلاب وعرق گاوزبان ومفرحات معتدله واگر بسبب ضعف معده
باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است واگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا وکثرت
منی وقلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود وشلغم وگزر وپیاز وانگور وانجیر وجرجیر وبن وفستق بود
وگوشتهای بره ومرغ آبی وکبک وکبوتر واگر بسبب حرارت ویبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن وصفرت لون وقلت
منی وبطوء انزال باشد علاج آن هر روز رطلی شیر باده درم ترنجبین وده درم شکر بیاشامند وغذا گوشت بزو بزغاله
با کدو واسفاناخ خورند وروغن بنفشه وکدو در قضیب وقطن بمالند واین ادویه استعمال کنند صفت آن گوشت بز وپاچه
بزغاله بست درم هلیون وسبوس هر یک ده درم بجوشانند وصافی کنند وروغن گاو وپیه مرغ وبط هر یک ده درم
بر سر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوة ماسکه باشد بواسطه برودت ورطوبت علامت
آن کثرت ورقت منی بود وبی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنگو وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب
با گوشت کبک وکبوتر وگنجشک بخورند وبرنج مزعفر بازیره ودارچینی واطریفل کبیر ومعجونات حاره تناول کنند وروغن
نرگس وزنبق وبابونه در خصیه اعجان وعانه بمالند واگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت ولذع منی باشد در حالت

خروج علاج آن شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار و کدو تناول کنند و از ادویهٔ حاره احتراز کنند در و منی و مذی اکثر منی با حتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود و بعد وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و توزک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو با هم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف کلیه و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و لیمو و سماق و زرشک درند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب و به و نخود و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و تخم بنگشت هر یک سه درم گلنار و ورق گل و سعد و شهدانه و انیسون هر یک درمی بکوبند و سه درم ازان با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف ازان بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از انجمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند که ازان تقلیل کنند اولاً فصد باید کرد و هر روز شیرهٔ تخم توزک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و بقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم خیار و ماست و دوغ و غسل مفید بود و قطعهٔ اسرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم توزک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بسرشند و قرص سازند و سه درم ازان با آب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ شره که در اوعیهٔ مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب مادهٔ حاده واقع شود و افراطی در شهوت ازان پدید آید علامت آن آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا اسفاناخ و شیرهٔ مغز بادام خورند با غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب و بنجنکشت و انیسون و غذا زیرباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند و غذا لطیف آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخاء عصبات و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شعف عظیم بجماع دارند و اکثر

٥٢ الشعف گردانیدن دل را ... کذا فی الصراح

مفلوا ازان باشد علاج او آنست که پیش از جماع خود را بر خلاص کنند و تا غایت نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار
وگل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه درم صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر هر یک ۱ درم بکوبند و آب سیب
بسرشند و قرصها زنند و یک مثقال ازان با شراب سیب یا به تناول کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و
با آب مورد بسرشند و شیافها زنند و بردارند فتق عبارت ازان باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع
مجرهین که از بالای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید تا در عانه مختبس شود و این جسم نافذ اگر معا باشد
یا غشا آنرا قیلة الامعا گویند و آن بتدریج حادث شود و باز گشتن آن بجهت باشد و بآن قرقره بود و شرب را قرقره نباشد
علاج او آنست که بپشت باز خسپند و دست بران نهند تا باز گردد یا در آب گرم نشینند تا گرم گردد و انزروت و کندر
و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و ابهل و حضض و اسراس و صمغ آلو و کزمازج و غری السماکین و چوب بلوط
و پوست انار و ورق گل و مازو و شبت و مقل مجموع یا بعضی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و ببندند
و سه روز تا هفت روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا اقلایا متوبله و سخنه خورند
و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبت
مائی نازل شده باشد آنرا ادره و قرو گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ
شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نکند و علاجش آنست اگر آب بسیار بود بشگافند
تا آب بیرون آید و بعد ازان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ گز و سعد و
و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی
با روغن زیت ضماد سازند و حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم و سرگین کبوتر ده درم کمون یکدرم
اشق دو درم زفت یکدرم و غبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و جند بیدستر و مر و
بوره و گل ارمنی با روغن زیت بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ مهک و رازیانه
و انیسون و گلقند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم گزر و
شلغم هر یک دو درم کوفته و بیخته با دوچندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد
علامت آن قراقر بود و چون دست بران نهند رود و باز گردد علاج آن هر روز جلابی از تخم کرفس و رازیانه

وانیسون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره و دار چینی خورند و جوارش کمونی و سنجرینا تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود صفت آن تخم سداب گزر و گندنا و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم تخم پنجنکشت دو درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب و بادیان و دونه و وج و مرزنجوش و برنجاسف و شیح و ترمس ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر ماده غلیظ بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آن را قرد لحمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد باب هفتدهم در امراض رحم اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حاصل شود علامت آن ورم حار حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا ماء الشعیر یا شیرهٔ خشخاش یا ماش یا مغز بادام خورند و ناف و زهار را با آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با آب گشنیز و روباه ترک طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه ترک حقنه کنند و بابونه و خطمی و توزک و اکلیل الملک و روباه ترک بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن بریزند تا ماده به تحلیل رود پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کنند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید و چون منفجر شود شیرهٔ تخم و شیرهٔ تخم توزک یا نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب یا سوداوی باشد علامتش ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ کرفس و رازیانه و گاوزبان با بنگو و نبات یا گلقند تناول کنند و بعد نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و زنبق و شبت و خروع بمالند و پیه بز و بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری هم بیامیزند و بمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون و روغن گل سرخ بگدازند و در رحم بچکانند سرطان رحم اکثر بعد از اورام حار حادث شود بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن رطوبت منتنه آید علاج آن مشکل بود اما تسکین وجع باید کرد بآنکه تخم و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و برگ بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و از تخم حب الغار و برگ بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن

بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سناکی پرسیاوشان هر یک هفت درم
تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد
انجیر پانزده عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی از عناب و انجیر هر یک ده عدد
سپستان بست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام پنج درم بیاشامند و شیاف ابیض و شیر زنان و افیون
رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تپ و تشنگی
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا انبوماش یا مغز بادام و اسفاناخ
خورند و پوست انار و چوب [illegible] و شب یمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون
آمده سیاه و منتن بود جلابی از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا انبوماش و نخود با مغز بادام
خورند و شیره که چهل درم و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم مرهم باسلیقون پنج درم باهم بیامیزند و رحم را از آن
حقنه کنند و یا ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید و بی نتن بود شراب
بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن
حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغساله لحم بود شراب سیب و به با گلاب تناول کنند و غذا
سماق با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس مع پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد باهم بسایند و
با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره سه تخم تناول کنند و اگر
بمعاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مردار سنگ با آب کاسنی
بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند و یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند **شقاق رحم** بسبب یبوست
مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت
حشفه بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا انبوماش و شیره مغز بادام خورند و
پیه بط و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند
یا زفت و علک البطم و روغن سوسن بگدازند و بردارند **بواسیر رحم** از خلطی سوداوی حادث شود و آن را
بجس لمس یا بصر دریابند و از آن رطوبتی شبیه بدردی در دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا

فائده باید دانست که از ... رتق است ... آنست که چیزی زاید از [illegible] عضله یا غشای منافذ [illegible] رحم فرج بیرون آید [illegible] مانع بود [illegible] در آمدن قضیب را [illegible] مانع [illegible] و حمل تمام [illegible] اما مانع حمل و خروج طمث نیست [illegible] المنفذ بود [illegible]

[illegible] علاج [illegible] باشد [illegible]

وتدهین بروغن نرگس و سوسن و از عرق و مرداسنگ و اقلیمیا و عفصه و روغن نرگس و موم مرهم سازند و استعمال کنند
و اگر به نشود قطع باید کرد حکهٔ رحم عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند که مجامعت کنند شوق زیاده
و سبب آن خلطی حاد بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن آب انار مین
یا تمر هندی یا نبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیهٔ بدن
بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم بنجنکشت و تخم کاهو و خشخاش و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم
از آن با آب انار ترش یا آب سیب ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث
شود و غذایی که بدو رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد بود
علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا گوارش کمونی مثقالی یا سنجرینا نیم مثقال
با آب نانخواه و نخود و زیره و بوره و فلفل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند یا شیر نر بر عانه طلا کنند و روغن شبت
و بابونه با ... و شبت و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در آن
نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن
نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند
بر بوبات و مفرحات و اغذیهٔ کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم باشد یا خلطی غلیظ
یا برودتی که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد
علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا برسیاوشان و مشکطرامشیع هر یک
سه درم و نبات ده درم برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند
و در آن نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح اذخر بلغور سازند در آب بجوشانند
چنانچه آب نیست شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکطرامشیع و قسط
و زراوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک
قسط و زراوند اسارون مر و جعده در روغن زنبق و خیری بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و بصورت پاره بر دارند
و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال از ریاضت و سکنجبین

وسکباج تناول کنند و تحمیل ع عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب کنند و مجمره آتش نهند و در زیر
گیرند یا علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت
آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود تدبیر او آنست که حبس
کنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا محاجم بر زیر پستان نهند و بر بادا د
قرص کهربا یک مثقال گل ارمنی باده مثقال رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی گلنار و
گل ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا سماق یا انار دانه خورند اقاقیا و کندر و دم الاخوین و
کزمازج و مازو و رامک و کاغذ سوخته متساوی بکوبند و بآب مورد بسرشند و بصوف پاره بر دارند و اگر بسبب رقت و حدت
دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهیب و ضیق النفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربی
و یک مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شیره تخم خرفه
بریان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن
اندکی وجعی بود علاج آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و صبر انزروت
هر یک سه درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد بسرشند و بر دارند یا مازو و شاخ گاو کوهی [illegible]
و کاغذ و هسته خرما و شادنج و لک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و بآب لسان الحمل بسرشند و
بر دارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون
و کسل و تهبج روی و جفن بود علاج آن جلابی از بیخ مهک و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب یا کبک
تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ جالینوس بکنند یا سنا پنج درم و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم و
ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند
و سرو گلنار و تنکار هر یک سه درم طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و بآب سماق بسرشند و بر دارند و اگر بسبب غلبه
سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد دم بود علاج آن
شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند

سیلان رطوبت از رحم این علت اکثر بواسطهٔ ضعف قوت غاذیه رحم بود علامت آن صفرت لون و ضعف باشد و آن
رطوبت بنوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب به تناول کنند و قلایا بتوابل و مرغ گردانیده خورند و معجون
مفرح و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه بدان
ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ
و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب
و صفت بلوط و مازو سوخته بکوبند و آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون مستفرغ و شدت
تشنگی بوده باشد که با آن تنی نیز بود علاج آن آب انار بن باشکر و ترنجبین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد کنند
و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ و سوداویت باشد علاج آن جلابی از بالنگو
و گاو زبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند
و بعد از آن تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کرده با رب به بخورند و غذا سماق با کباب تیهو خورند و خون سیاوشان و
شادنج مغسول و دم الاخوین و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم توزک و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن با آب سماق
یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا
کنند عقر و عسر حبل زنی که آبستن نشود اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم باشد
بواسطه آن منی بر رحم داخل نشود و منجمد گردد و آنرا استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صبغ دم
طمث بود و دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود و نبض او صلابت و تفاوت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه
و بالنگو تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق
اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلایا بتوابل و اطعمه که در آن توابل
باشد خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین بر قطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران و عود و شب یمانی
سماق هر یک یک درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوف پاره بردارند و چند روز متوالی انفحه خرگوش و زهره ماهی
و گرگ و شیر یا انفحه خرگوش و سرگین او با حنظل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق
مجامعت افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاج گرم باشد که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن

نحافت بدن و صفرت لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیاری موی زهار علاج آن شیرهٔ تخم توز که با سکنجبین یا نبات تناول
کنند و غذا نخودآب و زیرباج با گوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه بط و مرغابی و ماکیان بگدازند و صمغ بطم دران حل کنند و برآرند
واگر بسبب یبوست مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و
عرق گل و بیدمشک و بادرنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و
کدو کنند واگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از بادنگو
و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخودآب خورند و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک بیست درم
بجوشانند و هر روز ده درم ازان رحم را حقنه کنند و میعه یابسه و ساذج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین برآرند
و مشک و سنبل و خصیة الثعلب و نشارهٔ عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند باید که بماند تا همان هیات بماند تا منی
در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را ساقها بر هم فشارد و زنی که بغایت فربه بود در هیات راکع با او مجامعت کنند تا آبستن
شود و علامت منی که مولد بود دانست که سفید و لزج و براق بود و مگس بر آن نشیند و بوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود و علامت حبل آنست
که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج جمعی احساس کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و از انزال نشود
و حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را عارض شود
واگر خواهند که او را تجربه کنند عسل آتش نادیده با آب باران بخورند اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستن بود و سیر برازند
اگر طعم و بوی آن از دهن بشنود آبستن نباشد و زنی که بپسر آبستن باشد روی او خوبتر بود و نشاط او بیشتر باشد و اشتهای او
صحیح بود و در طرف راست ثقلی یابد و پستان راست بزرگ شود کثرت اسقاط اکثر زنی آبستن شود اما نگاه نتواند داشت و سقوط
شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه ازان محترز باید بود واگر بسبب داخلی بود اگر رطوبتی
باشد که ارخای فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو و
ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا بتوابل و برنج و مزعفر با دارچینی خورند و بقی عادت کنند واگر حاجت باشد
بحبها و ایارجها تنقیه کنند و دواء المسک و سنجرنیا تناول کنند و زرنباد و درونج هر یک دو درم و لولو و کهربا و عود هر یک سه درم
اشنه و سنبل هر یک نیم درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقالی ازان تناول کنند و جندبیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و صعتر و نانخواه و انجدان و خولنجان هر یک درمی بکوبند و مثقالی ازان بخورند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن نبق حقنه کنند و اگر اسقاط

بسبب کجی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه و زیرناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از اطعمه لطیفه بود علاج آن
جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند یا ماء الاصول و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و کباب تیهو خورند
و زرنباد و درونج و جلقیت و جندبیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی و زنجبیل ده درم و مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند
و مثقالی تناول کنند و قطن عانه و قبل بروغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و زنجبیل خورند و اگر اسقاط
بسبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زائد نماند که غذای جنین شود علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه عصید
روغن گاو و شکر و تدهین بروغن بنفشه و بادام کنند و بعد از اغذیه استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود در آنکه
آن غذای جنین میشود و چون محتبس شود غذای او نشود و مسقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد عسر الولادت
بسبب فربهی زن بود و صغر رحم و ضیق مسالک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از مشکطرامشیع و سیاوشان
و نبات کنند و شکم و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک
و تمام و درق کرنب و سلق و برگ بجوشانند و در آن نشینند و جندبیدستر و کندش و شونیز و عطسه آرند و چون عطسه آید دم
بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سم اسب و استر و خر دود کنند و اگر مار ماهی بسوزانند و دود کنند مفید بود
و اگر بسبب فربهی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر بسبب یبس رحم و دایه بود و لی
بود که موجب تکاثف فم رحم گردد بحمام گرم برند و در آب سبات نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و دهن لبن و گلاب
شکم و پشت را بمالند و آب انارین با ترنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست چپ گیرند یا بسد بران رسته
بندند بآسانی برآید و گویند که اگر چهار مثقال خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود و احتباس مشیمه و جنین میت
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نگردد و علامت موت جنین آنست که حرکت
محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاج او آنست که جلابی از مشکطرامشیع و سیاوشان و ابهل
سه درم ترمس و پودینه هر یک پنج درم نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه و حاشیر و جندبیدستر و زهره گاو متساوی
کوفته یک درم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند و کندش و شونیز چنانچه گفته شد بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند
و ترمس و حرف بکوبند و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و قسط و سداب خشکدانه هر یک سه درم بکوبند
و بازهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیارشنبر و سکبینج متساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فم و برند

تا جنین از قسبه حرکت ... قریب ... عدم حصول ... بالکه ... علاج ... هرگز ... بیرون آید ... رسانند ۱۲ طب اکبر

و پوست مازو و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیرها بیرون نیاید دست بر زند و بیرون آرند و باید که جنین را پاره
پاره گردانند و این عمل خطرناک بود **احتباس نفاس** اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان
و شکاعی و اشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات نمایند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت **رجا** علتی بود شبیه بحمل که
از احتباس طمث حادث شود علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم و احتباس طمث و انضمام فم رحم و
احساس حرکت خاصه که دست بر و نهند و گاهی در شکم کنند بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ یا ورمی صلب و فرق میان آن
و حمل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و ثدیان بر حال خود قرار بود و با استسقاء طبلی
نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در رجا سوء خلق و خبث نفس باشد و علامات استسقاء نباشد **علاج** آن هر روز جلابی
از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و افسنتین و گلقند تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه بار اول ملازمت نمایند
و سفوف تخم کرفس ده درم زیره دو درم که خیسانیده و دو درم نانخواه و زنجبیل و انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن
قند بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا از زیرباج و نخود آب با توابل خورند **اختناق رحم** علتی بود شبیه
بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیت ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات
متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بدور نوبت باشد و اکثر زنان را عارض شود یا بسبب
احتباس طمث و تعفن آن حادث شود علامت آن صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت
نبض باشد و علیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع آنست که چون افاقت
شود از حالتیکه بر وی واقع شود همه را خبر دهد و عقل بکلی ساقط نشده باشد و لعاب و زبد از دهن جاری نشود بخلاف صرع
علاج آن در وقت حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن منخرین و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند
و چون افاقت نشود اشیاء طیبه از دور دارند و چیزهای بدبو مثل نفط و کندش و قنه و جندبیدستر و سیر و پیاز به بینی نهند
عنبر و مشک با روغن یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و بیخ مهکو و گلقند منقی تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و طبیعت را بشیاف و شکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا و تربد و صبر
سقوطری هر یک یک درم حب النیل و غاریقون و انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل و مقل و مصطگی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه
بسرشند و حبها زنند و هر روز یا دو روز یک بار دو حبه را تنقیه تامه کنند و بعد از تنقیه شربت اصول و شراب افسنتین تناول کنند

وازبقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و بوره و زیره بکوبند و بسبل اسفنجه لصوف بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش
وبرنجاسف و غسال و شیح و ورق انغار بجوشانند و دران نشینند و ناف را بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر بسبب عدم
مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد سلیق یا صافن کنند و در احیض سعی نمایند و تخم کرفس و
رازیانه و انیسون هر یک سه درم و تخم نمام و برگ سداب هر یک دو درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت هر یک پنج درم بیامیزند
ودرحم رابدان حقنه کنند و اگر بلیله بکرباشد بغیر از تزویج تصرفی دیگر نکنند باب سیزدهم در امراض مقعد بواسیر
زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف ست یا مشابه ثولول بود آنرا ثولولی گویند یا شبیه
بانگور سرخ آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از ان خون روان
باشد و شاید که از ان خون روان نباشد علاج مجموع فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات
مثل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و قنه و مقل و روغن پسته زرد آلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن
شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد آنرا حبس باید کرد و گاه باشد که ضعف آرد و
اگر ضعف آرد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه با مرغ و کباب مرغ دهند و لسان و کهربا و قسط سوخته
وگل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه و آمله هر یک پنجدرم تخم گندنا سه درم بکوبند و دو درم مقل با آب گندنا شسته حل کنند
وادویه بدان بسرشند و حب سازند و سه درم از ان بخورند اطریفل کلنار حفت بلوط هلیله سیاه بلیله آمله هر یک
پنجدرم دانه مورد دو درم بکوبند و مقل پنجدرم با آب سرکه حل کنند و ادویه با آن بسرشند و دو درم از ان تناول کنند و اطریفل مقل
ومقل سفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر موضع
یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود با روغن گل و سفیده تخم مرغ و مسوجی و فیون هم بسایند تا چون مرهم شود استعمال کنند اگر خواهند
که خشک شود پوست انار و حفت بلوط و جوز سرو و کندر و قنه مجموع یکسان نموده با آب انگور بجوشانند و در نبات بسایند و بر موضع نهند و مقل و
کندر و انیسون و حرمل و بیخ کبر تبخیر کنند و اگر بورق و سرو و سرپا و مازو و تخم حنظل و پوست انار و مازو و مقل و پیاز دود کنند شیر مرده گاو و بیرون
علاج بهتر آنست که قطع کنند یا دارو حاد مثل زرنیخ و نوره و زاج یک هفته نهند تا قطع شود و بعد از ان پیه و لعاب مرغابی و مغز ساق گاو و کوهان
وروغن بنفشه و کتیرا و خطمی کشته با مرهم اسفیداج بهم سازند و استعمال کنند و ورم مقعد اگر در مقعد غیر بواسیر مقعد ورم حادث شود علامت آن تب
دائم و حرقت موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد صافن کنند و عناب و آلو بخارا و جو و نبات بسازند و غذا شوربای ماش و جوز بانهو دهند

خورند و بنفشه و خطمی و خیارشنبر در روباه ترباک بجوشانند و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده
تخم مرغ و روغن گل و طسوج افیون با هم بیامیزند و بکار برند یا اسفیداج پنج درم کندر درمی و نیم قلیمیا فضه دو درم بسایند
و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن بود مرهم داخلیون نهند ناصور قرحه خبیثه باشد که در طرف معقده مستقیم
حادث شود و از ان صدید آید و اگر غیر نافذ باشد بشکافند تا آنچه در رو باشد بیاید و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی و
گلنار هر یک چهار درم صبر کندر و انزروت هر یک سه درم زنجار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر
نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از ان استعمال مرهمها ملحمه کنند شقاق مقعد بسبب یبوست
مفرط یا گذشتن ثفل یابس بود علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین با آب گرم بیاشامند و غذا بنوعی که کدو و اسفاناخ
خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه بط و مرغ و زهره و مغز ساق گاو یا روغن بنفشه بیامیزند
و بکار دارند یا زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن سته زرد آلو و تلخ و کوپان و شتر و شمع هم مرهم سازند و از آب سرد و حموضات
احتراز کنند و اگر با شقاق وجع التهاب باشد اسفیداج رصاص یکدرم کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند
یا آب ورباه ترکیب کاسنی و تور کرده خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از ان خون
بسیار آید علاج آن بواسیر بکار برند استرخاء شرج آنست که ریح و غایط بی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا شکافتن
بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخاء عصب بود بواسطه سردی بود علاج آن جلابی از بانگو و رازیانه و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و قطن بروغن قسط و زنبق بمالند و شیاف مرو و زوفا رو تخم نرگس یا سنبل و
قسط و مر و جوز سرو و پوست انار و خطمی و اذخر بجوشانند و در ان نشینند و معالجات فالج استعمال نمایند برون مقعد
اگر مقعد بسبب استرخاء شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بران نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو
و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در ان نشینند و مقعد را با آب سرد و آب لسان الحمل آلوده کنند و روغن قسط در ان
بمالند و اسفیداج و مقل و مورد و زیره و اذخر و کندر کوفته بران فشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و صدف
سوخته بکوبند و بران فشانند و یا روغن گل در ان بمالند و اسفیداج و گلنار و مازو و شب و سرمه و بلوط و سورد کوفته
بران بفشانند و غذا اسماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب ورم باشد علاج آن گفته شد
باب نوزدهم در امراض پشت از انجمله حدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید

اگر بخارج مائل شود آنرا احدب بگویند و اگر بداخل آنرا تقصع و اگر بجانبی مائل شود التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد که در عضلات
فقرات حادث شود بواسطهٔ ضغط فقره را از موضع خود زائل کند علامت آن تپ دائم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی
و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند جلابی از عناب و سه باره تربد و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ ص آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ مهک هر یک
سه درم روباه تربد پنج درم تربد خراشیده نیم کوفته یک درم خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن
شود و ورم زائل گردد کنجد مقشر بیست درم ورق مرزنجوش پنج درم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم
حل کنند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو هر یک سی درم بگدازند و باهم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بروغن قسط
و ناردین بمالند ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با وی تپ
و تشنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید به پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین
تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان و این حب
کنند ص آن سورنجان تربد هر یک پنج درم صبر سقوطری ده درم حب النیل غاریقون انیسون هر یک پنج درم مقل مصطگی هر یک
دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته کنند و حب سازند و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ مهک هر یک
بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس بیخ غافث هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه شبت و انیسون هر یک پنج درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا نیمی آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم از آن اومت نمایند و شبت و مرزنجوش و نمام و بابونه
و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت می ریزند و روغن خروع بر پشت فقرات می مالند و نانخواه چهار درم
خسکدانه ده درم بجوشانند بر روغن شیره بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت بمالند و
این مرض بسبب ضربه و سقطه باشد فقرات را برفق باز بموضع برند و قسط و کبر و سنبل و مر و کندر و سلیخه متساوی بکوبند
و با خل خمر طلا کنند وجع ظهر درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت آن بیاض لون قاروره و بطوء نبض
و علامت غلبهٔ بلغم بود و بعد از خواب و امتلاء از تناول فواکه و بقول بارده تشدید کنند و در گرسنگی و ریاضت ساکن شود علاج
آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج مطبوخ سورنجان
و حب آن و حب صبر تنقیه کنند و قی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلاء و شب جماع احتراز نمایند و روغن قسط خیری

و با بونه در پشت بمالند و حیا آنچه ذکر شد تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و
استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و نرگس نمایند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات
آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامت آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی
بود علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و روباه ترکیب نبات با آب انارین یا تمر هندی با نبات و غذا
مزوره ماش با شیره بادام و اسفاناخ خورند و در موضع بارده ساکن شوند **باب بیستم در امراض اوجاع نقرس و مفاصل**
و دوالی و داء الفیل و دوالی علتی است که عروق ساق و قدمین فراخ میشود و بیشتر پیکان و حمالان و پای ایستادگان را
حادث شود علامت آن ظهور رگهای سطبر سبز باشد که گرد ساق و قدم بر آید **علاج** آن فصد باسلیق کنند و جلابی
از روباه ترکیب و نبات و عناب و بیخ مهکو و نبات خورند و غذا مزوره ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و ازاری بران پیچند و
محکم بربندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود
و رنگ متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون
ساق و حرارت آن بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن
کنند یا این حب صفت آن تنطوریون باریک شحم حنظل هر یک دانگی و نیم تربد مثقالی مقل کتیرا مصطگی هر یک دانگی
بکوبند و بآب رازیانه سرشته کنند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد بابض رکبه کنند و بوره و آرد شلغم و خاکستر کرنب با آب برز
بر ساق طلا کنند و ساق را از زانو تا عقب محکم بربندند و از اغذیه غلیظه و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر
بسبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت **علاج** آن جلابی از بیخ مهکو و رازیانه
گلقند تناول کنند و غذا نخود آب بشیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و قی مداومت
نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر تناول کنند و زنجبیل و فلفل و کندر هر یک سه درم قردمانا و کرویا هر یک چهار درم بکوبند و
بعسل آن قند بیامیزند و دو مثقال تا سه مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مر و تخم اسپست بکوبند و بسرکه سرشته بر پای
طلا کنند و از اطعمه غلیظه و قبول فواکه بارده احتراز نمایند **عرق النسا** وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب
وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتان پای برسد و اگر ممتد شود فخذ را باریک و عرج حادث شود **علاج** آن هر روز جلابی از

انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهاک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج تام تنقیه بمطبوخ
سورنجان و حب آن و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یکی ده درم تخم سپندان پنجدرم نمک
و مقل پنجدرم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و
صعتر و حنظل قوی بجوشانند و دران نشینند و در حمام بران ریزند یا بیخ کرفس و فودنه و عاقرقرحا هر یکی ده درم و عصاره و
قثاء الحمار و حب الغار هر یکی پنجدرم بوره ارمنی و قسط و حب الرشاد هر یکی دو درم بکوبند و موم زفت دو درم بروغن زیت بگدازند
و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن نمک
سبوس و خسکدانه و سنا و شبت و بابونه و سداب هر یکی هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کرفس بیخ کبر
پنجدرم حلبه بزرگ هر یکی چهار درم زیره سه درم خیارشنبر پانزده درم بوره نیم درم آبکامه روغن زیت یا سوسن
هر یکی ده درم و از معالجات این مرض طول نشوند و حقنه و مسهل وقتی دیگر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و
خیری تدهین کنند و سورنجان پنجدرم و رازیانه و مغز بادام مقشر هر یکی سه درم زعفران نیم درم سنامکی ده درم قند
بمثل مجموع بکوبند و سه درم ازان تناول کنند با آب سرد و در آب کبریتی و نفطی و زاجی نشینند و محجمه بی‌حق در رگ نهند
و علق بران نهند و نفط سفید یک مثقال با شراب تناول کنند و اگر متمادی شود داغ کنند **وجع مفاصل و**
نقرس اما وجع مفاصل المی باشد که مفصلهای دست و پا را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتهای پای و کعب بود
و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این ماده زود تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده
غلیظ بود و شدت وجع مفاصل آن سبب آنست که جای برده تنگ است بدان سبب تمددی شدید حادث شود
و نیز حس مفاصل قوی است بسبب اعصاب دیگر آنکه ماده او زود تحلیل نرود بواسطه ضعف و صلابت موضع و مجاورت
رباطات و از خواص این ورم آنست که جمع نشود و نضج نیابد بسبب غلظ ماده و محل و عصابی و اکثر آن باشد که ماده
مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و مستعد انصباب گرداند و علامت ماده دموی وجع
و ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و روباه ترپک
و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ مغز بادام خورند و اگر تپ باشد جواب باعناب خورند
و موضع وجع را بصندل و گلاب و لعاب بنگو و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و تورک

و پوست خشخاش با حلب یا سرکه طلا کنند و تلیین کنند بدین مطبوخ صبر آن سنا هفت درم ورق گل پنجدرم روباه تربک
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خباری خطمی هر یک سه درم سورنجان دو درم هلیلهٔ زرد و سیاه هفت درم مغز خیار شنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا
کنند و آب برف بران ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت بلمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب
و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن از سکنجبین و آب گرم یا تخم خربزه و آب ترب قی کنند و جلاب از تخم کاسنی
و بنفشه و عناب و سوباه تربک نبات تناول کنند با آب انارین یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا قرص بنفشه یا ازین مطبوخ کنند صبر آن سنا هفت درم بنفشه شاهتره و تخم کاسنی هر یک پنجدرم عناب ده عدد سپستان الو کیلی
هر یک بیست عدد تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو سفید
تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع اشتداد کنند بنگو با سرکه و آب کدو خیار و بستان افروز
طلا کنند و استخوان بوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم و بیخ کاهو ضماد کنند و باید که تا وجع
اشتداد نکند و احتیاج عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند و دران مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت بلمس باقی باشد
آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض
قاروره و قلت وجع بود و بمسخنات تسکین یابد علاج آن سه روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و انیسون و گلنگبین تناول
کنند و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب
شیطرج یا ازین حب کنند صبر سقوطری سورنجان و تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک دو درم بوزیدان ماهی زهره هر یک
نیم درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مقل و مصطگی هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس سرشند و حب سازند
صفت حب شیطرج هلیله زرد و تربد هر یک دو درم ایارج فیقرا مثقالی شحم حنظل و انیسون و نانخواه تخم کرفس و سکبینج و
مقل هر یک دانگی شیطرج و خردل زنجبیل و وج هر یک نیم درم مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان سرشند
و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حبهای قوی ندهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج
تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز کنند و زراوند و حب الغار و جنطیانا هر یک ده درم شقاقل
و صبر و زیره هر یک پنجدرم بکوبند و ضماد سازند و آخر برگ مرزنگوش تخم شاهسفرم سلیخه مغاث مغز خسکدانه هر یک دو درم

زنجبیل زعفران هر یک نیم درم بروغن سوسن سرشته نطول شبت بنجاسف مرزنجوش حاشا سعتر فودنه جند قوقی
بجوشانند در آن نشینند و شرودیطوس و تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود
آن صلابت و کمودت و تقشف جلد و قلت وجع و صلابت و بطوء نبض بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه
و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج حب سنجان یا شیطرج
یا باین تنقیه کنند صفت آن هلیله سیاه و زرد صبر سقوطری رازیانه هر یکی درمی فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر یک
نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس سرشته و این دو شربت است یا تلیین باین مطبوخ
کنند صفت آن سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک بیخ مهک
بالنگو گاوزبان هر یک سه درم مویز طایفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان
مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا دو سه جوش
بزند پس فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم ایارهٔ فیقرا یک درم در آن حل کرده بیاشامند
و عاقرقرحا پنج درم ورق الغار ده درم قسط و صبر و مر و بورهٔ ارمنی هر یک سه درم عرق چهار درم بکوبند و بعد از روغن
یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و شحمها و مغزهای مالند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم مویز طایفی ده درم فلفل
دارفلفل و بیخ کبر هر یک دو درم بکوبند و ادویه با لعسل سرشته و مثقالی بخورند و اگر ماده این مرض مرکب باشد علامات
آن باشد که از اشیاء بارده فقط و حاره فقط متاذی شود و بعضی علامت ماده حاره و بعضی علامات بارده باشد
علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد علاج آن هر روز
جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج
مطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یاسمین و پیه بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی بهم
یا کنجد را بآب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند یا حلبه و بزرک و کنجد بکوبند و بروغن سوسن یا نفط سرشته ضماد
سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء و شرب جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند
و قی مدام کنند و معجونات و اشیاء حاره تناول کنند و گویند اگر گفتاری یا روباهی زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند
و در آن نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و بابونه و ورق غار و

برسبیل [illegible] الثانی هوالله **مقاله سیوم در حمیات** بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود
و از آنجا بواسطه شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود و [illegible] حمی سه است
حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب تن از ارواح و اعضا و اخلاط است [illegible] اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا
حمی یوم گویند و اگر تشبث با اعضا شود حمی دق و اگر لاحق باخلاط شود حمی عفن و بیان هر یکی [illegible] باب گفته شود
ان شاء الله تعالی باب اول در **حمی یوم** و آن تبی باشد که اول روح را گرم کند پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا [illegible]
و این تب از اسباب بادیه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض
نفسانی و شاید که این تب از یک روز بیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت نیز گفته اند و علامت
حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول بسیار تغیر ظاهر نباشد و با آن خشونت [illegible] و تواتر نبض بعد از
ابتدا ناقص نکند و با آن علامات امتلا و علامات عفونت نباشد اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب تشنگی و
حرارت ملمس و خشونت جلد بود و علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند و [illegible] و صندل و گلاب [illegible] و شربتی از
تمر هندی و [illegible] آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب [illegible]
اسفاناخ [illegible] چون تب زائل شود در حمام معتدل [illegible] روغن
بنفشه [illegible] اگر [illegible] شربت [illegible] آن خشکی دهن و زبان و
تشنگی و حرارت [illegible] قاروره بود علاج آن [illegible]
و [illegible] نبات [illegible] آب انار [illegible] ترک سکنجبین و تلیین طبیعت [illegible]
در [illegible] اگر سبب غمی بود [illegible] علامت آن حدت و ناریت بول [illegible] زردی
روی و [illegible] چشم بود و علاج آن ازاله غم کنند [illegible] شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید
[illegible] کنند و استعمال شمومات بارده نمایند و اگر سبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم [illegible] نبض بود
[illegible] علاج آن [illegible] شربت [illegible] و لیمو و آب انار [illegible] نبات هر کدام که خواهند تناول
کنند و غذا [illegible] و اگر سبب [illegible] باشد علامت آن [illegible] خفقان و بول [illegible]
نبض [illegible] علاج آن شربتی از شراب [illegible] با عرق گل و بید بیاشامند و غذا [illegible] کدو

و اسفاناخ خورند یا شیرهٔ مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر بمالند و بنفشه و نرگس و شاهسفرم ببویند و اگر
سبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق و مائی بود و علاج
آن تناول رطبات و استعمال تدهین و حمام بود و اگر سبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند به سفوف انار دانه و غیره
چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب و به با عرق گل
و سیب و گاوزبان و یک مثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر سبب کثافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطهٔ قلت استحمام
یا ملاقات غبار یا اغتسال بآب سرد دیر یافته شود و موجب حقن حرارت و تولد تپ بود علامت آن سرعت و اختلاف
نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود و علاج آن جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از
فتور تپ حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامت
غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر تپ از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنهٔ نرم دارند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر سبب خواب مفرط بود که موجب عدم تحلیل شود علامت
آن [illegible] و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود و علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک یا نبات تناول کنند
و غذا اسفاناخ با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر سبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم
خیارین با سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا کشکاب یا کدو و اگر سبب زکام و نزله باشد شربت عناب
و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند و اگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس بود بنقوع فواکه تلیین کنند
یا به ترنجبین و مربی بنفشه **باب دوم در حمی دق** آن تپی باشد که حرارت با عضا علی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب ذبول بدن
شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق صغار موجود است آنرا مرتبهٔ اولی گویند
و اگر این رطوبت را فانی کند و تشبث برطوبات شود که در اعضا بمنزلهٔ طل است آنرا مرتبهٔ ثانی گویند و اگر این رطوبات
نیز فانی کند و ملاحق شود باتی شود که التیام اعضا بدان باشد آنرا مرتبهٔ ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی غب و محرقه و برسام
و اسهال و خطای طبیب و خطای مریض حادث شود و در ابتدا کمتر واقع شود و علامت او آنست که نبض ضعیف و
باریک و صلب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت مشتعل شود و نبض قوی شود و
چون از ابتدا تجاوز کند نحول و نهوکت بدن و قشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و نضارت روی و [illegible] زایل گردد

و سر بینی و روی و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در بول و ہضم تیبه شود امید بر نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج او آنست که در مساکن بارده مهبّ شمال و کنار آبی مسکن سازند و برگ بید و کدو و بنفشه خسپند و خیش بکشند و گلاب کافور بیش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیرهٔ تخم توزک و آب خیار و کدو با نبات خورند و غذا جواب و اسفاناخ و کدو و فروج کوچک ماهیان خرد خورند و سرطان و نبز غاله الغایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و توزک و خیار و از فواکه انار و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و اشیاء حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و در آب نیم گرم بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو بدن شستن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بسبب سوء مزاج مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین بکثرت کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل سرخ شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک دو درم کهربا دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم کدو و خیار و تخم توزک بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و بآب به سرشته مثقالی تناول کنند باید که مدقوق را از هوای گرم و هوا الغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و براحت و دعت و لهو و لعب مائل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم توزک یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندک اندک غذا بخورند و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و امرود و کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق این بگیرند و هر روز بست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت یبوستی باشد که بر مزاج غالب شود و بعد حرارت اکثر مشائخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات یا افراط حادث گردد علامت آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن

تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاؤزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیه کثیرة الغذا مثل هریسه و مرغ و بط
و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوی شکر و غیره و تقلیل استعمال حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات
معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بنفشه و بادام و پیه مرغ باب سوم در حمیات
عفنیه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و آن را گرم کند و آن سخونت بقلب رسد و متادی
شود پس بسائر اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که آن را متعفن میگرداند یا نه اگر میگرداند
آن را سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن میگرداند ببینیم که تعفن او در خارج
عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن
شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده
و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دائره متولد گردد زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت
تحلیل برود و تب زائل شود تا آنگاه که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمیه
نائبه و اگر سودا بود ربع گویند و تعفن و ورم در خارج عروق متعدد المواد و ام بود و آن تب ... باشد و این نوع حمیات مفرده باشد
اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباینه بود همچو ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب حمی صفراوی
و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع منتسبی واحد بود همچو ترکیب غب لازمه با غب دائره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد شود همچو
ترکیب غب و ربع و بیان هر یک گفته شود انشاء الله تعالی و بدانکه عفونت بسبب غذای سوء الجوهر باشد مثل قدید یا غذای که
مستحیل بدم صالح نشود مثل ... یا غذای که اجزا ... مایل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت
لزوجت خلط حادث شود حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول متزائده
یعنی هر روز که باشد زائد شود بسبب آنکه مقدار رطوبت او بسیار بود و عفونت زائد از تحلیل باشد و این صنف بدترین
اصناف او بود دوم متناقصه و آن است که هر روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زائد بود سوم متساویه
و او بر یک حال بود زائد نشود و نکم بسبب تساوی تعفن و تحلیل باشد که این تب بمحرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین تب
بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود علامت حمی مطبقه حمرت وجه و عینین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمرت و
غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلای نبض بود و باین تب قشعریره نباشد و شدت ... بطریق غب نکند علاج آن ... روز اول

تا سوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج اگر چه فعلات بود و حجامت ترغیب نیز شاید هر روز جلابی از
عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و نیز اکشکاب و عناب دهند و میانه روز شیره تخم
از نبات و عرق بید و گل و تخم بنگو تشرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و
بنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بهی و بهدانه در زبان نهند و در پنجم
یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا مکی تخم کاسنی بنفشه نیلوفر ورق گل هر یک پنج درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد آلو سیاه ده عدد آلو گیلی پانزده عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر علت ضعیف
باشد آلو سیاه و گیلی هر یک پانزده عدد عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک سه درم
بهدانه و بشیاف خیارشنبر مدد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه کنند صفت آن بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد
جو نیم کوفته کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم آب کاسنی پنج درم و اگر باین تب سرفه باشد جلابی از
بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت ببنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال
بکنند حمی سونوخس اگر از کثرت غلیان خون حادث شود علامت این همین علامت بود و او از حمی یوم اقوی باشد
و از مطبقه اضعف علاج این فصد و تدبیر فقط بود و اقتصار بر مزورات حامضه و اگر احتیاج تلیین باشد بنقوع فواکه و
ترنجبین کنند حمی محرقه تب صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب
نیز اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع
متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا جو با شیره خشخاش طور دهند اگر سرفه نباشد میانهای روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه
باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفر باشد شراب دیگر چهل درم
با سکنجبین ساده ده درم تناول کنند با آب برف و اگر سرفه باشد سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خباری هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول کنند و مشمومات بارده استعمال نمایند
و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم توزک با شیره تخم کاسنی با
سکنجبین تناول کنند و نقوع زرد آلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل کنند

ومزوره از تمر هندی و آلو کیلی و انار روانه و ترنجبین با فروج خورند **غب خالص** تپی صفراوی بود که ماده آن در خارج
عروق متعفن شده باشد و این تپ روزی آید و روزی نه آید و زمان او از چهار ساعت تا دوازده باشد و ابتدای آن به قشعریره
و نافض نباشد و زمان سرمای وی اندک بود و باشد که سرما از دو غب باشد و هر روز آید علامات آن تشنگی با فراط و غثیان و
اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود **علاج** آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات
تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین و نبات و غذا آجو تمر هندی یا آلو چه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ در ششم
یا دهم سنای مکی و ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال یا این حقنه استعمال کنند **صفت آن**
سنای مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد
سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یکی کفی لبلاب و ورق چقندر دسته خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم شراب بنفشه
یا سکنجبین و شراب دیناری یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا اشربه مبرده مثل آب خیار و کدو
و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمون و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبسی باشد
نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر نرم و سکنجبین تلیین کنند **صفت قرص طباشیر** طباشیر ده درم تخم خرفه ده درم
و نیم تخم کدو مقشر درمی و نیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک پنج درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند مثقالی
بخورند و بعد از مفارقت تپ شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل بید تناول کنند
و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند **حمی بلغمی** نایبه آنرا **مواظبه** نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج
عروق متعفن شود و این تپ هر روز آید و عسر البرء باشد خصوصا که در خریف و زمستان حادث شود و زمان آن هژده
ساعت بود و اکثر آن هجده ساعت علامات آن نافض و شدت سرما و کثرت براق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج
و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و التهاب نباشد **علاج** آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند
تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا نخود و چها اندکی رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و
تخم شاهسفرم با شاهتره و سکنجبین ساده و بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان با لنگو و نیلوفر و شاهتره و در وقت نوبت
شبت و ترب و بیخ مهک اندکی بعسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند **صفت آن** سنا پنج درم

بیخ مهک بادرنگبویه گاوزبان هریک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هریک سه درم تربد خراشیده دو درم بادیان
سنبل رومی هریک یک درم و نیم مویز طائفی پانزده درم گلقند ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد
یک مثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز تحریک کنند باین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون
هریک سه درم نمک سندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب ساخته بلع کنند مکرر و تقویت
معده بگلقند و رازیانه کنند و اگر متمادی شود حب ایارجه و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت
قرص غافث عصاره غافث ترنجبین هریک شش درم طباشیر ورق گل سنبل هریک دو درم بکوبند و بآب رازیانه
قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری و ده مثقال تناول کنند و اگر از سده خونی باشد قرص افسنتین با سکنجبین
تناول کنند صفت **سکنجبین بزوری** تخم کاسنی کشوث و رازیانه هریک سه درم و عصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر
و رازیانه و کرفس هریک نیم درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفته کنند و یک شبانروز در دو رطل آب و ربع رطل سرکه خیسانند
پس بجوشانند تا برطلی آید و با عسل رطلی یا قند بقوام آرند **حمی لثقه** تپ بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد
علامت آن همچون علامات دائره باشد اما با آن سرما و نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز
اشتداد کنند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی بیخ کاسنی و بیخ مهک
و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا آب نخود خورند و بعد نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنامکی نیم درم تخم کاسنی
و بیخ کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و برگ گل بنفشه و نیلوفر هریک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد اجاص بست عدد
ترنجبین و خیارشنبر هریک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد یا سقمونیا دانگی تحریک کنند همچون
خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج نائبه باشد اما قرص غافث درین نیز نافع باشد
حمی ربع دائره تپ سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این در زی آید دو روز نه و نوبت او بیست
چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید یک روز نه آید آنرا ربع معکوس گویند و تپ ربع از سودای طبیعی با اخلاط سوخته حادث
شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و باشد که ربع ابتدا از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربع بود و علامات ربع آنست که
ابتدا به نافض کند که گویی اعضا را سرما بکوبد چون گرم گردد گرمای آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق خون پیدا شود علامات
آن حمرت و غلظ بول و تشنگی با فراط و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث شود و آنچه

از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و عسرت تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی
حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و غلظ بول و درازی آن باشد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات
بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود اما علاج این تب آنکه اطبا
تا چهل روز بمعالجه آن مشغول نشوند غذا زیرباج و زرشک و نخود آب و کباب و تیهو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و سیب و انجبار و
گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظ و مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب نمایند و اگر در ابتدا علامت غلبه خون
باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید بود و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند والا از وی بند نهند بعد از چهل روز به نضج ماده
مشغول شوند هر روز جلابی از بیخ کاسنی تخم کاسنی گاوزبان بادنگو و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و تیهو ماش مقشر که
خشکه رانه و فروج فربه خورند بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بادنگو
گاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث اسطوخودوس بسفایج نیاز هلیله و آمله هریک سه درم مویز طائفی پانزده درم و ورق گل چهار درم
هلیله زرد و کابلی افتیمون هریک هفت درم شاهتره دسته و اگر نیابند ده درم تخم آن تربد دو درم عناب عدد سپستان عدد ترنجبین
مغز خیارشنبر هریک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بادنگو و سنا تناول کنند
زیرا که این ماده بیک اسهال زائل نشود اما آنچه از احتراق صفرا بود جلابی از بیخ کاسنی گاوزبان و تخم کاسنی و جاس و ترنجبین و نبات
تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هریک چهار درم تمر هندی هلیله زرد
پنج درم مویز طائفی پانزده درم ترنجبین خیارشنبر هریک ده درم یا هفت درم بادنگو و گاوزبان هریک چهار درم بجوشانند
و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال در آن حل کنند و یا بنوشانند و یا این حب لطیف کنند صفت آن سنا هلیله کابلی
بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هریک [illegible] تمر هندی کتیرا هریک [illegible] مصطکی [illegible] درم کتیرا را با آب حل کنند
و باقی ادویه بکوبند و بآن بسرشند و حب سازند علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ کاسنی و رازیانه و تخم کاسنی
و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه رانه خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی
هلیله کابلی و سیاه افتیمون هریک هفت درم تربد ده درم رازیانه تخم کاسنی کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج
هریک سه درم بادنگو گاوزبان از هریک چهار درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم [illegible] در
تب ربع طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال بروز راحت

[illegible]

کنند و حمیت مجتنب گردانند و اگر محتبس شود سنبل سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز طائفی تلیین کنند و ماء الجبن
یا سکنجبین مفید بود و خروس نیز با نخود اندکی اسفاناج پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیاناً مشرودیطوس و
تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود **صفت** آن سنبل چهار درم و ج پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک درمی
نانخواه سائیده هر یک چهار درم بکوبند و بعسل سرشته شود مثقالی تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد کنند بقرص زرشک
ماء الاصول و سکنجبین بزوری و باید دانست که این تب مثلی بی خطر است اگر چه دراز میباشد و امان است از جذام و مالیخولیا
برص بود و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج اما این تب دراز می کشد تا دوازده سال نیز باشد **حمی ربع لازمه** تب
سوداوی که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند
و رباقی ازمان فاتر بود **علاج** آن همچون علاج ربع باشد و در وفصد ضروری افتد استعمال مسهلات ادویه قویه نباید کرد و اسهال
لازم باشد **حمی خمس سادس و سبع** حمی خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و سبع
آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تب ها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه بربع باشد **علاج** آن تلطیف اخلاط و اسهال
سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر زد ده درم برگ و بیخ ترب بجوشانند
و نمک یک درم و عسل ده درم در آن حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع باشد **حمی القیالوس**
تپی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کند در باطن و ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تب بلغم زجاجی
بود **علاج** آن هر روز جلابی از بادیان و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکاش خورند و بعد از
نضج تنقیه کنند باین حب **صفت** آن صبر سقوطری تربد سفید هر یک یک درمی غاریقون نیم درم مقل دانگی بکوبند و بآب رازیانه
سرشته حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج
حمی بلغمی بود **حمی لیفوریا** تپی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و
لهیب و بعضی اعراض ردیه بود و ماده این تب بلغم زجاجی باشد **علاج** آن هر روز جلابی از بادیان و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند
تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند یا باین مطبوخ **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم
تخم کاسنی سه درم تربد یک درم اسطوخودوس سه درم عناب آلو سیاه و گل [illegible] هر یک [illegible] دانه و رازیانه بادیان گاوزبان هر یک [illegible] درم مغز خیارشنبر
و ترنجبین هر یک [illegible] درم مویز طائفی ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون

هر یک دو درم بجوشانند و باده درم گلقند بیاشامند **حمیات مرکبه** بدانکه حمیات مرکبه و متنوع الترکیب آن بسیارست چنانچه ترکیب از صفرا و بلغم و دایره و لازمه یا از دایره و لازمه ترکیب باشد چنانچه تپی باشد و تپی دیگر بر سر آن آید و باشد که با چنانچه تپی عقب تپی بیاید و باشد اگر تب‌ها چنانچه دو تب با هم آیند و با هم زائل شوند و بیشتر ترکیب از حمیات صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا قانون ترتیب باشد و اما آنچه اطبا نهاده اند و قانون معین دارد **شطر الغب و غب غیر خالص** ترکیب آن چهارگونه است زیرا که یا مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه باشد یا غب دائره و بلغمی دائره یا از محرقه و بلغمی دائره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نباید کرد بلکه استدلال با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد در روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض و سرما اندک بود و زمان تب درازتر بود و در روز نوبت بلغم سرما و نافض سخت نباشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز تب آید و زمان او از دوازده ساعت نباید بود و این تب عسر البرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو بانکی نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هلیله زرد کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس بسفایج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص آلو گیلی عناب هر یک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم تربد هلیله زرد هر یک سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ مجموع کوفته با آب سرشند و با جلابی از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط بمحدب کبد مائل شود علامات آن ثقل سر شدید بود مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلاب ضم کنند و اگر بمقعر کبد مائل شود علامات آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس مسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین ورقی یا دو گل قند تناول کنند و قرص ورد نیز نافع بود صفت آن ورق گل دو درم سنبل بیخ مهک یک پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و یک مثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر تمادی شود بقرص غافث تحریک کنند

و معالجه که در بلغمی دائره ذکر رفت بکار دارند **حمی مختلطه** چنان باشد که آزاد وری و نوبتی معین نباشد
علامت آن مختلط باشد و درین تبها طریقه آنست که بتخمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبهٔ یکی بر دیگری و تعفن آن
در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند **علاج** آن چنان کنند که گاهی باستفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه
و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا
و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر
متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند **حمی غشیه** تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
شود و این تب بیشتر از مادهٔ بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون
بفم معده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور بلغمی آید
و تهیج و جه علامت بلغم ظاهر بود **علاج** آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بر روی زنند و اطراف بندند و شکم برفق بمالند
و سکنجبین با آب گرم بدهند تا قی کنند هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند با تخم کرفس
سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند باین حقنه **صفت** آن
سنا هفت درم تنطوریون باریک بنفشه نیلوفر بیخ مهک هر یک سه درم ورق چقندر دسته سبوس کفی خیارشنبر از ده
درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم روغن زیت آبکامه هر یک ده درم نمک و بورهٔ ارمنی هر یک یک درم و اگر این تب از
... وی کراثی ... ری حادث شود علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود و بیدو غب آید **علاج** آن
هر روز آب انارین یا تمر هندی یا نبات خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و صندل و گلاب و کافور
و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیاد
نشود **حمی لیلیه و نهاریه** حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و روز رها کند و نهاریه آنکه بروز آید و بشب
رها کند و این بدتر باشد و غالب آن که بدق کشد **علاج** آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلابی
از تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات و غذا جو یا نخود خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند
و در نهاریه غذا بشب خورند اما باید که ممتلی نخسپند بلکه بخوابی مناسب بود و در لیلیه غذا بروز خورند چنان کنند
که وقت نوبت معده خالی باشد **حمی وبائیه** تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن شود

وفساد مزاج روح گردد و موجب تعفن رطوبات شود و از ان حمی تولد کند علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات
کثیف الحس مثل لق لق و هد هد و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و
علامت این تپ کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق
و براز منتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین با گلاب و آب سرد تشرب کنند
و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا اسماق و زرشک و انار با فروج خورند و
تنقیه بحقنات و مسهلات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود و تسکین و تبرید مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و
استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و مشمومات و بخورات استعمال کنند چنانچه در تدبیر
فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده این هر دو خون است و بسبب غلیان حادث شود و بهترین او آنست
که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری درد پشت و خارش
بینی و نخس اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و
او کوچکتر از جدری بود و آنرا نتوی نباشد و بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که
سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامت آن قریب است بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون
آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتدا ابروز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز
شراب عناب و نیلوفر یا شفترک تناول کنند و غذا آب با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و
شفترک در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از ان خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت
ترویح قلب لی باشد و اگر دیر تر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و جوز
انار و انجیر زرد دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس در فراش ریزند و یا کیسه بزرگ پر کنند گاورس در ان
کنند و بر روی آن خفتند و چوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و در ظرفی کنند و بر اعضا ریزند یا
ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم رمان آب شیر تر و سماق در چشم چکانند و در بینی اثمد کنند و اگر
طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بسبت با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه بلیسند و حبس
قطعاً طبیعت را تحریک نباید کرد و غذا در این مرض شعیر با مغز بادام و ماش و گاورس بریان کرده و خشخاش بریان کرده

تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب بیه استعمال کنند و اگر یبوستی بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب
گرم حل کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در خواب اندازند و بیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تطفیه دم سعی نمایند و اگر رفع
نباشد شراب ریباس و غوره و لیمو و شراب گاوزبان مفید افتد والله اعلم تدبیر ناقه چون ناقه جهت حالتیست میان صحت
و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث شود
تفحص کنند پس اگر نبض سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که
بقیتی از مواد باقیست که بحسن تدبیر و معالجات که ناقه از آن تنگ نباید مشغول شوند و ملینات غیر قویه و تقویات تلیین کنند و
قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون
دو سه روز بگذرد مزوره که بنا اسفاناج بود و با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند
و چون قطع تب بگیرند استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد و در مسلخ زمانی
توقف نمایند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج زمانی با مسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر هضم
کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار میخورد در آن حال تقلیل غذا کنند و تقویت معده
بسکنجبین سفرجلی و نعناع یا زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش مصطکی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و
جماع نکنند و چون قوت گیرند در باهی یکبار زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود

مقاله چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب **باب اول** در اورام و بثور ورم
غلظی و انتفاخی بود که بسبب انصباب ماده که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مائیه
یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمرت و آنچه مرکب از صفرا و خون بود
حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز
بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود
سلعه و صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقا [illegible] و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه
از ریح بود اگر مخالط عضو باشد لین بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته میشود ورم فلغمونی
از ماده دم حادث شود و علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تشنگی و تب بود و رنگ ورم سرخ باشد و نمود [illegible] بود و علاج آن

و در ابتدا منع کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه ورم در اعالی بدن باشد قیفال را بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق
و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انار مع نبات با شیره تخم کاهو و سکنجبین و غذا ماء الشعیر خورند یا بنو ماش و
مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا امثال آن کنند و اگر ورم در مغابن بود یعنی در مغرفه اعضاء رئیسه مثل پس گوش و
زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نه ریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و گلاب و قرنفل و اقاقیا
و گل ارمنی و مامیثا و آب گشنیز و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از سه چهار روز که ماده بریزد
محللات مثل بابونه و خطمی و روباه ترکی و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات صرف استعمال
کنند و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات مثل تخم کتان و مرداسنگ استعمال کنند و علامت جمع شدن
وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گردانند یا بآهن یا بادویه و علامات نضج سکون وجع باشد و چون برو نهند فرو رود و بعد از آن
که منفجر گردد تا ماده بکلی مستفرغ نشود مرهمهای منضجه استعمال نمایند اگر ورم در اعضاء رئیسه حادث شود یا ورم
بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن یا محللات استعمال کنند و قطعاً استعمال مبردات
و رادعات نکنند صنفی از فلغمونی است که آنرا اشقاقلوس گویند و آن است که ورم منحط نشود و به تحلیل رود و به جمع
و اگر از آن فساد بجوهر عضو پیدا شود و عضو را می‌میراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم
بمانند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند
حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست که مائل بسطح جلد بود و لون آن سرخ و زرد
بود و چون دست بر او نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب
علاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو
او از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر او نهند فرو رود و دیر بماند
همچنان غائر بماند **علاج** آن هر روز جلابی از نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیره
و بعد از نضج یا تلیین طبیعت کنند بحب ایارج و معجون و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و سرکه بر ورم طلا کنند
و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران مازو نیز مفید باشد سلعه
ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخی باشد **علاج** آن تنقیه بدن باشد

بحسب ایاره وایارهٔ لوغاذیا واستعمال مرهم داخلیون واگر تحلیل نرود اشکافند وبا ادویهٔ مقرحه مثل قلقدیون دیگ د
نهند وچون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بمنقاره بیرون آرند ومرهمهای مدمله بکار برند سرطان ورمی سوداوی باشد علامات
او آنست که در ابتدا کوچک بود وهر روز که آید بزرگتر شود وصلب باشد واندک حرارتی در لمس آن محسوس شود ودر عروق
سبز وسرخ مثل دست وپای سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند وتنقیهٔ بدن از سودا
بمطبوخ افتیمون وغاریقون واین حب نیز مفید بود صفت آن افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک
درمی ونیم هلیلهٔ سیاه وکابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس سرشته حب سازند
ودر اول حدوث این ورم رادعات استعمال کنند وبعد از تنقیه محللات مثل روغن گل نهری یا توتیای مغسول ومرهم
داخلیون اگر صلب باشد وادویه در آن اثر نکنند طمع از آن قطع کنند واگر تقرح شود توتیای شسته [illegible] گل
وگل ارمنی متساوی بکوبند وبا روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری بکوبند وبشکافند ونهند یا سرطان [illegible]
وبا روغن گل استعمال کنند واگر این ورم زبلی احادث شود در ابتدای مرض سعی نمایند خنازیر ورمی مشابه سلع اما او با گوشت
آمیخته باشد ومتعدد وصلب‌تر از سلع بود وبیشتر در گردن وبن ران واقع شود علاج آن تنقیهٔ بدن بود از بلغم وسودا
واجتناب از اغذیهٔ غلیظه وادویهٔ محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو وزرمسک با بول کودکان یا آرد باقلا وآرد جو
هر یک بیست درم ایرسا وزفت رطب وشمع وپیه بط هر یک ده درم ضماد سازند واگر تحلیل نرود بشکافند وبعد از آن
ادویهٔ ملحمه بکار دارند ضماد اشنه وکرسنه هر یک هفت درم قثاء الحمار وورق غار یا زرد هر یک سه درم علک البطم چهار درم
وبا بول کودک استعمال کنند ضماد آخر پیه خوک را تنیج بول شتر ضماد سازند ونوعی از خنازیر است که بر پوست نیک ظاهر
نباشد واین بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند وعرق غرابین منقطع نشود وبعد از
قطع اگر بقیتی بماند قلقدیون استعمال کنند وبعد از آن ملحمه بکار دارند ورم صلب آنست که از ماده سودا یا بلغم
غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند وماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت وعدم
وجع باشد ولون آن همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او همچون لون [illegible] باشد علاج آن تنقیهٔ
بدن باشد از بلغم وسودا واستعمال ادویهٔ محلله مثل پیه بط ومرغ وخروس وپاچه ومغز ساق گاو ومقل واشنه وورق بابونه
وخیری ضماد آخر بزرگمر وتخم [illegible] خطمی هر یک ده درم حلبه [illegible] درم انجیر بیست عدد با هم بکوبند وبه نهند ضماد آخر

مقل اشق جاوشیر بهروزه و ... باهم ترکیب بکوبند و استعمال کنند غدد آنرا تو شید گویند فرق میان او و سلع آنست

که او در میان عضو باشد و آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر ماده دیگر بدو منصب شود غدد دیگر در جنب او پیدا شود

علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطع اسرب بر آن

ببندند و اگر کوچک باشد بیفشارند تا آنچه در وی باشد بیرون آید پس قطع اسرب بر آن بندند اگر در پس گوش

باشد آنرا فوجیلا گویند آنرا اسجا کستر حلزون و پیه نمک طلا کنند **طاعون** ورمی باشد که در اعضاء غددی مثل خصیه

و ثدی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ او متغیر گردد و باشد که

ازان عضو به دل سرایت شود علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قتال بود

و درین ورم فصد بکنند و تقویت قلب مثل شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا آنچه که خورند و در

حوالی آن مرهم ... و برگ سیب و بنفشه و گل بستان افروز نهند و در موضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بسایند

و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن مواضع را حجامت کنند ماده جذب کند و بعد ازان به آب گرم بشویند

مناسب بود **نفخه** ورمی ریحی بود علامت او آنست که همچو خیکی پر باد بود و چون انگشت برو نهند فرو رود و در حال

بحال خود رود و محسوس گردد که در وی مده نیست و اگر بزرگ شود چون دست برو نهند آواز کند **علاج** آن جلابی از

تخم کاسنی و سداب و بادیانه و گلقند با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه خورند و توابل در آن کنند و محمیه

بر موضع نهند مثل ... روغن بابونه و سداب آن بمالند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم با آن بجوشانند و صمغ

کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند **دبیله و خراج** دبیله ورمی بزرگ بود

و اندرون آن همچو تجویف بدن باشد و صلب نبود و آن وجعی نباشد و در آن مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست

که در وی مده جمع شده باشد از اورام و با آن قشعریره و حرارت باشد **علاج** آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد

و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد ازان مرهمهای ملحمه بکار دارند و

گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گرداند **باب دوم** در بثور و بثرها نیز همچو اورام بود

بعضی دموی بود همچو بثره های دمل و بعضی صفراوی بود همچو نمله و جمره و بعضی بلغمی همچو بثره های بلغمی و بعضی

سوداوی همچو جرب و ثولول **دمل** بثره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد که با آن اخلاط فاسد

آمیخته باشد و از سوء هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین او آنست که در عوره باشد علاج آن
فصد کنند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج آن همچون علاج اورام کنند
شری بثوری پهن باشد که مائل بحمرت بود و حکاک و کارب باشد و دفعتاً حادث شود و سبب آن بخار باشد که از دم یا صفرا یا
بلغم بوقتی برخیزد آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در شب
اشتداد کند **علاج** دموی فصد باسلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا کنند
و فصد نکنند و بدن را بآب گرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل** بثوری چند باشد که در شب حادث شود
و با آن خارشی عظیم باشد **علاج** آن فصد کنند و بحمام روند و مداوم اسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند
نمله و جاورسیه نمله بثوری چند صفراوی باشد و بتدریج پهن شود و بیکدیگر متصل گردد و مائل باشد بصفرت
اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارشی و سوزشی عظیم بود **علاج** آن
هر دو تنقیه کنند از صفرا و روباه ترباک و صندل و عدس اقاقیا و صندل آب کاسنی یا آب [illegible] ترکیب طلا کنند و اگر
متقرح گردد و متمادی شود قرص اندرون طلا کنند **صفت** آن مازو کندر شب یمانی و مرهر یکی سه درم اقاقیا
و ریوند زراوند ده درم بکوبند و بشراب سیب سرشته شوند و قرص سازند خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و
طلا کنند **مرهمی سفید** مازو و سبز مرداسنج زرد چوبه گلنار زراوند طویل قنبیل بکوبند با موم روغن بیامیزند و استعمال
کنند **جمره** بثوری چند پهن باشد که بغایت سرخ بود و با آن سوزشی و المی عظیم بود و ماده آن صفرا بود و بادی رقیق
آمیخته باشد **علاج** آن تنقیهٔ بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد استفراغ شود و باقی علاج آن
همچون علاج نمله باشد **نار فارسی** بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک ریشه گردد و با آن حکه و حرقت باشد
و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدا ظهور آن خطها سرخ و طاوسی مانند زبانهٔ آتش باشد **علاج** آن حضض و
کافور با لعاب بنگ ضماد کنند و مازو و فوفل باید که مفید بود و از حلاوات و گوشت احتراز کنند **نفاخات** آبله چند
باشد و در اندرون آن خون با آب تنک باشد و از غلیان دم حادث شود **علاج** آن فصد کنند و تنقیهٔ بدن از دم را
[illegible] کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیهٔ بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند و نفطه را منفجر گردانند تا آنچه
در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر در خشکی شود مرهم قلقطار استعمال کنند **عرق مدنی** بثره باشد

که حادث شود و شگافته گردد و ازان همچو رگی بیرون آید و گاه باشد که بآن حساس حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند
که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بشکنند بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و
این مرض در مدینه و مصر و خراسان و مثل آن بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع گردد و بواسطهٔ حرارت
منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن کنند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و
حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا صندل و کافور و صبر طلا کنند
و چون بیرون آید قطعهٔ سرب بر بندند هر چند دراز میشود بر پارهٔ سرب می پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود
و دران زمان آب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنگو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر نی هشت درم
و مرداسنج پنج درم با موم روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشگافند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد ازان
مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد که متفرق گردد و
خشک ریشه شود و اگر صبیان را واقع شود و آنچه ازان صدید آید آنرا شیرینج گویند علاج آن اگر سن و
مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب بود و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله و
شاهتره و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یک بیست درم بکوبند و پنج درم مقل در خل خمر
حل کنند و همه باهم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت بآب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند
یا مازو و زراوند طویل و گلنار و زرنیخ و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و
مردارسنگ و حنا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد و بران همچو پوستی سفید از ماده سودا باشد روغن بنفشه و
کدو و شیر زنان در بینی کشند و آنرا بروغن کدو و سفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد بشاهتره بخور کشند و عروق
سیران نشند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا افاقیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست
که آنرا شهدی گویند و دران سوراخها باشد که دران چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیهٔ بدن کنند و
برنجاسف و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که ازان رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بران نهند
تا آنچه درو باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مردارسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که
بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیاهی زند علاج آن کاغذ سوخته و اسرب و انزروت هر یک یک درم زرنیخ یک درم

سعفه شهدیه چون سوراخ ها شود بسعفه شهدیه گویند و اگر ازان زرد آب بیاید آنرا سعفه رطب [illegible]

بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند ثؤلول بثره
صغیرست که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ
افتیمون یا غاریقون و شیاف ابیض یا سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا شیر فنجنکشت با سرکه و آنرا با آهن قطع نکنند و اگر خواهند که
قطع کنند فلدفیون و دیگ برد دیگ نهند یا از اشنان سبز و زهره گاو و شحم الحنظل و زنجار و نوشادر و آهک آب نادیده
بسایند و با آب اشنان طلا کنند نوعی است که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و پیشانی ظاهر
شود و آنرا با ورق مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ البطم یا صمغ آلو کنند [illegible] و کرنب بوره با سرکه طلا کنند بلغمیه بثره باشد
که متقرح گردد و شکل رشته شود و از آن صدید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا با گل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و
زراوند و زنجار و خردل و مویزج و زرنیخ مساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند قوبا بثره خشن باشد که
در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی پوستی همچو فلوس ماهی باشد علاج آن
در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند و آنرا به هلیله زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا
کنند یا علک البطم و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ و زیر روغن بنفشه بمالند
یا مورد و [illegible] با سرکه طلا کنند و در ابتدا [illegible] و چون مزمن شود قردمانا و مویزج
هر یک ده درم و ایرسا و کبریت زرد هر یک پنجدرم نخود و [illegible] هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات
سودا و از اغذیه غلیظه احتراز نمایند ثؤلولی بثره پهن باشد که [illegible] شود و اکثر در روی بود علاج آن تنقیه
بدن کنند و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم [illegible] طلا کنند [illegible] تا ازان [illegible] بیاید پس مرهم
نهند جرب بثراتی باشد که با آن حکه و سوزش بود و آن [illegible] حادث شود و بعضی خشک بود و
[illegible] و بعضی تر بود و ازان صدید آید علاج آن فصد کنند هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و
بیخ [illegible] و نبات تناول کنند و غذا شوربا و نخود و مغز بادام خورند [illegible] هلیله یا صبر [illegible]
یا این مطبوخ صفت آن سنا [illegible] پوست هلیله زرد پنجدرم مویز منقی ده درم شاهتره دسته بنفشه و نیلوفر هر یک
سه درم افتیمون یک درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان [illegible] عدد بجوشانند و بوقت فرود آوردن
شود افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته دران اندازند تا بجوشد پس صاف کنند و بسته درم خیارشنبر و یازده درم ترنجبین

بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیلهٔ زرد و ماء الجبن یا افتیمون این مرض را مفید بود و حب شاهتره بغایت نافع و صفت
آن هلیلهٔ سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره و صبر سقوطری هر یکی دو درم سقمونیا بریان کرده نیم درم مثقال و انگی بکوبند و بآب شاهتره
حب سازند و بعد از تنقیه جرب را بادویهٔ مجففه طلا کنند دوائی کبریت زرنیخ هر یک پنج درم مرزنجوش قردمانا هر یکی درم بکوبند
و با سرکه طلا کنند نافع بود آخر زیبق مقتول خربق سیاه و قسط و اقلیمیا فضه کندش مساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه
طلا کنند آخر بوره مغسول کبریت کندش خربق سیاه قسط حنا زراوند میعه سائله بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند
در حمام و بعد از آن آبی که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب
خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بادام تلخ و مرو سنا و مرداسنگ هر یک سه درم کنجد
پنج درم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب بخارات حاره و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن
فصد کنند و نقوع فواکه یا تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و آب سلق و خیار
در اعضا بمالند و هر روز شربتی از تمر هندی یا آب انار ترش و نبات و سکنجبین و عرق گل و بید مشک بآب سرد خورند و تلیین
بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و شب یمانی بجوشانند و موضع را
بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و بر آن بمالند یا مرداسنگ اندکی کافور و گلاب بسایند و طلا کنند
یا ورق گل و نوشادر و سعد و سنبل بسایند و بمالند و یا توتیا کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب سرشته و قرص
سازند و در وقت حاجت بسایند و بر آن بمالند و اگر رایحهٔ سخاین و انگشتان پای بسبب قروح متغیر شود فصد باسلیق کنند
و مطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمهٔ حریفه و شیرین احتراز کنند و در آب سرد نشینند و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل ارمنی
مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق بسرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و گل زرنیخ
بکوبند و بر آن افشانند یا آب مورد طلا کنند یا مرهم زردچوبه بمالند و اگر بسبب [illegible] اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات
باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحهٔ بدن بود و درین نوع استحمام بآب [illegible] بعد [illegible] بول عود بیان
در اندام مالیدن نافع بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و [illegible] آن
مداومت حمام و تدهین شاید باب سیوم در جراحات و قروح [illegible] تفرق اتصالی [illegible] علاج [illegible]
گرد آن از غبار و روغن و سوی و مثال آن نگاه دارند که تا چیزی در آن [illegible]

متصل گردد واگر متصل نشود باید دوختن واگر جراحت غائر باشد ذرورات مجلبه ومجففه استعمال نمایند مثل کندر وصبر ودم الاخوین وزراوند وایرسا وتوتیا واگر درین جرک وسنخ بسیار باشد این ادویه با عسل بسرشند واستعمال کنند وبنبه کهنه در ان تا از چرک پاک شود انگاه ذرورها ومرهم های منبته استعمال کنند مرهمی که گوشت بر دیاند کندر انزروت ایرسا هر یک ده درم مردارسنگ سه درم بکوبند وبا موم وروغن زیت مرهم سازند ذرور خون سیاوشان انزروت زعفران متساوی بکوبند وبران ریزند جراحت مرکب انست که با او کسر وورم وقطع عرق وعصب والم ومثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد وتناول شیرینی با تمر هندی یا آب انار ربن یا انقوع فواکه اگر با آن کسر استخوان باشد ضماد وجبر استعمال کنند واگر با ورم باشد حوالی آن با آب کشنیز تر وروباه تربک سرکه طلا کنند واگر گوشت فاسد شده باشد فرفیون استعمال کنند یا مرهم زنگار بران نهند جراحت عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد سلیم بود علاج او آنست که از هوا سرد وآب سرد نگاهدارند وروغن زیت بمالند وببندند تا دو سه روز بگذرد واز حادث ورم ایمن شود وبعد ازان فرفیون وزیت وشمع مرهم سازند وبنهند واگر متورم شده باشد قلقدیس یکدرم زاج یکدرم توبال سه درم وچهار درم قشور کندر هشت درم زفت سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند وسی درم شمع با آن جمع کنند ودر دیگ سنگین مرهم سازند واستعمال کنند وادویه بارده قطعا بکار ندارند واگر این جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متاذی نشود وبروغن داغ کنند وفقرات را بروغن بنفشه وپیه مرغ ومغز ساق گاو بمالند واگر برسر جراحتی واقع شود وبنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوف را بزیت بیالایند وبران نهند وسه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود وبعد ازان ذرورات استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بر شریان وورید واقع شود علاج آن آنست که خرقه بسرکه وگلاب بیالایند ودر جراحت آگنند واطراف جراحت بمبردات قوی طلا کنند وموی بسوزانند ونخل خرما آتش آنرا بنشانند وبسایند وبر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آنرا جبسین گویند وغبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند وپشم خرگوش بدان آلوده کنند وبران نهند وببندند قروح بسبب جراحت خراجات قیحیه حادث شود وچیزیکه از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند واگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ وقیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بسبب خلط وقوت وحاجت واز کثرت غذا واطعمه مرطبه احتراز نمایند وادویه مجففه ومجلیه مثل مردارسنگ وزرد چوبه وپوست انار وگلنار وهر دو بذر ورد مرهم استعمال کنند واگر قرحه در اعضاء صلب باشد ذروری از صبر ومر وکندر وخون سیاوشان استعمال کنند ومرهم مر وسنج بکار دارند واگر درین قرحه گوشت بسیار برآید گوشت شده باشد بفتیله مرهم زنگار بسایند تا صورت قرحه که کهنه شده

۵۱ وذکر بعضی جراحت وقرحه... است که بعضی واقع شود... تفرق ... انطرف اجزاء کبار باشند ... کذا فی بحر الجواهر

۵۲ نامند بعضی جراحت را تفرق اتصال ... اطلاق میکنند واقسام جراحت این است مفرد ومرکب وبسیط ومستوی واستفراغی غیر منفصل الصفقه ومرکب نامند وبا طی نامند وجراحت مارس وجراحت ابطی وجراحت عصب

واندمال نپذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید سخت باشد و اگر ازان رطوبات روان باشد
علاج او آنست که پنبهٔ کهنه بشیرت تر کنند و بر زرد اصفر بیالایند و دران کنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر سفید نیفتند
اشکافند و گوشتهای زیادی را جدا کنند تا بهتر شود یا اکال و داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و خرق و وثی آن کسر تفرق
اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم ببندند و اگر از بستن خارش پدید شود
بگشایند و آب گرم بران ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم نباشد
مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه از چیزها مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و
آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و ببندند و اگر ازان خون آید کندر و دم الاخوین سیاوشان بکوبند و بران
افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل گوشت باشد نیک بجای خود
نهند و ببندند و معالجات جراحت بجا آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که مفصل از
هیئات خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل از رفق باز بجای خود برند و بعد ازان تسکین
وجع و ازالهٔ ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات
توان کرد وهن هیئتیست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر
از جای رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و با زردهٔ تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و بید و
گل و ساق خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا
و فوفل و سفیدهٔ بیضه طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد با ماش و مغاث و صبر و مثال آن طلا کنند و اگر درد باشد
فصد کنند و مومیائی با آب گرم بخورند یا روناس طین مختوم دانگی سریشی بر شیر نخود آب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه
بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در
سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و ازان نزف الدم حادث
شود قرص کهربا و قرص گلنار با رب تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان سرکه می بکوبند و با رب سیب تناول کنند
و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن بنفشه
و نسرین و ناردین بمالند و اگر ازان التواء عصب حادث شود ثفل و خطمی و مرو شکیا با زیت طلا کنند یا دیاخلیون نهند و اگر کسی را

تا بتازیانه زده باشند پوست گوسفند که فی الحال پاره پاره کرده باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقهٔ کتان
بگلاب و آب سرد تر کنند و بران نهند و اعضا را از انیک لک کنند شوشعک نصل اگر پیکان در عضوی و دانرا بکلبتین
بیرون آرند و صبر و انزروت کنند و مرداران کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوان آورد زراوند مدحرج و قشر کندر و
بیخ نی و علک البطم و زفت و زنبخ مجموع یا بعضی با عسل طلا کنند **شجوج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریسمان
پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن
گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بران افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیدهٔ تخم مرغ و اندکی کافور بران
نهند و اگر بسبب عرق جاری در مابین ران و اطراف آن شجوج حادث شود روغن حنا دران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق
بید و گل بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** عضو
که بآتش بسوزد علاج آنست که در حال سفیدهٔ تخم مرغ بران ریزند و خرقهٔ کتان بگلاب تر کنند و بران نهند و عدس بجوشانند
و بسایند و بران طلا کنند یا گل ارمنی بسرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود
پیش از انکه آبله کند آب تیوت شو کرده و خاکستر و گلاب تر کنند و بران نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا سبوس جو
با سفیدهٔ بیضه و اگر عضو بواسطهٔ بلادر بسوزد آب خیار و کدو با شیرهٔ تخم توزک با سکنجبین تناول کنند و اغذیهٔ حامضه و کدو و اسفاناخ
خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف**
اگر بسبب شدت سرما سخت چون بعضو رسد و پوست سخت کند و مسام ببندد و حرارت و دم و بخارات محتقن گرداند و سبب
تعفن اعضا باشد پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود اعضا را بپوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم روند و خود را بغایت
گرم دارند و نخود آب با کباب و تیهو و گنجشک با شیرهٔ خشکدانه و توابل خورند اما اگر عضو متورم گردد بابونه و گندم و شبت و
اکلیل الملک و سبوس گندم و گاورس و شحم و کرنب و شیح و مرزنجوش و برگ بادرنجبویه و حلبه بجوشانند و عضو متورم را
دران نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون ازان روان شود و بعد ازان گل ارمنی با سرکه
و گلاب طلا کنند و بعد از شبانروزی با آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها بیفتند
اطراف سملاق و کرنب در روغن بجوشانند و بران نهند و ببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه ترک و ورق خطمی
و حنا ناری بکوبند یا روغن بنفشه بران نهند و بعد ازان بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع** سبب بزرگ شدن

وخاریدن انگشتان حتقان فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا علاج آن است که گلقند و سکنجبین نیم گرم تناول کنند و
نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر در شراب بجوشانند و
ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند آنکه تعفن و فساد که
در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورام ردیه که ماده آن سمی باشد پس اگر بینند
که رنگ عضو متغیر میشود و نضارت او زائل میگردد در ابتدا تعفن باشد آنرا بفوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا
کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارده ساکن شود و خیار و کدو
و برگ بید پیش خود بنهند و کاهو و کاسنی و خیار و کدو و خیار تناول کنند و علامت تعفن آن است که عضو سیاه شود و مسترخی گردد آن زمان
ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زائل شود و پاک گردد آن زمان همی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر تعفن زائل نشود داغ کنند
و اگر به هیچ معالجه نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند باب پنجم در جذام و امراض جلدی جذام علتی بد است از آن جهت
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم فرموده اند که فروا من المجذوم کما تفروا من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از
غلبه و کثرت خون از احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بمرتبه رسد که
اعضا را ازهم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود بدان تمکن نباشد و سبب فاعلی این علت از ضعف و سوء المزاج
کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود و علامت ابتدا جذام حمرت بدن خصوص روی که مائل بسیاهی و کمودت باشد و ضیق نفس و بحه
صوت و باریک شدن موی و ریختن آن و نتن عرق و خبث نفس و خوابهای ثقیله و سطبر شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترقیدن آن
بود علاج آن در ابتدا فصد ودجین و انفین و رگ پس گوش بکشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز صباح
از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با ماش با شیره مغز بادام
اسفاناخ خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا ترید و افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایارج و تخم حنظل تلیین طبیعت کنند و بعد از هفته
تنقیه بگیرند و ماء الجبن با سفوف بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفائج و افتیمون هر یک دو درم
و گاو زبان هر یک چهار درم نمک نفطی و لاجورد هر یک نیم درم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و بابونه و
شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام بمالند و پیه روباه و خرگوش بمالند و
و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و ماهی چه و ماهی تازه خورند و جو از نشاسته و قند و روغن بادام

نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیاناً تناول کنند و گوشت افعی و خمر کهنه که دران افعی مرده باشد و شیر بز که جوان
و سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو و کاسنی و خیار نیز مناسب باشد و در موضع حاره رطبه مسکن سازند و از جماع و از مساکن بارده یا
احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن صعب است فصد و اسهال کنند و در هفته دو نوبت بدن را باین دوا طلا کنند پس آن
کبریت قسط هر یک سه درم و تخم صنوبر حب الغار هر یک بیست درم بکوبند و با آب سماق جوز طلا کنند آخر بار و سوخته
سوخته بلبله بتساوی بکوبند و باسرکه طلا کنند و علامت به شدن آن باشد که سبوس از بدن آن جدا شود در برص سفیدی که در بدن
پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت آن باشد که نرم و براق و سفید بود و
موئیکه بر آن رسته باشد آنهم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در آن فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید
علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از
نضج استفراغ بلغم بحب ایاره یا باین حب کنند صفت آن صبر سقوطری شقاقل تربد سفید شاهتره ماهی زهره ایارج فیقرا
هر یک دو درمی شحم الحنظل مقل مصطکی هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و بآب کرفس سرشته و حب سازند و بعد ازانکه
فرو برند غرغره گرم از شکر بیاشامند بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول کنند و زرنیخ و اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و
کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش باسرکه طلا کنند و زیت و قسط و زرنیخ و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب
و بصل الفار نیز مفید بود و بادویه مقرحه مثل ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و تخم ترب و سرگین کبوتر و ماریون باسرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد سفیدی
را طلا کنند پس از آن زاج و بعد از آن خبث الحدید و پوست انار بپاشانند و طلا کنند تا رنگ او متبدل کنند یا حنا و آس و نیل و خبث الحدید سرکه
بوره و کبریت و دردی خمر هر یک چهار درم باسرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد که بسبب رطوبتی محرقه که طبیعت آن را دفع کند و بهق زود
زائل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و با اندام برابر بود و چون سوزن در وی فرو برند خون برآید و گاهی
آن سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت
بطبیخ و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص گفته طلا کنند و اگر بچیزی درشت بمالند و بعد از آن
شحم الحنظل و تنشور ریوند باریک طلا کنند مفید بود بهق اسود نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفرای محترقه و این مقدمه
جذام باشد علامت او آنست که چون آن را بمالند چیزی همچون سبوس از آن جدا شود و رنگ آن مائل بسرخی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و
تلیین طبیعت بطبیخ افتیمون و حب کنند و استحمام و تدهین کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت

ورنیخ طلا کنند **کلف** نمشی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و آن بسبب احتراق اخلاط بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و بعد از تنقیه تخم خربزه و [illegible] از هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ
با آب سعد طلا کنند یا بیخ نی و تخم ترب و [illegible] از هر یک درمی و کندش سه درم بکوبند و با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم مرغ و بیخ سوسن و
اشنان آن بکوبند و به آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن از هر یک سه درم تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند
شبی رها کنند و روز دیگر آبی که در آن سبوس و برسیاوشان جوشیده باشند بشویند یا بیخ [illegible] بکشند و یا بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند
خیلان و برش و نمش خیلان خالهای سیاه باشد و برش نقطهای خرد و سیاه بود که بر رو افتد و نمش قطعه سیاه و مستدیر باشد و گاه باشد که بهیچ
کلف [illegible] شود و سبب خیلان [illegible] که از نوبات عروق بیرون آید و سبب برش و نمش دم سوداوی بود **علاج** آن فصد و اسهال طبیعت بود
و بعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دویه زائل نشود سوزنی در آن فرو برند تا که خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند
بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند **باد شنام** حمرتی قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در رو ظاهر شود بسبب احتباس بخارات که از دم صفراوی
شود **علاج** آن فصد کنند و اسهال و علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا با آب گرم و سبوس بشویند اگر برش باشد یا بصابون
طلا کنند و با آب گرم و سبوس بشویند و آب سرد نرسانند و از مسکن بارده حذر نمایند **آثار قروح آبله** اثری که از قروح و آبله بر بدن
بماند مرداسنج بروغن گل پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان کوبیده و قسط و تخم خربزه با آب باقلا طلا کنند با مرداسنج و سفیداج
با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما حمرت و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث شود بعد از سکون الم و حرارت باقیماند فصد کنند و بوره ارمنی
با سرکه طلا کنند یا آب بوره بشویند و مرداسنج بروغن گل پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان کوبیده و علک البطم طلا کنند و اگر خون
در زیر پوست بسته شود و بشگافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما شیم که نیل و مداد و مثال آن کرده باشد و خواهند که زائل شود
با آب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک البطم یا عسل طلا کنند و هفته [illegible] کنند پس با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند
با بوره و کندش و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند بعد آن بوره و علک البطم طلا کنند
یا مرهم زنگار یا دیگ [illegible] نهند تا موضع مجروح شود پس مرهمها ملحمه نهند **تشنج جلد** [illegible] اگر پوست متشنج شود و در آن چینها
پیدا شود بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال آب [illegible] شود **علاج** آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن
بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب [illegible] و خطمی طلا کنند
و اگر با آن حمرت و خارش بود بسبب امتلاء دماغ باشد **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و حب [illegible] و مثال آن و بعد از تنقیه

ادویه مذکوره استعمال کنند قشر صلابه اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از آن چیزی همچو سبوس منفصل شود سبب آن خلطی سوداوی بود
علاج آن سر را بعد از جلاب از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ مهک و سکنجبین تناول کنند و غذا شوربا نخود و ماش و نیز بشره مغز بادام خورند
و بعد از نضج استعمال طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن هلیله زرد کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج ترنجبین و گل
نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ مهک هر یک سه درم مطبوخ سازند و بعد آن چهار درم افتیمون سیاه سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیارشنبر و
ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن کنند به آب الجبن و کثرت استحمام و تدهین سر به روغن بنفشه و کدو و مرغ و مغز ساق گاو
کنند و از غذای غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و در مرض اهمال ننمایند تا بجذام نه انجامد باب ششم در امراض که تعلق بموی دارد
علت از سبوس سر اکثر آن که در سر حادث شود بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از خلط غالب
تنقیه سر و روز سر را بخطمی سفید و برگ چقندر و آرد جو یا باقلا و در وقت گرمابه اندکی بوره بسایند یا تراشند و روغن گل و اندکی بوره یا بر
بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی است که موی ریزد و اگر پوست نیز با موی بریزد آن را داء الحیه گویند
و حدوث این مرض از ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامات آن
حمرت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب انار تناول کنند موضع را با آب فانجه تر و درشت
بمالند یا پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامات آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن بحب
ایارج و قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عسلی مفید بود و موضع را بجبه الخضرا و پوست فندق سوخته و
پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سودا بود تلیین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و حب سطوخودوس و موضع را بسبستان و پیاز با
کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی خاکستر و سم بز و سر خارپشت سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامات آن صفرت
موضع و یبوست و شقاق جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن که هر روز به آب سماق و برگ بید موضع را بشویند و تنقیه بمطبوخ
فواکه کنند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله با شاهتره و افتیمون و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند
یا پشم سوخته و حضض و جو سوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا مگس
و بران موضع بمالند موی بر دیاند و داء الحیه اصعب علاج بود و در آن تدهین روغن بنفشه و کدو مفید بود اما اگر تخلخل مسام به سبب ضیق مسام
باشد روغن استعمال کنند و بعد از آن زهره گاو و مگس و پشم سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی و استخوان و سمه مجموع سوخته با روغن زنبق
طلا کنند انتشار شعر گاه باشد به سبب قلت غذا و نقصان بخارات دخانی بسبب آن که در نقاهت و سل و دق علامات آن

تقدم اسباب مجلله و مفاسات مرض بود علاج آن تناول اغذیهٔ جید الکیموس و کثیر الغذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرو شک
و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطهٔ یبس و کثافت جلد بعد علامات آن جعودت و غلظ شعر بود و موی الیقوت بر توان کند علاج
آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شیح سوخته بازیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام
بسبب طبع بحتا بود علامات آن قلت موی و عسر انتشار بود و چون موی بگیرند بآنکه قوت کنند اشود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع
بخرقه‌های درشت و ابتدا از دلک به نجاسف و شیح و بادام تلخ بسوزانند و یا زهرهٔ گاو و دلو ده طلا کنند و از اغذیهٔ مرطبه و لبنیات احتراز کنند و تناول
طعام کنند و اگر بسبب تخلخل پوست دست مسام موی بریزد زیرا که بخاری که مادهٔ موی است متفرق شود علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد
تا جلد را کثیف کند و اند صناعت آن اشیا که موی سر زائل شود و اگر آن در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود و اسباب علاج آن چنان
باشد که ذکر رفت شیب سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید بود تنقیهٔ بدن
کنند از بلغم و هر هفته قی کنند و از اغذیهٔ بلغمی احتراز نمایند و قلایا و متولهٔ گوشت برشته و کباب تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشت‌های شکاری مفید بود و
اهلیلج اطریفل و هلیلهٔ مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شگافته شود بسبب
یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بنگو و بهدانه و مرداسنگ طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیهٔ بدن از سودا باید کرد **باب**
هفتم الخ در چیزهایی که **تعلق بزینت** دارد و حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود از بورق و گنجد و کدو بشویند و روغن مورد و روغن خار
بمالند و مورد و گل سرخ و آمله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی لحیه و ابرو کم باشد یا دیر بر آید حب الغار و حبة الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند
و در آن موضع بمالند یا غالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و نغل بر نیاید بخون سلحفات یا مغز و خایهٔ
طلا کنند با افیون و بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی ستره ... آهک سفید آب ده رطل زرنیخ خاکستر از هر یک بیست درم
گل خطمی ده درم بکوبند و آب گرم طلا کنند اما باید که بیش از آنکه آب را طلا کنند بعد از آن موضع را بروغن گل بمالند تا آهک پانزده درم
و زرنیخ سه درم بشیرهٔ جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن بآب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ
ده درم مازو و آمله هر یک پنج درم با آب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله هر یک پنج درم بکوبند و آب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و ورق سدر
و کرنج بکوبند و با آب مورد بر موی بمالند اگر خواهند که موی باریک شود دو بار در جو باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی
سیاه شود وسمه چهل درم و حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند و با آب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر بر آرد و شب در موی
بمالند و بامداد با آب مورد بشویند آخر شقائق و گل باقلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز

است ذکر ادویه‌ای که در این بیان ... در فصل محافظت گفته شد باید که بدان ملازم باشند

سه نوبت بمالند تا ده روز بگذرد بعد از آن در موی بمالند و بامداد به آب سرد بشویند آخر پنجدرم لادن و بیست درم روغن مورد
بیاندازند و شبانروزی بگذارند پس به آتش نرم بجوشانند و در موی بمالند آخر اهلیلج سیاه و خوبه مقل سوده بسایند و با روغن زیت
در موی بمالند آخر جوز سرو در سرکه خیسانیده دوازده درم مازو و زیت خیسانیده و پوست سیاوشان و شب یمانی و اقاقیا
و آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز تر یک درم بکوبند و به آب بسرشند و بمالند و اگر موی چنان باشد که منبت
آن دستار و کلاه را چرکین کند لتی عادت باید کرد و بعد از تنقیه اطریفل تناول کنند و سر به آب دی یا آب نمک یا پودینه بشویند
یا سبوس و نوشادر و مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ البشره اگر خواهند که روی پاک و سفید
گردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب شامی یا گلاب تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظ و حریفه
احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جوز و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا پنجدرم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی بمالند
یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان و اندرون خیار که پرورده متساوی بکوبند و به آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ
روی سرخ شود گوشت بره و شیر و نبیذ و پیاز و سیر و جوز و امثال آن خورند و استحمام کنند و روی به آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص
و لک بر روی بمالند فساد لون اگر به سبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو
بود و اگر به سبب غلبه فضلات بود همچو یرقان علاج آن گفته شد و اگر به سبب کثرت تناول چیزی که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت
اکل بادنجان و کرنب فساد لون حادث شود و از تناول افاویه حاره صفرت لون آرد و بهای بدل گل طین همچنین سبب تغیر شود علاج
او آنست که از اشیائیکه موجب آن تغیر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و ازاده و مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس و آرد باقلا
و نخود و بیخ نی و اشنان در روی بمالند و اگر به سبب کثرت جماع و مرض شدت کرده بود اغذیه جیده الکموس و کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت
بره و نیمبرشت مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر [illegible] و اطریفل و هلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند
فساد رائحه آباط و آن فساد رائحه مغابن و نتن عرق است و سبب آن عفونت و حدت اخلاط است و معین است بر این حرکات
مشوشه مر اخلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزها که در او حرافت باشد با تحریک مواد در دیه اخلاط هر بدن همچون سیر و
پیاز و برتونه و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشابه این باشد علاج او آنست که مبرد مشرب از نبات و تخم هندی
با آب انار و نبات یا سکنجبین و عرق گل و بید یا آب سرد تناول کنند و تلیین بدن به مطبوخ نوایه یا نقوع آن نمایند و از زنده باشند و تعب و
آفتاب احتراز نمایند و مورد و شب یمانی بجوشانند و موضع آباط را بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنج بکوبند و در آن بمالند

ط: و اگر موی چنان باشد که در منبت [illegible] بمالند [illegible] سر را به روغن زرنیخ [illegible]

یا مرداسنگ آملی دانگی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و صعتر و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی چهار درم
و زنقل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت پاره بسایند و در آن نمک اندک و کنکر و نفع و زرد آلو بوی عرق خوش کنند
و اگر رائحه مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز
نمایند و در آب سرد نشینند اگر وقت مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست انار متساوی بکوبند
و بر آن افشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق تیز لب که بگلاب آغشته نمایند و شب یمانی و گرمازج بکوبند و بر آن افشانند یا با آب مورد
طلا کنند یا مرهم زرد چوبه بمالند و اگر بوی بغل ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص بنفشه کنند و توتیا و ورق سرو و مورد و
مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد بسرشند و طلا کنند نافع بود **مقاله پنجم در ذکر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن**
مشتمل بر چهار باب باب اول در زهر و علاج انواع زهرها لادغه و مشروبه بدانکه معرفت نافع لازم است تا استعمال کنند معرفت
ضار نیز واجب تا از آن احتراز نمایند پس کسیکه خائف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و بر
گرسنگی و تشنگی در جائیکه محل توهم بود حاضر نشود چه اثر زهر درین حال بیشتر و زودتر باشد و باید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها
و چیزهای حریف و مالح و چیزیکه بوی آن تیز باشد دهند کسی را که این توهم باشد تریاق کبیر تریاق اربعه با خود داشته باشد و
احیاناً بخورد و باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و شرو دلیطوس و همه مردم را باید که با چیزی نشناسند نخورند و نبویند
و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و در میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسپند و در میان آب و چیزهای
روان مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس نخورند بدانکه تاثیر زهر بکیفیته بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود
اکال بود همچو زرنیخ و ... و ملهب بود همچو فرفیون یا مخدر بود همچو افیون یا مفسد بود همچون مرداسنگ و آنچه بجوهر تاثیر کنند
همچو بیش و مرارت بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعاً خواب نکند و قی کنند ... گردانند و شیر و نمک و سرکه بخورد
و سعی کنند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کنند ... استدلال کرد و اگر بعینه معلوم نشود و اگر در معده
و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده علاج آن قی کنند در روغن گل
و بنفشه و نقوع فواکه و لعاب ... و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که باشد برف سرد کرده بیاشامند
خیار و کاسنی و کاهو و کدو و شفتالو خورند و صندل و کافور و گلاب جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب الغار و
طین مختوم هر یکی سه درم و ابرسا دو درم بکوبند و بربت بسرشند مثقالی از آن ... صفت آن بنفشه ...

هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم اگر حنا ناسیا ثقل و جمود
اعضا و لکنت زبان و سوء شعور دهد بدانکه زهر بارده بوده است علاج آن شراب کهنه با تیز سداب بیاشامند و تریاق اربعه
و یا شرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه و بلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک یک درم حلتیت چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و ادویه که با سموم مقاومت کند شکوفه باقلا و اهل و برنجاسف و گوشت را ستوشک کرده و سر
خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و غبار آسیا و دارچینی و مغز خرگوش و آب رق و گل ارمنی و بدانکه زهر یا معدنی بود چون زیبق و مرداسنگ
و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنجار و برادهٔ آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یا نباتی یا حیوانی بود چون ذراریح و ارنب بحری و وزغ و
ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و شوکران مغموم یا نباتی سیاه بود چون حشیش و قرون سنبل و ایارج و تیوعات و مازریون و سقمونیا
و بلادر و خربق سپید و خربق و پوست ترنج و تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه و فیون و بیخ جوزماثل و شوکران و کماه و کندش و
مغز هاگره گرفته معدنیات و از انجمله زیبق آنچه صعد باشد قاتل بود و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال دم و ثقل لسان
حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و ترب بجوشانند و باندکی بوره و عسل بیاشامند و قی مکرر کنند و اگر با آن سحج
سفوف طین با روغن گل و شیر داغ کرده بخورند اما زیبق نگشته قاتل نباشد لیکن درد شکم آرد علاج آن قی و شراب کهنه
باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود و تدبیر او آنست که بیک پای بایستند
و سر را میل دهند و برمی جهند و روغن گرم در گوش چکانند و بکاوند بیش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میلی از رصاص
در گوش کنند و میگردانند که تا بدان متعلق شود و بیرون آید اگر زنجفر و سک و مرگ موش باشد اعراض آن همچو اعراض زیبق معده و
بود و علامتش همانست و اسفیداج از شرب آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس
و شبت هر یک ده درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و حب ایارج فیقرا و مسهل و غار
و شهریاران و زنجبیل پرورده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیداج بگوشت بزغاله چرب کرده بخورند و علامت آن اسهال طبیعت
و ادرار بول و جسمین نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب آن خناق و قولنج حادث شود علاج آن ماء العسل و لعاب بگو و بهدانه
تناول کنند و اگر طبیعت محتبس شده باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن فواق و سعال و الم معده
و خشکی دهن و تمدد مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن بطبیخ شبت قی
کنند و وانگی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد تازه بخورند

و شراب جبر آن آشامند اگر سفید بنفید حقنه کنند بخار رود زر زیج از خوردن آن چیدن شکم و قرقره معا حادث شود یعنی
آهک و جع سده و خشکی دهن و عسر بول و سهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود اگر بول کنند آهک یا بول سیر و آن آب
علاج مجموع بزرگ و خبازی جرجیر بجوشانند و سبال بیاشامند قی کنند و شیر لعاب زرگی مرو و شکر دهند و مرقهای چرب
با خبازی خورند براده آهن از خوردن آن وجع شکم امعا و خشکی دهن حادث شود علاج آن سوحرب شیر و رغن مغز
و روغن گل و بنفشه با سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مسهلات فرانقه دهند زاج و عیب از شراب آن سعال شدید حادث شود
علاج آن شراب شیر و مسکه و روغن بادام و حسو چرب نباتات از آنجمله بیش ترین زهرهاست و از شرب آن ورم لب و زبان و دوار
و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن گنجد بیاشامند مکرر قی کنند و بعد از تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند
و فاد زهر بیاشامند و اندکی مشک بخورند و تریاق بیش بیخ کیرست فرو و سنبل از شرب آن دوار و ناف و عرق و سیلان و بول
دم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن صمغ کافور با آب سیب بخورند و آب خیار و کدو با شیره تخم و لعاب و بعد از آن با روغن
بادام یا برف مدرک کنند و بخورند و بات ترش نیز مفید بود و فرفیون از استعمال آن حرارت و کرب و التهاب سده و فواق حادث شود
علاج آن قی کنند و تناول روغن و مسکه و استعمال معالجات ادویه تریاقیه مثل تهوعات نباتی بود که آنرا شیری باشد همچون شیر انجیر
و چون نجیند از و شیر نیز ظاهر شود و از تهوعات آنچه مشهور است هفت هست شبرم و مازریون و عشر و لاغیه و یتوع و ماهودانه
و خمسة الاوراق و از این انبات اگر قدری تناول کنند سهال مفرط پیدا شود و تدبیر آن در ابتدا آنست که شیر و روغن و مسکه مکرر بخورند
و قاعدتاً مثل قرص طباشیر و قرص کهربا با رب سیب و رب به دهند و گویند که دو درم شیر شبرم قاتل باشد و شرب آن سیلان دم
باید ریخت و سه درم شیر عشر قاتل باشد و شرب آن نزع اعضا و قی و سیلان دو درم قاتل باشد که غشی و اسهال و دوخ و برف کنند و
رب سیب و به و ریباس تناول کنند مازریون دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال و لذع احشا و فواق و اختلاج بدن
حادث شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر مفید نشود تریاق کبیر یا مثرودیطوس تریاق طین مختوم تناول
کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی با سکنجبین و غذا از شکم بطون تا فروج خریره است بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن
موجب اسهال و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهیدانه و مرد و مشک با روغن گل تناول کنند
و فلفل بجوشانند و بیاشامند و شیر و حریره خورند و حلوا حلبه مفید است بلادر اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت آن پیدا نکند
لیکن بعضی را از آن التهاب و حرقت فم معده و لذع امعا و بثور و آبله در دهن و لب حادث شود و گویند فادزهر آن مغز جوز است

علاج او آنست که بروغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد ازان شیرهٔ جو با روغن بادام خورند و منوابش با کدو و سفاناخ با مغز بادام
تناول کنند و روغن بنفشه در بینی کشند و نقوع فواکه و انار بیاشامند و در آب سرد نشینند کندش شیر آن موجب غثیان و خناق
بود و خربق سفید غثیان و فیلقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و حشا
و نفخ بسیار بود و تیر بد زرد و سیاه همین باشد علاج مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال بربوب و اقراص علاج کنند بعد
آنچه از تناول مغز بادام گره گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غثیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حموضات
افیون موجب سبات و خدر و دوار و فواق بود و ثقل زبان و تاریکی چشم ازان حادث شود و ورم ازان قاتل باشد خصوص که با شراب خورند
علاج آن قی کنند و حلتیت و جندبیدستر و فلفل و ابهل همه متساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را بروغن
قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنه ها بکار دارند جندبیدستر اگر گنده شود زهر قاتل باشد و از ان اعراض سام حادث شود
علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و دوغ گاو با برف و بزر انجره و عنصل دمی از تناول سرد و مغص و قروح امعا
و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد ازان شیر بنفشه و خشخاش و لعاب اسپغول و بهدانه تناول کنند جوز ماثل یک درم ازان
زهر قاتل باشد و اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد علاج آن قی باشد با آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد ازان
شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین بر بدن بمالند صمغ اعراض و همچو اعراض جوز ماثل باشد علاج او آنست
که گندنا بخورانند در قی کنند تا منقی شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل و سرکه
بر سر بمالند شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل
بیاشامند و سعتر و قردمانا و انجدان نیز با شراب سپید باشد و روغن گاو با افسنتین تناول کنند و شکم آرد گندم تضمید نمایند عنب الثعلب
و رباه تریک سیاه موجب خدر و خشکی زبان و فواق و قی الدم بود علاج آن قی کنند و بعد ازان شیر خر یا شیر بز بیاشامند
با عسل و بادام بیخ سپید بود و خود آب با مرغ خورند کشنیز تر که بسیار خورند او را آواز و سدر و اختلاط عقل بهم رسد و نسیان
و سکر و غشی حادث شود دیگر قطونا هر که بسیار بخورد نبض ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق النفس و خناق و خدر و غشی حادث شود
علاج هر دو قی کنند و بعد با عسل و بوره و بعد ازان زرده بیضه فلفل و نانخواه و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین و فلفل
در رومی با شراب سفید بود کمافیه سیاه طاوسی باشد و رایحه آن کریه بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق النفس و قولنج
و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب گرم خوردن و سکنجبین و بوره و بعد ازان شراب صرف یا آنکه انجیر بیاشامند

وتریاق اربع وسنجرنیا وجوارش فلافلی کمونی باید خورانید که کشنده است کنجد چون نجاست شتر وه باید و حشرات شده باشد از ان بیضه
حادث شود و قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه معده باشد حیوانات ذراریح یکدرم قاتل باشد و از ان وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و
پیچیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه بود که سحج و غشیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن کنجد
و آب گرم و بعد از قی شیر با لعاب بهدانه و بنگو یا آب تخم کتان تناول کنند و مرقه های چرب با روغن بادام و پیه بط و زرده بیضه و
عسل مفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در حلق چکانند وزغه و حربا از تناول آن قی و درد دل حادث شود
تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات ذراریح ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کبودی لون و
دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم ذریعه بعد از ان بحمام گرم [illegible]
و بدن بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند شواء الغموم چون گوشت بریان میکنند باید که سر دیگ بپوشند تا هوا بدان نرسد که
اگر پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از ان سیب یا طین مختوم
بخورند و معالجات هیضه بجا آرند و در ان روز از حمام و خواب احتراز نمایند سمک بارد از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای نمناک
نهاده باشند قولنج و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و [illegible]
مفید باشد مراره افعی زهر قاتل است معالجه در ان مفید نیفتد اما فی الجمله قی متواتر بکنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از قی
تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر و دواء المسک بخورند مراره نمر زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن سه ساعت
بگذرد امید بتوان داشت و اعراض آن قی کراثی و یرقان بود و بوی صبر از دهن و بینی و بشارت آن آید علاج آن قی متواتر
باشد و بعد از قی طین مختوم یکدرم حب الغار یکدرم پنیر مایه آهو بست درم تخم سداب هر یک را می بکوبند و بعسل بسرشند و دو
مثقال تناول کنند مراره سگ آبی مقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو و بادارچینی و غطیانا رومی هر یک مثقالی
و پنیر مایه خرگوش نیم مثقال بخورند طرف ذنب ایل سر دنبال گاو کوهی زهر است و از ان غشی و کرب حادث شود علاج آن
قی کنند بعد از ان فندق و فستق تناول کنند دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را اختناق و غثیان و غشی حادث شود
علاج آن حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن درین نشاید زیرا که در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کنند مثل
انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ الجذان و پنیر مایه خرگوش یا سرکه
و شیر نیز مفید بود عرق الدواب از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب خضرت و تورم رودی و زبان و سیلان عرق

یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بران موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج آن نست
که جراحت را نگه دارند که ملتحم نشود بخلاف جراحتی که از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و
محجمه بگذارند و مص کنند تا خون بسیار بیاید و زراوند و میعه و مقل و مشک طرامشیع و جاوشیر و جوز و فلفل و فربیون و نمک و بول آدمی با خاکستر زر
و زاگ و پیاز و حرف با سرکه بران نهند و یا نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر دو درم قلقطار و قلقدیس هشت درم اقلیمیا یا گوگرد شانزده درم
سداب چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با پیاز عنصل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیر باید در ابتدا
باید کردن تا خون بسیار سیاه بکنند بخارج اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود
صفت آن صبر سقوطری نیم درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم بسفایج و حجر ارمنی
هر یک مثقالی بکوبند و بآب بادنگ بسرشند و دو مثقال از آن شربتی باشد آخر هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقال و نیم
افتیمون هفت مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال باشد و
ماء الجبن نیز با افتیمون مفید بود و غذاهای چرب گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه بیاشامند
و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ گردانیده دران اندازند و باید که حیلتی کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد
و گویند اگر از پوست کفتار و سگ دیوانه آب خورند نافع بود یا انائی که از زرنیخ ساخته باشد یا از چوب یا از پوست
و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت مفید بود و جنطیانا و چشم سرطان و عفص و حلتیت و
طین مختوم با شراب بخورند و ضماد سازند و تریاق کبیر تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب نمایند
صفت دواء السرطان سرطان نهری زنده در دیگ مسی نهند و بهیزم آتش کنند تا بسوزد ده درم از آن با ده درم
جنطیانا و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و روز دوم دو مثقال و در روز سوم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح
نیز مفید بود صفت آن ذراریح بزرگ سر و قه [illegible] اکرده یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هر یک پنج درم
بکوبند و بآب بسرشند و قرص سازند و یک درم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند عضه تمساح و سگ آبی و ماهی
سیاه موضع گزیدن را نخست بعسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه در آن بمالند بعد از آن که پاک شود و پیه مرغابی و پیه مرغ و پیه
گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون علاج عضه کلب کلب غیر کلب بود عضه سنور اگر از گزیدن
گربه وجعی حادث شود پیاز و پودنه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و ببندند نافع بود عضه ابن عرس اگر کسی را راسو بگزد سیر و پیاز بجوشانند

۵۷ عضه موذی یعنی گزیدن گربه بسیار باشد که از گزیدن او دردهای صعب [illegible]

دخان کنند یا کرسنه و انجره جام ضماد سازند شرابی صرف بیاشامند و اگر پوست بکشند و بر آن موضع نهند وجع را ساکن کند

باب چهارم در دفع هوام و طیور و حشرات بهائم اگر سیسنبر و فودنه و بنجنکشت در خانه و نزدیک مرقد نهند هوام بگریزد و تجربه [illegible]

و انار و بنج [illegible] و فودنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار [illegible] اظلاف حوافر حیوانات همین خاصیت دارد [illegible]

و طاوس و سم غالی و خارپشت و گاو کوهی و گوسپند کوهی را [illegible] در خانه‌ها سفید بود و اگر ریسمانی بقطران آلوده کنند و گرد مرقد

بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد بنهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیایند طرد حیات

از دود کردن شاخ گاو کوهی و سم و بز و موی آدمی و سکبینج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را به آب نوشادر و خردل [illegible] مار بمیرد

و آب دهن روزه دار خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند فی الحال بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد طرد عقارب

از شاخ گاو کوهی و آب ترب با دود عقرب بگریزد و دود کردن به عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه و بز و روغن گاو و آب حلتیت

در خانه ریختن خاصیت دارد اگر [illegible] و زرنیخ و پشک گوسپند و پیه گاو با هم بیامیزند و بر سوراخ عقرب [illegible] دود کنند عقرب بیرون آید و اگر

بیخ [illegible] پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید طرد براغیث اگر حنظل و سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر [illegible]

تیس خارپشت بیالایند یا طبیخ خرنوب و دم تیس [illegible] کنند کیک بدان جمع شوند و اگر [illegible] و برگ خرزهره کیک بگریزد طرد البق

اگر بخور [illegible] سرو و برگ [illegible] و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند

و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب بمالند پشه بر آن ننشیند طرد نمل [illegible] از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو

و دود کبریت قطران بگریزد طرد ذباب اگر زرنیخ و شیر گاو حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند [illegible]

بوی [illegible] بگریزد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن را به آب خطمی و خبازی و زیت بیالایند زنبور بر آن

ننشیند طرد ارضه اگر [illegible] و کلنگ و کشنیز خشک و فودنه بسوزانند [illegible] بگریزد و اگر برگ خیار دود کنند [illegible]

و اگر افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند سوس را [illegible] طرد و قتل موش اگر مرداسنگ و خربق و

بزرالبنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرگ موش و خبث آهن و زعفران [illegible] باشد [illegible]

اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد [illegible]

را سو بگریزد طرد سباع و قتل آن ورق آزاد درخت و خرزهره جمیع بهائم را بکشد [illegible]

بخورند بمیرند خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره

روباه را بکشد و گرگ از جای که عضل شاید بگریزد و از آنجا نفرت گیرد والله اعلم فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون در بدن شخص از حرارت غریزی بدن متاثر گردد اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیت که بدن حاصل شود نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول است اگر محسوس شود اما مضر نباشد در درجه ثانیه بود و اگر مضر است اما نه بحد مهلک باشد آن کیفیت در درجه ثالث و اگر اضرار آن بهلاکت رسد در درجه رابع بود چنانچه ادویه سمیه باید دانست که تاثیر دوا شاید که از خارج باشد و در داخل بعکس بسیار که ضماد آن مقرح است و اکل آن بعکس این همچون ... که اکل آن قاتل بود و ضماد آن ... شاید که تاثیر خارجی دوا بضد تاثیر داخل وی بود همچو کشنیز که در ضماد تغلیظ و تبرید کند و در داخل تحلیل بدانکه بعضی ادویه را قوای مختلفه باشد و شاید که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون ... شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما به طبخ تحلیل نرود همچو بابونه که در وی قوت قابضه و محلله است و بطبخ تحلیل نرود و همچنین کدام زایل نشود و شاید که طبخ آنرا تحلیل برد لیکن بغسل زایل نشود همچو عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل رود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او نه چنان ضعیف بود که بغسل زایل شود همچو کاسنی که مفتح و سرد است و بشستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل رود و قوت تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا قوانین است و ذکر آن بتطویل انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا مینماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه ... سفید سماق پوست ترنج نخود زوفا تر اسطوخودوس اشنه کرسنه برگ لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم از وی مشترک اند بوره اذخر ابریسم یاسمین اظفار الطیب جعده هزارچشان حلبه فراسیون کندر سلیخه تمام صبر عنبر حنا فوفل شبت و آنچه در درجه سوم از وی مشترک اند سقیل شونیز سنجاسف سیر رازیانه راسن شیح حب بلسان تخم قرنفل صعتر فودنه برنجاسف سعد قسط قردمانا مرزنجوش مشکطرامشیع اقحوان ... تلخ اهل کرویا مرماحوز انیسون حرمل زرنباد فطراسالیون قیسوم زرونباد خشک حماما زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت نخنکشت جندبیدستر وج دارچینی دار فلفل بیاز رهاشا جنطیانا دار فلفل سقمونیا و آنچه در درجه چهارم از وی مشترک اند حرف کندش بنج مامیران فلفل خردل سداب بری ادویه که در درجه اول از برودت مشترک اند بلیله آمله بلوط خیار شنبر هلیله اثمد اجاص اسفاناخ بسد بنفشه گل سرخ و آنچه در درجه دوم از وی مشترک اند گلنار زرشک زرد آلو بنگ لسان الحمل دم الاخوین حماض امرود و آنچه

درجه سوم از و مشترک اند کاهو کشنیز حماض [illegible] عرعر کماة مازو صندل کافور و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند جوز ماثل بنگ سیاه
و ادویه که در درجه اول از رطوبت مشترک اند آلو نخود اسفاناخ گاوزبان بنفشه خیار شنبر و آنچه در درجه دوم از رطوبت مشترک اند ترنجبین
توزک بنفشه نیلوفر زردآلو زوفا تر و آنچه در درجه سوم از و مشترک اند کاهو قطر ادویه که در درجه اول از یبوست مشترک اند اذخر فندق
حلبه زعفران اشنه بابونه حبة الخضرا اسفند سیاوشان و آنچه در درجه ثانی از و مشترک اند مر حاشا کما ذریوس صندل گلنار حماض کندر
سوسن گل سرخ زنجبیل دار فلفل هزار چشان زوفا جعده حب البلسان ایرسا دم الاخوین اسارون بوره اثمد انیسون سنجا سفنا سپید
بنجنگشت اقحوان جنطیانا ابهل حب اللبان بلیلج املج اسقیل افسنتین و آنچه در درجه سوم از و مشترک اند ابهل سقمونیا سیر شونیز اثنا اقیا راسن
انیسون قرنفل افتیمون بلوط حنا بسباسه بیستر [illegible] چینی قسط [illegible] ناخواه صعتر زوفا خشک فودنج زراوند مازو [illegible]
سماق زرنباد حماما زیره نانخواه سعد کبریت مر زنجوش کبر نمک کرفس مشکطرامشیع و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند آهن کندش
موبزج ماهیزهرج دار فلفل سداب بری **مسهلات صفرا** هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا [illegible] اجاص
شاهتره صبر گل سرخ شیر خشت **مسهلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون ایرج غاریقون حب النیل تربد بسفایج حرمل **مسهلات سودا**
هلیله کابلی و سیاه بادرنگبویه افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون شحم حب النیل سنا آمله **مقیات** تخم ترب برگ آن
کندش کنگر زد خربق موبزج تخم شبت پوست تخم جرجیر تخم خربزه نمک هندی لوبیا سرخ آب کدو ماء العسل تخم بادروج مورد
سکنجبین **مفتحات** ادویه که سده بکشاید ترمس [illegible] شاهتره غاریقون رازیانه انیسون قنطوریون افسنتین [illegible] اسطوخودوس
عود دفا دانیا افتیمون جنطیانا فراسیون زیره کرمانی ایرسا نانخواه حماما [illegible] دار چینی زعفران زنجوش کرفس کبابه کرسنه حاشا
کشوث حرمل **ملطفات** ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط نمایند ابهل اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب اللبان اقحوان انجره بوره
جند بیدستر خردل [illegible] سیر اذخر بنجنگشت بابونه دار چینی جعده وج زوفا خشک قسط صعتر [illegible] فودنج زراوند حرف حاشا مر کما ذریوس
مشکطرامشیع ایرسا نمام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مدرات** ادویه که ادرار بول و حیض کنند ابهل اقحوان مشک [illegible] انیسون رازیانه
قنطوریون برنجاسف قیصوم بابونه قسط کبابه سیاوشان جند بیدستر فراسیون وج عود دفا اقیا جنطیانا نانخواه بابونه قسط
جاوشیر تخم کدو دار چینی جعده سداب سعد سلیخه نمام زوفا خشک مشکطرامشیع کرفس زنجوش کما ذریوس حبة الخضرا **مفتتات**
ادویه که حصات را بریزاند هارون برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه حسک سیاوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج
رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندد بلوط ترنج [illegible] باقلا جوز سرو [illegible] گل سرخ [illegible] گلنار دم الاخوین [illegible] نخود

ورق زرامرود طباشیر مصطکی کہربا طین مختوم شاہسفرم بارتنگ بنوق محللات ادویہ کہ غلظ وصلابت را تحلیل دہد اورسن
حاشا زراوند اکلیل الملک سکبینج خرزہرہ ہزارجشان جعدہ جاوشیر اشق سیاوشان سقیل بابونہ روباہ ترکیب برنجاسف انجرہ
باقلا اسارون اقحوان خطمی نفت صمغ بطم لادن نام سوسن مسقشا الحمار غافت مرزنجوش فودنج بابونہ منضجات ادویہ صلابتہا
را نرم کند مصطکی زرگر ترنج مقل سعد روغن خروع دنبہ پیہ لعاب بیرنج مغز ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم منضجات ادویہ
کہ اورام و صلابت را نضج دہد اکلیل الملک زرگز عفران ایرسا کرنب صمغ بطم لادن میعہ تخیر موم خطمی زرشک مفتحات ادویہ
کہ نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون بسباسہ نانخواہ بشت جاوشیر تخم کمون زنجبیل دار فلفل نانخواہ زراوند نانخواہ کندر
زرنباد کرفس کرویا سداب صعتر سعد فلفل قرنفل مقرحات ادویہ کہ عضو را ریش کند سوزند تقیل
حرف لبان تقوعات سرگین کبوتر آہک قسط سنباذہ فرفیون بلادر اوجہ رسن قطعات سنبر فرلیح ادویہ کہ تسکین
وجع کند افیون بیہ لعاب بزرقطونا سفیدہ تخم مرغ بیرج کتیرا نشاستہ صمغ اسفیداج ادویہ کہ سر گران کند و خواب آرد کاہو
شبت اقحوان زعفران حما ماتفاح ترشقائق مصطکی شاہسفرم ادویہ کہ ریش کلم و گوشت کشد کابلی نحتتین جعدہ زود
خشک کرویا حرف فودنہ قنبیل شیح شونیز ورق شفتالو ترمس ادویہ کہ منع رعاف لثہ وادمال کند انجد
زرشک بادروج بلوط لسان الحمل گلنار دم الاخوین تخم گل حنفس گل ارمنی کہربا کافور کندر لسان الحمل ہیرہ مصطکی نعناع نشاستہ
بہ ماز و قنطوریون ریوند شادنہ جوز سرو کشنیز بزر البنج ادویہ کہ قروح را مندمل کند گلنار اثمد صمغ آنزروت عفص و توتیا ملوث
دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل ہیرہ ایرسا صبر طین مختوم ادویہ کہ قروح وسنخہ را پاک کند اہل زفت نمک آسیا
ایرسا عسل رتینج حب بلسان ادویہ کہ گوشت زیادہ از قروح زائل کند انزروت زنگار نمک تیز بالبس
سوختہ زنگار ادویہ کہ قروح را خشک کند توتیا صبر سعدی سوختہ انزروت اشنہ خرما سوختہ آہک شستہ ادویہ قلبیہ
مقویات دل مفرحات بودیا قوت کہربا لو لو لازورد کافور گاوزبان بہ سیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران
دارچینی گل سرخ درونج ہلیلہ بسد بادرنگبویہ بادروج تمرہندی نانخواہ شیر طین ارمنی ابریشم قاقلہ قرنفل خرفہ دارچینی پستہ زنقرہ عنبر عود
نعناع سوسن سنبل سعد سلیخہ فرنجمشک شاہترہ دفاو انیا نمام نیلوفر سورنجان خود وہراتج ابریشم آملہ بہمنین بسفائج جدوار بادرنگ
نارنج پوست ترنج ادویہ کہ تقوی معدہ باشد پوست ترنج آملہ ہلیلہ بادرنگبویہ جوزبوا دارچینی ہلیلہ گل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا
مصطکی مشک طرا شیح نعناع سعد سلیخہ سماق سفرجل قرنفل قرفہ قاقلہ اذخر سانج ہندی ادویہ مقوی کبد انتشار اظفار الطیب

حب الزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی لسان حلغوزه فندق فستق کثیرا حلتیت قسط زرنباد خصیه الثعلب شقاقل
زنجبیل حلغوزه سورنجان سقنقور بیضهٔ کبوتر و گنجشک نرگس مغز تخم گنجشک پنیر مایه شتر شیر میش انگور انجیر رطب زنا جبین مغز بادام
مغز جوز والله اعلم باب دوم در حبوب گندم گرم و ترست بدرجهٔ اول و نان بهترین نانها بود غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک
غذا کمتر دهد و دیرگوارد بخلاف گرده و نان با روغن غذا تمام دهد و دیرگوارد و کلیچه فربه کند اما سده آورد و معده را مضر باشد
جو سرد و خشکست بدرجهٔ اول و غذا کمتر از گندم دهد و سیست جو قابض و سرد و کشکاب سرد و مرطب باشد برنج خشک بدرجهٔ
اول در حرارت و برودت او اختلاف ست و او غذای لطیف و بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران و روغن پزند
یا با شیر بنی و شیر نیز خورند گاورس و ذرت بارد و یابس ست غذا اندک دهند و قابض باشند و مصلح آن شیر و روغن ست
عدس بارد و یابس ست تسکین و تغلیظ خون کند و دیرگوار و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب آن مطلق حرم
آن قابض بود و آن را با چغندر خورند باقلا بارد و یابس بود غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و اورام
سینه را مفید بود اما انفاخ باشد و مصلح آن نمک و صعتر باشد نخود حار رطب ست غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار
و تفتیح کند و صفاء لون و تسمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر لوبیا قریب ست
به نخود و ادرار بول را مقوی بود ماش بارد و رطب ست کیموس او محمود بود و تبهای گرم و سرفه را مفید بود و دندان را
مضر باشد و مصلح آن مغز بادام کنجد حار رطب ست دیرگوارد و افساد غذا کند و معده را زیان دارد و اما دفع یبوست
کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن شیرینی ست خشخاش بارد و رطب ست سعال و خشونت حلق و نزله و سهر
و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرگ حار رطب ست نزله و سعال را مفید بود و قوت باه
دهد شهدانه حار یابس ست و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی
باشد قرطم خسکدانه حار یابس ست مسهل باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار یابس ست مفرح و مقوی قلب بود و رعاف
باز دارد باب سوم در لحوم و البان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند ست و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده و بسیار
موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند حار رطب ست و گوشت بره را رطوبت بیشتر بود و گوشت
میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین نر ماده یکساله بود و
گوشت کبش بغایت بد باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زود هضم شود و گوشت شتر

گرم و خشک بود و بهترین آن جزو درست و گوشت گوسفندان که بهی گرم و خشک است القوه و فالج را مفید بود و گوشت اسپ
گرم و خشک است سرد و ر استر نشی باید پخت و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل بخورند و گوشت خرگوش سرد
و خشک است و قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که از ان حذر نمایند و گوشت مرغ
جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیر گوارد و مقوی باه
بود و گوشت کبک و گنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه بود و بط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ
و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود و شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد
بلکه از رطب و شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسپ بعکس این و شیر بز معتدل و شیر میش چرب تر از و بود و مسکه
حار رطب است تلیین کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را مفید بود و روغن گرم تر از و باشد و پنیر تر سرد و تر باشد و ترطیب بدن
و تسمین کند و مصلح آن شیرینی باشد و پنیر خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام کشک
معده را قوت دهد و قابض بود ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن
نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب آن کند دوغ تر بدن کند و قابض بود و غذا نیک دهد
بیضها خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین از خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت
باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر مقوی باشد والله اعلم باب چهارم در فواکه و شیرینی
انگور حار رطب است خون نیک از و حاصل شود و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگور سفید که پوست آن نیک
باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک
است مویز به یبوست مائل باشد معده و جگر را مفید و کشمش از و لطیف تر بود غوره سرد و خشک است تسکین صفرا
و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و بیش
سپید آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و آنچه خشک را رطوبت کمتر بود ثمره نخل بسر و قسب گرم و خشک باشد و مقوی
معده و کبد و قابض بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن
بادام و خشخاش بود خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولد کند و مصلح
آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین طبیعت و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین

گرم و تر باشد مقوی قلب و معده و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند انار ترش سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن
صفرا و دافع عطش بود و اگر با تخم بفشارند مسهل صفرا بود سیب ترش بارد ست مفرح و مقوی معده و گرده و دافع خمار و قابض
بود و تولید قولنج کند و انچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و
مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و انچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود امرود بارد
یابس ست و از سیب به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد
رطب ست دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم زرد آلو بارد رطب ست دفع حرارت
و بخار و تلیین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و خونی بد از و تولد گردد آلو بارد رطب ست و تلیین کند
و معده را مضر باشد قراسیا آلوبالو را گویند بارد یابس بود و انچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و انچه ترش بود
معده را مفید بود ترنج مفرح ست و پوست آن حار یابس مقوی معده و قلب و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و پوست
آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی
و غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطب ست و مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند توت بارد
رطب ست تسکین عطش خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود نارنج لطیف تر بود و خواص آن
همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع خماری کند لیمو در طبیعت و خاصیت همچو ترنج بود زیتون
انچه نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و انچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و عصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود
جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد و انچه تر باشد حار رطب باشد جوز هندی نارجیل
حار یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از یبوست بود و انچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع برودت و انچه کهنه
باشد کرم شکم بکشد فندق حار رطب ست غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند بادام حار رطب ست
غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و انچه تلخ باشد به یبوست مائل بود و مفتح
و مقطع و دافع فضول باشد فستق گرم و خشک ست و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را نیز مفید باشد
و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود و بن گرم و خشک بود و مقوی باه و مدر گرده بود و طحال را مضر بود و نخراود
غبیرا میوه باشد که آنرا انجد گویند بارد یابس و مانع اسهال و قی بود نبق کنارست و طبع او بارد یابس و فائده او

تبرید و قبض باشد **عناب** بقولی معتدل ست در کیفیات اربعه بقولی بارد ست بدرجهٔ اول و معتدل در رطوبت و
یبوست و غلیظ ست و سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود حبس و تغلیظ دم کند **سپستان** بارد رطب بود و تلیین حلق
و سینه و مسهل سودا بود **زرشک** بارد یابس ست تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند و
سده کشاید **زعرور** بارد یابس ست مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود **خربزه** آنچه شیرین باشد گرم و تر بود و ادرار
و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبت فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین ست
خیار و خیار زه بارد رطب اند بوییدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر بول بود و معده را مضر بود بدانه بارد رطب ست
تپ محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود مصلح آن شیرینی بود **شکر** حار رطب ست حلق و سینه و حال را مفید بود و ادرار
و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم کند **قند سیاه** حار رطب ست تنقیهٔ آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مورث صفرا بود و
تشنگی آرد **فانید** مقوی باه بود و بارد و بلغم را مفید بود **نبات** از همه لطیف تر بود **ترنجبین** معتدل ست در حرارت و برودت و
در رطب ست بدرجهٔ دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد **شیرخشت**
در حرارت از ترنجبین کمتر ست و در تلیین بیشتر **گزانگبین** حار رطب ست و مقوی معده و مقطع بلغم باشد و تفتیح مجاری کبد کند و باد را
بشکند **عسل** حار یابس ست و بهترین آن عسل سفید و خوشبو بود و فایدهٔ آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مضرت آن
احداث خشونت و تولید صفرا بود مصلح آن حموضات باشد **خشک انگبین** حار یابس ست فایدهٔ آن همچو فایدهٔ عسل ست بلکه
اقوی در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود **باب پنجم در بقول کاهو** بارد رطب ست تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک ازو
متولد گردد و خواب آرد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود **کاسنی** بارد بود و مائل به یبوست دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و نافع سده
مفتح **اسفناخ** بارد رطب ست و غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود **کرنب** حار یابس ست آب آن مسهل
و مدر ست و تلیین آلات صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مفسد و مولد خون بد بود و مصلح آن گوشت فربه باشد **سرمق** بارد رطب
است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند **بقلة الحمقا** توزک شاه و آن را بقلهٔ مبارکه نیز گویند بارد رطب ست و دافع تشنگی
و حرارت بود و التهاب تپ محرقه را مفید باشد و معده و باه را مضر بود **مرزنجوش** حار یابس ست محلل و مفتح معده بود و ضماد آن
گزیدن عقرب را مفید بود **بالنگو** حار یابس ست و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده
را پاک گرداند **تره خراسانی** نوعی ازوست مقوی معده و دافع بلغم **نعناع** حار یابس ست مقوی معده و کبد و مانع قی

ترنجبین بالفتح شبنمیست که بر خاری مسمی بحاج منعقد میشود و در اکثر خراسان و ماوراء النهر واقع میگردد ۱۲ منه
شیرخشت بالکسر معرب شیر خشک ست و آن عسلی منعقد ست که در خراسان بر درخت بید و غیره واقع میگردد و فارسی سیبویه ۱۲ کذا فی الجواهر منه
گزانگبین بتقدیم کاف مفتوحه شبنمیست که بر درخت گز [illegible] می نشیند و مانند ترنجبین [illegible]
[illegible] منه

اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند طرخون حار یابس است نشف رطوبت کند و آلات صدر و سینه را مضر بود
و حس فم و حلق را باطل کند سپیدان حار یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود کرفس حار یابس است و مفتح سدد
و مقوی معده و صرع را مضر بود و کشنیز تر بارد یابس است و تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود
و مضر باه باشد گندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد و سدد آرد و مصلحش گرم و خشک است و تقویت
معده کند و بادها بشکند شلغم حار رطب است مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و غذا نیکو دهد ترب حار
رطب است آب آن قطع ماده لطیف بلغم بود و فتح و مقوی اشتها و جرم آن دیرگوار و نفخ [illegible] بود گزر حار رطب است
و غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیرگوار بود [illegible]
در طبع او اختلاف کرده اند که بعضی حار و بعضی مفید [illegible] ما بین مفتح بود [illegible] بود
پیاز حار رطب است و مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر [illegible] آب [illegible] بود
سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و حیض و طبیعت کند و مقطع بلغم [illegible] بود و مقاومت [illegible] سموم کند
و چشم را مضر بود کنگر حار رطب است تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند و بوی [illegible]
خوش گرداند ریباس بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و قوی معده
و قلب باشد کدو بارد رطب است ترطیب دماغ کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد بادنجان [illegible]
الاجزا هست که آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس و قابض و مقوی معده بود و مضرت آن [illegible]
احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس است محلل و طحال و عرق النسا را مفید بود
و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه [illegible] سده طحال بگشاید بلغم از معده برد و اشتها
آورد و بادها بشکند [illegible] توابل نمک حار یابس بود و به تحلیل و تجفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت
استعمال مضعف باه و بصر بود [illegible] که بارد یابس بود قمع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند
و اعصاب [illegible] را مضر بود فلفل حار یابس است و بلغم و رطوبات را زائل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند
و بادها بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند بلغم و رطوبات زائل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند
دارچینی حار یابس است تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره و کرویا حار یابس است

باد ها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس ست رطوبات معده کم کند جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود
و ادرار بول کند زعفران حار یابس ست تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد مصلح آن انیسون ست
شونیز حار یابس ست قاطع بلغم و کسر ریاح کند و حصات زایل گرداند کشنیز خشک بارد یابس بود قابض و مانع بخار و
سعال بود و جشای حامض و صداع را مفید بود درازیانه حار یابس ست بادها بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود باب ششم در ریاحین
و طیوب گل سرخ سرد و خشک ست و مقوی اعضای باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود سوسن و نسرین
حار یابس اند صرع و لقوه و فالج را مفید باشند شاهسفرم گرم و خشک است و بوی آن خواب خوش آورد و دل و
دماغ را قوت دهد نرگس معتدل ست و مایل بحرارت صداع بارده و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و
نیلوفر بارد رطب اند صداع گرم را مفید بود مورد بارد یابس ست و روغن آن موی را سیاه کند بستان افروز
بارد یابس بود صداع را مفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار یابس بود و مقوی
دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود در رطوبت و یبوست
معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس ست مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن بوی
دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفرح ست بوییدن آن مسکن صداع و صرع و
صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و اختناق بدان و اوجاع رحم را مفید بود صندل بارد
یابس ست خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار یابس ست مقوی معده و دماغ باشد
و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار یابس ست و موی بر وی یابد چون بخور کنند ادرار بول کند و
جنین میت را بیرون آورد و بلغم زایل کند زرنباد گرم ست بدرجهٔ سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد

مقالهٔ دوم در ادویهٔ مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب باب اول در بیان ترکیب و کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق

بدانکه کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه حاصل کند
و آنها از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نبود چون
بکوبند و به بیزند و وزن درست گردانند و همه را باهم در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود و اگر بعسل معجون میسازند
عسل خوش طعم و خوشبوی آنرا دیده و کف بگیرند و ادویه دران ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف

مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف برگیرند تا بخارات برود و از فساد و غلیان
ایمن شود و اگر قرص سازند اگر در ان صمغ باشد بخیسانند و ادویه در ان سرشته شود والا آبی اندک چندانکه ادویه بهم ملتصق
شود در سرشته و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند
مثل عناب و آلو و انسون و گیاهها و تخمها پاک کنند اول جرمهای بیخها نکوفته در دیگ بریزند بعد از ان تخمها و بعد از ان
فواکه و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفه در وقت پختگی همه باید ریخت تا دو سه جوش
زنند و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان ببندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس جوش برزنند
پس بفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بخیسانند به آب گرم حل کنند و بعد از ان که مطبوخ فرو گیرند و صافی
کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ مرداردو مثل ایاره و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند و
حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا بقیه را از ان مطبوخ بردارند و سر دارو کوفته در ان ریزند و بیاشامند
پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چند بریان کنند در ظرف نو بریان کنند تا ماده را نیک گرم کنند و از
آتش فرود آرند و تخمها در ان ریزند و هم میزنند چندانکه بوی آن بدهد پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل
و حجر لاژورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از و بریزند
و خشک کنند و بعد از ان بیاشامند و غسل ادویه حجری را مثل مکورات و قلیمیا و خبث حدید بدین طریق بشویند
و ادویه که باید سوخت مثل سرطان و اسید و کهربا در کوزه آبها رسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را دست
و پای جدا کنند و شکم بشکافند و باب نمک و خاکستر بشویند و بعد از ان به آب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و
اگر در جوی آب پزند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداختن
نزدیک بود پس بردارند و آب قلیه اندازند و بعد از ان بسایند و صدف و شبح را چون بسوزانند در گل بگیرند و در تنور نهند
و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسی نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا تنک سازند
و هلیله بلیله آمله بجوشانند و صافی کنند و ان آب در دیگ مس بجوشانند و ان صفایح مس را گرم کنند و در آب می اندازند
تا بیست دیگبار چنین کنند بعد از ان فرو گیرند و انچه رسوب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بورق
بران ریزند و بیست یکبار دیگر ان صفایح را گرم کنند و در ان اندازند و سوده این را به آب سحق کنند و بسایند و فولاد

آهنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را سوهان بسایند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند در کفچه آهنی تا محرق
شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد در آن ریزند که سوخته شود و سرب را نیز چنین سحق زنند و اگر بسوزانند از سوهان بسایند
و پاره سرب نیز آن با هم بسایند پس حل کنند تا سوخته شود و باز بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و نمک در کفچه آهنی
کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس در پاوان کنند و بسایند اما مقدار زمان بقاء قوت ادویه مرکبه وقت استعمال آن
بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این کبیره بلا مضرت بعد از این مدت بظهور
رسد تا سی سال قوت آن در تزاید بود و دوا را سن طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت اعتبار کنند تا شش ماه
گویند که طفل است بعد از این در تزاید و ترعرع باشد تا ده سالگی در بلاد حاره و بیست سال در بلاد بارده و بعد از آن او را
سن شباب باشد تا ده سال دیگر تا سی سال بدین ترتیب باشد و بعد از آن در انحطاط باشد تا چهل سال و شصت سال
و بعد از آن پیر و یعنی تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد از آن نقصان پذیر باشد تا شصت سال همچنانکه همچنین
معاجین کبار باشد اما تریاق نو بغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام افاعی کنند و تریاق
نوعی دیگر و متردیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و قرص افاعی و اندروخون و ... بعد از
دو ماه استعمال کنند و تا دو سال مؤثر باشد و فلونیا رومی و فارسی برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند تاثیر آن تا سه سال باشد
و دواء المسک و فنجنوش و مادة الحیات و اطریفلات از دو ماه تا دو سال نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مثل معجون
خیارشنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیکو بود و قوت سفوف تا دو ماه
نیک بود و قوت قرصها تا شش ماه و مرهم همچنین بود و روغنها استعمال توان کرد لیکن چون بوی متغیر شود هیچ کار نیاید
الا روغن بلسان و مومیائی که هر چند کهنه تر باشد بهتر بود و اما اشربه در همان روز که بسایند استعمال توان کرد و قوت
آن تا چهار سال باقی ماند و مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود اما امتحان تریاق بد
تجربه تریاق چنان کنند اگر کسی دو درم مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد از آن یک درم تریاق بخورد اگر اسهال نکند
اشتها کرده باشد منقطع شود تریاق نیک است و یا نیم درم بخوردن خروس دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر او مسلط کنند
اگر خروس نمیرد تریاق بقوت است و الا ضعیف یا مغشوش و تا قوت تریاق و قوت ضعف آن نشناسند استعمال نباید کرد اما مقدار
از تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب کلب یک مثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و ...

سمی خورده باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی که در سینه سعال [illegible] یا در معده [illegible]

کلبی ناقص بی تپ بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم مثقال تا یک مثقال [illegible]

و کسی را قولنج باشد نیم درم بخورد در استسقا مثقالی و در اسهال و قروح امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق النفس [illegible]

و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی با آب افتیمون و گزنا و زبان [illegible] و در حصات گرده و مثانه نیم مثقال [illegible]

دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلبی یک مثقال با شراب و در [illegible] یک مثقال [illegible]

خورند باب دوم در تریاقها تریاق کبیر آنرا تریاق فاروق گویند [illegible]

عظیم المنفعت باشد و [illegible] با زهرها [illegible] هر [illegible]

و عنکبوت [illegible] کلب [illegible] و جمیع امراض [illegible] سودا [illegible]

و بهق و لقوه و وسواس [illegible] و جذام و خفقان و تشنج قلب [illegible] و ادرار بول و [illegible]

معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و نفث عصبات و صلابت کبد و طحال بود و قروح [illegible]

و اسهال و نفث دم و سوء هضم و استسقا و کرم شکم و صداع [illegible] ضعف بصر و اوجاع مفاصل را دفع کند و اگر

بر نیش هوام طلا کنند مفید افتد صفت آن اقراص [illegible] هشت مثقال قرص [illegible]

هر یک بست و چهار مثقال افیون دار فلفل هر کدام بست و چهار مثقال تخم شلغم بری [illegible]

گل سرخ ایرسا غاریقون رب السوس روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل [illegible]

قنطافلیون فوذنج جبلی [illegible] قسط [illegible] فلفل ابیض فلفل اسود کندر [illegible]

صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال [illegible]

کمادریوس [illegible] کمافیطوس سنبل رومی عصاره لحیة التیس ناردین [illegible] شیح جبلی [illegible]

جنطیانا [illegible] فاریقون طین مختوم زاج محرق [illegible] خشب بلسان [illegible] صمغ عربی [illegible] انیسون

اقاقیا هر یک چهار مثقال [illegible] مقل الیهود و حجر الیهود [illegible] سکبینج [illegible] دار [illegible]

بارزد زراوند مدحرج هر یک دو مثقال عسل [illegible] رطل شراب ریحانی عتیق [illegible]

کوفته باشد بکوبند و صمغ و عصاره در شراب [illegible] بخیسانند و ادویه کوفته بر روغن بلسان [illegible]

و در عسل و شراب بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف مملو نسازند و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سالی
استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال **قرص اسقیل** آنرا عنصلی
نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که ورق او خشک شده باشد در خمیر گیرند و بریان کنند
پس آن خمیر از عنصل بدر کنند و لب آنرا سحق نمایند و باهم چندان و ثلث آن کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند
و دست بروغن گل بالند و آنرا قرص سازند **قرص اندروخون مصطگی** در شبشبعان قصب الذریره
سلیخه فوه اسارون عود بلسان قسط جعده حماما هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران ریوند سلیخه دارچینی
هر یک دوازده مثقال اقحوان بست مثقال بکوبند و بگریبه بیزند و بشراب ریحانی یا نبید موئیزی بسرشند و دست
بروغن بلسان یا روغن کدو چرب سازند و آنرا قرصها زنند **قرص افعی** افعی جوان ماده اشقر سر بین حاصل کنند و ماده
را بدان بدانند که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و جوان را بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر بزرگ و چشم
او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند و از مواضع که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب صید نکنند
و آنچه که حیوه دار قم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند و از سر و دنبال مقدار چهار انگشت یکدفعه جدا کنند
و بینداز ند و باقی را پوست بکشند و شکافند و پاک بشویند و در دیگی کوزه نهند و آب و بریزند و نمک و شاخهای
شبت دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین
بدسته چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و باهم بسایند و بان عرق بسرشند و دست بروغن بلسان
چرب کنند و قرصها زنند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر و نتابد و در آوندها نهند در ظرف آبگینه کنند
و نگاهدارند **تریاق غرغره** قائم مقام تریاق کبیر باشد **صفت** آن حماما سنبل هندی سازج زنگبار بیناافر نفل
دارچینی ریوند قیمولیا قسط مرجنطیانا هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق هر یک
هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اساروان قردمانا فرفیون فهیوان ناردین شکوفه زر
گل باقلا تخم کرفس کوهی فطراسالیون دو قو افتیمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل
سی مثقال بذر البنج بست و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون هر یک شش مثقال تخم سداب یک مثقال
دارچینی سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بست و چهار مثقال فقاح چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت

مثقال ورق ترنج سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند با سه چندان او عسل بسرشند و بعد
شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان
را مفید بود صفت آن جنطیانا زراوند حب الغار مر متساوی بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد
تریاق الانفع صفت آن فلفل ابیض فرنجمشک ناشرا هر یک ده درم افیون حب الغار هر یک هفت
درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل هر یک چهار درم ناردین قرو جا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر
یک درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف
اخلاط را مفید بود و اشتها آرد و درد سر زائل کند و جنین را از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند مثرودیطوس از تریاق
بزرگ است و منافع بسیار دارد و سده کبد و اورام و رطوبات بطن و نفخ و وجع معده و امعا را مفید بود و مقوی
باه و مفتت حصات و دفع مضرت زهر و نهش هوام و کلب کلب را مفید بود صفت آن سلیخه قرنفل فلفل سفید
و سیاه سورنجان جعده سیر بری دوقو اکلیل الملک جنطیانا دهن بلسان حب بلسان لوز بیدان فرفیون
مقل هر یک هفت درم هارون سقنقور انیسون فوج سکبینج چهار درم و نیم سنبل کندر خردل سفید حرف بابلی عود بلسان
اسطوخودوس اذخر قسط اسیساليوس کمافیطوس قنه شلاک بعلم مور دارفلفل عصاره لحیة التیس جند بیدستر جاوشیر
سانج سیعه هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل دارچینی کتیرا هر یک ده درم حماما ناردین مصطکی
طین مختوم صمغ عربی قردمانا فطراسالیون افیون بزرالبنج ورق گل مشکطرامشیع تخم رازیانه هر یک پنج درم ادویه بکوبند
و صمغها در شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل بسرشند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو
شبیه است به تریاق بجای فلونیا در قولنج نافع باشد و منافع بسیار دارد صفت آن زعفران بزرالبنج سفید
هر یک چهار درم فلفل سفید ده درم افیون فرفیون هر یک بیست درم سنبل سیعه سائله هر یک دوازده درم سانج
قرنفل هر یک چهار درم لولو ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هر یک سه درم تخم سپندان
غاریقون ترنجادار فلفل هر یک چهار درم سکبینج جند بیدستر جاوشیر هر یک ده درم زرنباد در روغن عقربی یا روغن بلسان
قسط هر یک بیست درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقی که دفع ضرر زهر کند
صفت آن انجیر خشک پنجاه درم برگ سداب خشک سی درم سیر بری بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند دو سه درم

تناول کنند بی تاخیری آخر زراوند طویل مدحرج هریک دو درمی و نیم افیون مرسیندان بیره هریک درمی شونیز پنجدرم خبطیانا
سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و آب جرجیر سرشند مثقالی تناول کنند باب سیوم در مفرحات مفرح معتدل لولو
ناسفته بسد عود خام گاوزبان هریک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هریک پنجدرم صندلین طباشیر هریک هشت درم فرنجمشک
افتیمون ورق گل سرخ هریک شش درم درونج زعفران عنبر هریک دو درم سازج هندی زرنباد بالنگو تخم خشخاش بنفشه
گل ارمنی هریک چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند مفرح یاقوتی
لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم صندل سرخ بالنگو بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هریک دو درم
ورق زر مثقالی حجر لاجورد دو و نیم مثقال عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی
کافور عنبر شمه (?) یک سه درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هریک پنجدرم سازج زرنباد درونج هریک دو درمی و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی هریک بیست درم گلاب و قند هریک نیم من شراب سیب سه و آب
انار هریک بیست درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هریک ده درم زرنباد قاقله کبابه هریک
پنجدرم بادرنجبویه (?) عود اشنه سازج هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی عنبر اشهب دو درمی مشک نیم مثقال ورق زر
نیمدرم املج در آب معین خیسانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و هلیله سرشند مفرح بارد ورق گل
طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک دو درمی کشنیز خشک صندل هریک نیمدرم تخم توزک مغز تخم خیارین و کدو هریک دو درم
زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا بسد هریک دانگی بکوبند و بشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را مفید بود
بسد لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هریک دو درمی کشنیز خشک صندل هریک پنجدرم تخم توزک تخم خیارین و کدو هریک
دو درم مشک یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج
هریک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب خفقان و غشی را مفید بود مصطکی دارچینی
دارفلفل تمام فرنجمشک بادرنج سازج هریک پنجدرم کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لولو طباشیر هریک دو درم
و نیم بالنگو هشت درم مشک یکدرم زعفران نیمدرم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند دواء المسک حلو خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب معده را مفید بود جهت آن زرنباد درونج بهمن سازج سنبل قاقله قرفه قرنفل هندبید (?) شقاقل (?) هریک
درمی لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده هریک درمی و نیم زنجبیل دارفلفل هریک نیمدرم مشک دانگی بکوبند

فائده بدانند که بالک در
عمل مفرحات مبالغت است
در سحق جواهر و دیگر ادویه و مقدار
صلایه جواهر آنست که ... چون
غبار شوند و چون با انگشت
بسایند درشتی محسوس نشود
و مقصود از سحق بلیغ جواهر
آنست که تا زود نافذ شود به سوی
قلب ... حاصل بود

بعسل با شیرهٔ قند بسرشند **دواء المسک** خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح حاره و
صرع صبیان و عفونت معده و آماس حنجره را نافع است صفت آن سنبل مشک ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس
هر یک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی هر یک بیست درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر درمی و نیم مر را در
آب گرم حل کرده بعسل خام سه وزن بسرشند **انوشدارو** مقوی قلب و معده و کبد و مفرح و مقوی نفس و بدن
بود و بوی دهن و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنجدرم زعفران قرفه
زرنباد دارچینی قاقله میل جوزبوا بسباسه هر یک دو درم مصطگی قرنفل اسارون رومی هر یک سه درم بکوبند
و بیزند و آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا بثلث آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و ادویه کوفته
در آن ریزند و بچوب بید بزنند **فلونیای رومی** قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال مفید بود صفت آن زعفران پنجدرم فلفل سفید
بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم کرفس درم ساذج سلیخه
عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان ادویه
بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند **فلونیای فارسی** خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت سقط را نافع بود
فلفل سفید بزر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر
زرنباد درونج هر یک پنجدرم بو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند

باب چهارم در معاجین و اطریفلات

معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس تربد هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنج مثقال باشد **معجون تربد** قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود صفت آن سقمونیا یک
مثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل هر یک درمی شکر ده مثقال مجموع بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد **معجون سورنجان** صعتر فلفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک هر یک
درمی و نیم سورنجان سه درم تربد سفید پانزده درم روغن بادام هفت درم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و
پنجاه درم بسرشند شربتی یک درم تا پنجدرم بیاشامند **معجون خیارشنبر** تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت
درم رازیانه انیسون مصطگی پنجدرم رب السوس هفت درم عسل خیارشنبر صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام بیست

درم بکوبند و بعسل فانید بسرشند **معجون حجر الیهود** کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار بول کند صفت آن
تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر حب کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
یک مثقال بود **معجون عقرب** کلیه و مثانه را از حصات و رمل پاک گرداند عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم
و نیم زنجبیل یک درم فلفل دارفلفل هر یک دو درم بیخ کاکنج هر یک پنج درم جند بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی دانگی باشد **معجون حلتیت** تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا مفید بود صفت آن حلتیت فلفل و قنه
سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد **معجون کاکنج** قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت
آن بزر البنج تخم کرفس انیسون هر یک هفت درم مغز تخم خیارین تخم حماض افیون مغز جلغوزه مغز بادام مغز فندق
بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بیست عدد کتیرا چهار درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی یک مثقال
باشد **معجون شهریاران** قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا
مصطگی دارفلفل سلیخه قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم
شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با سه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد **معجون فلاسفه**
آنرا مادة الحیوة نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول
دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بیفزاید و اشتها آرد صفت آن فلفل و دارفلفل زنجبیل
دارچینی هلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه جلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب یک یک درم مویز طائفی سه درم
مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند **معجون برشعثا** اوجاع قولنج و درد دندان را مفید بود صفت آن فلفل سفید
و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا
هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند
معجون مسک وجع برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید صفت آن مسک سلیخه سنبل ساذج هندی لک
ریوند جنطیانا هر یک دو درم زعفران نانخواه کرفس مصطگی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک پنج درم بکوبند و
سه چندان ادویه عسل بسرشند شربتی یک درم باشد **معجون ورد احمر** صلب کبد را مفید بود صفت آن ورق گل چهار درم
سوس آسمانجونی هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران مر هر یک نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند

شربتی یک مثقال بود معجون راحت درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید صفت آن مصطگی فلفل و دارفلفل قرنفل
زنجبیل جوزبوا سقمونیا کمون [illegible] خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل یا شیرهٔ قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون [illegible]
و سیلان اشک را مفید بود صفت آن وج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند و بعسل یا شیرهٔ قند بسرشند
شربتی یک مثقال باشد معجون لبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی
نیکو گرداند صفت آن مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب زلم فندق فستق نارجیل خشخاش تودری سرخ
و سفید کنجد تخم گزر و جرجیر و پیاز و شلغم و شبت و بهمنین و زنجبیل و دارفلفل و کبابه و قرفه و دارچینی و شقاقل و
خولنجان و تخم بلبیون با عسل سه چندان ادویه بیامیزند از یک مثقال تا دو مثقال تناول کنند معجون ثاذریطوس مزاج
و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و باد بشکند
و سده و ضیق نفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر سقوطری پانزده درم غاریقون
بیست درم زعفران دارچینی وج مصطگی حب بلسان فرفیون فلفل دارفلفل جنطیانا مرفقاح اذخر حماما هر یک دو درم
قسط کمادریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان
ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید
بود صفت آن سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد
هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا زنجبیل فلفل سفید کشنیز خشک نمک هندی صعتر هر یک دو درم و نیم ورق گل [illegible]
زنجبیل هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم باشد معجون بلادر
رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود صفت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک دو درم
ورق سداب حلتیت جنطیانا رازیانه حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه
بکوبند و بروغن جوز یا بادام بیالایند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد سنجرنیا جمیع امراض کبد و ریاح غلیظ
و سوء الهضم و سوء الاستمراء و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود صفت آن جندبیدستر افیون دارچینی
اسارون دوقو هر یک درمی فلفل دارفلفل قسط فقه هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند بعسل بسرشند و بعد از
شش ماه نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند

وباه بیفزاید صفت آن هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل دارفلفل هر یک سه درم زنجبیل لج زیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل
تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش همنین هر یک سه درم بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی
بخورند اطریفل کشنیز صداع و بخارات معده را مفید بود صفت آن هلیله زرد هلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند اطریفل افتیمون امراض سوداوی را مفید بود و موی را سیاه گرداند و دیر سفید شود صفت آن هلیله کابلی
ده درم سنای مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی مثقال تا مثقال اطریفل مقل بواسیر را مفید بود صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل
شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و ... ان بسرشند اطریفل صغیر هلیله کابلی بلیله آمله متساوی بکوبند
و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل کبیر مر امراض بلغمی را مفید بود صفت آن هلیله کابلی بیست درم
بلیله آمله هر یک ده درم سنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد سادج زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت
درم قسط تلخ سه درم ناریقون شش درم مصطکی نیم درم قرنفل خیربوا جوزبوا هر یک دو درم فلفل دارفلفل نامشک هر یک چهار درم
بکوبند و بعسل بسرشند و چهار درم تناول کنند آخر کرم دراز و کدو دانه را بکشد صفت آن برنج کابلی مقشر ده درم تربد قسط
حب النیل هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی خردل سفید شحم حنظل سعد هر یک سه درم بکوبند و
بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر عرق مدنی را مفید باشد صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند و
بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد **باب پنجم در اشربه و لعوقات مربیات ربوبات سکنجبینات شراب بنفشه**
تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع دهد و ادرار بول کند و سینه را نرم سازد صفت آن بنفشه
تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک منی را دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند **شراب نیلوفر** صداع
و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است **شراب عناب** غلبه دم و شرا و حصبه
و جدری را نافع بود صفت آن عناب گرگانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب به**
مقوی قلب و معده و قابض و تشنگی بنشاند صفت آن به ترش رسیده دو پاره کنند و دانه از آن بیرون آرند و در
هاون سنگین بکوبند بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند **شراب سیب** مقوی قلب و معده و قابض و مفرح
و قی و اسهال بازدارد و تشنگی بنشاند و آنرا مانند به ترتیب دهند **شراب انار** صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود

ومقوی معده باشد صفت آن آب انار مز بگیرند و با قند چندان که مذاق را خوش آید بقوام آرند شربت ورد حمیات
صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من در خمیر کنند و ده من
آب گرم بران ریزند و شبا روزی بگذارند پس نیک بدست بمالند و در دیگ کنند و بجوشانند تا نیم و پوست گل
باب دهند پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند بعد ازان که صافی کنند
چهار من دیگر ورق گل دران آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند و آنرا شراب ورد مکرر
گویند در اسهال فائده او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید بود صفت
آن به و سیب ترش و امرود و سماق و انار ترش و زرشک زعرور و ریباس متساوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند
بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت
آن ریباس بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند
که گفته شد شراب خشخاش سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود صفت آن خشخاش بکوبند
و در خرقه کتان بندند و در دیگ سنگین بجوشانند هر دم بیرون آرند و بدست می مالند تا شیره آن بیرون آید
پس با قند بقوام آرند شراب لیمو مقوی قلب بود و مسکن صفرا و تشنگی بنشاند صفت آن قند را جلاب سازند
و بقوام آرند و بر بالای فرو گرفتن آب لیمو چندان که احتیاج باشد بران ریزند و بزنند و فرو گیرند و شراب حماض و نارنج
نیز چنین سازند شراب صندل صندل سفید بسوهان بسایند پنجاه درم ازان در یک من گلاب شبا روزی
بخیسانند پس باتش نرم بجوشانند و بدست می مالند تا به نیمه آید صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب نعناع
غثیان و قی و فواق را مفید بود صفت آن یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید باز دو رطل قند
بقوام آرند شراب زوفا ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند صفت آن انجیر بیست عدد
مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنجدرم بیخ سوس زوفا خشک هر یک هفت درم
مجموع در دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب دینار شرابی بسیار
خوب است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند صفت آن پوست
بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کشوث در صره بسته پنجدرم تخم کاسنی پانزده درم

ورق گل ده درم ریوند صینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه کتان بندند در دیگ
اندازند تا بچهار دانگ آید پس یک و من قند بقوام آرند و اگر بعد از انکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بر بندند قوی
بود شراب بزوری پوست بیخ کاسنی بست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم تخم کاشنی
هفت درم تخم رازیانه پنجدرم سه تخم ده درم مجموع نیمکوفته در دو من آب بجوشانند تا به یک من آید و با یک من قند
بقوام آرند شراب انجبار اسهال دموی و نفث و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد صفت آن انجبار
هفت مثقال قرظ پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندلها را بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند
با یک من قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان
هر یک ده درم عود الصلیب بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنجدرم سپستان سی عدد مویز طائفی
بست درم ورق گل بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه رطل بقوام قند آرند آخر
[illegible] و دماغ را مفید بود صفت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج پنجدرم بالنگو گاوزبان هر یک پنجدرم [illegible]
قند با عسل رطلی بقوام آرند شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود صفت آن افسنتین صد درم
در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی
و شراب سیب هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب یخنی جوش جهت ضعف معده و کبد و
باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول نافع باشد صفت آن آب انگور صد من گوشت
فربه یخنه بست من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوزبوا هر یک پنجدرم قرنفل
بسباسه سنبل کبابه زرنباد سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هر یک درمی
مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعضی بالنگو و نعناع نیز بریزند
و بخلطه آن کیسه را بدست می مالند و می فشارند بعد از ان فرو گیرند و صافی کنند و مشک دو دانگ عنبر
یک مثقال در رطلی گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند با عسل بقوام آرند شراب به ضعف معده و کبد و دق و تشنگی را
مفید بود صفت آن به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون چوبین و سنگین بکوبند و بست من آب از ان
بگیرند و ده من شراب صافی بستانند و ثفل آن شبا روزی دران خیسانیده صافی کنند و آن ثفل را با آب بشویند

چنانچه هیچ در آن طعمی نماند و بریزند و آن آبها با هم گرد در دیگ سنگین بجوشانند تا به نیمه آید پس دیگر بار بپالایند و با پنج
من قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران و دارچینی هر یک سه درم مصطگی زنجبیل
هر یک درمی و نیم ملغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ بنداززند و هر دم بدست بمالند تا قوت آب در این گرون
آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و در آن بریزند آمار بوی فیا که چنان باشد که آب آن بگیرند و شربتی
بقوام آرند رب اجاص التهاب حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن آلو سیاه در آب بجوشانند
و صافی کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاد
و تشنگی و سده را مفید بود و قطع بلغم و صفرا کند صفت آن سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و با یک من قند
یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود صفت آن
تخم کاسنی پنج درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم و نیم کوفته در سه رطل
آب و رطلی سرکه بخیسانند شبا روزی بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست می مالند و صافی کنند و با یک من قند
بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن
تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و انیسون هر یک پنجدرم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ریوند هر یک
سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس یکسه درم سه تخم پانزده
درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده
بگشاید و ناقه را مفید بود ص آن آب به یک من قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی
ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و ابتدای غش و امراض بلغمی را مفید باشد ص آن سرکه عنصلی دو من
شراب صافی ده من عسل سه من در ظرفی کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و حلتیت و عاقرقرحا و نودنه و سداب
و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنجدرم نیمکوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب
نهند بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل آن آب پاک کنند
و از آن یک من با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین ریباسی حمیات محرقه و معده کبد را مفید بود
صفت آن آب انار پنج من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یک من گلاب سی درم باهم بیامیزند

وهر یکی من از آن را یک من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند سکنجبین بزوری یوند اوجاع وسده کبد را مفید بود وطبیعت نرم کند
صفت آن ریوند چهار درم غاریقون تربد بسفائج تخم کاسنی هر یکی پنج درم زنجبیل یک درم نیم کوفته در چهار رطل
آب بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال وخشونت حلق وریه را مفید
بود وطبیعت را نرم کند صفت آن سپستان دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهار درم مغز خیار شنبر
پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا به یک من آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا بود سعال مزمن را
مفید باشد و سینه وریه را پاک کند صفت آن زوفا ایرسا هر یک بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید
با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند صفت آن حب الرشاد ده درم بیخ مهک
چهار درم رازیانه انیسون هر یک سه درم نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق
طباشیر سل و قرحه ریه را مفید بود صفت آن صمغ عربی قاقله هر یک شش درم نشاسته کتیرا هر یک دو درم طباشیر کشنیز
چهار درم چلغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی عسل و بست درم روغن بادام بیامیزند
و بقوام آرند لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صفت آن صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس
هر یک ده درم مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک پنج درم حلبه چهار درم قند بست درم بکوبند و در میان رطلی
شیره قند بقوام آرند لعوق عنصل سعال رطب ربو را مفید بود صفت آن عنصل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم
فراسیون زوفا هر یک درمی بکوبند در میان رطلی عسل کنند لعوق چلغوزه قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود
صفت آن چلغوزه مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم مویز بزرگ بریان کرده خرما دانه بیرون کرده هفتاد درم با هم
بسایند و بروغن گاو چرب کنند و در میان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را مفید بود صفت آن
رب السوس کتیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان عسل ریزند ماء الاصول فالج ولقوه و صرع و استسقا
و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس رازیانه و انیسون هر
چهار درم مصطگی سنبل فقاح اذخر حب بلسان هارون خطیانه هر یک دو درم عود بلسان بوزیدان هر یک
سه درم سلیخه سپندان هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده بست درم در سه من آب بجوشانند تا با یک من
آید با یک من قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید صفت آن بیخ کرفس کبر هر یک هفت درم پوست بیخ رازیانه

حاشیه: بیخ مهک لفظ فارسی است بزبان تازی اصل السوس را گویند [illegible]

ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق عود و فا و انیا حب الرشاد هر یک سه درم مویز طائفی
پانزده درم آخر حصات کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن بیخ کرفس و کبر هر یک پنجدرم تاش هندی تخم خیار هر یک
هفتدرم پرسیاوشان پیاز دشتی هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث آید باز
قند بقوام آرند و پنجدرم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا
و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفتدرم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنجدرم طلی
سنبل هر یک درمی و نیم لک و دو بلسان هر یک دو درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم
مویز طائفی بیست درم انجیر ده عدد در ده من آب بجوشانند تا یک من آید با یک من قند بقوام آرند گلقند مقوی معده
و دافع بلغم صفت آن ورق گل سرخ یک من در دست بمالند تا پژمرده شود و یک من قند و جلاب سازند و بر سر آن بریزند و در آفتاب
نهند و هرگاه کم شود باز قند بریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند خمیرهٔ بنفشه سر بنفشه نیک بکوبند پس آن را
با یک من شیرهٔ قند بیامیزند و در آفتاب نهند سیب مربی مقوی قلب و معده بود صفت آن سیب شیرین پنجاه عدد نیکو پاک کنند
و در دیگ سنگین شیرهٔ قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند تا آن را پاره کنند و اندرون پاک سازند بادام مربی
سرفه و نقصان باه را مفید بود صفت آن مغز بادام مقشر در دوشاب بخیسانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل
بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله پرورده معده را تقویت دهد و کبد را نفع نماید
و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کنند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود صفت آن هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند
و آب خاکستر بر سر آن ریزند و سه روز آب خاکستر تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با کفی جو نکوفته
بجوشانند تا جو پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در دو بثابت سوراخها کنند و در ظرف چینی یا کاسی نهند عسل کف گرفته
با شیرهٔ قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بست روز باز عسل بر سر آن بریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بجو زنند زنجبیل
پرورده زنجبیل را بست روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند در آب و عسل بجوشانند تا آب آن تهی شود و در ظرفی کنند و عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل مربی باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود صفت آن شقاقل ده روز در آب خیسانند پس بیرون
آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند ترنج مربی مقوی معده و مفرح باشد صفت آن ترنج را پاره کنند و ترشی از آن بیرون آرند
و غشاء پوست آن نیز باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب عسل بجوشانند تا مائیت او نیست شود آنگاه در ظرفی

کنند و عسل بر آن ریزند جوزمربی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست
خارج و داخل آن باز کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان سوداوی و هضم و اوجاع
شکم را مفید بود صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل قرنفل زعفران
هر یک سه درم اشنه عنبر مصطگی هر یک دو درم جوزبوا پنجدرم مشک یکدرم بکوبند و بیزند و بعسل سرشند و در میان قند
بقوام آورده بر سر تخته پهن کنند شربتی یک مثقال تا پنج مثقال باشد جوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قولنج
بگشاید و بادها بشکند صفت آن به رسیده یک رطل پاره کنند و در درون خل خمر با شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند
و صافی کنند با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دارفلفل هر یک دو درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم
مصطگی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد بیست درم بکوبند و در آن میان بیزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر سنگی یا تخته که
برای این کار باشد پهن کنند و بعد از آن که آنرا چرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکار دپاره کنند و شربتی پنج مثقال
باشد آخر به را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یکدرم سقمونیا و پنجدرم فلفل و پنجدرم
زنجبیل بکوبند و بعسل سرشند شربتی از آن یکدرم باشد جوارش سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را
مفید بود صفت آن به رسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند
و زنجبیل و فلفل و دارفلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند
چنانچه گفته شد شربتی یک مثقال باشد جوارش کمونی قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی
زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک سه درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنجدرم مغز بادام برگ سداب دو درم بکوبند و
خرمانیک دانه بیرون کرده بیست درم شبانروزی در خل خمیر بخیسانند تا حل شود و بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه با آن
سرشند شربتی پنج مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوء استمراء و بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل
جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک فرنجمشک قرنفل فلفلمویه کافور زعفران متساوی بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک مثقال
بود جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران
هر یک درمی عود فلفل هر یک پنجدرم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل
تخم کرفس انیسون مصطگی هر یک درمی عود سه درم بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک هر یک دو درم و نیم جوزبوا یکدرم

مرماحوز سه درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم و نیم **جوارش مصطگی** برودت معده و کبد و سوء هضم و
ریاح و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطگی هفت درم بکوبند و با رطلی بقوام آرند **جوارش کمونی** حمیات
بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود صفت آن زیره کرمانی شبا روزی در سرکه خیسانند و
خشک کرده بریان کنند چهل درم ازان با ورق سداب فلفل و زنجبیل هر یک سی درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و
با سه چندان عسل یا قند بسرشند شربتی یک مثقال تا سه **جوارش بلادر** ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند
و برودت و اوجاع معده و نسیان را مفید بود صفت آن فلفل و دارفلفل و بسباسه کابلی بلیله آمله جند بیدستر هر یک
چهار درم قسط حب الغار شکر طبرزد هر یک دوازده درم بکوبند و با عسل بلادر و روغن گاو هر یک پانزده درم
بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند **جوارش اترج** هضم طعام کند و رنگ روی و بوی
دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج سی درم قرنفل جوزبوا فلفل دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان
زنجبیل هر یک درمی مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش مقلیاثا** بواسیر و مغص زحیر را مفید بود صفت
آن حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک درمی مصطگی سه درم پوست بلیله کابلی بروغن
گاو بریان کرده پنج درم بگلاب بسرشند **جوارش سماق** اسهال را باز دارد صفت آن سماق ده درم دانه مورد پنج درم
انار دانه ترش و شیرین هر یک سه درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال تا سه
جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل
دارفلفل عود هر یک ده درم دارچینی سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش سقنقور**
مقوی باه و نکایه بود صفت آن تخم هلیون و پیاز و شلغم و شبت و گندنا و تخم گزر و حب جرجیر و انجیر و ترب هر یک سه درم
حبة الخضرا لسان العصافیر کنجد چلغوزه حب الرشاد اسقیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم
جوزبوا بهمنین دارچینی هر یک دو درم سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم **جوارش فلافلی**
مسمن بود و بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه بدهد صفت آن زنجبیل فلفل هر یک ده درم دارفلفل سی درم فانید یکمن
و نیم جوز کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود **جوارش شهریاران** برودت
معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن شیطرج زنجبیل نانخواه مشک فلفل دارفلفل قرفه قاقله نعناع

وبسیار قرنفل سازج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون ده درم هر یک از ده درم
سقمونیا ده درم حب بلسان بید ستر شش درم قند بیست درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال تا سه جوارش کندر
وجع برودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل دار فلفل قرنفل جوزبوا هر یک سه درم کندر پانزده درم
زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند آخر کند شصت درم فلفل دار فلفل
هر یک دوازده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم جوزبوا قرنفل شل پنج درم مشک نیم درم باهم نرم کنند برودت
معده و عدم اشتها و اسهال معدی و سلس البول را مفید بود آخر کند فلفل سنبل نودنه کاشم نانخواه انیسون هلیله سیاه
چهار درم شونیز دو درم عسل سه وزن ادویه شربتی سه درم جوارش قاقلی برودت اوجاع معده و سوء اشتها و سوداء
وجشای حامض و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان
ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون بسباسه راسن هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
دو درم باشد **باب هفتم در سفوفات** **سفوف انار دانه** ضعف معده و
تشنگی و قی و اسهال را مفید بود صفت آن انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه
خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد سنجد پست کنار رشاد بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند
و باهم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف پست کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هر یک
پنج درم سک رامک هر یک دو درم و نیم **سفوف مقلیاثا** اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را
مفید بود صفت آن خرنوب بریان کرده سی درم زیره موصوف ده درم بزر گندنا تخم گندنا بلیله سیاه در آب
خیسانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و شربتی یک مثقال با آب سرد بخورند **سفوف نشاسته** اسهال
و سحج را مفید بود صفت آن تباشیر و زرشک تخم خشخاش سفید مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم
بکوبند و بروغن بادام بریان کرده یا بروغن گل چرب کنند و پنج درم با گلاب بخورند **سفوف سماق** اسهال و تشنگی
را مفید بود صفت آن سماق انار دانه زرشک هر یک بریان کرده ده درم مورد پنج درم خرنوب سه درم صمغ عربی
گلنار هر یک درمی بکوبند و شربتی یک مثقال بخورند **سفوف زرشک** مقوی معده است صفت آن زرشک سماق
انار دانه بریان نانخواه زنجبیل آرد سنجد هر یک ده درم بکوبند و با آب یک مثقال تند یا سرد **سفوف بزوری**

با دهان بشکند ص آن نانخواه کرویا تخم کرفس انیسون هر یک دو درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دارفلفل
هر یک نیم درم قند بیست مثقال آخر اشتها آرد و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود ص آن زرنباد
تخم کرفس هر یک درمی نانخواه کندر هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم قند
بیست درم آخر سرعت خروج منی را که از حرارت بود مفید باشد ص آن تنگو دو درم تخم توزک سه درم کشنیز یکدرم
بکوبند و مثقالی بخورند آخر لدغ عقارب را مفید بود ص آن ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک
ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود ص آن سورنجان دو درم سقمونیا یک درم
لبابه سه درم قند سی درم شربتی سه درم باشد آخر اوجاع مفاصل ضعف معده را نافع باشد ص آن نعناع
قاقله سنبل مرزنجوش سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهربا هر یک سه درم سک انخر هر یک درمی
بکوبند سه درم بخورند آخر سده و فضلات طحال را مفید بود ص آن تخم کاسنی کزمازج هر یک نیم درم بنجنکشت
یکدرم و نیم بکوبند و در هم بیامیزند و دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زائل کند ص آن فطراسالیون تخم
هر یک سه درم باب ششم در قرصهای مسهله وغیره قرص طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را
مفید بود صفت آن طباشیر دو درم ترنجبین با مغز تخم خیارین کدو هر یک دو درم و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید
کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر
کتیرا هر یک ده درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشند قرص طباشیر معتدل حمیات حاده و لهیب عطش را مفید
بود صفت آن طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک درمی و نیم مغز تخم خیارین تخم کدو و کاهو و کاسنی و توزک و صندل هر یک
نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند قرص طباشیر بسیت ورق گل یکدرم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم
نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک
دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک دو درم و نیم بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند قرص زرشک کبیر
حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود ص آن عصاره زرشک مغز تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یکدرم بکوبند و
باب ترنجبین بسرشند آخر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل یکدرم

سنبل هر یک دو درمی بکوبند و با سکنجبین سرشند قرص کهربا نفث و نزف دم را سفید بود صفت آن خشخاش سفید مصطکی کهربا
هر یک دو درم زعفران ده درم بکوبند و با آب سرشند قرص گلنار سهال و نزف دم را سفید بود صفت آن ماخوذ طین مختوم و
صمغ عربی متساوی بکوبند و با آب گلنار سرشند قرص تخم کشوث سده و کبد و طحال را نافع بود صفت آن تخم کشوث تخم کاسنی
و توزک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند با سکنجبین سرشند قرص افسنتین سده و کبد و طحال و عسر البول و امراض بلغمی را سفید بود صفت
آن افسنتین تخم کرفس انیسون هارون بادام تلخ متساوی بکوبند و با آب سرشند قرص ... قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را
سفید بود صفت آن ورق گل هفت درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک دو درمی بکوبند با آب سرشند قرص
ورد کبیر اوجاع معده و سوء هضم و استسقا و حمیات بلغمی را سفید بود صفت آن ورد عود سنبل مصطکی اذخر سلیخه فقاح اذخر حبی
افسنتین هر یک یک مثقال شراب سرشند و شربتی دو مثقال باشد آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را سفید بود صفت آن ورق گل
شش درم تخم کشوث چهار درم سنبل یک درم قرص ریوند حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود صفت آن ریوند چینی
شش درم روناس راوند سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هر یک دو درم بکوبند و با آب سرشند قرص کافور حمیات حاده
ورق را سفید بود صفت ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار کدو و توزک بیخ مهک ... هر یک
هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشند قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود صداع
ورمد را سفید بود صفت آن بنفشه دو درم بیخ مهک رب السوس هر یک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان نیم دانگ بکوبند و با آب
سرشند و این شربتی باشد آخر مسهل بلغم و صفرا بود صفت آن بنفشه دو درم رب السوس نیم درم تربد دو درم سقمونیا دانگی جمله یک شربت
است آخر رب السوس بنفشه ده درم تربد بیخ مهک هر یک سه درم بکوبند و با آب سرشند شربتی سه درم قرص سنبل ورم کبد و
معده را سفید بود صفت آن فقاح اذخر سلیخه ریوند قصب الذریره سنبل هر یک سه درم زعفران انیسون قسط عافث هر یک دو درم
مصطکی مقل کندر هر یک دو درم شوکران نیم درم شربتی یک مثقال قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را سفید بود صفت آن تخم کرفس شهدانه
هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم حماض مغز بادام افیون هر یک سه درم حب الکاکنج بیست و پنج عدد تخم خیارین
مقشر هشت درم بکوبند و با آب رازیانه سرشند شربتی مثقالی باشد قرص خشخاش قروح سینه و ریه و وجع آن را مفید بود صفت آن
ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کثیرا بیخ مهک هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
طباشیر نیم درم قرص گل ارمنی اسهال و نفث دم را نافع بود صفت آن گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم طراثیث

دو درم کتیرا طباشیر شاهبنج هر یک نیم درم بیخ مهک سه درم بکوبند و با آب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم آخر تخم خیارین
مقشر پنج درم تخم توزک بیخ مهک هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک ده درم نشاسته کتیرا هر یک دو درم می باید بآب نیم
در حبها مسهله و غیره حب ایارج تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مفید بود
صفت آن ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک ده درم غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک
دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب قوقایا اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را
نافع بود صفت آن صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک
سه درم بکوبند و با آب قراح بسرشند شربتی دو درم باشد حب شبیار صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد
ورق گل سرخ هر یک دو درم بکوبند و با آب بسرشند شربتی دو مثقال باشد وقت خواب حب قوقایا صبر سقوطری مصطکی
عصاره افسنتین هر یک ده درم سقمونیا شحم حنظل هر یک دو درم بکوبند و با آب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر
اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صفت آن صبر سقوطری مثقالی تربد یک درم
حب النیل غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مقل کتیرا هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس
بسرشند و حب سازند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صفت آن صبر سقوطری تربد سفید ماهی زهره هر یک دو درم
سورنجان یک مثقال کتیرا شحم الحنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم بکوبند و با آب کرفس
بسرشند و این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود صفت آن بنفشه
دو درم تربد یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم افتیمون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب قراح
بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود صفت آن هلیله زرد
کابلی هر یک پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل
یک درم و نیم قرنفل فودنه هر یک دو درم بکوبند و با آب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را
مفید بود صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند
شربتی دو درم باشد حب غافث حمیات بلغمیه و سوداویه را مفید بود صفت آن صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافث افسنتین رومی
بکوبند و با آب بسرشند شربتی یک مثقال باشد حب کبیچ قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفت آن

سکبینج تخم کرفس از بروت هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم تربد بهشت درم شحم حنظل سه درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم
حب المخیقون کبیر صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند صفت آن هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون
سقمونیا سه درم افتیمون پنج درم ایارهٔ فیقرا تربد هر یک هفت درم قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو دانگ بکوبند
و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هر یک درمی شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ
بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب افتیمون مسهل سودا بود صفت آن افتیمون دو درم غاریقون تربد چرب شده
بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یکی درمی نمک هندی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد
حب فادیا قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند صفت آن زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دار فلفل نانخواه مصطکی هر یک درمی
و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حبها زنند بمقدار نخودی و هر یک حب از آن نوبتی اسهال کند حب شیطرج
اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و ظلمت بگشاید صفت آن تربد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل قرنفل دار فلفل
سفید شیطرج هر یک دو درم فلفل دار فلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی
سه درم باشد حب ایارهٔ اعلال سرد معده را مفید بود صفت آن ایارهٔ فیقرا شش درم هلیلهٔ زرد چهار درم نمک هندی
دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارهٔ فیقرا هر یک درمی نمک هندی نیم درم
سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب السعال سعال را که از حرارت بود
مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیارین مغز تخم نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک درمی رب السوس دو درم بامحلب
سه درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حبها زنند بمقدار نخودی زیر زبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید
افتد صفت آن مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه متساوی بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند
حبی که بوی دهن خوش کند صفت آن جوزبوا قاقله قرنفل فوفل کافور دارچینی خولنجان هر یکی درمی بکوبند و مشک در
گلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حبها زنند آخر پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل جوزبوا انار
هیل زنجبیل کبابه بسباسه سعد هر یک ده درم مشک یک درم بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند باب نهم
در ایارجات - ایارهٔ فیقرا امراض سرد معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن
مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه دار فلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری

سنل جمیع بکوبند و باهم بیامیزند یک مثقال ازان استعمال کنند ایاره جالینوس شحم حنظل غاریقون بعسل الفار
بریان کرده اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون فرفیون هریکی پانزده درم بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه
فراسیون هریکی هفت درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارچینی جاوشیر جندبیدستر دار فلفل فطراسالیون
هریکی چهار درم بکوبند و دو مثقال ازان شربتی باشد و در نسخهٔ دیگر مقل بسفایج و افتیمون و کمادریوس و سلیخه نیست و بعضی
گفته اند که صبر و زعفران هریکی چهار درم شربتی یک مثقال است ایاره لوغاذیا تنقیهٔ بدن از فضلات غلیظه و از حبس
کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و داء الثعلب را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق
و سعفه و حمی و دوار و تغیر عقل و وسواس و جنون و امراض کلیه و مثانه و اورام بارده و سرطانات را مفید بود صفت آن
شحم حنظل پنجدرم بعسل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا ماشا ساذج خربق سیاه سیر بری هوفاریقون فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی اسفایج سکبینج جندبیدستر مر فطراسالیون زراوند طویل [illegible]
افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس هریکی دو درم افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری هریکی
شش درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود یا جلابی از افتیمون و بسفایج هریکی سه درم زوفا سه درم پوست
هلیله کابلی سه درم گاوزبان پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ایاره روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیهٔ بدن
از سودا و بلغم کند صفت آن شحم حنظل کمادریوس هریکی بیست درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر
هریکی شش درم زراوند مدحرج فطراسالیون دار فلفل ابیض سلیخه دار فلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هریکی
دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایاره ارکاغانیس امراض مزمنه
و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای آب و اوجاع حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و کلب کلب و تشنج و قولنج را
مفید بود صفت آن شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه کمادریوس
هریکی بیست درم بعسل الفار بریان کرده صبر فرفیون زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هریکی
ده درم جعده دارچینی سکبینج و سنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج هریکی دو درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی چهار مثقال باشد بعد از شش ماه اگر بجهت کلب کلب تناول کنند پنجدرم سرطان سوخته با دو ضعف کنند
و اوجاع شکم و رحم را با آب سداب و وجع کلیه و کبد را با آب کرفس ایاره شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم

شحم حنظل شقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون شقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال حماما اسارون حاشا حب البان هر یک تخم کرفس دو تخم گزر هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم شاهسفرم و تخم فرنجمشک و بالنگو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افتیمون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه ایارج که مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود صفت آن شحم حنظل ده درم کمادریوس سلیخه فلفل سیاه و سفید هر یک دو درم صبر مر زعفران هر یک درمی سقمونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات غیر مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را نافع بود صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود صفت آن سنا پنج درم پنج مهک سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود صفت آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بالنگو گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره سه درم تربد ده درم مویز ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل آب بماند در وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بسته در اندازند تا سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج شکافته ده درم غاریقون پنج درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک پنج درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون سادج هر یک درمی تخم فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک درمی ملح نفط حجر لازورد هر یک ده دانگ شحم حنظل دو دانگی و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند

مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفراء حاد دفع کند صفت آن پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک
پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب
و اوجاع صدر و سعال را مفید بود صفت آن سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طائفی
پانزده درم بیخ مهک ده درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر
ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج را دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن سنا هفت درم
بیخ مهک سورنجان روباه تربک هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک
ده عدد سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخی که حمیات محترقه و ذات الجنب را
مفید بود صفت آن سنای بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی خبازی
هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را مفید بود صفت آن افتیمون ده درم
صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب نهند و شب در جای گرم و بعد از سه روز
صافی کنند و بست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید
بود صفت آن پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بست درم
بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبانروز بخیسانند
و دو رطل از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود صفت آن آلو سیاه آلو بالو هر یک بست عدد عناب ده عدد
تمر هندی بست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند نقوعی که ادرار
بول و طمث کند صفت آن تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب
در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند آخر نقایا امراض حاده را مفید بود و عروق را
از فضول پاک کند صفت آن آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طائفی بست درم تمر هندی شصت درم تخم کاسنی
کشوث کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب گرم بر آن ریزند و روز در آفتاب نهند و شب بجای گرم
نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند باب دوازدهم در حقنها حقنه
که در امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد عناب بست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم

جو نیمکوفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه آید صافی کنند شکر سرخ
ده درم دران حل کنند و آبکامه و روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج
را مفید بود صفت آن حلبه برگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بست عدد خطمی خشک
بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید صافی کنند
بوره یک درم نمک ده درم مقل نیم درم عسل روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضاء
سفلی را مفید بود صفت آن مقل اشق سکبینج هر یک نیم درم جاوشیر جند بیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه
تخم کرفس سیالیوس هر یک دو درم حلبه خشک بابونه شبت هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر
بجوشانند تا به ثلثی آید صافی کنند و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند
حقنه که حمیات حاده را نافع بود صفت آن عدس مقشر نیمکوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی
هر یک بست دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هر یک ده درم نمک بوره هر یک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید
بود صفت آن شاهتره قیصوم زراوند بیخ کبر قنطوریون رق سپندان صعتر سورنجان حاشا هر یک ده درم شحم حنظل
مازریون هر یک نیم درم روغن کنجد بست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود صفت آن خشک بابونه اکلیل الملک
شبت هر یک کفی بیخ کرفس هر یک هفت درم گندم انجیر [illegible] اند مجموع نیمکوفته هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس هر یک
درمی سکبینج [illegible] خطمی قنطوریون هر یک نیم درم [illegible] سداب تر ملق هر یک بیست عسل و روغن زنبق و خیری
و آبکامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم حقنه که سحج و قروح امعاء را مفید
گردد صفت آن پوست کنار بلوط هر یک ده درم گلنار دانه مویز ورق گل هر یک پنج درم ورق مورد دوازده درم
بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم با ده درم روغن گل بزنند اقاقیا
یک درم اسپید کاغذ سوخته در سه نشاسته بریان کرده درم الاخوین هر یک نیم درم عصاره لحیة التیس نیم درم
بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید صفت آن شحم حنظل یک درم قنطوریون باریک پنج درم
ورق سداب فودنه هر یک شش درم صعتر پنج درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم جند بیدستر سکبینج
جاوشیر هر یک پنج درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک دانه سبوس

زیره بیده انجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم حنظل یک درم بوره نیم درم انگامه ده درم روغن زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند صفت آن عناب ده عدد سپستان بست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی بهوس هر یک کفی بجوشانند و آب چقندر سی درم روغن کنجد بست درم انگامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند باب سیزدهم در شیافها و فرزجها شیافی که قولنج بگشاید صفت آن جندبیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار اسپند متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک هندی شحم حنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود صفت آن بوره زهره گاو قثاء الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشته آخر محروری مزاج را نافع بود و در عقب مسهل که قاصر باشد بکار دارند صفت آن ترنجبین نیم درم بوره صابون خطمی نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود صفت سکبینج بوره مقل شحم حنظل برابر بکوبند و با شکر بسرشند آخر در حمیات و امراض حاده بکار برند صفت نمک بوره خطمی متساوی بکوبند و بشکر بسرشند آخر زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد صفت آن مر افیون کندر زعفران متساوی بکوبند و با آب گشنیز بسرشند آخر مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هر یک درمی بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و وجع رحم را که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل قنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درمی میعه مصطگی روغن سوسن بابونه غاریقون پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بخیسانند و پیه بگدازند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند بصوف فرا دارند آخر اختناق رحم را مفید بود صفت آن پیه مرغ و بط زعفران سنبل حماما مصطگی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که رفتن خون را مفید بود صفت آن مر اقاقیا هر یک دو درم گلنار صندل سوخته نشاسته قرظ سوخته شب یمانی زعفران هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و با آب بسرشند و بر دارند آخر مر اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و با آب بلسان الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث باز دارد صفت آن جی تی گل پوست انار مورد عوسج پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان روغن ناردین هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت آن تخم شبت و کرفس سداب قنه سکبینج مصطگی مر حماما زیره قسط رومانا قسط میعه سائله سنبل علک الانباط اشق جندبیدستر متساوی بکوبند و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند آخر که دم طمث

بازدارد صفت آن شب یمانی نیم درم افیون بزر البنج هر یک دو دانگی آخرمردا سنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی هر
بکوبند و شیاف سازند و بردارند فرزجه که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند
و بردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند صفت آن سک و زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان دران اندازند
تا آب بخورد و بجاید و خشک شود و آنرا پاره پاره کنند بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فرزجه
که فرج را تنگ کند صفت آن فقاع اذخر یک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند و
خشک کنند و پاره ازان بکار برند فرزجه که رطوبت فرج را باز دارد صفت آن مازو تخم حماض هر یک ده درم سرخ
هر یک نیم درم بکوبند جفت بلوط گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و باین ادویه بیالایند و استعمال کنند باب
چهاردهم در روغنها . روغن ناردین منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندرونی را مفید بود
و شراب و ضماد آن اوجاع رحم و احتقان رحم را و در تحلیل چکانیدن و کلیه و مثانه سود دارد صفت آن قصب الذریره
ورق غار سعد عود بلسان ساذج اذخر راسن اهل سود و قردمانا مرزنجوش هر یک بست درم بکوبند و در دیگی کنند
و با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنج رطل روغن کنجد بران ریزند و بآتش بجوشانند پس صافی کنند
و روغن گل و حماما و سلیخه و عصاره مورد تر و مر هر یک هشت درم بآب و روغن که اول صاف کرده اند غمر آب
بجوشانند و صاف کنند و سرد نمایند و بعد ازان جوز بوا پنجاه درم سنبل رومی قرنفل سیعه هر یک سی درم روغن
بلسان شش درم ادویه نیم کوفته کنند و بآب و شراب این روغن صافی در آمیزند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان هفت درم باآن ضم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط
مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید بود صفت آن قسط قرفه اشنه ایرسا میعه سنبل ساذج هر یک ده درم مر و روغن بلسان
سلیخه هر یک پنج درم مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خیسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن
ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آخر اوجاع برودت کبد و معده را مفید بود و تقویت عصب کند و موی بر رویاند
صفت آن قسط ده درم سلیخه شش درم ورق مرزنجوش شصت درم نیم کوفته شبی در آب خیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن
کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را برویاند و تقویت کند و استرخای مفاصل را
مفید بود صفت آن ورق مورد تازه دوازده من در آب بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی ماند

اگر عوض مورد عصارهٔ مورد کنند اقوی بود آخر مورد خشک بست رطل بکوبند و در شراب شانزده روز بخیسانند و بعد از آن بجوشانند
و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد در آن ریزند روغن بابونه اوجاع کبد و ریاح را مفید بود صفت آن بابونه تازه
بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در سه رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند روغن فستقین همچنین بگیرند
آخر بابونه تازه یا خشک یک من در چهار من آب بجوشانند تا به یک من آید پس صافی کنند با یک من روغن کنجد بجوشانند روغن گل
ورق گل تازه یک من بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام
روغن بکشند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی طلاء ورق گل بست بمالند و با یک من روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب
بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یک من با دو من بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق نیز
چنین بسازند روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز از آن بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند چهار من از آن آب در یک من
روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند صفت آن یک رطل مصطکی
در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی مکوبند و با روغن بجوشانند
تا گداخته شود روغن بان اعصاب نرم کند و دوی را کم نماید و تقویت اعصاب نماید صفت آن مغز حب البان بکوبند و با آب
بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت و تسمین باه کند و او را نیز همچنین بسازند روغن آمله تقویت
و تسوید شعر کند صفت آن آمله پوست بیخ صنوبر مساوی نیمکوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن غار
داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود صفت آن ورق حب الغار در روغن صبر بجوشانند و در ظرفی نهند و هفته در آفتاب نهند روغن حسک
عسر بول و درد گرده را مفید بود صفت آن زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن
ریزند و بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود صفت آن گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و در روغن
یاسمین خیری و اذخر همچنین بگیرند روغن سوسن اورام را تحلیل دهد و صلابات نرم کند صفت آن سلیخه قسط حب البان مصطکی
هر یک ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیمکوفته با سی عدد گل سوسن آسمانجونی ورق کرده در روغن کنجد رطلی
بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز استعمال نمایند روغن سداب [illegible]
اعصاب و ریاح را مفید بود صفت آن نیم من ورق سداب تر چهار من روغن کنجد و چهار من آب [illegible] بجوشانند تا روغن
باقی ماند روغن مرزنجوش همچنین بگیرند روغن عنبر که موی را سطبر و دراز کند صفت آن ساذج هندی [illegible] قسط هر یک سه درم

لادن یکدرم زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند
آخر دانه سورد و تخم کرفس برگ مورد و تخم جفیند گل شقائق پوست جوز لادن پر سیاوشان متساوی بکوبند چنانچه گفته شد
آخر که بواسیر اورام را مفید بود صفت آن مقل ده درم شق جاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ هریک پنجدرم بکوفته
در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند باب یازدهم در سعوطات و عطوسات و غراغر و سنونات
سعوطی که سهر دماغ گرم را مفید بود صفت آن آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر شیر زنان متساوی بکوبند و بیامیزند و در بینی کشند
سعوطی که صداع گرم را مفید بود صفت آن طباشیر دو درم نشاسته کافور هریک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه بر سر کشند آخر صداع
بارد و لقوه را مفید بود صفت آن صبر شونیز بوره متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود صفت آن فلفل مامیران شیطرج هریک
درمی مشک اشیع پنجانگشت هریک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بر کشند آخر که لقوه و فالج را مفید بود صفت آن شحم حنظل [illegible]
فلفل جند بیدستر کندش متساوی بکوبند و در خرقه تنک ببندند و ببویند آخر شونیز بوره جند بیدستر شحم حنظل فلفل هریک
درمی کندش صبر هریک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش
خربق سفید جند بیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود صفت آن خربق سیاه مرزنجوش هریک
ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هریک پنجدرم مشک دانگی فلفل دارفلفل هریک سه درم غرغره
که فضلات را از دماغ و سر فرود آرد صفت آن عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل هریک دو درم خردل فلفل هریک چهار درم
انار دانه پنجدرم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود
صفت آن عدس کفی عناب ده عدد روباه تریک یک درم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و رب توت
ده درم دران حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نضج دهد و منفجر گرداند صفت آن سیر یک درم خمیر ترش ده درم مرو شک پنجدرم
غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود صفت آن شبت ورق گل عصاره لحیة التیس ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود صفت آن کشنیز خشک عدس هریک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند
و با آن مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود صفت شب یمانی مازو هریک دو درم تخم گل چهار درم هریک نیم بکوبند
و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود صفت آن زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و
با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود صفت آن حب النار ورق غار در سرکه بجوشانند

وبدان مضمضه کنند سنونی که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم
نوشادر اذخر مصطکی هر یک دو درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک در دندان بمالند سنونی
که دندان سیاه شده را پاک کند صفت آن قرنفل دو درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو سوخته سه درم
سنونی مفید سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته
سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیح چوب زرد
جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمرهٔ گز هر یک پنجدرم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم
سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند صفت آن گلنار سورد فودنه نمک سوخته نمک
هر یک ده درم نوشادر دو درم مویزج سه درم مازو یکدرم آخر که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد صفت
آن ثمرهٔ گز وسک هر یک سه درم لحیة التیس و طین مختوم و اهل هر یک دو درم دارصینی چهار درم آخر فودنه ده درم
شب یمانی پنجدرم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک
سوخته پنجدرم زعفران مر سنبل مصطکی سعد هر یک ده درم سماق گلنار هر یک درمی سنونی که بن دندان سخت
کند صفت آن تخم عود کرمانج بورهٔ ارمنی زبد البحر متساوی بکوبند سنونی که درد دندان را که
از برودت بود مفید باشد صفت آن فلفل ده درم بورهٔ ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم
آخر سیر شونیز هر یکی دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر مویزج پنج شبت قسط دوائی که قلع اسنان کند
صفت آن شب یمانی مر متساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که بر آید آخر
نشتر در اطراف دندان فرو برند زاج و مازو و مویزج شب یمانی دار فلفل بسایند بشمع و قطران بسرشند و بر دندان
نهند آخر عاقرقرحا در سرکه بخیسانند چهل روز بعد از آن بسایند و نشتر در حوالی دندان فرو برند و این دوا بر آن
نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات طلائی که کلف و نمش را مفید بود صفت
آن پوست بیضه اشنان آب خربزه پرورده آرد جو بیخ نی پوست عدس آرد باقلا فوفل زبد البحر
ماسیران نخود بادام تلخ متساوی بکوبند و بآب ترب و شیر دختران بسرشند طلا کنند آخر ترمس باقلا نخود کوفته کرسنه
تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب البان زبد البحر زراوند مدحرج هر یک ده درم فلفل تخم ترب کندش هر یک

درمی شیطرج بزرگ سرگین گنجشک انزروت هر یک دو درمی و نیم بکوبند و بآب سبوس بسرشند طلائی که بهق سفید را
سفید بود صفت آن زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و با روغن زرد بسرشند و طلا کنند
طلائی که برص را ببرد صفت آن شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس تخم خردل متساوی بکوبند
و با سرکه و آب بسرشند طلا کنند ضمادی که بهق سیاه و سفید را سفید بود صفت آن کندش خربق سفید بیخ سقمونیا
هر یک ده درم شقائق بست درم روناس شیطرج خردل ملح اندرانی تخم ترب شحم حنظل هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند
طلائی که جرب را سفید افتد صفت آن کبریت فلفل مرداسنگ چرک نقره زراوند خرزهره متساوی بکوبند و زیت
در زیت بکشند و همه بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش ساعت رها کنند پس بآب شنان بشویند طلائی که
جرب و قوبا را مفید بود صفت آن زرنیخ اقلیمیا زرد صبر مر اقاقیا حضض سعد شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی بکوبند
و بآب کشنیز بسرشند ضمادی که اورام حاده کبد را مفید بود صفت آن صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک
سی درم ورق گل فوفل بنفشه آرد هر یک چهار درم بکوبند و بروغن گل بسرشند و بران نهند ضمادی که حرارت قلب
و کبد را ساکن کند صفت آن سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض فیلزهره لادن هر یک ده درم عود چهار درم بکوبند
و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد را ساکن کند صفت آن شمع سفید
سی درم روغن گل و بنفشه هر یک بست درم باهم دیگر بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب تاجریزی و آب کشنیز و کاسنی
و بستان افروز و خل خمر یک بسایند و بران موضع نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود صفت آن مقل ازرق بست
درم اشق ده درم با قلا ترمس کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه برگ بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و مقل انجیر در سرکه
خیسانند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند و اگر
اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند مفید بود آخر انجیر سیاه پنج عدد در سرکه خیسانیده قسط چهار درم بادام تلخ ده درم
بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در خلل خلد معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند
ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت آن بنفشه صندل سفید مغاث خطمی بنگ آرد جو سورنجان متساوی
بکوبند و با روغن گنجد و سفیدهٔ بیضه و سرکه بسرشند ضمادی سلمویه اگر بر فم معده نهند قی آورد و اگر بر ناف
نهند اسهال و اگر بر زهار نهند ادرار بول و طمث کند صفت آن برنج کابلی قثاء الحمار هر یک سه درم خربق سفید مرداسنگ

فائده ضماد مسالی امتلاء رحم سم را سود دارد صفت آن علک الانباط مصطکی سنبل الطیب هر یک ده درم روغن نرگس و روغن شبت از هر یک بست درم شهد انجیر هفت درم ... پنج درم اکلیل الملک هشت درم در اجزا گرفته

هر یک چهار درم پیه بز پنجدرم دردی زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی که کسر و خلع را
مفید بود صفت آن مغاث گل ارمنی هر یک بست درم خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و باسفیده بسرشند
آخر ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی راسن کندر سماق زعفران هر یک پنجدرم بکوبند و بآب مورد
بسرشند آخر ماش بست درم لادن گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و بآب گرم و سرد و گلاب بسرشند
آخر که پستان را بحال خود بگذارد تا بزرگ نشود صفت آن آرد جو دوغ سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و بر او سه
پیاپی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند صفت آن دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلا آب پودنه بسرشند ضمادی
که ورم پستان را مفید بود صفت آن باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک ده درم زعفران پنجدرم بکوبند و بسفیده تخم مرغ
بسرشند ضمادی که سعفه را مفید بود صفت آن زنجار اشق زراوند مقل خردل زاج متساوی بکوبند و با روغن
گندم و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت
مازو زردچوبه مرداسنگ زراوند نطولی که سهر و زکام گرم را مفید بود صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر
پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر ازان فرود آرند و بر سر آن ریزند نطولی که صداع بارد را مفید
باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفت درم نمام ورق غار شیح هر یک چهار درم آخر مالیخولیا را
مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی و باه ترک تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه
هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بخار آن بردارند و آب صافی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند
نطول که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفت درم نمام ورق غار شیح
هر یک چهار درم نطول مالیخولیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی و باه ترک
تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آب صافی آن
با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه
زیره صعتر مرزنجوش شبت سداب متساوی بجوشانند آبزن که قولنج و عسر بول ریاح بارده را نافع بود صفت آن خسک بابونه
اکلیل الملک شبت حلبه و باه ترک خطمی رازیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران نشینند

باب هفتدهم در ادویه عین عزیزی که ابتدای نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود و مقوی

بصر باشد و رطوبت زائل کند صفت آن توتیای هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته بسد سادج اقلیمیا ذهب صبر سقوطری
سرطان بحری زعفران سنبل هر یک دو درم شادنه مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک درمی
و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ آخری اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان بحری مس سوخته توبال مس اثمد توبال نحاس سادج
صبر نحاس محرق فلفل سفید و سیاه دار فلفل نوشادر هر یک درمی شادنه مغسول دو درم و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر
جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه عین را مفید بود صفت آن اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم
نمک اندرانی سادج هندی اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل جند بیدستر سنبل اثمد هر یک ده درم قرنفل یک درم صبر سقوطری
پنج درم اشنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک بسته دو درم
شقال عصاره مامیثا پنج درم نمک سحق کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک ده درم
مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده سادج فلفل دار فلفل هر یک ده درم مشک شحم حنظل هر یک
نیم درم قرنفل اشنه هر یک درمی روشنائی که سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و عشا را مفید بود صفت آن
شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دار فلفل هر یک چهار درم فلفل سیاه و سفید زبد البحر
هر یک هشت درم صبر سنبل قرنفل هر یک چهار درم و نیم زنجبیل بلیلج هر یک ده درم زعفران نوشادر هر یک درمی نسخه آخری
مس سوخته شادنج هر یک پنج درم فلفل دار فلفل زعفران شحم حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره هر یک درمی اقلیمیا زر
دو درم کحل زعفران تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را مفید بود صفت آن زعفران سنبل هر یک ده درم فلفل دانگی
و نیم دار فلفل یک درم نوشادر نیم درم مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی بصر بود صفت آن اثمد پنج درم توتیا
مارقشیشا پنج درم اقلیمیا زر مغسول ب لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنج ده درم کحل سادج تقویت
عین کند و مژه برویاند صفت آن سرمه شش درم مارقشیشا چهار درم اقلیمیا ذهب ده درم زعفران بسد هر یک نیم درم قرنفل
قراطی لولو دانگی و نیم کحل بنفشجی ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود صفت آن شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله مشک یک دانگی مس سوخته
مازو هر یک درمی سادج دو دانگ سنبل دار فلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زائل کند صفت آن زبد البحر اقلیمیا
ذهب سرگین سوسمار مرجان مرقشیشا سرطان بحری هر یک چهار دانگی نمک اثمد پنج درم شادنه لولو ناسفته هر یک نیم درم
توتیای هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دار فلفل سنبل قرنفل هر یک دانگی و نیم مامیران نمک هندی هر یک ده دانگ کحل اعبر

جرب و قروح را مفید بود توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم و نیم شیح سوخته بو تو قلیمیا از هر یک ... کحل مادر
مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد صفت آن اثمد توتیا هندی توبال مس شیح سوخته هر یک چهار درم
مامیران یکدرم کحلی که سبل را مفید بود صفت آن پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم
شادنج مغسول ده درم برود حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود صفت آن توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هر یک پنج درم
زنجبیل دارفلفل سه درم ملح هندی مامیران هر یک دو درم بکوبند و بآب غوره هفت روز بپرورند و بعد از آن خشک
کنند و بسایند آخر توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم برودی که
حرارت عین را ساکن کند صفت آن قلیمیا ذهب چهار درم توتیای هندی سرمه هر یک پنجدرم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند
و در خرقه کنند و بشویند و بمالند و بعد از آن خشک نمایند با دو دانگ کافور سحق کنند برودی که رمد را مفید بود صفت آن
شادنج مس سوخته افیون نشاسته هر یک پنجدرم صمغ عربی سه درم قلیمیا چهار درم اسفیداج شصت درم بسایند برود سود
و اوجاع چشم را مفید بود صفت آن افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ پنجدرم مس سوخته درمی
قلیمیا ذهب پنجدرم صمغ عربی چهل درم توتیا هندی قاقله مرقشیشا هر یک دو درمی سرمه بست درم نبات دو دانگ حضض جلیه گلنار
شادنج هر یک دو دانگی برود کافوری توتیای کرمانی مغسول پنجدرم کافور دو حبه برود دیگر که بیاض و رمد را مفید بود صفت آن قلیمیا
شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کتیرا نشاسته هر یک دو درم انزروت هشت درم ذرور صفر کبیر اوجاع عین را که
از رطوبت بود مفید باشد صفت آن انزروت بشیر خر پرورده پنجدرم ماميثا دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ
ذرور ابیض رمد حدیث را مفید بود صفت آن انزروت پنجدرم نشاسته دو درم نبات و صمغ عربی هر یک دو درمی ذرور صفر صغیر
رمد صبیان و ریاح و وجع را مفید بود صفت آن انزروت پرورده ده درم شیاف ماميثا دو درم نشاسته چهار درم
زرد و کبیر سه درم با هم بسایند ذروری که رمد کهنه را مفید بود صفت آن اسفیداج قلیمیا فضه هر یک دو درم شادنه مس سوخته
سه درم و نیم و کتیرا شش درم بسد بیخ هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون سه درم لولو ناسفته بحری نبات نشاسته هر یک چهار
درم ذروری که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بود صفت آن آبله زبانه نجاه درم فیلزهره کلنگ و خروس و کبک هر یک سه درم
مشک کافور هر یک نیم مثقال بسایند و در آب ازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند ذروری که رمد را مفید
بود صفت آن انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند اکسیر عین قروح عین را مفید بود صفت آن

شادنج مغسول لولو بسد توبال برنج مس سوخته قلیمیا ذهب یکی ده درم سرمه و قشتشا زبد البحر هر یکی دو درمی دروری
که قرح عین را مفید بود صفت آن شادنه مغسول شیح سوخته هر یکی ده درم پوست بیضه شتر مرغ نشاسته پنج درم دروری
که بیاض را مفید افتد صفت آن سرطان بحری قلیمیا ذهب گیمسوخته مار شیح سوخته زبد البحر متساوی بسایند
شیاف قیصری طرفه را مفید بود صفت آن شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یکی شش درم قلقطار سوخته
زنجار هر یکی هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و بآب رازیانه بسرشند و شیاف سازند در سایه خشک کنند
بوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینارجون وجع و حرارت و ظفره را مفید بود صفت آن قلیمیا ذهب
اسفیداج هر یکی ده درم کثیرا مر هر یکی پنج درم بسد لولو خون سیاوشان هر یکی چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یکی
دو درم زردچوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا هر یکی نیم درم بکوبند و بآب بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارات
ظلمت و ضعف عین را مفید بود صفت آن انزروت صبر زعفران هر یکی دو درم زهره کفتار زهره کبک و غن بلسان یک
درمی بسایند و بآب بسرشند و شیاف سازند آخر زهره کلنگ و سبوت و تیس و عقاب و باز و کبک و باشه و روباه و خرس و سباط
در سایه خشک کنند و متساوی بسایند ده درم از آن با شحم حنظل و سکبینج و فرفیون هر یکی دو درمی بسایند و بآب رازیانه بسرشند
شیاف قیمرج ظفره و سبل و بیاض را مفید بود صفت آن کحل زنگار سادج هر یکی درمی نیم قلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل
هر یکی نیم درم اشق و سکبینج را بجوشانند و باقی را بکوبند و بدان بسرشند شیاف اسود وجع و سبل را مفید بود صفت آن اسفیداج
چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یکی درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل افیون هر یکی چهار دانگ و نیم درم شیافی که درم
عین و رمد و دمعه را نافع باشد و حرقت سبل را مفید بود صفت آن قلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یکی چهار درم مر سنبل
نشاسته هر یکی درمی و نیم اقاقیا مغسول بست و چهار درم بکوبند و بآب روباه ترک بسرشند شیاف ابیض حرقت
و ابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یکی دو درم قلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و به سفیده
تخم مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود صفت آن شادنه مغسول شش درم مس سوخته چهار درم بسد لولو کهربا هر یکی دو درم
صمغ عربی کثیرا هر یکی پنج درم خون سیاوشان زعفران هر یکی نیم درم صمغ بجوشانند باقی بسایند و بدان بسرشند آخر
جرب و سلاق و سبل و قشر خارجی جفن را نافع بود صفت آن شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی ده درم مس سوخته چهار درم بسایند و بشراب بسرشند شیاف اخضر بیاض و اکل را صفت آن زنجار درسبح نیم

اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هریک درمی بکوبند و بآب سداب بسرشند آخر جرب و سبل و بیاض و آثار قروح
غشاوه را نافع بود صفت آن اقلیمیا فضه افیون هریک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هریک دو درم اشق بخیسانند
و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف صفت اغبر غشاوه و ابتداء آب را نافع بود صفت آن انزروت شیاف مامیثا هریک هشت
درم مربوره ارزیز قلقل سفید هریک چهار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر غشاوه و سلاق را
نافع بود و فتره بر ویاند و مقوی بصر باشد صفت آن اقلیمیا زراقاقیا هریک پنجدرم رونحج دو درم افیون هریک یکدرم صمغ عربی
زنجار هریک چار درم اثمد یکدرم باب هجید بهم درم آهم و ذرورات مرهم داخلیون خنازیر و اورام صلب را
تحلیل برد صفت آن مرداسنج ده درم بسایند و با بست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه و بزرگ خطمی هریک
بست درم بر سر آن بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم زنند تا آنرا استانتی حاصل شود مرهم کافور گوشت
برویاند و ریش خشک کند صفت آن شمع سفید اسفیداج هریک دو درم و روغن گل چار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی باهم بیامیزند
مرهم سلیقون با قوت گوشت برویاند صفت آن زفت راتینج هریک پنجدرم قنه چار درم بازیت بگدازند آخر مرداسنگ سیلیقون
انزروت زراوند مدحرج هریک یکدرم صبر زفت رومی راتینج شمع هریک پنجدرم روغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر
و سرطان را نافع بود صفت آن مرداسنج پنجدرم قنه اشق هریک ده درم علک البطم شش درم شمع ده درم زنجفر چار درم بازیت
یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم خل قروح را خشک کند و گوشت برویاند صفت آن مرداسنگ ده درم بازیت و سرکه هریک چهل درم
بسایند و دو درم زردچوبه بسایند و با آن ضم کنند و بزنند مرهم زنجار گوشت زائد کند و قروح را خشک گرداند صفت آن علک البطم
راتینج هریک پنجدرم زنجار ده درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره اکله و حرقت آتش را مفید بود صفت آن آهک بشویند
با روغن زیت بیامیزند آخر آهک شسته چهل درم تخم چقندر و کرنب شمع هریک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم مرسل
اورام صلب و خنازیر و سرطان و طاعون را نافع بود صفت آن شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ هریک چار درم جاوشیر زنجار قنه هریک
ده درم اشق هفت درم زراوند طویل میعه هریک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند باقی را بزیت بگدازند و مرهم سازند
مرهم اسفیداج گوشت برویاند صفت آن شمع ده درم روغن گل پنجدرم بگدازند و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم
قلقطار قروح مزمنه و سرطان و اورام حاد و سیه را نافع بود صفت آن بیه خوک و زیت هریک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار
چهل درم باهم بسایند مرهم شادنج بسر خرو شقاق و قروح فروج و قضیب را نافع بود صفت آن روغن گل بنفشه هریک

بست درم شمع شش درم اسفیداج عصارهٔ لحیة التیس شادنه مغسول گل ارمنی هر یک ده درم افیون مصری
پنجدرم آخر ناهی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند صفت آن مرهم سنگ شش درم گلنار برنج سرمه زرد چوبه
خون سیاوشان شیح سوخته شب یمانی اقلیمیای فضه هر یک درمی و با شمع و زیت مرهم سازند آخر مرداسنگ
ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر دقنه و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم
بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح مقعده و گزیدن دواب را نافع بود صفت آن مرداسنگ یکدرم اسفیداج
پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند سفیدهٔ تخم مرغ با آن بزنند مرهمی که سوختگی آتش را
نافع بود صفت آن شمع سفید کوهان شتر گداخته هر یک پنجدرم زفت رومی دو درم قطر اسالیون رحی آب گشنیز ده درم مرهمی
که حرقت آتش را مفید بود صفت آن خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیدهٔ بیضه با هم بیامیزند مرهمی
که گوشت زائد ببرد و او را ملتحم گرداند صفت آن اشق در آب خیسانیده و با هم چندان صابون و زهاون بسایند و
با ربع آن زرد چوبه بیامیزند و نیک بر دیگ دوای اکال بود عفونت و آکله و گوشت زائد را بکند صفت آن زرنیخ سرخ و زرد
هر یک شش درم مرد و درم آهک آب نزده ده درم بلوه درم زنجار یکدرم بسایند و بخل خمر بسرشند و قرص سازند
خشک کنند در وقت حاجت که گوشت فاسد را بخورد صفت آن آهک آب نزده ده درم زرنیخ سرخ و زرد و قلقطار هر یکی دو درم
کندر اقلیمیای فضه خربق سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند آخر آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار توبال
مرداسنگ خبث رصاص هر یک مثقال ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود صفت آن انزروت دم الاخوین متساوی
بکوبند ذروری که گوشت برویاند و قروح خشک کند صفت آن صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنجدرم ذروری که خون باز دارد
و جراحات خشک کند صفت آن مر صبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر و کارد را نافع بود و خون باز دارد
صفت آن مر صبر انزروت دم الاخوین زنجار زرنیخ اشق متساوی ذروری که قروح را مندمل گرداند صفت آن صبر گلنار
روسختج مغسول اقلیمیای مغسول متساوی ذروری صبر گلنار مر مازو زرد چوبه باب نوزدهم در حلاوات و مسمنات
حلوائی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و ناقه را مفید بود صفت آن قند یک من با چاریک آب در دیگ کنند و بجوشانند
تا منعقد گردد پس دارند و یک اوقیه بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بر سر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوائی که گرده و باه را
تقویت دهد صفت آن حلوای آرد سفید یا کمی روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل و بیست درم گلاب یکدرم زعفران با هم بیامیزند

وبران ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز فستق دران ریزند و فرود آرند آخر آرد شسته یکمن سه رطل آب و
ده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن کنند و بزنند عصیده تمر مقوی باه بهوی آن خرما حب دانه
بیرون کرده با دو من آب بجوشانند تا حل شود پس فرود گیرند و بدست بمالند و بپالایند و با رطلی قند و رطلی عسل و یکدرم
زعفران بجوشانند و کعک خرد کرده کوفته و بیخته آنقدر که باید دران ریزند با یکمن روغن کنجد بریان کنند و جوز و
بادام و فستق مجموع مقشر دران بریان کنند مسمن مغز بادام فندق فستق حب چلغوزه شهدانه بکوبند و بعسل سرشته شوند
و هر روز مقدار بیست درم تا سی درم بخورند سفوفی که فربه کند صفت آن بادام فندق حب مغز کنجد خشخاش هر یک بیست درم
کسیلا ده درم فانید مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند مسمنی که محروری را مفید بود صفت آن نخود شبانروزی
در شیر گاو خیسانند و سی درم ازان با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و قند هر یک سی درم بادام مقشر
پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم ازان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند آخر نخود باقلا حرف سفید
نانخواه هر یک دو درم کسیلا چار درم زیره کرمانی فلفل هر یکدرمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید سرشته شوند و ثانی سرشته
با شیره حسو سازند آخر مغاث جوز گندم بهمن زرنباد کتیرا خشخاش کهربا هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر
بیامیزند و هر روز بیست درم ازان با شیر و روغن حسو سازند مسمنی که هزال از اکل طین حاصل شود باز دارد صفت آن خشخاش کهربا
بهمن زرنباد بکوبند و با شیر و شکر حسوا سازند و بعد ازان بحمام روند مسمنه که فربه کند صفت آن کله میش فربه بستانند و بکوبند و نیم
رطل ازان و دو رطل شیر و نخود و برنج شسته و گندم هر یک ده رطل و نیم بکوبند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود پنجاه درم
ازان آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد ازانکه دفع براز کرده باشند
و بخوابانند در ماهی پنج نوبت همچنین کنند که موجب فربهی باشد باب سیزدهم در متفرقات حابسات رعاف کاغذ سوخته
شاخ گاو کوهی سوخته از روت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو سوخته شب یمانی هر یکدرمی
کافور دانگی بکوبند و در بینی دمند آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یکدو درم بکوبند و با آب مورد
بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم زاج را با لسان الحمل تر سوخته
بسرکه باز نشانده هر یک یکدرم عصاره لحیة التیس ریباج سوخته هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته ده درم بکوبند و
با آب لسان الحمل بسرشند حابسات قی ادویه که قی صفراوی باز دارد صفت آن نعنع خشک انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل آب غوره

هر یک سه درم پوست فستق نیم درم بکوبند و مثقالی از ان با آب سیب یا به بخورند آخر کرفس سودا و بازدارد حص آن نافع تخم گل چهار درم

زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یک

دو درم بکوبند و دو درم از ان با آب بخورند آخر قی و هیضه را نافع بود حص آن انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یک رمی [illegible]

آب بجوشانند تا بنیمه آید صافی کنند عود مشک هر یک رمی بسایند بسر آن ریزند و صافی کنند و بخورند آخر مشک در

قرنفل سعد هر یک ده درم کرانج پوست انار کنند هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند و با آب سرشند شربتی یک درم بیاشامند

ادویه که اشتها گل خوردن قطع کنند حص آن زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم قرنفل پنج درم بکوبند

و مثقالی بخورند آخر مصطکی دو درم عود خام رمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین بیامیزند و بدو نوبت

بخورند ادویه عرقیه اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن بمالند عرق نیاید و آب شکر سبز همچنین کند آخر

عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و پیاز و اگر مازو سوخته و کوفته بروغن گل پرورده

در بدن بمالند عرق بسته دارد آخر گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده بسایند و با سرکه در بدن بمالند حرق باز دارد

آخر گلنار مورد مازو متساوی بکوبند و با آب [illegible] ره بمالند آخر گل ارمنی ورق گز بکوبند با روغن مورد بمالند ادویه

حبل بهمن سرخ کتیرا اسقنقور زهره گاو زرنباد درونج هر یک مثقالی لوبیا سفته خردل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند

و بعسل سرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از ان مجامعت کنند که موجب حمل شود فرزجه [illegible] مثقال چهار

درم روغن بلسان دو درم جاوشیر بیخ نرگس هر یک رمی عسل سه درم باهم بیامیزند و بصوف بردارند آخر پیه خرگوش

دم گیلی و سماق مرزنگوش زعفران عود هر یک رمی بکوبند بعسل سرشند و بردارند آخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هر یک

سه درم سادج ترومانا هفت درم پیه بط و مغز شمع روغن سنبل هر یک دو درم با سفیده بیضه ده درم بیامیزند و بعد از طهر بردارند

بخوری که نافع بود خون خرگوش سداب شیشعان متساوی بکوبند و بروغن گاو تازه سرشند و در مجمر آتش نهند

و بر زیر گیرند بخوری دیگر زرنیخ جوز سرو میعه مروج مازو هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه سرشند

و حب سازند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند دوائی که چون استعمال کنند جنین مسقط نشود حص آن زرنباد درونج مازو جند بیدستر

حلتیت مصطکی شیر هر یک رمی زنجبیل دو درم قند دوازده درم مسک نیم مثقال بسایند و با عسل سرشند دو درم تا دو

مثقال بخورند فرزجه که درین باب نافع بود حص آن فسطرا فلیون شیح هر یک دو درم افیون فلفل هر یک [illegible] بکوبند و بعسل سرشند و بیاشامند از

مجامعت برداراند ادویه که در استعمال آن استدلال جویند بدانکه زن آبستن خواهد شد یا نه کندر حب البلسان هر یک
دو درم سعد قرنفل دارچینی هر یک یکدرم سنبل چهار درم ساذج نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمر آتش نهند و زن دامن
گیرند اگر بوی بخار آن از دهن بیرون آید آبستن خواهد شد ادویه که مسکر باشند گاه باشد که جهت اخراج پیکانی
یا داغی یا شقی کردن حالت هشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج شوند افیون نیم درم خشخاش سیاه دو درم تخم کاهو ست
درم در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی آید نیم رطل گندم پاک در آن بجوشانند تا آب تمام نیست شود پس گندم خشک کنند و
بکوبند و مثقالی از آن هر که را بدهند بیخود شود آخر خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک پنج مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند و
صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی از آن مسکر بود اگر اشنه در شراب بجوشانند و بدهند که بیخود کند و چون خواهند که افاقه شود
شبت بجوشانند و بدهند یا رازیانه در شراب بجوشانند و اگر از آن تمادی شوند تریاق کبیر بدهند و اگر خواهند که مستی دهشیار شود
سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شربتی از شراب غوره برف سرد کرده اگر چهار روز بان در شراب خیسانند و از آن
شراب کسی را بدهند دشمن شراب گردد و یکس خشک کرده دانگی بسایند و در شراب کنند همین عمل کند و اگر سکبینج و مقل هر یک
مثقالی شب یمانی شیح کعب خوک را زیانه هر یک مثقالی سوخته باهم بسایند و آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک
شود با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل بر قضیب مالند همین کنند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ
سوخته و سرگین کبوتر و زهره خروس و اشنان سوخته هر کدام که باشند دانگی بسایند و زن بخود بردارد موجب دشمنی گردد
و اگر بالنگو و گاو زبان و لولو و مامیران و مرماحوز و مرزنجوش صعتر عود خام بسد هر یک مثقالی بکوبند و شراب مثقالی نباشتا
کسی که عاشق باشد بدهند عشق او زائل گردد و اگر همین نسخه طالیسفر بستان افروز و تخم تمام زنجبیل پنجنکشت فراسیون افلونیا
قیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و آب خیار بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بسایند و کسی را
دهند که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد و اگر علق و خراطین را بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار
مالیده شود بزرگ گردد و اگر قضیب بحری درشت بمالند و بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر
عاقرقرحا دو درم تا ده درم آب غیصل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر سرکه ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه
دران اندازند و بردارند و بر ذکر نهند چون خشک شود دیگر بردارند مکرر چنین کنند و اگر نر رگ عود و سعد و در آس عود و قرنفل
و رامک هر یک دو درمی مشک دانگی و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه بیالایند و بخود بر گیرد فرج را تنگ گرداند و اگر مشک

وسک و زعفران ریحانی بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر دو ازند فرج را گرم گردانند و اگر کبابه با حلتیت در دهن دارند و
آب آن بر قضیب بمالند لذت حاصل شود و اگر فلفل و زنجبیل و سقمونیا با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب چینی نزد قومی گرم و تر ست در اول حکیم عماد الدین محمد را هم اعتقاد همین ست و گروهی یابس
در حرارت معتدل دانسته اند و گروهی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و امتزاج
با آب موجب بی سرعی می ست و تقویت باه او و نزد جمیع رطوبت فضلیه بسیار دارد لهذا مقوی باه هست و برودی
تشقق میگردد و در امزجه مرطوبی اثر سوراخ وار زیاده هست بنابر زوال رطوبت فضلیه بعضی گرم و خشک دانسته اند
لیکن بسبب مجاورت آب یبوست و حرارت ضعیف میشود و نزد محققین کتب اقوی لیکن در زائد بودن [...] الکیفیتین
فاعلیتین اختلاف ست چوب چینی مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده مجفف رطوبت
غریبه ملطف و سریع النفوذ در عمق بدن و مفتح سده و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق ست و منقی روح از کثافات خون
و ملین صلابات و تعقدات و قاطع قروح و جروح مزمنه متعسر العلاج و آتشک و اکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه
مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و نواصیر و وجع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و بهق سیاه و اکثر
امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تسخین لون و تنویم و تسمین بدن و امراض خصیه و رفع سمیت خلط و
قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت النفع ست و آنکه در بعضی امزجه مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه ست
چه نحیف و محرور را تعریق و استعمال شیرینها و ادویه حاره مضر ست و مبرد ورا در تبرید و کثرت آب با قلت قدر چوب چینی
و صاحب بلده اختیار اجرم آن که مسدد قوی ست لهذا در اکثر مواد استعمال جوشانده او ست و مربای او ضعیف الاثر ست
از طبیخ او مگر در ضعف معده و دماغ و باید دانست که خوبی بیخ چوب چینی آنست که در روی و کم گره و غرقی باشد و بعضی گفته اند
نیم غرقی یعنی هرگاه در آب بیندازند در میان بایستد و ته نشین نگردد چه غرقی دلیل افراط ثقل وی و دلیل فجاجت ست و نیز باید
که کرم خورده و کهنه و سخت که از کار رندیده بدشواری بریده شود نباشد و میانه باشد در خردی و بزرگی اگر جامع صفات حسنه
باشد بزرگی بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر و اگر جامع صفات نباشد کوچکتر بهتر ست مگر آنکه مثل کمان بسیار پیچ نباشد
و سطح ظاهری وی مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و ملین صلابت و لون متوی الاجزا بود زیرا که استوای

دلیل است بر آنکه نضج جمیع اجزاست و طبعی بر وی غالب نباشد و بقدر غیر محسوس باشد که نضیج نیافته بود در طبیعت غالب بس ست
بر آنکه وی طبعی نبوده و بی رائحه بود که دلیل است بر بودن این طبیعت خود و عدم امتلا و تغییر یافتن رائحه و دیگر آنکه
از مفسدات و متغیرات مثل بخارات کافور و زعفران و چند بید ستر و ایارج و مشک و امثال آن مثل رسیدن آب باران و
آب باد و گرمی آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن آن در سبیل و شکر مانع افتادن کرم ... اگر آنکه ... نباشد و نگاه
قصد خوردن کنند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اکثر حاجت فصد و مسهل افتد و گاهی به تنقیه اکتفا نموده می شود و
گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نمایند سیما مغسول ... مناسب ... ادنی
مدت ترک آب یک هفته است و قبل شروع نمودن این هیچ عادت بکم خوردن نمک نمایند تا اینکه وقت شروع نمودن
قدر قلیلی از نمک باقی باشد و برای مزاج گرم خریف و برای مزاج بارد ربیع مناسب است در گرما گرم و در سرما سرد استعمال ممنوع است
و بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و سبزیات و فواکه
رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم دانند
و از شیرینیهای مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز کنند اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بید مشک
و گلاب و دیگر اشربه استعمال باید کرد و اگر دیگر عوارض مثل هیچ و جز آن رو دهد ادویه این مرض همراه چوب چینی با عرقیات
استعمال باید نمود و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت بگذرانند و چون از خوردن وی فراغ شود
همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و بتدریج
در عرصه بیست روز تمام ترک کنند و از حمام و جماع تا اربعین پرهیز باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از بیست روز قصوری ندارد
و بسیار باشد که موجب مضرت بسیار گردد و ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت بود و در آخر شباب نیز مجوز است
و ترکیب خوردن این دوا را بطریق متعدد در رساله با مرقوم شده اما طریقه مخصوص این دوا آن است که بگیرند یک
مثقال چوب چینی و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا سفال آب آهار قلعی دار انداخته ... مناسب
که وزن دو آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند و بعد از آن که دو پهر بگذرد در آتش ملایم بپزند که چهار حصه یک حصه باقی ماند
آهسته در ظرف ... صاف کنند نیم دام وقت صبح و نیم دام وقت شام با قدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بنوشند و باقی
بجای آب ... نمایند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و حلوا و کباب ... و حلویات مناسبه ... دام

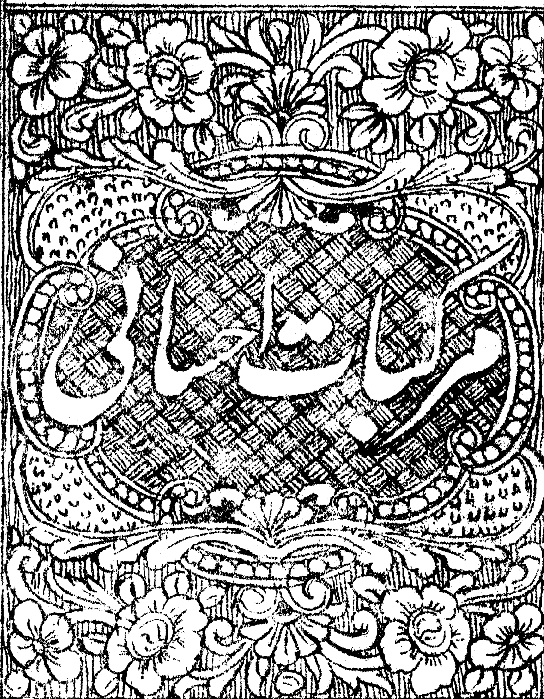
و پسته و گوشت مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هرچه طبیب دانا فرماید و از سبزیها پیاز بقدریکه
رائحه گوشت باصلاح آرد و بدیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار
آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته واکنند این آخر جمیع حوائج ضروریه
مثل روی شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته همه جامه و کلاه و پایجامه و
جز آن رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه نگاه دارند و بدن را باحتیاط از هوا دارند تا هوا اثر نکند بعد سه
روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا افزوده باشند و آنچه از چوب چینی اول زبون سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که برای
استعمال تیار میشود افزوده باشند و اینکه مرقوم شد اکثر به است والا گاهی از یک مثقال که برای خوردن مقرر است زیاده
و کم هم نمود غرض همه امور مفوض برای طبیب است و باید که سرپوش دیگ را سرنگون بگذارند و خمیر محکم بگیرند که بخار یک
برنیاید و از هر جا که بخار برآمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و باید که باتش نرم بجوشانند و بهتر آنست که سنگ
بر سرپوش بگذارند زیرا که بسیار است که در قوت بخار سرپوش بلند میگردد معلوم نمودن اینکه آب بمقدار
مطلوب رسیده باشد چند طریق است اول آنکه قدر آب اینکه بعد طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند
سرچوبی نرم یک گذاشته سوراخ در سرپوش نمایند و چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ بیندازند تا هر جا که تری
باشد نشان سازند پس در اثنای طبخ امتحان کرده باشند تا به نشان برسد فرود آرند دیگر آنکه مقدار مطلوبه از آب
در دیگ انداخته و سر آنچه گرفته در ترازو وزن نمایند بعد از آن در اثنای طبخ وزن کرده باشند هر گاه برین وزن برسد
از آتش فرود آورده نگاه دارند طریق سوم آنکه تجربه و امتحان معلوم نمایند که در یک پهر شب اینقدر آب میسوزد و همین قدر باقی بماند
برین قیاس نموده طبخ میداده باشند و باید که سعی کنند که طبخ تمام تا دم صبح شود چنان نشود که وقت خوردن آب سرد گردد
باید که هر دو دیگ سرپوش نزدیک مریض آهسته آهسته واکشند تا بخار نخست او بسر و بدیگر اعضا برسد و اگر علت در عضو دیگر
بود آن عضو را بخار چوب چینی بگذارند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد سه روز تعریق توان کرد و اگر نه هر دو روز یکبار و یا پنج روز
یا هر هفته یکبار همه غرض مفوض برای طبیب بهتر آنست که روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق اینست که علیل را بر کرسی
[illegible] یا کرسی چوبی که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر سر کشند و در آنوقت همراه نفس را بیرون
گذاشته بپوشند که [illegible] دهان کم گردد و [illegible] از جبال [illegible] را که از پوشیدن تمام راه نفس بند

نموده بودند هلاک ساختند پس راه نفس کشاده باشد و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیگی در زیر
کرسی در آورده بتدریج بخار برسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید و عرق تمام شود پس دیگ برآورده آب صافی را
گرفته یک دو پیاله از همین آب بپاشانند بتدریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از لحاف برآیند و لباس خود
بپوشند باید دانست که قدر آب جوشانیدن بحسب مزاج مختلف ست در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر
جوشانند و آب زیاده نگاهدارند و در مزاج بارد ثلث یا ربع آب نگاهدارند و نیز در مزاج حار فقهای سرد در چوب چینی
مختلط کرده میدهند و گفته اند که بهتر آنست که در سه چار روز اول تعریق بنشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات
رقیق شوند و مواد استعداد اندفاع بهم رسانند بدانکه سفوف چوب چینی در مزاجهای و معده های که رطوبت غالب
باشد با دویه مناسب بغایت نافع ست لیکن باید که سده و ورم در احشا نباشد چه درین حالت نهایت
مضرست و میرهاشم گفته که گاهی بتنهائی و گاهی به نبات و بعضی اوقات با دویه مناسبه هر مرض و مزاج
ترکیب نموده سفوف نموده با گلاب بید مشک عرق گاوزبان دادم بغایت موثر یافتم قدر خوراک چوب چینی
در سفوف چیند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند
و در بدن متوسط مائل باعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک مثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد
از یک مثقال شروع نمایند تا دو مثقال بتدریج رسانند نهایت تا سه مثقال و مدت خوردن این سفوف
دوازده یا پانزده روز ست و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی ست و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد بهتر
آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد

خاتمة الطبع

فراوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین آوان سعادت توامان کتاب لاجواب
و نسخهٔ انتخاب منبع فوائد ضروری اعنی کفایهٔ منصوری مع رسالهٔ چوب چینی در مطبع نامی
منشی نول کشور در ماه نومبر ۱۸۸۳ع مطابق ماه ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هجری با هتمام بمقام لکهنو
منطبع گردید

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان



مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور میں زیور طبع سے مزین ہوئی

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور فہرست اُنکی ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب کے معلوم فرماسکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ سادہ میں کتب طب اُردو و فارسی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو وے؛

کتب طب اُردو

تشریح الاسباب مسمی بہ منظر العلوم از قاضی شیخ الٰہی بخش صاحب۔

رسالہ زبدۃ المفردات ورسالہ نظم بارق منظوم از حکیم سید علی حسن صاحب۔

زبدۃ الحکمت - از حکیم مولوی قمر الدین۔

مفید الاجسام - مع رسالہ فوائد عجیبہ - از سید فضل علی نیٹو ڈاکٹر۔

شفاء الامراض دستور العمل اطبا جسمین کلیات اور معالجات امراض کا اسطرح اندکورہے کوئی دقیقہ فن طب کا فروگذاشت نہین ہوا ہے قابل ملاحظہ اور تحفظ معالجین اور مستعملین ہے۔

طب احسانی - مطبوعہ مطبع نظامی۔

ایضاً - چھاپہ دہلی۔

قرابادین احسانی - از حکیم احسانعلی صاحب

تشریح الاجسام - از میر افضل علی۔

علاج الغربا - مترجمہ حکیم غلام امام صاحب۔

طب اکبر اُردو - مترجمہ حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی۔

قانون عشرت - از شیخ عشرت حسین۔

اکسیر القلوب ترجمہ مفرح القلوب - فارسی از حکیم محمد اکبر ارزانی مترجمہ مولوی حکیم نور کریم۔

تحفۃ الاطبار - از حکیم شرف حسین خیرآبادی۔

قرابادین شفائی - اُردو از حکیم ہادی حسین خان صاحب مرادآبادی۔

قرابادین ذکائی - اُردو ترجمہ فارسی از حکیم ذکاء اللہ خان و مترجمہ از حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی۔

مجربات اکبری اُردو - از حکیم واجد علی۔

طب نبوی - مرتبہ حافظ اکرام الدین۔

رموز الحکمت - مصنفہ حکیم رجب علی۔

معالجات احسانی - از حکیم احسان علی صاحب اسمین معالجے عمدہ عمدہ درج ہین۔

علاج الامراض اُردو - از حکیم ارسطو زمان جناب ہادی حسین خان صاحب مرادآبادی۔

رسالہ قارورہ - از حکیم غلام علی صاحب۔

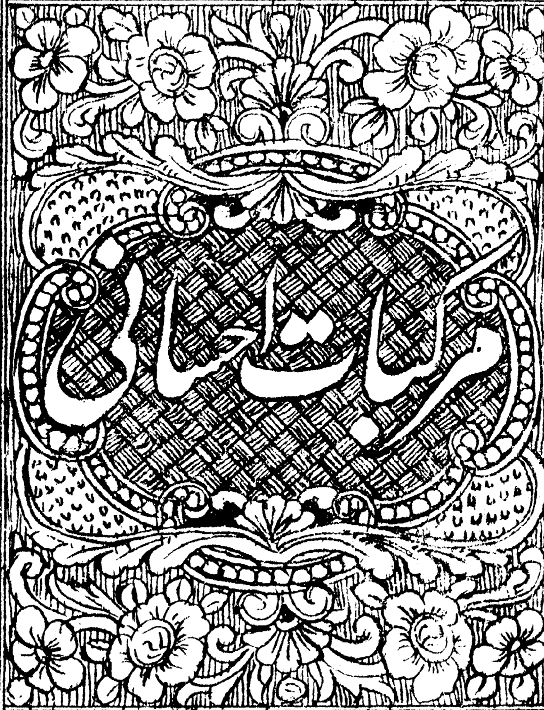
عملیہ مسیحی - از حکیم سید محمد ولی

کیمیاے عناصری ترجمہ قرابادین قادری از حکیم نور کریم

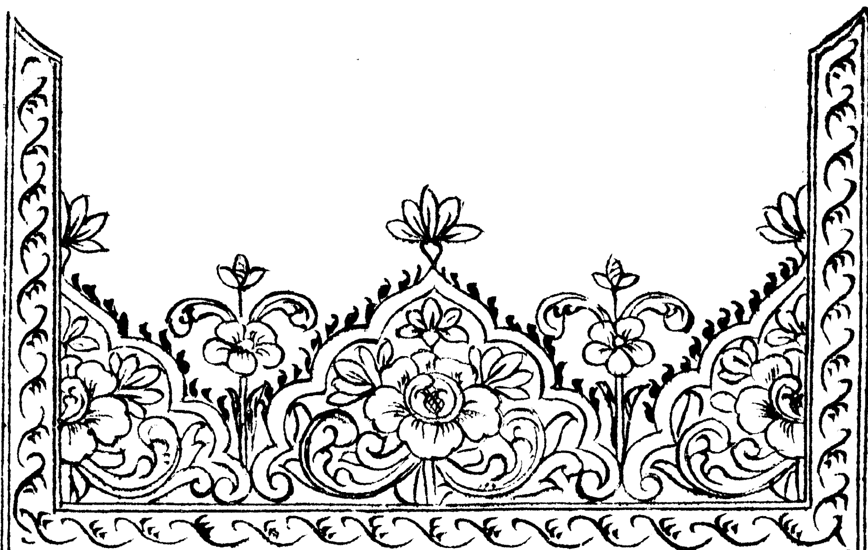
مجمع البحرین - از حکیم حیدر خان رئیس جالندھر

امرت ساگر اُردو - از پنڈت پیارے لال۔

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان



مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور میں مزین بہ طبع ہوئی



بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد و حید حکیم برحق کہ صناع بدائع قدرت کاملہ اپنی کو بترکیب متکاثرہ و متواترہ نمودار کیا و نعت بیغایات
حضرت خاتم الانبیا جنکی شان مین لولاک لما خلقت الافلاک نازل ہوا صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ واصحابہ
و ذریاتہ و اتباعہ اجمعین واضح ہو کہ جناب سید المرسلین رحمۃ للعالمین نے فرمایا خیر الناس من ینفع الناس یعنی بہتر
وہ آدمی ہی جو پہونچاتا ہی و پہونچاوے آدمیونکو نفع بس تعمیل لفظ مضارع کی ایسی چاہیے کہ زمانہ حال مین و آیندہ سے بھی
متعلق ہو مگر بغور کوئی فعل افعال سے ایسا نہین ہی کہ جسکی تاثیر نفع کی دوا پایدار رہی سوائے فعل تحریر تسطیر
و موضوعات تحریر سے کہ علوم عدیدہ مین کوئی علم ایسا نہین ہی جس سے ہر فرد بشر کو علی حالہ نفع پہونچے مگر علم طب کا
کہ ہر قسم کے آدمیون کو ہر حالت مین قلیل یا کثیر نفع اوس سے پہونچتا ہی بدین نظر چند رسالہ علم طب مین
کہ طریقہ خاندانی راقم کا ہی سابقاً تالیف کیے گئے کہ بذریعہ چھاپہ شہرت پذیر و کار آمد اہل حاجت کے ہوے
و ظاہر است مسالک عمل علم طب سے یہ امر زیادہ سہل الامکان ہی کہ نسخہ جات مرکبات قدیمہ و جدیدہ سے واقفیت
ہو کہ تصور ہی فکر مین اونکے استعمال سے نفع ہوتی رہی چنانچہ اس امر مین پیشتر رسالہ قرابادین احسانی تالیف کیا
کہ ۱۲۸۵ ہجری مقدسہ مین مطبع نظامی مطبوع ہوا اور قدر دانون کو مقبول ہوا مگر طبع ثانی کی تاخیر سے شائقین
افسردگی ہوئی چونکہ افزائش و ترقی امور سہل حصول کی ہر آن مین ہو وابستہ موجب کارروائی کافۂ انام کی ہی لہذا بازدیاد
مرکبات و دیگر کارروائی مابعد مین مفید و موثر نکلے یہ قرابادین ثانی موسوم بہ مرکبات احسانی لکھا جاتا ہے

حق سبحانہ تعالی شانہ اس تحریر مختصر سے فوائد مابہ الاحتیاج خلائق کو عطا فرماوے بحرمت النبی وآلہ الامجاد وبرکت لا ایجاد
والتناد **مقدمہ** مرکبات مین جن امورات کا معلوم رہنا ضروریات سے ہی اس مقام پر ہی لکھے جاتی ہین اگرچہ قرابادین
مذکورین لکھے گئے ہین **فصل اول** بیان ضرورت ترکیب و وجوہ تسمیہ اُسکی مین واضح ہو کہ ہرگاہ مسئلہ صحیحہ علم طب کا
موجود ہی کہ یدبر الصحیح بالمشاکل و یدبر المریض بالمتضادیة ممکن ہی کہ ایسے اجزاے مفرد سے تدبیر کیجاوے کہ صحیح کی
مشاکل و مریض کی ضد ہون مگر ضرورت ترکیب کی دس قسم کی غرض سے ہوتی ہی الا ضرور نہین کہ ہر ترکیب مین
کل غرضین لاحق ہون بلکہ ایک یا چند غرضون سے اتفاق ہوا و ہوتا ہی **ایک** ایسی دوا مفرد جو بمقابلہ مرض یا
حال صحت کی کافی ہو ملیسر نہ ہو **دوسرے** دوا کی بو سے یا مزہ کی تیزی کو کم کرنا یا دفع کرنا ضرور ہو
تیسرے دوا کی بو سے یا مزہ تغیر کرنیکو **چوتھے** دوا کی قوت کو کم یا زیادہ کرنے کو **پانچوین** دوا کی تاثیر نفوذ کو
تیز یا سست کرنا ہو **چھٹوین** دوا کی تاثیر عضو خاص مین پہونچانے کو **ساتوین** بحالت موجودگی امراض
مختلف کی اعضاے چند مین بمقابلہ ہر مرض کے ادویہ مفردہ کو یکجا کرنا ہو **آٹھوین** جو مرض کہ اعدا اخلاط چند سے
مرکب ہو بمقابلہ ہر خلط کے ادویہ مفردہ یکجا کرنا جائز ہی **نوین** واسطے زیادہ کرنے ایام بقاے قوت
دوا کے **دسوین** بغرض آسانی استعمال کے وتسمیہ مرکبات اسطور پر ہی کہ جب مخترع اول نے ترکیب کی
ایجاد کیا تب بلحاظ کسی امر کے یا بلا لحاظ کے ایک نام سے موسوم کر دیا وتسمیہ تراکیب خاصہ کی یا باضافت
نام موجد کے ہوے مثل جوارش جالینوس و جوارش بوعلی کے یا باعتبار عمود ترکیب کے ہوے مثل حب صبر حب گوگرد
یا باعتبار افعال کے ہوئے مثل حب بواسیر یا حب مقوی یا وغیرہ کے یا جس شخص کیواسطے بنائی گئی ہی اُسکے نام سے
مشہور ہوئے مثل امروسیا و شیار ریطوس کے **فصل دوسری** قواعد اخذ و تحفظ ادویہ مفردہ مین جو ترکیب
نسخہ جات مرکبہ کی اجزاے مفردہ سے ہوتی ہی لہذا اولاً لحاظ اُنکی جودت و قوت کا ضرور ہی و طریق عمدہ اُسکا
یہ ہی کہ جو دوا جس مقام کی اچھی ہوتی ہو وہین کی مستعمل کیجاوے اور دریافت کرنا اس امر کا اُن کتابون سے چاہیے
جن مین ادویہ مفردات کا بیان ہی یا بیان اشخاص جو شیار و سیاح ہی اور سب دوائین مکان مرطوب یا نہایت
سرد یا ہوای تند اور گرد و غبار مین رکھنے سے خراب و کم قوت و ناقص ہو جاتی ہین اب جاننا چاہیے کہ دوا کی
تین قسم ہین جمادات و نباتات و حیوانات یا انھین تین قسم سے ظہور پذیر ہین **جمادات** وہ چیز ہین
جنکا نہ درخت ہو نہ جاندار ہون اُنکے لینے کے واسطے کوئی وقت مخصوص نہین کیا گیا اور
نہ اُنکے دیکھنے سے امتیاز ہو سکتا ہی کہ یہ کس وقت اپنے مقام سے لیگئی ہے الا اگر ایام معتدل

اور ایام بہار مین اپنے مقام سے لیجاوسے تو اولی ہی اور خوبی اُنکی یہی ہی کہ ادویہ منجر اور منجمد گی ہر جزو کا
آب و تاب اور رنگ اصلی برابر و قائم ہووسے اور جو چیز سیال یا نرم ہووے اُسمین کوئی چیز دوسری مخلوط
نہوئے تو اُسکی قوت کبھی زائل نہین ہوتی الا خراب و ناقص ہوجاتی ہی اور نہایت کہنہ ہونے سے
بھی قوت کم ہوجاتی ہی **نباتات** وہ چیزین ہین کہ جسکا درخت جمتا ہی اور وہ بھی دو قسم ہین
ایک جسکا درخت چند سال رہتا ہی اور بعد شباب کے ہر سال بہار لاتا ہی دوسرا ہر سال کسی فصل مین
پیدا ہوتا ہی اور سال بھر سے زیادہ نہین الا نادر و اتفاقیہ قلیل خواہ کثیر باقی رہتے ہین اور کل نباتات کا
ہر جزو سڑنے اور گھٹنے اور تغیر رنگ و مزہ و بو سے سے خراب ہوجاتا ہی اور قبل **انقضاے**
مدت معینہ بقاے قوت کی بھی قابل استعمال کے نہین رہتا درختان قسم اول کا برگ اُسوقت
لیا جاتا ہی جب بعد خزان کے پتی نکلتی ہی اور کلی جب قریب کھلنے کے ہووے پھول جبتک درخت سے
جدا نہووے پھل خام اور پختہ دونون لیا جاتا ہی اور اپنے اپنے موقع پر مستعمل ہوتا ہی مثلاً ببول کا پھل
خام لیا جاتا ہی اور اُسی مین قوت کامل ہوتی ہی اور آملہ کا پھل رسیدہ لیا جاتا ہی خام ناقص ہی تخم پھل پختہ کا
لیا جاتا ہی چوب اور بیخ اور پوست اُنکی اُسوقت لیا جاتا ہی جب درخت قابل بہار لانے کے ہوگئے
یا بہار لایا ہو اور درختون سے جو چیز ہر سال پیدا ہوتی ہی یعنی پتی اور کلی اور پھول اور پھل اور تخم اون کی
قوت کامل صرف ایکسال تک رہتی ہی بعدہ کم قوت ہوجاتے ہین اگر احتیاط سے رہی تو قابل استعمال کے رہتے ہین
ورنہ بالکل خراب ہوجاتی ہین مگر ترکیب سے زیادہ دنون تک قوت رہتی ہی جیسا مربے یا گلقند بنانی خواہ کسی
ترکیب مین داخل ہوجانے سے صمغ یعنی گوند جس قسم کے درختون مین ہوتی ہی بوقت شباب درخت کے اکثر ایام گرما
خود بخود چمڑا پھٹکر خارج مین جمع ہوتی ہی اور سوائے چمڑے مین درخت پر زخم کردینے سے بھی نکلتی ہی شیر
یعنی دودھ رطوبت سفید رنگ ہی کہ بعض درخت پر زخم ہونے سے خواہ شاخ پتلی توڑنے سے سیلان کرتی ہی
اُسکے رکھنے کی چند تدبیر ہین ایک یہ کہ کسی ظرف مین یکجا کرکے خشک کی جاوسے دوسرے کوئی کپڑا ترکرکے
خشک کرلیا جاوے بوقت ضرورت اُسکو ترکرکے نچوڑ لیا جاوے تیسرے درخت شیردار کی پوست خشک خواہ
ترکو جوش کرکے اور جنبش خوب دیکے صاف کرکے خشک کرلیا جاوسے **فائدہ** جو رطوبت خشک ہونیکے
بعد ترکرنے سے لزج یا سیاہ یا سرخ ہوجاوے اُسکو صمغ اور گوند اور گاد کہتے ہین اور جو سفید خواہ نیم رنگ
اور غیر لزج ہوئے اُسکو شیر اور دودھ کہتے ہین اور قوت اُنکی اصلی اُسوقت تک قائم رہتی ہے جب تک

رنگ و بو و مزہ تبدیل نہووے درختان قسم دوم جو ہر سال خودرو یا بونے سے پیدا ہوتے ہین انکے سب اجزا کی
قوت اصلی ایک سال تک رہتی ہی اُسکے بعد قوت کم ہوجاتی ہی مگر جب تک کہ سڑے اور گھنے نہین
اور رنگ و بو و مزہ تبدیل نہووے قابل استعمال کے ہی برگ اُس وقت لینا چاہیے جب قریب پھولنے
پھلنے کے ہوئے کلی اور پھول اور پھل اور تخم باوقات معینہ قسم اول کے لینا چاہیے بیخ اور پوست اُسکا
چوب اور پوست اُسکا اُسوقت لینا چاہیے کہ جب بعد پھولنے اور پھلنے کے درخت قریب خشکی کے
ہوجاوے **فائدہ** جو اجزا کے لینے کے اوقات لکھے گئے اُس سے یہ غرض ہی کہ اُسوقت اُن اجزا کو قوت کامل
ہوتی ہی نہ یہ کہ قبل و بعد وقت کے لینے سے لائق استعمال نہووے **حیوانات** دوائین تین طرح پر
مستعمل ہوتی ہین ایک بالکل مثل بیر بہوٹی اور کچھوا کے دوسرے احشا وغیرہ کے مثل ریگ ماہی اور سرطان
کے تیسرے بعض عضو کسی حیوان کا مثل تلخہ ماہی اور جند بیدستر کے جاننا چاہیے کہ حیوان جوان قوی کے
کل اجزا بہتر ہوتے ہین اور شناخت جوانی ہر حیوان کی علامات جداگانہ ہوتی ہین جنکی صراحت کی گنجایش
ہونا اس مختصر مین غیر ممکن ہی اور قوت ہر حیوان کی اُسکی حرکت توانائی اور زور آوری اور فربہی
اور لاغری سے دریافت ہوتی ہی اور ہر حیوان کا کل یا جزو بوقت جوانی اُسکی قابل لینے کے ہی
اور خشک کرنے اور رکھنے مین احتیاط چاہیے کہ متعفن نہوجاوے اور کیڑے پیدا نہوجاوین اور جب
تک رنگ اور بو اور مزہ متغیر نہوجاوے قابل استعمال کے ہی **فصل تیسری** بیچ بیان قواعد بنانے
دواسے مفرد کے دواے مفرد سے بغرض لطافت یا ابقاے قوت یا جودت تاثیر کے رب بیخ یا
چوب تازہ کو پانی مین پیسکر چھان لین اور پانی کو آگ مین پکاوین جب گاڑھا ہوجاوے دھوپ مین
خشک کرلیوین اور چوب و بیخ خشک ہی تو اُسکو نیم کوفتہ کرکے پانی مین جوش کرکے مل کے صاف کرکے
پکاوین جب گاڑھا ہوجاوے خشک کرلین اور پھولونکا رب اسی طرح سے بنایا جاتا ہی کہ آب افشردہ کو پکا کے
خشک کرلیتے ہین **عصارہ** صرف پتی اور پھول تازہ کا بن سکتا ہی اُسکو کچل کر پانی اُسکا نچوڑ کر دھوپ
مین خشک کرلیوین **ست** صرف لکڑی اور جڑ کا بنتا ہی اگر تر ہی تو اُسکو کچل کر اور اگر خشک ہی تو پانی
مین تر کرکے کچل کر ہاتھون سے خوب زور سے ملکر اور کپڑے مین چھان کر پانی کو کسی برتن مین رکھین
جب تہ نشین ہوجاوے اور پانی ٹھہر جاوے تب بتی لگا کے ٹپکا کر پانی کو دفع کردیوین اور اُسکو
دھوپ مین خشک کرلیوین **کھار** یعنی نمک ہر چیز کی کھار نکالنے کا یہی قاعدہ ہے کہ اُسکو جلا کے خاک

تھوڑے پانی مین دو تین پہر تک نم کر رکھین اُسکے بعد ایک کپڑے سنگلین مین رکھکر چارون گوشے کپڑے کے
علیحدہ علیحدہ باندھ کے نیچے اُسکے ایک برتن رکھکر اُس خاک پر پانی ڈال دیوین کھار نیچے
ٹپک آوے گا اُس پانی کو پھر خاک مین ڈالدیوین اسیطرح دو تین مرتبہ ٹپکا کر پانی کو ایک کلچی مین آگ پر
چڑھادین جب ایک جوش آوے ٹھنڈھا کرین کچھ خاک تہ نشین ہوجاویگی اسکو دفع کرکے پانی کو جلادیوین
کھار مثل نمک کے جم جاویگا دھوان جسکو کاجل کہتے ہین اسکے بنانے کے تین دستور ہین ایک یہ کہ صرف
دوا کو ہوا سے محفوظ رکھ کے جلاوین اُسکے دھوان پر ظرف گلی تمام کو رکھین دھوان جسقدر لپٹ جاوے
جدا کر رکھین دوسرے دوا خشک کو سفوف کرکے کپڑے مین بطور بتی کے لپیٹ کر چراغ مین
رکھکر تیل ڈالکر جلاوین اور بدستور دھوان لیوین تیسرے دوا خشک کو پانی مین پیسکر خواہ دوا
تر کا پانی نچوڑ کر اُس پانی مین کپڑا تر کرکے خشک کرین اور بتی بناکر بقاعدہ دوم دھوان لیوین اور جس
دوا کا بنانا ہو اُسکو ریزہ ریزہ کرکے گل حکمت بنا کر بھاڑ یا بھوبھل مین جلاوین کہ اُسکا دھوان اور شعلہ
خارج نہو خاک اگر گل حکمت مین جلاوین کہ دھوان اور شعلہ اُسکا نہ نکلے اور کوئلہ نہ رہے خاک ہوجاوے
تو عمدہ ہی اور اگر خارج مین جلاوین تو جس چیز سے جلاوین اُسکی خاک جدا کرنے مین کوشش کرین
روغن اکثر تخم کا روغن لیا جاتا ہی اُسکی تدبیر روغنون کے ساتھ مذکور ہوگی فصل چوتھی بیچ بیان
قواعد اصلاح اور تدبیر اجزاے مفردہ کے جس قوت اُسکی زیادہ یا سریع التاثیر یا لطیف ہوجاتی ہے اور
مضرت باقی نہین رہتی خواہ مفرد استعمال ہووے خواہ داخل ترکیب کیجاوے الا سبب ایسی نہین ہین
کہ بلا اصلاح کے استعمال اُنکا ناجائز ہووے اصلاح و تدبیر جمادات کی مروارید یعنی موتی کو گاے کے
دودھ مین جوش دیوین پھر پانی سے دھوکر موتی کو کھرل مین رگڑین صدف و مرجان بیچ مرجان کے
گل حکمت کرکے اسقدر آنچ دیوین کہ رنگ اُنکا مائل بسفیدی ہوجاوے عقیق و یاقوت و یشب کو
اور مانند اُسکے آگ مین گرم کرکے پانی مین بجھاوین قطع نظر اصلاح کے گھسنا بھی آسان ہوجاتا ہے
گھریا چاندی اور سونے کی آگ مین خوب گرم کرکے ایکبار سرکہ مین اُسکے بعد ایکبار پانی مین بجھاوین ان بعد
گھسکر پانی ملاکر تہ نشین کرلین پھٹکری کو چمچہ آہنی یا مسی مین آگ پر رکھین کہ پگھل کر خشک ہوجاوے
ایضاً گل حکمت کرکے تھوڑی آگ مین رکھین غیت [illegible] کو سات مرتبہ خوب گرم کرکے سرکہ مین بجھاوین پھر ایک
ہفتہ تک سرکہ مین ڈوبا رکھین پھر اُسکو [illegible] ملایم کرکے پانی مین کھولدیوین جو کچھ تہ نشین ہووے

اُسے لیکر سات مرتبہ پانی کو تجدید کرین پارہ چالیس مرتبے سنگین کپڑے مین صاف کرلین **بہروزہ** ایک
ہانڈی مین بقدر نصف کے پانی بھر کے اُسکے منھ پر کپڑا جھیر جھیرا باندھ کے اُس پر بہروزہ رکھ کے سرپوش سے بند کردین
اور ہانڈی کو آگ پر رکھین جب بہروزہ پانی کی گرمی سے ٹپک کر ہانڈی مین گر جاوے کپڑا مع کدورت
دفع کردین اور اسیطرح پانچ چار دفع کرین کہ قابل سفوف کے ہوجاوے **گندھک** ایک دیگچی مین بقدر نصف کے
دودھ گاے کا رکھکر اُسکے منھ پر کپڑا جھیر جھیرا باندھکر گرد اُسکے آٹا سان کر حلقہ کردین اور گندھک کو
ریزہ ریزہ کرکے کپڑے مین رکھین اور اُس پر الٹا توا اسیطرح رکھین کہ گندھک سے ملا رہے توے پر آگ کو نرم
کی رکھین کہ گندھک پگھل کر دودھ مین گرے پھر گندھک کو بایں رطوبت اُسکی دوسرے کپڑے مین چند بار ڈالین
توتیا کو باریک گھس کے پانی سے ٹکیہ بنا کے آگ پر رکھین کہ خشک ہوجاوے **ایضاً** توتیا کو پانی مین حل کر کے
گھول دین اور تہ نشین کو لیوین اور سات بار تجدید پانی کی کرین **مردار سنگ** کو رگڑ کر پانی مین
ملاوین اور تین روز تک کسی برتن مین رکھا رہنے دین روز دو تین بار جنبش کرو یا کرین پھر پانی کو دفع کر کے
تہ نشین مین پانی جدید ملا کے رکھین جب تہ نشین ہوجاوے پانی پھینک کے صاف کرلین **ہرتال** کو ریزہ ریزہ کرکے ایک
کلھیا مین رکھکر دیالی سے اُسکا منھ آٹا لگا کے بند کرین اور سوراخ دیالی مین کر کے خفیف آگ پر رکھین
جب تک دھوان سیاہ نکلے رکھا رہنے دین جب دھوان سفید نکلنے لگے اُتار لیوین **سنگ سرمہ** کو روئی
مین لپیٹ کر جلاوین جب دھوان نکلنا موقوف ہووے صاف کرلین **ایضاً** چربی گوسفند لپیٹ کر آگ
مین رکھین جب چربی جل جاوے سرخ ہوجاوے نکالکر شیر بز مین خواہ شیر گاو مین سرد کرلین **ایضاً** کھرل
کرکے پانی مین گھولکر تہ نشین کو خشک کرلین **نمک** ایک دیگچی مین رکھکر سرپوش بند کرکے آگ پر رکھین
جب تک اُسکا چٹکنا موقوف نہووے **سجی** کو ریزہ ریزہ کرکے ایک مٹی کی سفال مین آگ پر رکھین یہانتک کہ
ایک شب اُسکی تبدیل ہوجاوے **سنگ بصری** کو آگ مین سرخ کرکے چند بار گلاب یا آب جغرات یا رب انار
یا عرق لیمو مین سرد کرین **چونہ** و **مٹی** کو پانی مین گھول کر چھان کے رکھ لیوین و تہ نشین کو پانی سے جدا کرکے
خشک کرلین **اصلاح و تدبیر نباتات کی** **افیون** کو ریزہ ریزہ کرکے پانی خواہ عرق گلاب مین چار پہر
تر کرکے آگ پر رکھین خوب ملین کہ حل ہوجاوے پھر چھانکر ثقل دفع کر کے پانی پکالین کہ قابل گولی باندھنے
کے ہوجاوے اگر شراب انگوری بقدر نصف کے ملا کے پکاوین زیادہ خوش کیف و خالی مضرت بھی ہوجاوے
و افیون بہتر وہ ہے کہ پانی مین جلد گھلے اور آگ مین مشتعل ہو و آفتاب مین پگھل جاوے و بو سے تند ہووے

ازراقی یعنی کچلہ تین روز تک پانی مین تر رکھین و ہر روز پانی تبدیل کیا کرین ان بعد شیر گاو مین جوش دیکر
پوست دفع کرکے باریک ناخنہ چاقو سے تراش کرکے خشک کرین ایلوہ کو سیب یا بہی یا شلجم یا کدو مین رکھکر
کپڑا لپیٹ کر آٹا لگا کے آگ مین ڈالدین ایک لحظہ کے بعد کہ گرمی ایلوہ تک پہونچ گئی ہو نکالکر خشک کرلیوین بلادر
یعنی بھلانوان دو تین بار کرچھے گرم مین دو پارہ کرکے دباوین جو شہد سا نکلے اسکو چھری سے جدا کرین
و اگر مع جرم استعمال کرین تو کنجد خواہ مغز اخروٹ کے ساتھ کوٹین و ملاوین بھنگ یعنی بھانگ جسکو تنبہ کہتے
مین گرد و غبار سے صاف کرکے آب برگ دوب یا آب نانخواہ مین ملکر خشک کرلیوین ان بعد روغن گاو مل کے
کورے ٹھیکرے مین آگ پر بریان کرین کہ جلنے نپاوے تربد پوست اوپر کا و مغز اندر کا دفع کرین سوا
سفید کے دوسرے رنگ کا ناقص و مضر ہے جشنخاہ یعنی چاکسو پوٹلی مین باندھکر بادیان خواہ مونگ کی دال
خواہ سرکہ مین خیر مین جوش دیکر پوست اسکا دفع کرین حب النیل جسکو کالادانہ کہتے ہین کرچھے مین
آگ پر رکھین کہ رنگ و بو تبدیل ہو جاوے حب السلاطین یعنی جمال گوٹہ ایک پوٹلی مین رکھکر گدھے کی
لید مین پانی ملاکر جوش دیوین اسکے بعد دہی مین جوش دیوین پھر چھیلکر دو پارہ کرکے بیچ جسم ناخن سا
نکال ڈالین روغن ہر قسم کو لعاب سرد مین ملاکر پانی سے جدا کرلیوین عفص یعنی مازو روغن گاو مین
اسقدر بریان کرین کہ شق ہو جاوے سوختہ نہووے عنصل دو قسم کا ہوتا ہے ایک پر مغز وہ خوردنی نہین ہے
دوسرا تو بر تو وہ کھایا جاتا ہے وہ سیر آٹا سان کر لپیٹین و خاک گرم مین مدفون کرین کہ آٹا پک جاوے و گرمی اسکے
سپوی پیچھے پھر آٹے کو دفع کرکے استعمال کرین غاریقون مین ریشہ ہائے سخت درمیان مین ہوتے ہین وہ ناقص
ہین اسکا استعمال ممنوع ہے لہذا نکالنے کی تدبیر یہ ہے کہ غاریقون کو ملکر کے موٹے کپڑے مین چھانین
کہ ریشے علحدہ ہو جاوین کوکھرو کلان و خرد کو شیر گاو تازہ مین تر کرکے خشک کرلیوین لک یعنی لاکھ
پانی مین جوش دیکر جو تہ نشین ہو جاوے لے لین پانی دفع کرکے مکرر ایسا ہی کرین ہلیلہ سیاہ روغن
گاو مین بریان کرین کہ پھول رنگ اسکا مائل بسرخی ہو جاوے **تدبیر و اصلاح حیوانات کی**
حیوانون سے ہی ابریشم کو صاف کرکے کسی برتن مین آگ پر رکھین کہ گرمی خفیف پہونچنے سے کرخت قابل
سفوف کرنیکے ہو جاوے ابابیل پر و نوک و پنجہ و آلایش پیٹ کی دفع کرکے پانی سے دھوکر تھوڑا نمک
چھڑک کر گل حکمت مین یا نیم سوختہ کرنا چاہیے اور حیوانات خرد کی اصلاح کی بھی یہی تدبیر ہے
بال کو صابون سے صاف کرکے ایک برتن مین آگ پر رکھین کہ اسمین بو آجاوے مگر سوختہ نہووے

پوست بیضہ دو روز نمک و پانی مین تر کرکے پوست اندرونی و آلایش سے صاف کرکے گل حکمت مین
جلاوین سرطان اطراف و احشا دفع کرکے نمک اور پانی سے دھو کر گل حکمت کرکے تنور خواہ بھاڑ مین اسقدر
عرصہ تک رکھین کہ خشک و مائل بسفیدی قابل سفوف کے ہوجاوے جلکر کوئلا نہوجاوے واضح ہو
کہ سرطان مادہ بہتر ہی نر سے اور علامت اسکی یہ ہی کہ پیٹھ پر سوزن چبھاوے اگر رطوبت سفید
نکلے تو مادہ ہی سانپ بھی اسی تدبیر سے مدبر کیا جاتا ہی مگر استعمال اسکا کھانے مین ممنوع ہی ضماداً و طلاءً
تنہا یا دوسری چیزون کے ساتھ غلل خنازیر و دیگر اورام صلب و نافع دیگر امراض جلدیہ کا سے ہے
شاخ گوزن و شاخ بز و دیگر شاخونکو ٹکڑا ٹکڑا کرکے گل حکمت مین جلانا چاہیے کہ اس سے نقصانات
اُنکے دفع ہوجاتے ہین مگر استعمال خارجی مین جلانا درکار نہین ہی عقرب بانر بہتر ہی مادہ سے اور شناخت
نر کی یہ ہی کہ دُبلا پتلا ہوتا ہی گل حکمت کرکے اسقدر آنچ مین رکھے کہ کوئلا نہوجاوے اور جب خاک کرنا منظور
ہووے تو اسقدر آنچ دیوین کہ خاکستر ہوجاوے اس تدبیر سے سمیت اسکی دفع ہوجاتی ہے
بچھوہ کو بہ تدبیر سرطان کے مدبر کرنا چاہیے سوم آگ پر پگھلا کر سرد پانی مین جس مین نمک
گھولا ہووے ٹپکاوین اور ایک لکڑی سے پانی و سوم کو جنبش دیتے جائین کہ کدورت تہ نشین
ہوجاویگی سوم صاف اوپر آجائیگا اور اگر چند بار ایسا ہی کرین تو زیادہ صاف ہوجاوے **فصل پانچوین**
تدبیر احراق یعنی کشتہ کرنے بعض افراد مین و کشتہ ہونا عبارت اس سے ہی کہ صلایہ ہوسکے نہ یہ کہ خاکستر
ہوجاوے **فولاد و آہن** ہر قسم کو برادہ کرکے ترس مہی مین ملا کر ایک برتن چینی مین سرپوش سے مستحکم
بند کرکے دو ہفتہ تک لید یا گوبر کے کھتہ مین مدفون کر رکھین بعد اسکے نکال کر ترپھلا کا پانی ڈال ڈال کے
تین روز تک صلایہ کرکے ٹکیہ بنا کر مٹی کے برتن مین گل حکمت کرکے ایک گڑھے مین بنواکنڈہ خواہ
اُپلی کے چھیپتیون کی آنچ مین جلاوین جب آگ سرد ہوجاوے بدستور دو آنچ اور اُسی طرح کی دیوین
ازان بعد نکال کر صلایہ کر رکھین **سونا** برادہ باریک کرکے ہم چند اسکا نمک لاہوری سفوف کرکے
قرصین بناوین نوسادر و سہاگا پانی مین سان کر ایک کلھیا گلی کے اندر لیپ کر اُس کلھیا مین ٹکیہ
مذکور رکھ کر ایک سرپوش سے بند کرکے گل حکمت کرکے بدستور تین آنچ دیوین و بعد اسکے اگر قابل
صلایہ کے نہووے تو اور آنچ دیوین **چاندی** بھی اسیطرح جلائی جاتی ہے یہ دونون کشتہ
اکثر مقوی ارواح و حیاتہ قوی و جسم کے و مفرح طبع و دافع رطوبات فضلیہ مین سیسہ ایک کڑاہی آہنی مین

آگ پر رکھکر آنچ دیوین و تھوڑی تھوڑی گندھک اُسمین ڈالتے جاوین کہ گندھک مستعمل ہوتی رہے
و اُسے چمچہ سے حرکت دیتے رہین کہ اُسی شعلہ سے سفید سفوف ہوجاتا ہی **تانبا** برادہ کرکے سرکہ انگوری
مین ملاکر ایک برتن چینی یا خواہ شیشہ مین رکھکر تین ہفتہ تک کھتہ گوبر یا لید مین مدفون کر رکھین ان بعد
ہم چند مغز گھیکوار اور دوچندان گندھک کے ساتھ صلایہ کرکے ٹکیہ ٹکیہ بناکر خشک کرکے گل حکمت کرکے
بدستور آنچ دیوین **رانگا** ایک برتن مین کڑوا تیل بقدر ڈوبنے رانگے کے سوراخ دار سفالی اُسپر رکھکر
رانگے کو پگھلاکے اُسمین ڈالین تین مرتبہ اسیطرح آب ترپھلا و مہی مین تین تین بار بجھاکے پتلے پتلے ورق
پیٹکر اُسکو کترکے پیپل کی چھال و دودھا گھائل پیسکر ایک کلھیا مین رکھکر اسپر ٹکڑا رانگے کے رکھکر پھر اُسکو
رکھے اسیطرح تو بر تو رکھکر سرپوش سے مستحکم کرکے بنواکنڈہ کی آنچ گڑھے مین رکھکر جلادیوین کہ سفید خاک سا
ہوجاتا ہی **ابرک** خوب کوٹکر ایک برتن مین سرکہ نہایت تیز و تند رکھکر اُسمین ڈال دیوین چالیس روز تک
ایسا ہی رکھین اگر سرکہ خشک ہوجاوے تو دوسرا ملاوین بعد اُسکے اُسی برتن کو گل حکمت کرکے بدستور
مذکورہ بالا جلاوین کہ قابل صلایہ کے ہوجاوے **فصل چھٹی** بعض اصطلاحات طبیہ مین **بوداده** دوا
کو چمچہ آہنی یا مسی مین کرکے آگ پر رکھین و جنبش دیتے رہین جب اُسمین کو بریان ہونے کی پیدا ہو علحدہ
کر لیوین **تسقیہ** دوا خشک مسلم ہو خواہ سفوف کسی دوا کی پانی خواہ دودھ یا سرکہ مین ترکرکے خشک کرنا مثل بوداده
و تسقیہ کو کہتے ہین **آب مروق** برگ تازہ کو کچل کر پانی نچوڑ کر ظرف مناسب مین آگ پر رکھتے ہین جب
پھٹ جاتا ہی پانی صاف کر لیتے ہین **شہد کف گرفتہ** شہد کو آگ پر رکھے جب کف نمودار ہو چھان
لیوین **گل حکمت** جس برتن مین دوا رکھکر جلانا ہو اُسکے منہ پر سرپوش آٹے سے وصل کرکے ایک
کپڑا پانی مین ترکرکے اوپر سے لپیٹا جاوے اُسپر مٹی مین بھوسی وہان کی ملاکر لیس کرکے خشک
کیا جاوے **شیر پسر** اُس عورت کا دودھ جو بیٹا جنی ہو **شیر دختر** اُس عورت کا دودھ جو لڑکی
جنی ہو **ہلیلہ جات** ہرسہ ہلیلہ ہلیلہ زرد و ہلیلہ کابلی و ہلیلہ سیاہ **ترپھلا** ہلیلہ بلیلہ پوست ہلیلہ بلیلہ آملہ
صرف تخم برآوردہ **سوتہر** سنقی یعنی دور کردہ **بہمنین** بہمن سرخ و بہمن سفید **تودریین** تودری سرخ و تودری
سفید **موصلیین** موصلی سیاہ و موصلی سفید **قاقلتین** الایچی سرخ والایچی سفید **فلفلین**
فلفل گرد و فلفل دراز **صندلین** صندل سفید و صندل سرخ **فصل ساتوین** بیان اختراعات ابتدائے مرکبات
مین **سفوف** یعنی چورن پھنکی سب کی ایجاد سے مقدم ہی کتاب الصناعات مین حکیم ویفوریدوس کا قول ہی

کہ مخترع اُسکا بقراط شاگرد اسقلیبنوس کا ہی نہ وہ بقراط متاخر جو ہم عصر سکندر ذو القرنین کا مشہور ہی
اُسکے بعد اسماے جداگانہ مقرر ہوگئے باعتبار استعمال جیسا حمول و ذرور و نفوخ یا اعتبار افعال جیسا عطوس
اور پوتھی سر سپنسکرت مؤلفہ پرسارم بید مین منقول ہی کہ ہنسراج نامی بید ملک اُترا کھنڈ مین پیدا ہوا تھا
اُسنے ہندوستان مین اختراع چورن یعنی سفوف کا کیا تھا اُسکے بعد جگنا تھ نامی بید ملک کشمیر مین پیدا ہوا
اُسنے فلزات یعنی دھات کو کشتہ کر کے سفوف بنایا حب یعنی گولی کتاب الصناعات مین لکھا ہے
کہ مخترع حب کے اسما مین بہت اختلاف ہی بعض نے سنون جد مادری افلاطون کو لکھا ہی اور بعض نے
لقمان کو اور بعض نے جاماست اُسکے شاگرد کو لکھا ہی اولاً اجزاے تر و تازہ سے ضرورمدور بنتی ہے
زان بعد اور ترکیبون سے اور صورتون پر مثل بنادق و شیاف و مثلث کی زبان مختلف اختراع ہوا
اور کتب ہندیہ مین مرقوم ہی کہ دہانتر بید نامی جس سے ابتدا علم کی ہی اولاً پارہ کی گولی بنائی
اُسکا نام گٹکا رکھا و فوائد عظیم دیکھے اُسکے بعد اور چیزونکی گولیان بنائین معجون کتاب الرجال
مین لکھا ہی کہ اندرالس نے جسکو بقراط کہتے ہین معجون کا اختراع کیا ہی مگر بعضون نے لکھا ہی کہ
دیو جانس نے یہ ترکیب کی تھی اولاً سفوف کو شہد مین ملا کر بنایا تھا زان بعد اور ترکیبین ہوئین او باعتبار
قوام و تاثیرات کے اسماے جداگانہ مثل خمیرہ و مفرح و لعوق کے ہوتا گیا اور پوتھی سر سپنسکرت مین ہی کہ ہندوستان
مین معجون جسکو اولیہ کہتے ہین دہانتر مذکور سے شروع ہوا اُسنے قوام سخت قابل گولی کے بنایا تھا شربت
اکثرون کا اتفاق اسپر ہی کہ فیثاغورس نے شربت کا اختراع کیا مگر شیخ الرئیس بو علی نے لکھا ہے کہ
فیثاغورس نے سکنجبین کا اختراع کیا تھا شربت کو بطلیموس نے بنایا تھا اولاً ہر دوا کا پانی نچوڑ کر شیرینی
کے ساتھ قوام کیا گیا تھا زان بعد خشک دوا کے جوشاندہ سے بھی بنانے لگے اور پوتھی بنگشٹا من مین
لکھا ہی کہ دھرن پال نامی بید ملک ہندوستان مین پیدا ہوا تھا اُسنے سات قسم پر کاڑھا یعنی دوا کے
جوشاندہ کا اختراع کیا اُسی نے شربت بھی بنایا مگر شربت کو قسم کاڑھا مین داخل رکھا کوئی نام مخصوص نہ کیا
مرہم پہلے اختراع اُسکا حکیم بقراط یونانی نے کیا اور اپنی تصانیف مین لکھا ہی کہ قوت مرہم کی مدتون تک
باقی رہتی ہی جسمین روغن زیت داخل ہو اُسکی قوت کبھی ساقط نہین ہوتی اور جسمین گوند بکثرت ہو اُسکی قوت
بیس برس تک رہتی ہی اور جسمین چربی ملی ہو اُسکی قوت ایک سال تک رہتی ہی روشنائی یعنے سرمہ
مقوی بصر سب سے پہلے حکیم فیثاغورس نے واسطے سلطان ارسطندون والی صقلیہ کے بنایا تھا

ولیوجه قوت فعل کے دوا اسی نام سے موسوم کیا بردواد لا حکیم سقیانوس نے سلطان وقت کے لیے واسطے
دفع سوزش چشم کے اجزاے بارد سے طیار کیا تھا ان بعد اور اجزاے مناسب بھی مخلوط ہونے لگے
فصل آٹھوین قواعد استعمال بعض ادویہ داخلی مین **قاعدہ** جوارش و خمیرہ و گلقند و معجون مفرح و یاقوتی
پر بلا ضرورت کوئی عرق یا پانی نہ پینا چاہیے الا بطور بدرقہ کے **قاعدہ** شربت کو کسی عرق مناسب یا پانی
مین گھولکر اسواسطے پینا چاہیے کہ بسبب رقت کے جلد مستحیل و نافذ ہوجاوے **قاعدہ** حبوب یا سفوف
یا کوئی چیز جو واسطے دفع کھانسی یا ضیق النفس یا نفث الدم وغیرہ عوارض آلات تنفس کے مستعمل کیجاوے
منھہ مین رکھکر بتدریج چوسے اور نگلے جاوے کہ تاخیر مرور سے قصبہ ریہ مین اثر بخوبی پہونچتا ہے
اور اسکے بعد مطلقًا پانی پینا نچاہیے کہ موجب ضعف تاثیر کا ہوتا ہی **قاعدہ** لعوق پر پانی پینا موجب
نقصان تاثیر کا ہی **قاعدہ** ایارجات و دیگر حبوب مسہلہ کو نیم گرم پانی کے ساتھ نگلنا چاہیے کہ موجب قوت
تاثیر کا ہوتا ہی **قاعدہ** جو گولی یا سفوف واسطے ہضم طعام و تقویت معدہ کے کھائی جاوے اسپر پانی پینا موجب
نقصان قوت دوا کا ہی **قاعدہ** جو حبوب سفوف واسطے دفع حمیات یا تقویت یا تفریح کے کھائی جاوے
اسپر کوئی عرق یا پانی سرد بطور بدرقہ کے پینا چاہیے کہ موجب تعجیل تاثیر کا ہوتا ہے **فصل نوین**
امورات خاص متعلق اس کتاب مین **قاعدہ** اوزان غیر متعارفہ مثل وقیہ و استار و بندقہ و نومسہ وغیرہ
کہتے ہین پریشانی خاطر اہل حاجت کی تفتیش و تحقیق مقدار اوزان مین ہوتی ہی مخصوص اسحالت مین کہ باقوال
اطبا متقدمین اختلاف اوزان ہر بلاد مین واقع ہی لہذا یہ تحقیق و تطبیق و غور تمام کے اس کتاب مین اوزان
اس تفصیل سے لکھے گئے ماشہ آٹھ سرخ یعنی رتی کا و تولہ بارہ ماشے کا اور رطل چالیس تولے کا اور سیر اسی تولہ کا
اور من چالیس سیر کا **قاعدہ** اس کتاب مین اکثر نسخہ جات مؤلفہ اطبا متقدمین بھی منقول ہین اگر مقابلہ
دوسری کتابکے تجاوز و تفاوت پایا جاوے تو سبب اسکے یہ ہین **اول** قرابادینات و مرکبات کے نسخہ جات شدہ
یکجا کرکے انکی ترکیبون کو دیکھا تو بسبب مرور دہور و کثرت نقول کے بہت تجاوز و تفاوت پایا انمین سے
وہ ترکیب لکھی گئی جو چند نقلون مین تھی اور قرین صحت کے معلوم ہوئی **دوسرے** جہان اقوال
مختلف لکھے دیکھے تو انمین سے ایک قول کو از روے عقل و قیاس خواہ تجربہ کے اختیار کیا گیا **تیسرے**
اوزان سابقہ بہ تفتیش و احتیاط تمام باوزان مذکورہ بالا تبدیل کیے گئے ہین **چوتھی** جو دوا نایاب یا کمیاب
یا از بس غیر متعارف معلوم ہوئی یا کہ میسر آتی ہی مگر صحت اسکی مشتبہ رہتی ہی اسکا بدل لکھا گیا ہے

خواہ چیز دوسری کا وزن ایسا قائم کیا گیا کہ اُسکی ضرورت باقی نہین ہی فائدہ جو دوا چند مرضون کے
واسطے مفید لکھا ہی اُسکا یہ مطلب نہین ہی کہ جب سب امراض متذکرہ یکجا ہون تب استعمال کیا جاوے بلکہ
اُسمین سے جو امراض یا مرض موجود ہون اُنکی دفع کے لیے استعمال کرنا چاہیے فائدہ تعداد خوراک ایک دفعہ
کی اکثر نسخون مین اس غرض سے نہین لکھی ہی کہ اگر باعتماد تحریر کے کوئی شخص وہی مقدار اطفال و ناقہین کو
کھلاوے تو نقصان پاوے اب خواہ مخواہ اُسکی مقدار برعایت حالات مریض کے طبیب خود تجویز کریگا
اور جو تعداد خوراک کی لکھی ہی وہ موافق شخص متوسط جسم وقوت کے ہی نہ واسطے صغر سن یا ضعیف الجثہ
یا قوی کے فائدہ تدبیر بنانے ہر قسم کے مرکبات کی و نیز تدبیر استعمال بعض کی اُنہی کے ساتھ اولاً لکھی گئی ہین
اور جو مرکبات چند فصلون مین لکھے گئے ہین اُنکی تدبیر بنانیکی اُس نام کی فصل مقدم مین لکھی گئی ہین تاکہ شائق کو
تلاش آسان ہو فائدہ بغرض تسہیل استیعاب کے نسخہ جات تبفریق ابواب فصول ترتیب وار تہجی با نتظام
حروف مابعد کے لکھے گئے ہین فائدہ حرف ص علامت لفظ صفت کی ہی **باب اول حرف الالف**
فصل اول مرکبات الف مین جنکی ایک ہی نسخہ منقول ہی بترتیب حروف مابعد الکائنہ ایجاد حکمائے قدیم
ہی مقوی معدہ و اشتہا و دافع و قاطع بلغم ہی و تھوڑی لاکھ ملاکے ملنا لاغر کرنے بدن مین مجرب ہے
ص گرم روٹی موٹی گیہون کی بوزن آدھ سیر ایک ہانڈی مین بند کر رکھین جب سبز ہوجاوے خوب
کچلکر پانچ سیر سرکہ اور آدھ پاؤ نمک سانبھر ملاکے چار ہفتہ دھوپ مین رکھکر چھان لین ریوند چینی چھ تولہ
زنجبیل تین تولہ فلفل گرد پانچ تولہ تخم بالنگو تولہ ایک ہفتہ دھوپ مین رکھکر کپڑے سے چھان کر شیشون مین
رکھ لین اماناسیا یہ لفظ یونانی ہی بمعنی جگر گرگ چونکہ بھیڑیے کا کلیجہ جزو کامل اسکی ترکیب کا ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا
اورام و اوجاع جگر و طحال و معدہ و اسہال مزمن و تپ روزانہ و درد گردہ و مثانہ و ضیق النفس سطوبی و بواسیر کو نافع
و ریاح و اوجاع بدن کو سودمند ہی ص زعفران جند بید ستر ایارج فیقرا یا بزر البنج تخم شبرم شاخ بز کوہی
سوختہ جگر گرگ خشک کردہ سنبل الطیب سلیخہ عود بلسان پوست خشخاش حماما بوزن مساوی کوٹ چھان کر
سہ چندان شہد کف گرفتہ مین ملا رکھین و بعد چالیس روز کے خوراک ڈیڑھ ماشہ سے تین ماشہ تک اثیر الملوک
اثیر لفظ یونانی ہی بمعنی چھڑکنے اور چھڑکانے کے قلاع و بثور و بدبوئی دہن و ورم حلق و سقوط لہات انہی کو اگر انکو
مفید ہی ص کافور دانہ الایچی سفید طباشیر سفید مازو سبز سماق زیرہ گل سرخ عدس مقشر تخم خرفہ ہر ایک
چھ چھ ماشہ زعفران دو ماشہ نبات سفید نو ماشہ سب کو باریک سفوف کرکے استعمال کریں اور علاوہ موجود اسکا

اسطو ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا درد رحم و درد شکم و قولنج و تپ ربع کو دفع کرتا ہی ص سلیخہ عقرقرحا
پودینہ نکون ایک ایک تولہ فلفل گرد گوکھرو زرد چھ چھ ماشہ زعفران تین ماشہ شہد یک و نیم چندان معجون
بناوین اسود سلیم مخترعہ حکیم کا ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا نافع فالج و لقوہ و خدر و صداع و نسیان
و دیگر امراض باردہ و عادت افیون کھانیکو چھڑاتا ہی ص سنبل الطیب مصطگی زرنباد افیون فلفل سفید
کندش عقرقرحا کندر شیطرج ہندی ہر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ مرچ سیاہ زراوند مدحرج زراوند طویل مقل ازرق خربق
سفید بسفائج حنظل گوگل دایک تولہ تخم جرجیر تخم پنجنکشت تخم سداب شونیز دو تولہ شہد سہ چندان بدستور معجون
بناوین دو مہینے تک غلے مین مدفون رکھین اغبر لولوی کہ ترکیب قدیم ہی بسبب زیادہ گھسنے کے مثل غبار کے
کیا جاتا ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا اور اقسام سرمی سے ہی واسطے خارش آنکھ و ڈھلکا و باھنی و
گھٹنے و ضعف بصر کے مفید ہی ص طوطیا سے باردی مغسول پھٹکری مدبر نو نو ماشہ مروارید ناسفتہ تین ماشہ
نبات سفید پانچ ماشہ سرمہ بناوین افراطیقون مخترع اسکا حکیم یونانی تھا جسکا یہی نام تھا اُسکے نام سے
مشہور ہوگئی دافع ضعف بصر و سبل و سیلان اشک و ورم و آشوب چشم گرم کی ہی ص پھٹکری دس ماشہ
شیرخر مین ایک شبانہ روز تر کرکے شیاف مامیثا پانچ ماشہ ایلوہ دو ماشہ افیون نیم زعفران مامیران چینی ایک
ایک ماشہ مثل سرمہ کے کھرل کرکے آنکھ مین لگایا کرین اور واسطے دفع آشوب چشم کے آب برگ تازہ نیب
خواہ نکوسے مین مخلوط کرکے پلکون پر لگایا کرین اکسیرین ترکیب قدیم ہی بسبب زیادہ نفع کرنے کے
اس نام سے موسوم ہوا قرحہ چشم و سور سرخ کو دفع کرتا ہی ص کشتۂ ارزیز گھر یا چاندی کی گوند ببول ہر ایک
چھ چھ ماشہ نشاستہ گندم افیون دو دو ماشہ پھول کے برتن مین یہان تک گھسین کہ مثل سرمہ کے ہوجاوے
امروسیا بقراط نے واسطے ایک بادشاہ امروس نام کے بنایا تھا لہذا اس نام سے موسوم کیا مقوی
معدہ و جگر و طحال و گردہ و مثانہ مدربول و نافع ابتدا استسقا کی ہی ص قسط شیرین فلفل سفید دارفلفل
کمون اذخر ہر ایک یک و نیم تولہ پودینہ عود بلسان سلیخہ تخم کرفس وج پوست بیرون پستہ ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ
شہد دو چندان بدستور معجون کے بناوین فصل نسخہ جات آبزن مین دستور آبزن کا یہ ہی کہ ادویہ کو
پانی مین خوب جوش کرین جب دو ثلث پانی رہجاوے صاف کرکے اُس پانی مین اور پانی نیم گرم ملا کر ایسے
ظرف وسیع خواہ حوض خرد مین ڈالین جسمین مریض بیٹھ سکے امراض اسافل معدہ و گردہ و مثانہ و رحم و امعا
مین تا ناف و امراض سینہ و پہلو مین تا پستانہ و امراض تمام جسم مین تا گردن مریض کا ڈوبا رہنا چاہیئے اگر

پانی گرم آبزن کا بوتل مین بھر کر مقام مرض کو سیکین تب فائدہ ہوتا ہی آبزن کہ زحیر یعنی پیچش شکم و ورم
امعا و ورم شکم کو مفید ہی ص تخم شبت تخم کتان تخم حلبہ تخم خطمی گل بنفشہ برگ مکوسے تازہ ریشہ خطمی چہارمساوی
آبزن کہ قولنج ریحی و درد گردہ و مثانہ کو دفع کرتا ہی ص انیسون زیرہ سیاہ و تخم سبت صعتر مرزنجوش
گل بابونہ مساوی الوزن آبزن کہ استعمال و نفعات سے سنگ گردہ سنگ مثانہ کو دفع کرتا ہی ص
برنجاسف پودینہ سرگین کبوتر فرخشکا اینہ پانچ پانچ تولہ گل بابونہ گل سرخ تخم خطمی اکلیل الملک تخم خربزہ
پرسیاوشان حب القلت تین تین تولہ بیخ بادیان چار تولہ آبزن کہ بول الدم اور کثرت ادرار خون حیض کو دفع
کرتا ہی ص تخم گلنار برگ جھاؤ برگ انار شیرین گل سرخ بوزن مساوی آبزن کہ حیض کو جاری و بچہ مردہ کو
رحم سے خارج کرتا ہی ص سلیخہ مرزنجوش اذخر پودینہ قسط تلخ اکلیل الملک نانخواہ شونیز سداب کرفس برنجاسف
بوزن مساوی آبزن کہ حبس بول کو دفع کرتا ہی و اگر آبزن نہو سکے تو ٹونٹی دار برتن مین پانی اسکا لیکر
پیٹر و پر تریڑا دیا جاوے ص گل پلاس یعنی ٹیسو چار تولہ ثلث یعنی کرتھی دو تولہ تخم خربزہ ایک تولہ دو سیر
پانی مین جوش کرین جب چار حصہ جل جاوے پانی کو چھانکر کام مین لاوین آبزن کہ اگر خصیہ اوپر چڑھ
گیا ہو جسکی تکلیف ظاہر ہی فورًا لاوے ص بابونہ کے پھول مرزنجوش و شاخ برگ تلسی پودینہ
پرسیاوشان و مکوسے و اکلیل الملک بقدر مساوی سے بدستور استعمال کرین اور دہی پانی کمر پر ڈال کر
ملین آبزن کہ اگر خون حیض عورت حاملہ کا بند نہوتا ہوئے بند کرے و حمل کو محفوظ رکھے ص مدس پوست انار
شیرین گلنار مازو بلوط بوزن مساوی سے بدستور کرین فائدہ ایسی حالت مین دونون پستان کی حجامت
یا پچھنے کرنے سے مواد اسطرف کو جذب ہو جاتا ہی آبزن کہ ادرار حیض کرتا ہی ص سلیخہ مرزنجوش اذخر پودینہ
قسط شیرین اکلیل الملک شونیز سداب کرفس و تلسی مساوی الوزن سے بدستور استعمال کرین آبزن کہ
بچہ مردہ کو شکم سے خارج کرتا ہی ص پودینہ دو جزو دج ترکی قسط تلخ سلیخہ نانخواہ مرزنجوش بابونہ حلبہ ارمن
ایک ایک جزو بدستور استعمال کرین **فصل ۳۳ اطریفلات مین** اطریفل معرب تریپھل کا ہی اصطلاح ہندیان
مین ہلیلہ بلیلہ آملہ کو تریپھلا کہتے ہین چونکہ عمود اس ترکیب کی وہی تینون چیزین ہین لہذا اس نام سے موسوم ہوا
اطریفلات بنانیکا یہ دستور ہی کہ ہلیلجات کے سفوف کو کسی روغن مناسب کے ساتھ اسطرح چرب کرین کہ روغن
کف دست مین لگا کر سفوف کو ملین جب سب سفوف چرب ہو جاوے تب قوام مین مخلوط کرین تنہا
یا دوسرے اجزا کے ساتھ کہ اس سے اسکی قوت دیر تک قائم رہتی ہی اور قوام بھی نرم رہتا ہے

اطریفل کہ مقوی معدہ و دماغ و دافع نزلہ و زکام مزمن و مصفی معدہ کا اخلاط غلیظ سے ہے
ص ہلیلۂ زرد و ہلیلۂ کابلی ہلیلہ سیاہ دو دو تولہ بلیلہ آملہ چھ چھ تولہ کوٹ چھانکر روغن بادام مین چرب کرکے
شش چندان شہد کف گرفتہ مین ملادین **اطریفل کشنیزی** سر اور آنکھ اور کان کے امراض کو جو ابخرہ سے معدہ
و نزلے دماغ سے ہو اور ضعف بصر رطوبی اور ہر قسم کی بواسیر کو و درد سر دوامی و کثرت زکام و نزلہ کو مفید ہے
ص ہلیلۂ زرد و ہلیلۂ کابلی ہلیلہ سیاہ ایک ایک تولہ بلیلہ آملہ کشنیز خشک تین تین تولہ سفوف کرکے روغن گاؤ
یا روغن بادام مین چرب کرکے نیم رطل شکر و شہد مساوی قوام مین ملاوین **اطریفل اسطوخودوس** کہ امراض
دماغی کو اور علل جلدی کو مفید و ملین طبع ہی **ص** ہلیلۂ کابلی ہلیلہ آملہ تین تین تولہ اسطوخودوس گل سرخ دو دو تولہ
افتیمون انیسون بادرنجبویہ شیطرج ہندی ایک ایک تولہ شہد سہ چندان **اطریفل فینسلی** پیٹ کے
کیڑے تینون قسم کو قتل و دفع کرتا ہی **ص** ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ مینسل دو دو تولہ ہڑ کابلی قسط شیرین ایک ایک تولہ
شحم حنظل خردل سعدی کوفی زرد چوبہ چھ چھ ماشہ شہد سہ چندان **اطریفل کبیر** واسطے تقویت دماغ و معدہ
و دفع بواسیر کے مجرب اور مفید ہی **ص** ہلیلۂ سیاہ بلیلۂ کابلی آملہ فلفل دراز بہمنین ایک ایک تولہ زنجبیل
بسباسہ بوزیدان شیطرج ہندی شقاقل مصری تودری اسارون عصافیر کنجد سیاہ مقشر چھ چھ ماشہ سب کو
سفوف کرکے روغن بادام یا روغن گاؤ مین چرب کرکے ترنجبین خراسانی برابر سب کے و شہد خالص دو چند اسکے
باہم قوام کرکے سفوف مذکور کو ملا وین خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک ہی **اطریفل شیافی** تالیف صاحب
تحفہ کی ہی اونھون نے اپنے باپ کے نام کے ساتھ منسوب کیا ہی اقسام مالیخولیا خصوص مراقی کو اور
قولنج و درد سر و صعود ابخرہ کو مفید ہی و مداومت اسکی قطع نزلہ کو مجرب قوت اسکی دو سال تک رہتی ہی
ص ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ گل بنفشہ ایلوا ہر ایک دس دس ماشہ تربد سفید مجوف و مقشر کشنیز خشک
بلیلہ آملہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ گل سرخ طباشیر سفید گل نیلوفر چھ چھ ماشہ صندل سفید کتیرا تین تین ماشہ
سفوف کرکے روغن بادام مین چرب کرین عناب و سپستان ایک ایک سو عدد گل بنفشہ ایک تولہ
پانی مین جوش کرکے ملکر چھان لیوین اُس آب مطبوخ مین دو چندان شہد ملاکر قوام بناوین سفوف مذکور
مخلوط کر رکھین بعد تین ہفتہ کے خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک **اطریفل ہامان** منقول قرابادین نجیب الدین
سمرقندی سے امراض بلغمی کو زائل کرتا ہی و بہق و برص کو مفید ہی **ص** ہلیلۂ کابلی ڈیڑھ تولہ آملہ افتیمون
باؤبڑنگ ایک ایک تولہ تربد سفید مجوف و مقشر سوا تولہ اسطوخودوس بسفائج فستقی سعد کوفی قسط شیرین زنجبیل

زرنباد یابس سیطرح ہندی ساذج ہندی مصطگی رومی فلفل گرد نونو ماشہ سب کو سفوف پارچہ بیز بنا کے
ساتھ سہ چندان شہد کف گرفتہ کے ملا دین خوراک نو ماشہ **فصل سہ نسخہ ہای انوشدارو مین** انوشدارو
کا جزاعلیٰ آملہ ہے و دستور اُسکے بنانے کا یہ ہی کہ اگر آملہ پختہ و تروتازہ ہو وزن کرنے پانی مین پکا کر خوب ملکر
تخم اُسکے علیحدہ کرین اور جھرجھرے کپڑے مین چھانین کہ سوا ریشہ کے جرم آملہ کا نکل آوے
تب تخم و ریشہ کو وزن کرکے جرم آملہ کا دریافت کرین اور دو چند جرم آملہ کے شیرینی ملا کے
قوام پختہ کرین و حالت گرمی قوام کے دوسرے اجزا کا سفوف اگر ملانا ہو مخلوط کرین اور اگر آملہ خشک
ہووے تو تخم اُسکے دفع کرکے وزن کرین اور آملہ کو دھو ڈالین کہ آلودگی سے صاف ہو جاوے تب
اسقدر شیر گاؤ مین تر کرین کہ آملہ ڈوب جاوے پھر بعد چار پہر کے زیادہ پانی ڈال کے جوش دیوین
کہ عفوصت آملہ کی و دسومت دودھ کی نکل جاوے پھر دوسرے پانی مین جوش دیکر بدستور متقدم الذکر
کے طیار کرین **انوشداروی سادہ** مقوی باہ و معدہ و اعضاء رئیسہ ہی اور بدن کو خوشرنگ و دہن کو
خوشبو اور طبیعت کی تفریح کرے طیاری سے چالیس روز کے بعد لائق استعمال کے ہی اور قوت اصلی اسکی دو سال تک
قائم رہتی ہی ص آملہ ایک رطل شکر سفید یک نیم رطل و شہد ایک رطل بدستور قوام بنا کے سفوف گل سرخ
و قرنفل و مصطگی رومی و اسارون و دانہ الائچی سفید نونو ماشہ زعفران چار ماشہ ملا دین **انوشداروی**
لولوی مفرح اور مقوی قلب و دماغ و دافع خفقان و حمیات حارہ و دردسر ہی ص مروارید ناسفتہ دو ماشہ
سنگ یشب چار ماشہ تین روز تک عرق کیوڑہ مین صلایہ کرکے خشک و سرمہ سا کرکے عود خام و طباشیر و سنبل الطیب
گل بنفشہ ابریشم خام چھ چھ ماشہ سفوف بنا کر قوام ایک رطل آملہ مین جو دو رطل شکر سفید و ایک رطل عرق گلاب
یا عرق گاؤزبان مین بنایا ہو مخلوط کر رکھین **انوشداروی مرکب** کہ تقویت معدہ و دماغ و دل کی کرے
و حمیات کہنہ و نزلہ کو دفع کرے ص آدھ سیر آملہ و شیری کے قوام مین برادہ صندل سفید زرنب گل سرخ
گل سیوتی زرشک پوست ترنج ست گلوی ایک ایک تولہ دانہ الائچی سفید چھ ماشہ گوند ببول کتیرا پوست بیرون
پستہ نونو ماشہ زعفران تین ماشہ سفوف کرکے **فصل انکباب یعنی بھپارا** مین طریق انکباب کا یہ ہی کہ دوا کو
ظرف سربستہ مین جوش کرکے سرپوش جدا کرکے دوسرا سرپوش جسمین ایک سوراخ چھوٹا ہووے رکھکر
عضو ماؤف پر دھوان پہونچاوین و اگر تمام بدن مین دھوان دینا منظور ہووے مریض کو تا بہ گردن ڈھانک کر
و اگر طاقت بیٹھنے کی ہووے تو کرسی یا مونڈھا یا چارپائی پر بٹھال کر ورنہ لیٹا رہی پھر ظرف مذکور کو اُسکے نیچے

لگا کر سر پوش جدا کر لین اور احتیاط رکھین کہ مریض کو زیادہ گرمی دھوئین کی نہ پہونچے ورنہ موجب غشی کا
ہوتا ہی انکباب کہ گرانی کان کو جو اکثر بعد سیفضے کے عارض ہوتی ہی اور دردریحی و بلغمی کو و ثقل سمع کو
زائل کرتا ہی ص گل بابونہ اکلیل الملک برگ و شاخ تلسی مرزنجوش پوست بیخ بادیان نو نو ماشہ پوست بیخ
سوسن گل سرخ تخم ترب پانچ پانچ ماشہ انکباب کہ نقصان و بطلان سماعت کو دفع کرتا ہی ص سداب تخم
سبت تخم ترب نو نو ماشہ لوبان ملیٹھی تین تین ماشہ انکباب کہ ورم و درد گوش کو دفع کرتا ہی ص برگ نفنفہ
برگ مکوے برگ سنبھالو گل بابونہ گل سرخ گل نیلوفر گل خطمی جاہ بوزن انکباب کہ درد مثانہ و درد ہاے
دوسرے اعضا و گرفتگی و بستگی اعضا کو دفع کرتا ہی ص برگ نیب برگ مکوے امربیل برگ سنبھالو پوست
درخت گلر کان ہر ایک بوزن مساوی انکباب کہ ورم خصیہ و قضیب کو نفع کرتا ہی ص سقمونیا تین ماشہ
تخم شبت برگ سو دو دو تولہ خوب کلان ابلاکر ملا ایک تولہ انکباب کہ چھپا ہی یعنی اتحاد و پانون کے چمڑے
پھٹنے کو نفع کرتا ہی ص پوست درخت نیب ... ادھ پاؤ کا افضل ہی تولہ فصل ۵ - ایارجات ہین اگرچہ
ایارج کے بہت لکھے گئے ہین مگر ... سقمونیا کو کہتے ہین و سقمونیا جزو اعلی اسکا ہی
لہذا ... نام سے موسوم ہوا اور سب ... بیشتر ... ابقراط نے اسکا اختراع کیا تھا
... اجزا کو سفوف ... بلا کر ... آیارج کہ معدہ کو اخلاط غلیظ سے
صاف ... درد سر و امراض دماغ کو دفع کرتا ہی ... بالانچ چھ چھ ماشہ مصطگی نو ماشہ
... ماشہ سقمونیا ... شہد ... مجموع سے ایارج کہ فضلات دماغی کو خارج و امراض
دماغی کو دفع کرتا ہی ص سقمونیا ایک تولہ شحم حنظل چھ ماشہ تربد سفید برگ سنا گل سرخ نو نو ماشہ
... ایارج جالینوس کہ مواد سوداوی و بلغمی کو خارج کرتا ہی و درد سر و شقیقہ و دوار
... و صرع و سکتہ و برص ... جذام و درد گردہ و مثانہ و سلس البول
... و عرق النسا ... قروح خبیثہ و مالیخولیا کو مفید و مدر حیض ہی ص تربد سفید شحم حنظل
... کماد یوس آفتیمون تخم مرچ سیاہ زنجبیل زراوند طویل
زراوند ... مرخ پانچ پانچ ماشہ شہد ... سہ چندان ایارج ارکاغانیس
کیساتھ ... شانہ ... اور واسطے درد پشت
و عرق النسا کے ساتھ ... سفوف سرطان نہری

بریان کے سفید ہو جانیکی بیماریہا سے بلغمی و سوداوی کو ابتداے نزول الماء و تنگی نفس و گرفتگی آواز کو تنہا
سود مند ہی صص اسطوخودوس خربق سیاہ کمافیطوس فلفل سیاہ ہر ایک چار تولہ بیاز عنصل ایوا زعفران جنطیانا
فطراسالیون جاؤشیر ہر ایک تین تین تولہ دارچینی سنبل الطیب صعتر اذخر راوند مدحرج شحم حنظل و تربد سفید
ایک ایک تولہ کوٹ چھانکر سہ چندان شہد کف گرفتہ مین ملاوین خوراک تین ماشہ سے نو ماشہ تک ایارج
ہو فیقرا طس فیقرا جزو اعلی ہی لہذا بقاعدہ یونانی اس نام سے موسوم ہو درد سر و بخارات فاسدہ و رطوبت معدہ
و غم و خوف و جملہ امراض سوداوی کو دفع کرتا ہی صص جنطیانا زراوند مدحرج سنبل الطیب سلیخہ دارچینی ڈیڑہ ڈیڑہ تولہ
فلفلمویہ فطراسالیون کمافیطوس اسطوخودوس نو نو ماشہ ایلوا دو تولہ شہد سہ چندان بدستور بناوین ایارج لوغاذیا
کہ ساتھ نام مخترع کے منسوب و معروف ہی علت ہاے صداع و شقیقہ و سدر و دوار و بیضہ و خودہ و فالج و لقوہ و بہق
و برص و جذام و قوبا و سعفہ و داء الثعلب و مالیخولیا و درد گوش و ثقل و بطلان سماعت و دیگر امراض باردہ کو مفید ہی
صص شحم حنظل بیاز عنصل غاریقون خربق سیاہ افتیمون تخم سنبھالو ثقل ازرق انیسون ساذج ہندی سلیخہ
فلفل سفید سنبل الطیب زراوند طویل زنجبیل اسطوخودوس نو نو ماشہ ایلوا جنطیانا تو تولہ سب کو سفوف
باریک کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ مخلوط کر رکھین بعد مہینے کے چھ ماشہ سے نو ماشہ تک خوراک ہی

باب ۲ حرف تا رتاری

فصل ۱ باسلیقون مین باسلیقون سرمہ روشنی چشم کا ہی بقراط نے واسطے بادشاہ کے جسکا
یہی نام تھا بنایا تھا **باسلیقون کبیر** کہ تیرگی چشم و ابتداے نزول آب و اجراے اشک و خارش و سبل و
ظفرہ و شرناق و مشاق پلکون کو مفید ہی صص عفص دریائی قلیمیا نقرہ دس دس ماشہ ہلیلہ زرد دو تولہ کشتہ رانگا
کشتہ تانبا ساذج ہندی سرمہ اصفہانی مامیران چینی زرد چوبہ نمک سنگ سنبل الطیب پانچ پانچ ماشہ فلفل گرد
فلفل دراز قرنفل صبر سقوطری دو دو ماشہ بدستور سرمہ کے بناکے استعمال کرین **باسلیقون صغیر** کہ دافع
مذکورہ وضع کیا و قریب منافع کبیر کے ہی صص اقلیمیا نقرہ کشتہ تانبا کشتہ رانگا پانچ پانچ ماشہ نمک سنگ نوشادر
سنبل الطیب فلفل گرد فلفل دراز نیم ماشہ بدستور بناکر استعمال کرین **فصل ۲ نسخہ جات بتیسا** مین بتیسا
کہ عورات کو واسطے دفع رطوبت و ادرار حیض غیر معمولی اور کمزوری کمر و نقاہت طبیعت کے مفید ہی و مردون کو واسطے دفع
جریان و رقت منی و مقوی باہ ہی صص مازو مائین لودھ باؤ برنگ باوکھا کل و دھاوا گوکھرو کلان گوکھرو خرد
کل سپیاری چکنی ڈلی موصلہ سینبھل سمندر سوکھ پوست اندرونی درخت مولسری گوند ڈھاک

مجیٹھ پلنگ توڑ کمرکس ایک ایک تولہ سنگ جراحت دو تولہ گوند ببول بروغن زرد بریان سات تولہ سبکو
کوٹ چھان کے میدہ برنج ساٹھی آدسیر شکر سفید تین پاؤ مین ملاوین اور گری چھوہارا چرونجی لاوا ایک
ایک چھٹانک ریزہ ریزہ کرکے مخلوط کرین اور تین پاؤ روغن گاؤ جو داغ سے خوشبو کیا ہو ملاکر چاہین ویسا ہی
رکھین چاہین باضافہ قدرے پانی کے بسم اللہ وبنا رکھین **ایضا بتیسا** سوصلی سنبل مجیٹھ سپیاری پرانی
پلنگ توڑ تخم سرمانی تخم گندریج بیج بند سفر کنول نج گل دھاوا چرایکند چونیا گوند مغز تخم پلاس مدرجو بیج بل اسرہ تین
سمندر سوکھ پاؤ برنگ جائفل پیپل تال مکھانا سونٹھ گوکھرو خرد وکلان موصلی سفید وموصلی سیاہ اندرجو شیرین باکھا
لودھ سوچرس کمرکس کامراج سینگڑی خرد ببول کی پھولی الایچی سرخ اسگندھ ایک ایک تولہ سنگ جراحت تین تولہ
مایدہ گندم برنج ساٹھی ایک ایک پاؤ شکر سفید روغن زرد آدھ آدھ سیر **فصل ۹ بخورات مین** طریق بخور کا یہ ہے
کہ اجزائے خشک کو آگ پر ڈال دھواں اسکا مثل انکباب کے عضو ماؤف پر پہونچاوین یا تمام بدن پر بخور کہ دانہ ہائے بواسیر
اور ورم متعدد کو دفع و کرم دیدان یعنی چنا کو قتل کرتا ہے **ص** گوگرد سیندور تخم چھ چھ ماشہ اصل السوس بیخ مدار
برگ ناردہ دو دو تولہ جلا کر دھواں مبرز مین پہونچاوین بخور کہ مدر حیض و مخرج بچہ مردہ و مشیمہ ہے و دشواری ولادت
کو آسان کرتا ہے **ص** کندر سنبل الطیب اشق مقل گوگرد مساوی سفوف کرکے زہرہ گاؤ مین سان کر گولی
یا شیاف بنا رکھین وقت حاجت کے جلا کر دھواں لیوین بخور کہ بواسیر ریحی کو دفع کرے **ص** پھل بہت کٹائی
کے دو برگ نیب دانہ اسپند ہموزن سے بخور کرین بخور کہ آسانی ولادت کی کرتا ہے **ص** سانپ کی کینچلی ایک جز
سم اسپ خواہ خر چار جز باہم جلا کے بخور کرین بخور کہ ہاتھ و ناخن کے ابرس کو دفع کرتا ہے **ص** روغن بید انجیر
مقام مرض پر لگا کے مدار کی لکڑی کی دھونی دیوین **فصل ۱۰ نسخہ جات برس مین** اسکا نام اصلی برشعا بمعنے
برء الساعیہ و ترکیب حکمای قدیم سے اب کثرت استعمال سے بلفظ برش معروف ہو رہا ہے برش کہ زکام و نزلہ و تیرگی چشم
و دوار و آواز گوش و لقوہ و فالج و رعشہ و صرع و سبات و نسیان و مالیخولیا و یرقان و ضعف اعصاب و استرخاء لثہ
و بلادت ذہن و گندگی و سیلان لعاب دہن و سعال و ترف دم و اوجاع بلغمی و ضعف معدہ و جگر و انواع استسقا
و سرعت انزال کو مفید اور فاذ زہر سموم کا ہے **ص** فلفل سیاہ فلفل سفید بذر البنج ہر ایک چار چار تولہ افیون مصفی
دو تولہ زعفران ایک تولہ سنبل الطیب عاقرقرحا تین تین ماشہ جدا جدا سفوف کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ
مین مخلوط کرکے تین ہفتہ غلہ جو مین دفن رکھکر استعمال کرین خوراک دو سرخ سے ایک ماشہ تک ہے و قوت اسکی
پانچ برس تک باقی رہتی ہے **ایضا** گل بنفشہ عود صلیب اسطوخودوس ہلیلہ زرد چھ چھ ماشہ سفوف کرکے

دو تولہ افیون کہ پانی مین گھولکر گرم کیا ہووے ملاکر گولیان بناوین ایضاً قرنفل زعفران عاقرقرحا بذر البنج
پانچ پانچ ماشہ سفوف کرکے دو تولہ افیون کہ عرق کیوڑہ مین گھولکر گرم کیا ہووے ایسا ملاوین کہ مثل معجون کے
ہوجاوے **فصل ۱۱ بربوٹا مین** کہ آشوب و درد چشم کو ایک روز مین دفع کرتا ہی اعنی باستعمال اسکے جلد صحت
ہوتی ہی ص شیاف مامیثا اندروت نو نو ماشہ کتیرا ایک ماشہ زعفران دو ماشہ افیون نیم ماشہ سرمہ سا کرکے
ساتھ پانی بادیان کے شیاف بنا رکھین بروقت حاجت کے سفیدہ تخم مرغ مین گھسکر لگاوین **فصل ۱۲ بردہ مین**
تدبیر بردگی مثل سرمہ کے ہی اجزا کو کھرل مین صلایہ کرکے آنکھ مین لگانا لیکن اسکے بعد دواے مرطوب بھی
اس نام سے موسوم ہوئی **بردہ کافوری** کہ آنکھ کا میل و پانی دفع کرے پھلی و جالے کو کاٹے و سرخی آنکھ کی
و شبکوری دور کرے ص حضض و توتیاے مغسول ایک ایک ماشہ پوست ہلیلہ زرد دو ماشہ تخم ہلیلہ کابلی سوختہ
ایک عدد کافور ایک ماشہ نمک سنگ نیم ماشہ بطور سرمہ گھسکر استعمال کرین **بردہ زعفرانی** کہ قوت باصرہ کو
طاقت دیوے و آنکھ کی حفاظت امراض سے کرے ص گھر یا چاندی کی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ
کافور سرخ بردہ کہ سوزش و خارش آنکھ کو دفع کرے ص سنگ بصری ہمدف سوختہ تین تین ماشہ رسوت
پانچ ماشہ کافور ایک ماشہ طباشیر سفید چھ سرخ **بردہ اصفر** کہ خارش چشم و پھلی و بامنی و جالا و ناخنہ کو دفع
کرتا ہی ص طوطیاے مغسول مثل ماشہ ہلیلہ زرد چوبہ پانچ پانچ ماشہ ماسیران چینی فلفل دراز تین تین ماشہ نمک
سنگ ایک ماشہ سب کوٹ چھانکر ظرف چینی خواہ شیشہ مین رکھکر اسقدر آب بادیان ڈالین کہ خوب تر ہوجاوے
ازان بعد سایہ مین خشک کرکے سرمہ کیطرح صلایہ کرکے آنکھ مین لگاوین **بردہ پارسی** کہ مخترع اطباء فارس کا ہی
حفظ صحت آنکھ کی کرتا ہی و بصارت کو قوت دیتا ہی ص طوطیاے مغسول گھر یا چاندی کی پانچ پانچ ماشہ
جٹا مانسی تیج پات زعفران ایک ماشہ مروارید ناسفتہ دو ماشہ کافور چار ماشہ صلایہ کرکے لگاوین **بردہ
رمان** کہ ضعف بصر کو دفع کرتا ہی و بصارت کو قوت دیتا ہی ص انار شیرین و انار ترش کے دانہ و مغز بادرنگ
جو مابین دانون کے اندر انار کے ہوتا ہی بوزن مساوی لیکر کھرل سنگین مین کوٹ کر پانی اسکا نچوڑ
لیوین و چہارم حصہ اسکا شہد خالص ملاکر دیگچی قلعی دار مین آگ پر رکھین و کف دفع کرتے جاوین
یہان تک کہ قوام اسکا مثل شربت کے ہوجاوے بوتل شیشہ مین رکھ لیوین و لگایا کرین **بردہ جالینوس**
کہ مقوی بصر و دافع دلکہ و پھولی و خارش مزمن کا ہی ص صبر سقوطری مرچ سیاہ فلفل دراز ساذج سنگ
مقناطیس سوختہ دو دو ماشہ طوطیاے سبز ساذج ہندی چار چار ماشہ مازو سبز چاکسو انزروت کف دریا ایک ماشہ

سفوف کرکے آب انارین مین پانچ مرتبہ ترکرکے ہر مرتبہ آفتاب مین خشک کرین صلایہ کرکے لگاوین
برود حصرم کہ پھلی وجالا وماندا وڈھلکا وناخنہ وباصنی وخارش کو دفع کرے ص توتیای کرمانی مغسول
دس ماشہ زنجبیل ہلیلۂ زرد زردچوبہ پانچ پانچ ماشہ دارفلفل ماميران چینی تین تین ماشہ نمک سنگ ایک ماشہ سفوف
کرکے تین ہفتہ تک آب غورہ مین ترکرکر خشک کرکے سرمہ بناکے استعمال کرین فصل ۳۳ بنفسجی مین کہ باعتبار رنگ
کے اس نام سے موسوم ہوا تیرگی چشم ودفع جرب وحکہ کوسفید ہی ص شادنج مغسول سات ماشہ دم الاخوین پانچ
ماشہ کشتہ تانبا فلفل دراز سنبل الطیب ساذج ہندی دانہ الایچی سفید کافور دو دو ماشہ بدستور سرمہ بناکے
استعمال کرین فصل ۳۴ انبادق مین دستور اسکے بنانیکا مثل حبوب کے ہی مگر حبوب سے بڑی بنائی جاتی ہی
اور وقت کھانے کے چند ٹکڑے کرکے کھاتے ہین بنادق کندری بیماری اسہال کو جو ضعف مزاج معدہ یا امعا سے
ہووسے اور علت وجاجیہ کو جو اجابت قلیل المقدار بدفعات کثیرہ بلا پیچش ہوتی ہی از بس مفید ہے ص
کندر کزمازج مازو حب الآس ہر ایک تولہ تولہ پھر افیون تین ماشہ بدستور بناوین وبمناسب حال مریض کے
کھلائین بنادق ابھلی اُس بیماری کو مفید ہی کہ بعد بول لدم کے خون یا ریم مثانہ مین جم جاتی ہے
اور ادرار بول بدشواری ہوتا ہی اور اُسکے ساتھ خون وریم بھی نکلتی ہی ص زیرہ سیاہ مجیٹھ اسپغول کباب چینی
پھٹکری بریان کندر بوزن مساوی سفوف پارچہ بیز کرکے سرکۂ خالص مین سان کر بناوین ہمراہ جوشاندہ تخم خرپزہ وتخم کاسنی
وبادیان بمساوی الوزن کے بقدر مناسب کھلاوین و پلاوین بنادق بزوری کہ سوزش ودشواری وتقطیر بول
وقروح مثانہ کی جسمین ریم سفید وقروح گردہ جسمین ریم برنگ سرخ یا گلابی یا سیاہ ساتھ پیشاب کے نکلتی ہی مفید ہی ص مغز تخم خرپزہ
مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین کتیرا نشاستہ گندم ایک ایک تولہ مغز بادام شیرین مقشر رب السوس گل ارمنی
دانہ خشخاش سفید سب باریک کرکے تھوڑے پانی کے ساتھ صلایہ کرکے بناوین وبقدر مناسب کھلاوین

باب ۳ حرف الباء فارسی

فصل ۱۵ نسخہ جات پاشویہ مین اختراع پاشویہ کا بعد انکباب کے ہوا ہی اسی سے یہ رواج ہی
کہ پاشویہ کی دوا گرم وطیار ہونے پر پہلے تمام بدن کا انکباب کرتے ہین طریق اسکا یہ ہی کہ اجزاے
دوا کو زیادہ پانی ڈالکر پکاوین کہ چہارم حصہ پانی جل جاوے تب مریض کو ایسے مکان مین کہ ہوا کا مرور نہووے
بٹھال کر تا گردن کپڑے سے ڈھانک کر اُس پانی کو دوسرے ظرف وسیع مین ڈال کر انکباب کرین جب
پانی قابل ہاتھ لگانے کے ہوجاوے مریض کے دونون پانون اُس پانی مین کھا کر پانی اُٹھا اُٹھا کر

دونون پر گھٹنون سے نیچے ڈالین اور اوپر سے نیچے کو سوتین جب پانی کی گرمی جاتی رہی خشک کپڑے سے پیرون کو پونچھکر دوسرا کپڑا گھٹنون سے نیچے تک باندھین مگر تلوے کھلے رکھین و مریض کو کپڑا مناسب اُڑھاکر لٹادین بعد دو تین گھڑی کے کپڑا پانون کے نیچے سے کھولین و اگر اندیشہ صعود ابخرے کا ہوی تو تلوے نیم گرم پانی مین رکھکر کھولین اور جبکہ ضرورت پاشویہ اور شاخون کی ہوے تو پہلے شاخین کھچواکر تب پاشویہ کرین اور بحران و شدت حرارت تپ مین استعمال پاشویہ کا ممنوع ہی اگر بضرورت شدید اتفاق ہوے تو صرف آب گرم و نمک سے کرین **پاشویہ** کہ واسطے صداع حار و سرسام صفراوی و بیخوابی کے نافع ہی **ص** برگ کنار سبوس گندم نیم نیم پاؤ برگ بنفشہ گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب برگ خرفہ برگ پالک چار چار تولہ تراشہ کدو چھ تولہ نمک خرد تین تولہ **ایضاً** گل نیلوفر چار تولہ گل سرخ ایک تولہ تراشہ پیٹھا تراشہ کدو دراز سبوس گندم چھ چھ تولہ کشنیز تر و نمک خرد دو دو تولہ برگ کنار چھ تولہ **پاشویہ** کہ واسطے درد سر بارد و سبات و سرسام بلغمی و تپ بلغمی کے مفید ہی **ص** گل بابونہ اکلیل الملک گل خطمی خردل نمک طعام خوب کلان تین تین تولہ سبوس گندم برگ کنار چھ چھ تولہ **ایضاً** پرسیاوشان گل بابونہ تخم خطمی تین تین تولہ برگ کنار برگ سہجن چار چار تولہ نمک طعام دو تولہ بدستور استعمال کرین **فصل ۱۶ نسخہ جات پیڑی مین** ہیدی کہ عورات کے مزاج کو ازبس مفید و رطوبات کو خشک تحلیل و بدن کو خوشرنگ و تقویت بدن و تولید خون صالح و مردون کی رقت منی و سستی باہ کو دفع تی ہی **ص** تال مکھانا چاکسو بیج بنفشہ تخم اوٹنگن ہلیلہ آملہ مازو سبز زیرہ سیاہ زیرہ سفید دو دو تولہ الائچی کلان الائچی خرد تخم سربالی جائفل لونگ ایک ایک تولہ مغز پنبہ دانہ سپیاری چار چار تولہ گوند ببول بروغن زرد بریان کردہ نو تولہ نشاستہ گندم ڈیڑھ پاؤ شکر سفید ڈھائی پاؤ میوجات و روغن زرد ملاکے بدستور نسخہ میٹھا کی بنا رکھین بقدر مناسب کھایا کرین **ایضاً** کہ مردون کے مزاج کو نہایت مفید تقویت گردہ و باہ و تولید منی کی کرتی ہی **ص** گندم بریان تخم السی بریان آدھ آدھ پاؤ کنجد سیاہ بریان مغز پنبہ دانہ ایک ایک چھٹانک گوند ببول بریان نیم چھٹانک سفوف کرکے باضافہ شکر سفید آدھ سیر و روغن زرد پاؤ بھر کے بدستور بناوین

باب ۳ حرف التاء مثناۃ فوقانیہ

فصل ۷ نسخہ جات تریاقات مین واضح ہو کہ حکماے سابقین نے اولاً ترکیب تریاق کی جز آفاذ زہر سے کی تھی زان بعد اجراے قوی العمل سے ترکیب دینا شروع کیا مقصود یہ ہی کہ تریاق مرض مقابل کو ایسا نافع ہی کہ جیسا دفع زہر مین فادزہر ہوتا ہی **تریاق اربعہ** کہ مخترع حکیم اندروماخس کا ہی و طبیاری سے

چالیس روز کے بعد استعمال کرنا چاہیے دو برس تک قوت کامل رہتی ہی محلل ریاح غلیظ مفتح سدہ جگر و
طحال و فاد زہر سموم حیوانات و مدر فضلات و مخرج جنین میت و نافع صرع و خفقان و جمیع امراض باردہ سے
صں حب الغار جنطیانا مرکی زراوند طویل خواہ زراوند مدحرج مساوی الوزن سفوف کرکے سہ چندان شہد
کف گرفتہ مین ملاوین خوراک ایک ماشہ سے چار ماشہ تک اور اگر ایک جزو زعفران ملاوین زیادہ لطیف
و قوی ہو **تریاق** جامہ حکیم بلبیدوس نے آٹھ جزون سے بناکر اس نام سے موسوم کیا سمیت سموم
کھاے ہوے و کاٹنے نیش مارے حیوانات کو دفع کرتا ہی و قولنج و صلابت و سدہ و طحال و فالج و رعشہ
و صرع کو مفید و محلل ریاح و مفتح سدہ عروق ہی صں مرکی حب الغار جنطیانا قسط تلخ ایک ایک تولہ فلفل گرد
سلیخہ آٹھ آٹھ ماشہ زعفران دارچینی چار چار ماشہ شہد سہ چندان **تریاق** صغیر مخترع شیخ الرئیس دفع
سمیت سموم ماکولہ و دفع سم جانوران مین تریاق اربعہ سے قوی و دیگر منافع مین مساوی ہی صں
زراوند طویل حب الغار جنطیانا پوست بیخ کرفس تخم زرچوبہ بیخ حنظل جملہ مساوی شہد یکنیم چند
تریاق الم کہ عقرب زدہ کو مفید ہی و دفع قولنج و درد احشا و سدہ امعا و تسہیل ولادت کرتا ہی صں صبر اسقوطری
قسط تلخ پودینہ سداب بری عقرقرحا زنجبیل فلفل دراز شونیز حلتیت جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے سہ چندان شہد
مین مخلوط کر رکھین خوراک چھ ماشہ ساتھ آب گرم کے **تریاق المثانہ** تالیف حکیم ابو الماہر کہ دافع قروح گردہ
و مثانہ و مجاری بول و احتباس و سوزش بول مزمن کو مجرب ہی قدرے شیر گاؤ کے ساتھ اور مفید امراض
رحم و مدر حیض و مسکن درد ہاے اعضاے تناسل ہی آب خیساندہ نخود کے ساتھ و مانع صعود ابخرہ بدماغ و مقوی
و منقی اعضاے تنفس ہی ماء العسل کے ساتھ صں ساخ گاؤ کوہی سوختہ بسد و مروارید نو نو ماشہ
افیون ایک ماشہ رب السوس سماق گل ارمنی گل شیرازی ریوند چینی زوفاے خشک صعتر تخم کرفس انیسون
چار چار ماشہ گل مختوم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خربزہ دم الاخوین پانچ پانچ
ماشہ اشنہ کتیرا حب القلب مغز بادام شیرین سات سات ماشہ حب الکاکنج نو ماشہ شہد سہ چندان
تریاق لاسبان کہ درد دندان و ورم مسوڑھون کو جو سردی سے ہو دفع کرتی ہین نہایت مجرب ہی
صں فلفل گرد عقرقرحا انگوزہ زرنباد نمک سنگ بوزن مساوی کوٹ چھان کے شہد مین سان کر غلولہ
بناکر سایہ مین خشک کرکے دانت کے نیچے دباوین **فصل ۸** نسخہ جات تیزاب مین دستور کھینچنے عرق تیزاب کا
یہ ہی کہ دواؤن کو نیکوب کرکے ایک گھڑے مین رکھین اور اسکے منہ سے ایک ہانڈی کا منہ آٹے سے

وصل کرکے چولھے پر گھڑے کو ایسا منحرف یعنی رکھین کہ ہانڈی چولھے پر جاوے اور چولھے سے کچھ بلند ہوے رکھی جاوے اور ہانڈی کی کمر مین ایک سوراخ کرکے اُس مین بالون کے تتی لگاکے ایک پیالہ چینی خواہ شیشہ وغیرہ اُس تتی کے نیچے مقابل رکھین کہ اُسمین عرق ٹپکے اُس شکل سے تیزاب کہ گوشت زائد کو زخمون سے قطع کرتا ہی و دنبل سخت کو توڑتا ہی و بثورات مزمنہ کا مواد بہاتا ہی ص شورہ قلمی پھٹکری نوشادر بوزن مساوی نیکوب کرکے بدستور عرق کھینچین تیزاب کہ برص کے چمڑے اور گوشت ناقص کو کاٹتا اور اچھا گوشت و چمڑا جماتا ہی ص پھٹکری سفید دو تولہ پھٹکری زرد چار تولہ شورہ قلمی سات تولہ بدستور بناوین جلد کو کھجلا کر لگاوین تیزاب جسکو دیگ بردیگ بوجہ صورت اُسکے بنا نیکی کہتے ہین بواسیر کو اور گوشت زائد کو کاٹ کے دفع کردیتا ہی اور یہ دوا کو تکلیف دیتی ہی بعد کٹ جانے گوشت کے کرنب گاے کا پتا جوش کرکے اُسکا پانی لیکر اُسمین گاے کا گھی ملاکر گھسین جب مثل مرہم کے ہوجاوے تب لگاوین اور اگر اُس سے زخم دفع نہووے دوسرا مرہم استعمال کرین واگر ایک روز کے لگانے مین گوست نہ کٹے تو ایک روز درمیان دیکر پھر لگاوین ص سیماب نوشادر چار چار تولہ زنگار چونہ پتھر کا آٹھ آٹھ تولہ سجی لوبان گندھک زرد چوبیس چوبیس تولہ پارہ و زنگار کو سرکہ مین کھرل کرین جب پارہ کا نشان باقی نرہی اجزا کو ملاکر کھرل کرکے دوا کو خشک کرین اُسکے بعد سر دپانی مین رکھکر ایک ڈیگ مٹی مین رکھین دوسری دیگ سر اوندھا کر اُسپر رکھکر آٹے سے مُنھ بند کردین و خفیف آنچ کرتے ہین کہ سب دوا کا جوہر اُڑکر دوسری دیگ بالا مین لپٹ جاوے تب کھولکر اوپری ہوئی کو لے رکھین استعمال کرین

باب ۵ حرف الثار ثلاثی فوقانیہ

فصل ۹ اثیا و رطیوس معجون ہی کہ حکماء قبل جالینوس نے سلطان وقت کیواسطے بنایا تھا جسکا نام بھی تھا اُسی کے نام سے موسوم کیا صداع صداع مزمن و فالج و رعشہ ولقوہ و صرع و اوجاع معدہ و جگر و طحال و برص و تاریکی نظر و جمیع امراض بارد و رطب کو مفید ہی و ادرار بول و اخراج سنگ گردہ و مثانہ و تلیین کرتا ہی ص صبر سقوطری غاریقون ایک ایک تولہ زعفران دارچینی وج مصطگی مرمکی نونو ماشہ فلفل دراز جنطیانا نفاح اذخر کمادریوس قسط شیرین افتیمون اسارون سلیخہ سنبل الطیب چھ چھ ماشہ سفوف پارچہ بیز کرکے تین تولہ روغن گاؤ مین چرب کرکے شہد چندان شہد مین ملا رکھین خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک و قوت اسکی چار سال تک رہتی ہی

باب ۶ حرف الجیم ابجد

فصل ۲۰ جلاب مین کہ قسم شربت ہی مگر قوام جلاب کا شربت سے بہت رقیق ہوتا ہی و بسبب رقت کے جلد ناقص ہو جاتا ہی اسقدر بنانا چاہیے کہ بہت دنون تک رکھنا پڑے و شربت سریع الاستحالہ ہی لہذا اختراع ہوا **جلاب** کہ تقویت دل و دماغ و معدہ کی کرتا ص برگ گاوزبان چار تولہ گل گاوزبان بادرنجبویہ گل سرخ دو دو تولہ سیر بھر عرق گلاب مین جوش دیوین جب چہارم جل جاوے ملکر چھان لیوین سیر بھر قند سفید ملا کر پکاوین جب بقوام مناسب آوے اتار رکھین و بقدر مناسب پلاوین **جلاب** کہ تقویت قلب و تفتیح سدہ ہائے عروق مین بنظیر ہی ص آب سیب آثار شیرین آدھ آدھ پاؤ عرق گلاب پاؤ بھر عرق گاوزبان عرق کاسنی آدھ سیر شیرہ تخم خرنجشک ایک تولہ نبات سفید تین پاؤ ملا کر پکاوین و بقدر مناسب پلاوین **جلاب** کہ تقویت معدہ مین بعدیل ہی ص زرشک دو تولہ زیرہ گل سرخ ایکتولہ دانہ ہائے انار شیرین مع عرق پاؤ بھر الائچی سفید مع پوست چھ ماشہ سب کو پیسکر تھوڑا پانی ملا کر چھان لیوین آدھ سیر نبات سفید ملا کر بدستور پکاوین و بقدر مناسب صباح پلایا کرین **فصل ۲۱ جوارشات** مین اسکا اختراع معجون کے بعد ہوا مخصوص واسطے امراض معدہ کے ازان بعد اور اعضا کے واسطے بھی بننے لگی دستور بنانے جوارش کا مثل معجون کے ہی مگر سفوف جوارش کے اجزا جریش یعنے درد را ہونا چاہیے **جوارش دارچینی** کہ تمام اعضا اور باہ کو قوت دیوے اور درد سر و سعال بلغمی و بواسیر بادی و درد نقرس و عرق و سنگ گردہ و مثانہ کو مفید ہی ص سنبل الطیب دانہ الائچی سفید سلیخہ دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل مرچ سیاہ دارفلفل قسط شیرین اسارون ہر ایک دو جزو زعفران ایک جزو مصطگی پانچ جزو شکر سفید برابر مجموع کے و شہد ہموزن سب دواؤن کے **جوارش کمونی** مقوی معدہ و ہاضم کاسر ریاح و دافع فضلات ہی ص زیرہ سیاہ سرکہ خالص مین تصفیہ کیا ہوا سات جزو مرچ سیاہ زنجبیل سداب دارفلفل پودینہ ہلیلہ زرد تین تین جزو نمک سنگ چار جزو شہد سہ چندان مجموع کے **جوارش مصطگی** دافع برودت معدہ و جگر و سیلان لعاب دہن و مقوی معدہ و ہاضمہ ہی ص مصطگی رومی ایک جزو سفوف کرکے قوام قند سفید سولہ جزو مین کہ عرق گلاب کے ساتھ بنایا ہو ملاوین **جوارش عود ترش** مقوی معدہ و ہاضم طعام ہی ص عود پانچ تولہ قرنفل سنبل الطیب زرشک ایک ایک تولہ ایک رطل شکر سفید کے قوام مین جسمین دس تولہ عرق لیمون کاغذی خواہ بارہ تولہ عرق انار ترش داخل ہوئے ملاوین **جوارش جالینوس** کہ تمام اعضا کو اور باہ کو قوت دیوے و کثرت بول و غلبہ ریاح و صداع و سعال بلغمی و بواسیر بادی

قوبا و نقرس و بہق و سنگ گردہ و مثانہ کو دفع کرے و سیاہی بالون کی محفوظ رکھے ص سنبل الطیب
قاقلہ سلیخہ دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل چرایتہ فلفل سیاہ دارفلفل قسط شیرین عود بلسان
اسارون ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ مصطگی رومی دو تولہ قند سفید سب دوا کے برابر شہد دو چندان
دوا کے جوارش خوزی کہ اطبا سے خوزستان نے اختراع کیا ہاضم طعام و دافع اسہال مزمن و ورم طحال
جسکو تلی اور بروٹ کہتے ہین و استسقا و کثرت بول کو دفع کرے ص قسط شیرین سلیخہ سنبل الطیب
ایک ایک تولہ جوز بوا دو تولہ دانہ الائچی سرخ قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج نو نو ماشہ بسباسہ ریوند چینی عاقرقرحا
زراوند مدحرج [illegible] ماشہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ہر ایک چھ چھ ماشہ نبات سفید دو چندان مجموع کے و بعد دو مہینے کے
لایق استعمال کے ہی جوارش بوعلی کہ ریاح و خفقان و مالیخولیا و گھبراہٹ دل و وسواس سوداوی کو
دفع کرے ص عود ہندی بسباسہ فرنجمشک زرنب زرنباد برگ گاؤزبان سنبل الطیب ایک ایک تولہ
دارچینی مصطگی بادیان چھ چھ ماشہ کافور تین ماشہ شہد سہ چندان نبات سفید دو چندان جوارش اسقفت
حکیم اسقفت نے لکھا ہی کہ مینے کسی مرکب کو اس سے بہتر و موثر نہین پایا ہی قولنج و غیرہ امراض معدہ و
امعا و بواسیر و درد پشت و درد نشستگاہ و غشیان و قے کو دفع کرے ص زنجبیل دارچینی آملہ قرنفل
بسفائج جوز بوا ایک ایک تولہ فلفل گرد الائچی سفید ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سقمونیا تربد نو نو ماشہ نبات سفید
سفید ہموزن و شہد دو چندان جوارش قند ادلیقون کہ موسوم باسم مخترع ہی درد پشت
و درد معدہ و ضعف ہر دو کہ بسبب برودت و ریاح کے ہو دفع کرے ص زنجبیل [illegible] سیاہ
سنبل الطیب مصطگی رومی نانخواہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم کرفس پودینہ سیاہ سلیخہ عاقرقرحا سافج ہندی دانہ الائچی
سرخ ایک ایک تولہ شہد سہ چندان جوارش فنجنوش کہ استرخاء معدہ و ریاح و بواسیر [illegible] کو دفع
کرے ص خبث الحدید کہنہ تین تولہ ریزہ ریزہ کرکے دو ہفتہ سرکہ مین تر کرین و [illegible] آگ [illegible]
روغن گاؤ مین سرد کرین و ہلیلہ آملہ سعد کوفی شیطرج ہندی سنبل الطیب فلفل سیاہ دارفلفل [illegible]
ایک ایک تولہ تخم شبت تخم گندنا نو نو ماشہ شہد کف گرفتہ سہ چندان جوارش سماق کہ اسہال [illegible]
و درد شکم دوامی و بواسیر کو نفع کرے ص سماق تخم ترہ تیزک پودینہ زیرہ سیاہ [illegible] مصطگی رومی [illegible] قاقلہ
ایک ایک تولہ سقمونیا تربد پانچ پانچ ماشہ شہد سہ چندان جوارش [illegible] کہ دماغ و [illegible] کو طاقت
دیوے اور منی کو زیادہ اور گاڑھی اور قوت باہ ابزاد کرے ص تخم پیاز تخم [illegible] تخم [illegible]

تخم شلغم تخم گندنا کرفس شقاقل مصری دارفلفل الائچی سرخ خولنجان دارچینی خرفہ زنجبیل نو نو ماشہ اسگندھ
موصلی سیاہ موصلی سفید مرچ کنکول کباب چینی عاقرقرحا چھ چھ ماشہ فلفل جوزبوا تین تین ماشہ گوند ببول
روغن گاؤ مین بریان کرکے تین تولہ شکر سفید سہ چندان **جوارش فلافلی** منقول کامل الصناعت سے
چونکہ جملہ فلفل عمدہ اس ترکیب کے ہین لہذا اسی نام سے موسوم ہوئی درد معدہ و شہوت کلبی یعنی ہردم خواہش
غذا کی رہنا و خورش قلیل ہونا و ہضم طعام کو مفید و ریاح غلیظہ و تپ ربع کو زائل کرتی ہے ص فلفل سیاہ و
فلفل سفید فلفل دراز ڈیڑھ تولہ زنجبیل کرفس نانخواہ پودینہ سلیخہ اسارون ایک ایک تولہ شہد سہ چندان
بدستور بناوین خوراک چار ماشہ سے نو ماشہ تک **جوارش ہقلیاثا** کہ زحیر یعنی اجابت قلیل قلیل
ساتھ پیچش کے باختلاط آنتون کے ہوتی ہے و مغص درد خفیف امعا مین مدد قبض کلی کے
و نواسیر بادی کو دفع کرے ص تخم ترہ تیزک بودادہ زیرہ سیاہ مدبر نو نو ماشہ مصطگی رومی ڈیڑھ تولہ
ہلیلہ کابلی روغن گاؤ مین بریان کرکے چھ ماشہ سب کو سفوف باریک کرکے روغن گاؤ مین چرب
کرکے پاؤ بھر شکر سفید کے قوام مین ملاوین و بقدر مناسب کھلاوین **جوارش فواکہ** معدہ
و جگر و دل و احشار یعنی سارا اعضاے اندرونی کو قوت دیوے و قی صفراوی و خمار شراب
کو دفع کرے ص آب انار شیرین و آب انار ترش آب سیب امرود آدھ آدھ پاؤ آب لیمون کاغذی
آدھ پاؤ مین زرشک دو تولہ سماق ایک تولہ پیسکر کپڑے مین چھان لیوین جملہ اجزا ساتھ ڈھائی پاؤ
شکر سفید کے قوام کرین و بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۲۲ جوگراج** مین تدبیر اسکی ترکیب کے
ساتھ لکھی جاتی ہے **جوگراج** کہ واسطے دفع فالج و لقوہ و رعشہ و دیگر امراض باردہ دماغی کے از بس
مفید ہے ص فلفل سیاہ فلفل دراز بھنگرہ سیاہ شاخون کا خشک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل قسط شیرین دیودار
موسرلی تیز ہا قرقرحا پیپراسول ترکچور ۔۔ تولہ بھر تج بل ساور کباب چینی پودینہ خشک نو نو ماشہ سب کو
سفوف پارچہ کرکے ہموزن سب سفوف کے گوگل کے ساتھ مخلوط کرین کہ یکذات ہو جاوے
و حسب موافق تحمل مزاج مریض کے گرمی زائد محسوس نہووے کھلایا کرین **جوگراج** کہ معدہ و گردہ و
مثانہ کو قوت دیوے و شہوت زیادہ زنان حاملہ کو دفع کرے ص کنجد سیاہ مقشر چار تولہ زرنباد
و تخم کرفس زیرہ سیاہ نانخواہ کندر زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز دارچینی دانہ الائچی سرخ نو نو ماشہ
دو چند نبات سفید کے قوام مین بدستور بناوین

باب حرف الحار حطّی مین

فصل ۲۳ جبوب دافع امراض دماغی مین کہ جوہر دماغ مین ہون خواہ بواسطہ اعصاب کے کہ سبب انکا
دماغ ہی دوسرے اعضا مین ہون وفائدہ باندفاع سواد ہو یا بطرز دیگر دستور بنانے گولی کا یہ ہے کہ
جو برگ یا پھول تازہ سے بنائی جاوے وہ ویسا ہی پیسکر بنائی جاوے اور اگر اجزاے خشک سے
بنائی جاوے تو اجزا کو کوٹ چھان کر پانی سادہ خواہ جس پانی کے ساتھ ترکیب مین لکھا جاوے
سان کر بنائی جاوے لیکن جو گولی واسطے اشتہا و ہضم طعام و امراض معدہ کے بنائی جاوے اُسکے اجزا
بہت ناریک نہون کہ معدہ مین کچھ دیر یک ٹھہرے باقی گولیون کے اجزا نہایت باریک ہون
کہ جلد مستحیل ہو جاوین **حب کرفس** کہ فالج ولقوہ ورعشہ واسترخار واختلاج کو دفع کرے **ص**
کرفس فلفل دراز سپراسور تخم کلٹائی نانخواہ کباب چینی نمک سانبھر جملہ بوزن مساوی نیم کوفتہ کرکے آب برگ مدار
خواہ شیر مدار مین تسقیہ دیکر سفوف باریک کرکے مغز گھیکوار مین سانکر بقدر نخود گولیان بنا رکھین ایک صبح کو
و دو عدد شب کو سوتے وقت کھایا کرین **حب اصطمخیقون** کہ بلغت یونانی بمعنی منقی ہے صداع مزمن شقیقہ و بیضہ
خوذہ و عصابہ و جملہ امراض دماغی و مالیخولیا و دیگر امراض متعلقہ دماغ کو باسہال سودا و بلغم و اخلاط فاسدہ کے
سود مند ہے **ص** صبر سقوطری ہلیلہ زرد تخم برآوردہ تربد مجوف و مقشر چار ماشہ حب النیل بودادہ انیسون
غاریقون سفید دو دو ماشہ تخم حنظل نمک سنگ تین ماشہ علیحدہ علیحدہ سفوف کرین و سفوف تربد کو
روغن بادام مین چرب کرین و چھ ماشہ بادیان تھوڑے پانی مین جوش کرکے اُسی پانی مین جملہ ادویہ کو
سان کر بقدر نخود گولیان بنا رکھین بوقت حاجت صبح کو سات ماشہ سے نو ماشہ تک منہ مین رکھکر ایک تولہ
شہد تھوڑے پانی مین گھولکر نگل جاوین **حب ایارج** کہ صداع مزمن صرع و سکتہ و جمود و شخوص و سبات
و امراض آنکھ کو نفع دیتی ہے و دماغ و اعضاے رئیسہ کو فضلات و اخلاط بلغمی سے صاف کرتی ہے **ص** تربد سفید
مجوف و مقشر سات ماشہ سفوف کرکے روغن بادام مین چرب کرین و حب النیل بودادہ و غاریقون سفید
و تخم حنظل چھ چھ ماشہ انیسون و نمک لاہوری چار چار ماشہ سب کو سفوف کرکے ایارج فیقرا نو ماشہ ملاکر
آب بادیان مین بقدر نخود کے گولیا بنا رکھین بوقت حاجت صبح کو سات ماشہ کھا کر تھوڑا پانی پیوین
حب قوقایا بلغت یونانی قوق سر کو کہتے ہین چونکہ اس گولی سے تنقیہ مواد سر کا ہوتا ہے و امراض
دماغی و اعضاے سر کو مفید ہے لہذا حکیم جالینوس مخترع اس گولی نے اس نام سے موسوم کیا **ص** صبر سقوطری

عصارہ افسنتین مصطگی رومی ہر ایک ایک تولہ شحم حنظل تربد چھ چھ ماشہ کرفس کے پانی مین گولی بنا رکھین
واگر عصارہ افسنتین دستیاب نہو دو چند افسنتین داخل کرین حب فیقرا کہ مادہ خنازیر و سلعہ و غدود
کے ابھرنے کو تحلیل و باسہال خارج کرے ص ایلوہ نو ماشہ غاریقون و نوشادر چھ چھ ماشہ شحم حنظل
تین ماشہ انزروت بریان ایک تولہ تربد یک نیم تولہ سقمونیا چار ماشہ بآب گندنا گولی بناوین خوراک
تین ماشہ حب شبیار کہ تنقیہ دماغ کرے و جملہ امراض دماغی کو مفید ہی ص ہلیلہ کابلی سنا مکی تین تین
مثقال ایک جز گل سرخ حب النیل بو دادہ چار چار عصارہ ریوند مصطگی رومی دو دو جز بدستور گولیان بنا رکھین
شب کو وقت خواب کے بقدر مناسب آب گرم کے ساتھ نگل جاوے حب کندر کہ واسطے دفع صرع اطفال
کے از بس مفید ہی ص کندر جندبیدستر صبر سقوطری ہموزن سے گولیان بقدر دانہ شرسف بنا رکھین دو ایک صبح
و ایک شام کھلایا کرین حب افتیمون کہ واسطے دفع صرع کے بی نظیر ہی ص صبر سقوطری مقل ازرق تولہ تولہ
جندبیدستر و عود صلیب تین تین ماشہ آب افتیمون مین بقدر دانہ مونگ کے گولیان بناوین اطفال کو ایک
گولی و جوان کو تین گولی کھلایا کرین حب افیون کہ دفع نزلہ و زکام مین مجرب ہی ص جندبیدستر زعفران
تین تین ماشہ دارچینی چھ ماشہ صمغ عربی کتیرا رب السوس نو نو ماشہ افیون بزر البنج دو دو ماشہ بقدر فلفل گرد
کے گولیان بناوین صبح و شام بقدر مناسب کھلایا کرین حب کچلہ کہ فالج و رعشہ و اختلاج و درد اعضا
و کثرت نزلہ کو دفع کرے و عقیمہ بعد طہر کے کھانے سے حاملہ ہو جاوے ص دارچینی جوز بوا بسباسہ عود صلیب
قرنفل ایک ایک تولہ کچلہ کہ شیر گاؤ مین تر و مقشر کرکے اوراق باریک تراشا ہو دو تولہ سب کو سفوف کرکے
آب نانخواہ و آب پودینہ تسقیہ دیکے گولی بناوین حب صبر کہ درد مفاصل کو دفع کرے ص صبر سقوطری
تربد سفید یک نیم یک نیم تولہ ہلیلہ زرد بوزیدان سورنجان شیرین ایک ایک تولہ افیون سقمونیا مقل نو نو ماشہ
بآب گندنا گولی بناوین حب سورنجان کہ واسطے دفع نقرس کے مجرب ہی ص شونیز بیخ کبر مقل عاقرقرحا
سات سات ماشہ ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ شیطرج زنجبیل دار فلفل نمک ہندی نو نو ماشہ سورنجان شیرین ہموزن
جملہ اجزا آب بادیان گولی بناوین حب ہلیلہ کہ عرق النسا کو دفع کرے اسہال لانے سے ص صبر سقوطری
ہلیلہ زرد سورنجان شیرین بوزن مساوی گولی بناوین فصل ۲۴ حبوب دفع امراض چشم مین حب سرخ
کہ دمعہ و جرب العین و انتفاخ چشم و مد و درد پیچ کو نہایت مفید و مجرب ہی ص گیرو چار جز افیون ایک جز
زنجبیل نیم جز ہلیلہ کے پانی مین گولی کلان کلان بنا رکھین اگر آنکھ پر ورم ہو تو آب کشنیز خواہ آب کوی مین

واگر ورم نہو سے آب کو کنارمین گھسکر لگایا کرین حب افیون کہ امراض چشم کو مفید ہے ص
پھٹکری بریان چار ماشہ افیون دو ماشہ رسوت آٹھ ماشہ برگ تازہ نیب پانچ عدد زعفران پانچ
سرخ سب کو ظرف آہنی مین دستہ آہنی سے رگڑکر گولی بنا رکھین بوقت ضرورت پانی مین گھسکر
طلا کرین حب پلاس پاپڑا کہ آنکھ کی پھلّی وظفرہ و دوقہ وطرفہ وسبل کو دفع کرے ص ہلیلہ سیاہ
تخم پلاس صندل سرخ نمک لاہوری ہموزن ہی گولیان بنا رکھین و پانی مین گھسکر لگایا کرین حب
ہلیلہ کہ شب کوری کو ہی دفع کرے ص چرک گوش آدمی ہلیلہ تخم برآوردہ تین تین ماشہ قلمی شورہ
ایک ماشہ گولی بنا رکھین ایک گھڑی باقی رہے پانی مین گھسکر لگایا کرین **فصل ۲۵** حبوب دافع
امراض دہان وحلق مین حب نشاشتہ کہ شوزش وشقاق زبان وثبور وقروح لہات وقلاع
کو دفع کرے ص تخم خربزہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدوے شیرین ایک ایک جز نشاستہ گندم مساوی
مجموع کے باب گوند ببول گولی بنا کے بنا کر منہ مین رکھا کرین حب صندل کہ ببُو قلاع
وقروح الفم وثقل زبان کو دفع کرے ص نشاستہ سعد کوفی پوست ترنج تخم خشک صندل سفید ایک
ایک تولہ طباشیر کافور جہیر ملیہ تین تین ماشہ مشک نیم ماشہ بآب گوند ببول بنا کر منہ مین رکھا کرین
حب کتان بستگی وگرآواز کو کہ گرمی وخشکی سے ہو وورم الحنک وورم زبان وثبور کو دفع کرے ص
اصل السوس مقشر تخم کتان بریان کتیرا صمغ عربی مغز بادام شیرین مغز چلغوزہ بوزن مساوی شہد کف گرفتہ مین
گولی بناوین اور منہ مین رکھین حب فلفل کہ واسطے دفع بستگی آواز کے جو سردی ورطوبت سے ہووے
وثقل اللسان وفساد بطلان قوت کے مفید ہی ص فلفل گرد پانچ ماشہ خردل بریان خولنجان وکندر تولہ تولہ ماشہ
بدستور گولیان بنا رکھین و منہ مین رکھین حب حمص کہ گرفتگی آواز کو دفع کرے ص نخود بریان مقشر باقلا
بریان ایک ایک تولہ مغز بادام شیرین مقشر مغز چلغوزہ کتیرا سوس تخم برآوردہ سوا سوا تولہ بقدر کنار جنگلی کے گولی بناوین
ومنہ مین رکھکر چوسا کرین حب طباشیر کہ واسطے دفع قرحہ دہن وحلق کے مفید ہے ص
طباشیر سفید دم الاخوین مغز تخم کنول گٹہ بوزن مساوی بدستور گولیان بناکے منہ مین رکھین
وچوسا کرین **فصل ۲۶** حبوب ہاضم ومشتہی طعام ودافع امراض معدہ حب گوگرد کہ ہاضم طعام
ودافع تخمہ واسہال وقی واشتلائی ہی ص زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز گوگرد زرد نمک سنگ جملہ مساوی الوزن
بآب عرق لیمو حب بقدر مرچ سیاہ گل آب نانخواہ کرفس نمک سنگ مساوی بآب ادرک حب تج دارچینی زنجبیل

مرچ سیاہ نمک سبھی نمک جواکھار مساوی الوزن **حب سداب** کہ سوء ہضمی و درد و ریاح معدہ کو
دفع کرے **ص** سداب ہین جزو مرچ سیاہ دو جز نمک سنگ ایک جز سرکے مین گولی بناوین **حب**
کہ ہاضم طعام و دافع ریاح و ورم و درد معدہ ہی **ص** سہاگا جواکھار نوسادر نمک سیندھا ہینگ
مرچ سیاہ مساوی سرکہ مین گولی بناوین **حب زنجبیل** کہ ہاضم و مشتہی طعام و مقوی معدہ و دافع
رطوبات و ریاح و اوجاع معدہ و نافع فساد شہوت ہی **ص** انبل بونڈی زنجبیل مرچ سیاہ پیپرامول اجوائن
دلیسی اجمودھا ایک ایک تولہ نمک سیاہ نمک سنگ نو نو ماشہ عرق لیمو مین گولی بناوین **حب ترش** کہ ہضم
طعام و تقویت اشتہا و معدہ مین بیعدیل ہی **ص** زنجبیل بے ریشہ دس تولہ فلفل گرد فلفل دراز پیپرامول
بلیلہ سیاہ بلیلہ و نانخواہ دو دو تولہ ہینگ چار ماشہ نمک سنگ نمک سیاہ و سبجی و جواکھار ایک
ایک تولہ سفوف کرکے پیالہ چینی مین رکھکر عرق لیمون کاغذی خواہ عرق لیمون قسم ابنلیہ کا ڈالین
کہ سب دوا سے عرق اوپر آجاوے دھوپ مین خشک کرین اسیطرح تین مرتبہ تر و خشک کرین دفع سیوم مین
دریافت کرین اگر نمک کم ہووے تو نمک سنگ بقدر مزہ کے اور ملا کر گولیان بنا رکھین کھایا کرین **حب سہجن**
کہ باد گولا و سول و درد شکم کو دفع کرے **ص** زنجبیل سوہاگا خام ہینگ نمک سنگ مساوی الوزن
باب پوست درخت سہجن بقدر کنار دستی گولیان بنا رکھین ایک گولی کھا کر قدرے آب گرم پیوین

فصل ۲ حبوب قابضہ مین

حب دافع اسہال و قابض **ص** مازوی سبز مائین چھ چھ ماشہ افیون
دو ماشہ بقدر نخود کے گولیان بناوین **حب سماق** کہ تقویت معدہ و امعا و دفع اسہال کو از بس مفید ہی
ص پوست انار سماق مازو مساوی الوزن بیخ بقدر نخود کے گولیان بناوین **حب سہاگہ** اگر شہد مین
گولی بناوین کثرت اسہال وقت شب کو مفید ہی و اگر عرق لیمون مین بناوین اسہال روزانہ کو مفید ہی
ص سہاگہ بریان ایک جز افیون چار جز **حب اطفال** کہ اسہال رنگ برنگ اطفال کو مفید ہی **ص**
کلی خرد انار کی ایک عدد چاکسو مقشر سوت نرکچور زیرہ سفید زرد چوب مقشر برگ نیب برگ سنبل دو دو ماشہ
افیون ایک ماشہ **حب قشر الرمان** کہ ہر قسم کے اسہال کو دفع کرے **ص** پوست انار ترش بلیلہ سیاہ بریان و صمغ گاؤ
و مغز تخم انبہ مغز تخم جامن نو نو ماشہ جفت بلوط چھ ماشہ مصطگی رومی دانہ الائچی سفید تین تین ماشہ سوگندہ بالا
نرکچور چار چار ماشہ بدستور بناوین بقدر مناسب کھلاوین **حب عفص** کہ اجرای اسہال کو بند کرے
ص مازو سبز کز مازج ہموزن سے گولیان بناوین و ایک ماشہ خوراک ہی **حب اقاقیا** کہ فوراً اسہال

بند کرے صں افیون دو ماشہ اقاقیہ نو ماشہ سماق و حب الآس چار چار ماشہ صمغ عربی بریان پانچ ماشہ
بدستور بنا دین خوراک یکنیم ماشہ **فصل ۲** حبوب مسہلہ دافع ہر قسم سوادردیہ و قولنج و دیدان و بواسیر مین
حب لاجورد کہ دفع مواد سوداوی مین مجرب و جملہ امراض سوداوی کو مفید ہی واکثر بار الجبین مین بجائے
زیاتر غوب ہی صں لاجورد مغسول نو ماشہ مقل سقمونیا تین تین ماشہ غاریقون افتیمون بسبائج
ایارج فیقرا ایک ایک تولہ انیسون کے پانی مین گولیان بنا دین **حب شیطرج** کہ قبض و درد شکم کو دفع
کرے صں مرچ سیاہ فلفل دراز ہلیلہ زرد بلیلہ گل سرخ شیطرج بادیان چھ چھ ماشہ برگ سنبھالو نو ماشہ
تربد تین ماشہ نمک سانبھر نمک سنگ چار چار ماشہ **حب تربد** کہ مسہل قوی ہی صں برگ ستا تربد غاریقون
جمال گوٹہ مدبر ہموزن سے بعرق لیموں گولیان بنا دین **حب جمال گوٹہ** کہ مغص و قولنج و سعل کو باسہال دفع
کرے صں جمال گوٹہ مدبر صبر ہلیلہ زرد و آملہ مساوی الوزن سے گولیان بنا دین **حب جمال گوٹہ**
بنوع دیگر کہ اخراج مواد غلیظہ و رقیقہ و دفع قولنج مین نظیر ہی صں جمال گوٹہ مدبر ایک حصہ آملہ خشک دو حصہ
ملا کر آٹھ پہر عرق لیموں کاغذی مین صلایہ کرکے بقدر نخود کے گولیان بنا رکھیں خوراک دو گولی
حب حنظل کہ قولنج کو دفع کرے صں شحم حنظل دس ماشہ تربد سقمونیا چار چار ماشہ بدستور گولیان بنا دین خوراک
دو ماشہ **حب دیدان** کہ تینوں قسم کے کیڑوں کو مردہ و زندہ پیٹ سے باسہال نکالے صں شحم حنظل چھ ماشہ سقمونیا
و حب النیل نو نو ماشہ افتیمون تولہ بھر تربد ڈیڑھ تولہ بدستور گولیان بنا دین پانچ پانچ ماشہ ہر روز قدرے
آب گرم کے ساتھ کھاوین **حب سرخس** کہ اخراج ہر قسم کے کیڑوں کا پیٹ سے کرتی ہی صں کمیلہ دو تولہ ازرقی
و سقمونیا و حب النیل و انیسون نو نو ماشہ ساتھ آب برگ شفتالو کے بنا وین اولا تھوڑی گری ناریل کی
کھا کر اسکے بعد چھ ماشہ گولیان کھا کر تھوڑا آب نیم گرم پیوین **حب مقل** کہ دفع بواسیر رحمی مین مجرب بی نظیر ہی صں
مقل ازرق چھ تولہ پاؤ بھر شیر گاؤ مین آگ پر رکھکر چمچہ سے حل کرین جب مخلوط ہو جاوے کپڑے مین چھانکر
آگ پر گاڑھا کرکے گولیان بقدر نخود کے بنا رکھیں و پانچ پانچ گولی صبح و شام کھایا کرین **حب آملہ**
کہ بواسیر بادی کو مفید ہی صں بلیلہ آملہ نو نو ماشہ خردل خرد بریان چھ ماشہ سفوف کرکے تین تولہ مقل ازرق کو
پانی مین ڈھیلا کرکے چلا دین و چھوٹی چھوٹی گولی بنا رکھیں چھ چھ ماشہ صبح و شام کھایا کرین **حب حضض**
کہ دفع بواسیر بادی و خونی مین مجرب ہی صں سوت ایک تولہ مغز تخم نیب مغز تخم بکائن مغز تخم کدوی شیرین
نو نو ماشہ بدستور گولیہاے خرد بنا دین و دو دو ماشہ کھایا کرین **حب صدف** کہ دفع بواسیر

مجرب ہی ص صدف سوختہ کہربا تخم کشنیز مقشر رسوت ہلیلہ سیاہ بروغن گاؤ بریان کرکے گل سرخ
جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے ساتھ عرق گلاب کے گولیان بناوین پانچ پانچ ماشہ کھایا کرین حب
ہلیلہ کہ دونون قسم کی بواسیر کو مفید ہی ص ہلیلہ کابلی روغن گاؤ مین بریان کرکے تخم اُسکے دفع کرتے
ہموزن اُسکا رسوت ملاکے بدستور بمقدار ماس کے گولیان بناوین ہر صبح وشام چار چار ماشہ آب سرد کے
ساتھ کھاوین **فصل ۲۹** حبوب دافع امراض جگر وطحال درا رہ مین **حب نبکار** کہ ورم وریح وحسادث
نفخ وسدہ طحال کو دفع کرے ص سہاگا خام نانخواہ کلونجی تخم سبت نوشادر سجی بوزن مساوی ڈھیکوار
کے لعاب مین گولیان بناوین **ایضاً** سہاگا بریان ہینگ ایک ایک تولہ قند سیاہ کہنہ چار تولہ مین بقدر
نخود کے گولیان بناوین **ایضاً** ہلیلہ زرد شیطرج زنجبیل سجی سہاگا بریان بزرہ سیاہ نمک سنگ ساوی الوزن
قند سیاہ کہنہ ہموزن جملہ **ایضاً** ہر سونٹھ شیطرج سہاگا بریان سجی قلمی شورہ بابڑنگ نمک سیندھا بوزن مساوی
سرکہ مین سانکر گولیان بناوین **حب زنجبیل** فلفلین دار ہلدی چاکھار شیطرج ہندی قنبیل مساوی الوزن
حب ریوند کہ درد ورم ونفخ وسدہ ودرد جگر وابتدای ہر قسم استسقا وسوء القنیہ کو مفید ہی وبحالت کھانسی کے
رب السوس بوزن ایک جز کے داخل کرنا چاہیے ص ہلیلہ زرد مصطگی رومی انیسون لک مغسول ریوند چینی
یا ریوند خطائی ایارج فیقرا جملہ ہموزن بدستور بآب بادیان گولیان بناوین ورات کو سوتے وقت تین ماشہ
ساتھ تھوڑے آب گرم کے نگل لیا کرین **حب کرفس** کہ استسقاء زقی کو مفید ہی ص تخم کرفس ایک تولہ
سداب نانخواہ پودینہ ریوند چینی نو نو ماشہ بدستور بآب گکروندہ خواہ بآب بابونہ گولیان بناوین وبقدر
مناسب کھلایا کرین **حب افتیمون** کہ استسقاء طبلی ولحمی کو مفید ہی ص افتیمون ایک تولہ سنبل الطیب
تج دارچینی لک مغسول نو نو ماشہ مصطگی رومی غاریقون چھ چھ ماشہ بدستور بناوین بقدر مناسب کھایا کرین
حب کندش کہ یرقان اسود کو مفید ہی ص کندش دو تولہ سفوف کرکے تین بار سرکہ مین تسقیہ دیکر
افتیمون تخم کشوث ایک ایک تولہ ہلیلہ سیاہ ڈیڑھ تولہ آب بادیان گولیان بناوین بقدر مناسب
کھایا کرین **حب یرقان اصفر** مفید ہی ص تخم کاسنی زیرہ سفید ایک ایک تولہ پوست بیخ کاسنی تخم خرفہ
کباب چینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ نمک لاہوری دو تولہ سفوف کرکے تین بار سرکہ تند مین تسقیہ دیکر گولیان بنا رکھین
وبقدر مناسب کھلایا کرین **فصل ۳۰** حب دافع سرفہ وسعال وضیق النفس ونفث الدم وخشونت صدر مین
حب کہ کھانسی وضیق النفس رطوبی کو دفع کرے ص فلفل دراز اگر سنگی اصل السوس مقشر قرنفل پوست انار شیرین

جدا کھار چھ چھ ماشہ سفوف کرکے شہد مین سانکر بقدر کنار صحرائی گولیان بناوین و منھ مین رکھکر
چوسا کرین حب کہ سرفہ یابس و ضیق النفس حار کو مفید ہی ص صمغ عربی بریان کتیرا نشاستہ گندم ایک
ایک تولہ اصل السوس مقشر تخم خبازی مغز تخم کدوی شیرین سوسوا تولہ زعفران تین ماشہ بدستور بنا کر چوسا
کرین حب افیون اطفال کم عمر کی کھانسی کو دفع کرے ص نشاستہ گندم صمغ عربی بریان رب السوس افیون
جملہ بوزن مساوی آب پوست انار شیرین مین بقدر مونگ کے گولیان بناوین و ایک صبح و ایک شام کو
کھلایا کرین حب کہ تلیین سینہ و تصفیہ آواز و دفع سرفہ کرے ص مغز بادام شیرین مقشر تخم خرفہ بریان تخم السی
بریان مغز چلغوزہ صمغ عربی بریان کتیرا بریان اصل السوس پوست تراشیدہ جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے
قدرے شہد خالص ملا کے آب بادیان مین گولیان بناوین و منھ مین کھا کرین حب کہ ضیق النفس و سرفہ شدید
کو جس سے قی ہوجاتی ہی دفع کرے ص مرچ سیاہ فلفل دراز چھ چھ ماشہ انار دانہ کہ قسم غلہ خوردنی مثل
سنڈوا کے ہوتا ہے تولہ بھر جدا کھار سات ماشہ سفوف کرکے قدرے قند سیاہ کہنہ مین گولیان بناوین
و استعمال کرین حب پنبہ دانہ کہ تلیین صدر و دفع سرفہ یابس کرے ص مغز پنبہ دانہ مغز بادام شیرین
اصل السوس مقشر جملہ بوزن مساوی لعاب بہدانہ مین گولیان بناوین حب کہ نفث الدم کو دفع
کرے ص گل ارمنی کہربا صمغ عربی دم الاخوین طباشیر سفید نشا گندم کتیرا گلنار اقاقیہ مساوی الوزن
سفوف کرکے آب تخم بارتنگ گولیان بناوین و منھ مین رکھین **فصل ۱۳** حبوب دافع حمیات مین
حب کہ تپ ربع یعنی چوتھیا کو مفید ہی ص مغز تخم پلاس پوست دور کردہ مغز تخم کرنجوہ بوزن
مساوی بقدر فلفل گرد گولی بناوین ہر صباح ایک گولی کھاوین حب کہ انواع تپ کو مفید ہی
ص دار فلفل مغز تخم کرنجوہ ایک ایک تولہ زیرہ سفید برگ تازہ مغیل چھ چھ ماشہ بقدر نخود کے گولیان بناوین
ایک صبح و ایک دوپہر کو و ایک شام کو تین روز تک کھاوین حب کہ تپہای بلغمی و دردہای بلغمی کو مفید ہی
ص ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ صبر انزروت مقل شحم حنظل دس دس ماشہ خردل سعد کوفی زیرہ سیاہ نمک سنگ
مصطگی دو دو ماشہ چھوٹی چھوٹی بناوین دو تین ماشہ تک خوراک ہی حب الشفا امراض نزلہ اور
تپہاے بلغمی و سوداوی کو مفید ہی و تپ نائبہ مین چار گھڑی قبل نوبت سے کھانا چاہیے ص تخم جوز ماثل
یعنی دھتورہ تین جزو ریوند چینی دو جزو زنجبیل سیدہ ایک جزو سفوف کرکے آب صمغ عربی مین بقدر نخود کے
گولیان بناوین حب کافور کہ تپہاے گرم و تپ دق کو سودمند ہی ص کافور تین ماشہ

طباشیر سفید صندل سفید کشنیز خشک نو نو ماشہ مغز تخم کدو سے شیرین مغز تخم پٹھہ سفید ایک ایک تولہ
گل ارمنی زہرہ خطائی چار چار ماشہ گوند ببول دس ماشہ بدستور گولیان خرد بناوین تین تین ماشہ صبح شام کسی عرق
مناسب کے ساتھ کھایا کرین **حب نشاشتہ** کہ تپہای گرم کو مفید ہی ص نشاستہ گندم تولہ بھر طباشیر سفید
صندل سفید کتیرا چھ چھ ماشہ مغز تخم کدو سے شیرین نو ماشہ کافور تین ماشہ بدستور ساتھ لعاب بہدانہ کے
بناوین بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۲۳** حبوب دافع آتشک و امراض اعضای بول مین
حب آتشک کہ آتشک کو دفع کرے بعد تنقیہ و قبل تنقیہ کے کھانا مفید ہی ص ہلیلہ سیاہ ایک تولہ
طباشیر چھ ماشہ نیلا تھوتھا تین ماشہ پا آثار آب لیمون مین کھرل کر کے بقدر کنار دشتی کے گولی بناوین
اور ایک ایک صبح و شام کھائین اور شیرینی سے پرہیز کرین **ایضاً** سیماب اجواین خراسانی کتھہ سفید
آٹھ آٹھ ماشہ لونگ آٹھ عدد پانی مین کھرل کر کے گولی بناوین بقدر کنار دشتی خرد کے و ایک ایک صبح
و شام دہی کے پانی کے ساتھ نگلین و دال مونگ و کدو و دہی و دودھ سے پرہیز کرین **ایضاً** کہ دفع
آتشک مین مجرب ہی ص ہلیلہ سیاہ خرد چھ تولہ نیلا تھوتھا مردار سنگ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کر کے
ظرف آہنی مین دستہ چوب نیب سے جسمین ایک پیسا تانبے کا جڑا ہو عرق لیمون کاغذی ڈال کر اسقدر رگڑین کہ
سوا سیر عرق جذب ہو جاوے بعد ازان کشتہ قلعی چار ماشہ مخلوط کر کے رگڑین و بقدر نخود کلان گولیان
بناوین سات روز پیہم صبح و شام کو ایک ایک گولی قدرے عرق لیمون کے ساتھ نگلین **حب کرامات**
کہ آبلہ و زخم آتشک و ہر قسم کے بثورات جو کسی عضو مین یا تمام بدن پر ہوئین دفع کرتی ہی ص کمیلا چونہ
نیلا تھوتھا ہلیلہ زرد و کتھہ پپڑیا مساوی الوزن گولی بنا رکھین بوقت حاجت روغن گاؤ مین گھسکر
لگاوین **حب بقراط** دافع قرحہ مثانہ و تعصیب بستگی بول کی ہی ص تخم خطمی مغز تخم خیارین دو دو تولہ لوبان سفید
مغز تخم خربزہ تخم خرفہ تخم خشخاش کتھہ سفید ایک ایک بلعاب اسپغول گولی بنا رکھین و کھایا کرین **فصل ۲۳**
حبوب مقوی باہ و ممسک انزال منی مین **حب جالینوس** جو شخص کہ بسبب سستی اعصاب و جلق زدگی
کے از کار رفتہ ہو کے ازالہ بکارت نکر سکے ص شقاقل مصری تخم پیاز تخم گندنا ثعلب مصری تخم جرجیر یک ماہی
بوزن مساوی مغز سر گنجشک خانگی جو بوقت پنجال کے ذبح کیا گیا ہووے ایک عدد شہد مین ملا کر بقدر
نخود کے گولیان بناوین دو تین ماشہ گولی شراب انگوری کے ساتھ خواہ آب انگور کے ساتھ کھایا کرین
حب مقوی و ممسک ص تودریین کزمازج سافج سعد کوفی زعفران قرنفل سورنجان شیرین عود بوا بسباسہ

مصطگی انیسون پوست خشخاش قاقلہ خرد طباشیر گل سرخ صندل سفید سنبل الطیب عود غرقی
درونج عقربی بوزیدان صمغ عربی بریان دارچینی تخم خشخاش بذر البنج ایک ایک تولہ ثعلب مصری شقاقل مصری
دو دو تولہ سفوف کرکے روغن بادام مین چرب کرکے آدھ پاؤ نبات سفید کو آدھ پاؤ عرق گلاب مین قوام بناکر
مخلوط کرکے بناوین حب کہ کیف واسساک کرتی ہے صں جوز بوا خولنجان ثعلب مصری ایک ایک تولہ بسباسہ
جدوار خطائی چھ چھ ماشہ افیون تین ماشہ بقدر نخود کے گولی بناوین حب ممسک ونشاط صں اساروں
زعفران تخم کرفس دارچینی سنبل الطیب چھ چھ ماشہ بذر البنج زرنباد عقرقرحا قرنفل بسباسہ صمغ عربی
تین تین ماشہ افیون چار ماشہ گلاب مین گولی بناوین حب اصفہانی کہ تفریح بسیار وقوت باہ ودفع
سرعت انزال کرتی ہی صں چرس درونج عقربی ثعلب مصری نو نو ماشہ جدوار خطائی تین ماشہ آب
کوکنار مین گولی بناوین حب ہندی کہ قوت باہ کی مع نشاط واساک کرتی ہی قریب وقت مجامعت
کے ایک گولہ کھانا چاہیے صں اسپند سوختنی بریان ایک نیم تولہ پوست خشخاش کنجد سیاہ ایک ایک تولہ
کوکنار قند سیاہ کہنہ دس تولہ مجموعہ سات تولہ اک ہی حب ہندی کہ قوت باہ واساک کرتی ہے صں کچلا شیر گاؤ
مین تر کرکے مقشر کیا ہوا چار تولہ مافل کرد قلقل دراز دو دو تولہ بقدر کنار دشتی گولیان بناکر قبل
دو ساعت مباشرت سے کھانا چاہیے ایضاً زعفران قرنفل جوز بوا افیون مساوی شہد کف گرفتہ
مین بقدر نخود کے بناکے قبل از جماع کھاوین ایضاً کنجشک فاختگی وقت بہار کے شکار کرکے ذبح کرین
پر دا حشا دور کرکے ایک خرما مین بقدر اُسکے تخم انیسون بھر کے شکم کنجشک مین رکھکر آرد گندم سے
گل حکمت کرکے پکاوین اور بعد دفع آرد کے سب کو پیسکر گولی بقدر نخود کے بناکر قبل از وقت کھاوین

فصل ۳ حبوب دافع اوجاع مین حب سورنجان کہ تعقد و درد مفاصل و نقرس و عرق النساء
وجع الورق و درد ہائے پشت کو مفید ہی صں سورنجان شیرین بوزیدان ایک ایک تولہ صبر سقوطری
تربد سفید انیسون تخم حنظل حب النیل تین ماشہ کتیرا نمک لاہوری چھ چھ ماشہ آب بادیان گولیان
بناوین وبقدر مناسب کھایا کرین حب شیطرج کہ عرق النساء و درد مفاصل و درد پشت کو دفع کرے
صں پوست بلیلہ زرد صبر سقوطری ایک ایک تولہ فلفل گرد فلفل دراز خردل چھ چھ ماشہ شیطرج ہندی
ڈیڑھ تولہ زنجبیل نو ماشہ نمک سنگ چھ ماشہ بدستور بناوین وبقدر مناسب کھلاوین حب حنائی
کہ نقرس و عرق النساء کو مفید ہی صں پودینہ سورنجان شیرین بیخ کبر بلیلہ آملہ شیطرج ہندی زنجبیل

پیرا سور سورنجان شیرین نو نو ماشہ تخم حنا تولہ بھر نمک سنگ چھ ماشہ سب کو سفوف یا رچہ بیز کریکے فلفل دراز
ایک تولہ آب انیسون سے ڈھیلا کرکے سفوف ملاکر گولیان بناوین خوراک متوسط پانچ ماشہ حب منقول کامل الصناعت
سے واسطے درد ہاے اطراف و پشت و کمر کے مفید ہے ص فلفل دراز زنجبیل برگ حنا خشک زیرہ سیاہ نوشادر
بریان کف دریا نمک سنگ چھ چھ ماشہ سورنجان شیرین ساڑھی تین تولہ بدستور بناوین چھ ماشہ سوتے
وقت رات کو ساتھ آب گرم کے کھایا کرین **فصل ٢٥** حبوب متفرقہ مین حب بقراط کہ مداومت
اسکی قرحہ و تضیب و مثانہ کو دفع کرتی ہے ص تخم خطمی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ تخم خرفہ تخم خشخاش
سفید بوزن مساوی لعاب اسپغول مین گولیا بناوین تین تین ماشہ صبح و شام کھایا کرین حب زرنباد
کہ مداومت اسکی فتق ریحی کو نہایت مفید و مجرب ہے ص بسفائج اذخر قسط شیرین زرنباد
درونج عقربی اسارون نو نو ماشہ تخم کرفس انیسون اسپند ہلیلہ کابلی ایک ایک تولہ مصطگی رومی
چھ ماشہ زعفران تین ماشہ بدستور بناوین صبح و شام تین تین ماشہ کھایا کرین حب فودنج قریب
ایام حیض کے استعمال کرین ادرار حیض بخوبی کرے ص ابہل مجیٹھ اسپند زنجبیل ایک ایک تولہ
نمک تین ماشہ بدستور بناوین و صبح کو چھ ماشہ کھایا کرین حب کہ دفع ادرار بول دردی مین مجرب ہے
ص عاقرقرحا جوز بوا نشاستہ گندم دارچینی قرنفل نو نو ماشہ اسپند کنجد سیاہ ایک ایک تولہ افیون تین ماشہ
سفوف کرکے شہد مین چھان کر بقدر کنار صحرائی گولیان بناوین ایک گولی ہر صباح کھاکر آدھ پاؤ شیر گاؤ
پیا کرین **فصل ٢٦** سعوط مین جسکو ہندی مین نتلی کہتے ہیں سعوط کہ ضعف دماغ و درد سر و شقیقہ و بیضہ و خودہ
و عصابہ و سدر و دوار و دوران سر کو دفع کرتا ہے ص سبوس گندم ایک چھٹانک پانی مین تر کرکے
ملکر چھان لیوین و شیرہ تخم خشخاش و شیرہ مغز تخم کدو و شیرہ کشنیز ایک ایک تولہ شکر سفید چار تولہ
مخلوط کرکے پکا وین و روغن زرد سے خوشبو کرکے نیمگرم نوش کرین سعوط کہ سینہ کو مواد سے صاف
کرتا ہے و بحۃ الصوت و سعال و ضیق النفس کو مفید ہے ص آب سبوس گندم پانچ تولہ آرد
کرسنہ ایک تولہ شیرہ چلغوزہ نو ماشہ اصل السوس مقشر تین ماشہ شکر سفید تین تولہ داخل کرکے
پکاوین جسوقت کہ نفث الدم کو دفع کرے ص جو مقشر چار تولہ باریتنگ چھ ماشہ تخم خشخاش سفید
ایک تولہ عناب تخم برآوردہ دس دانہ نبات سفید چار تولہ بدستور پکاوین **فصل ٢٧** حقنہ ہا مین تدبیر
حقنہ کرنے کی یہ ہے کہ آب جوشاندہ دوا کو خوب ملکر کپڑے سے چھانکر چمڑے کی تھیلی مین جسکا

مُنھ تنگ ہوے بھر کے اُسکے مُنھ پر کوئی چیز سوراخ دار مجوف دطی شکل مثل مھنال نیچہ حقہ کے کشادہ طرف سے باندھین مریض کو لٹا کر دونون سرین کے نیچے پتلا تکیہ رکھکر پتلی طرف مقعد مین کر کے آہستہ آہستہ تھیلی کو دباوین کہ دوا حقنہ کی امعا مین پہونچے و اگر کوئی دوا مُسہلہ پلا کر حقنہ کیا جاوے تو اخراج مواد کا بخوبی ہوتا ہی اور حقنے کی دوا ایسی گاڑھی نہونا چاہیے کہ امعا مین فضلہ وامعا کے جا نہ سکے اور بہت رقیق بھی نہو کہ فضلہ پر لپیٹ نہ سکے و نیمگرم ہو کہ تحریک اخراج کی کرے و روغن مناسبہ کا مِلانا واسطے تسہیل اخراج کے ہی حقنہ کہ سرسام بلغمی و صفراوی کو مفید ہی ص برگ گاؤزبان برگ بنفشہ تخم السی ایک ایک تولہ مکوسے بادیان چھ چھ ماشہ جوش کر کے آب صاف لیکر روغن گل ایک تولہ ملا کے حقنہ کریں حقنہ کہ سرسام صفراوی کو سودمند ہی ص دو تولہ جو کہنہ پانی مین پیسکر چھان لیوین و ایک تولہ اسپغول کا لعاب و دو بیضہ مرغ کی سفیدی و چھ ماشہ روغن گل ملا کر ایسا ہی بدستور عمل کرین حقنہ کہ سرسام بلغمی و سوداوی کو مفید ہی ص برگ سنا مکی بغیر تخم عصفر دو دو تولہ ترب سفید تخم شبت بادیان نو نو ماشہ عنب الثعلب ایک تولہ انجیر سات عدد سیر بھر پانی مین جوش کرین جب نصف رہجاوے ملکر چھان لیوین سات ماشہ نمک سنگ ایک تولہ روغن بادام خواہ روغن بابونہ لا کر عمل کرین حقنہ کہ واسطے قولنج کے مفید ہی ص انیسون رازیانہ تخم کاسنی گل نیلوفر برگ گاؤزبان برگ بنفشہ نو نو ماشہ پرسیاوشان گل بابونہ تخم خطمی چھ چھ ماشہ برگ سنا مکی ڈیڑھ تولہ روغن بید انجیر دو تولہ حقنہ کہ قروح امعا و زحیر کو مفید ہی ص عدس گل سرخ گلنار جو مقشر ایک ایک تولہ دم الاخوین اقاقیہ گوند ببول چھ چھ ماشہ **ایضاً** صمغ عربی گل سرخ تخم کتان تخم خطمی اسپغول زرورد ایک ایک تولہ پستان ورس دانہ زعفران دو ماشہ بدستور استعمال کرین

فصل ۳۹ نسخہ جات حلوا مین

حلواے مسمن بدن و مقوی ارواح و مبہی ص خرما تخم برآوردہ آدھ سیر دو چند شیر گاؤ مین پکا کرین اور نشاستہ گندم و بیسن نخود پاؤ پاؤ سیر بریان کر کے مخلوط کرین و آدھ سیر روغن گاؤ مین سب کو بریان کر کے تین پاؤ شکر سفید کا قوام ملا کے حلوا پکاوین و مغز بادام و مغز فندق و مغز چلغوزہ مغز پستہ مغز اخروٹ ایک ایک چھٹانک نیم کوفتہ کر کے ملاوین **حلوا** کہ مبہی و مقوی بدن ہی ص دال نخود کو شیر میش مین تین بار تسقیہ کر کے روغن گاؤ مین بریان کر کے مانده کرین اور باضافہ شیرینی و روغن زرد و میوہ جات بوزن مناسب کے حلوا بناوین **حلواے** اسگند کہ نہایت مقوی باہ و مفرح و مقوی اعضا ہی ص آب انشردہ گزر صفی تین سیر شکر سفید

ایک سیر مین قوام کرین مغز پستہ و مغز چلغوزہ و مغز اخروٹ مغز بادام شیرین مغز فندق چرونجی ہر ایک
پانچ پانچ تولہ پیسکر روغن گاؤ نیم آثار ملاکر حلوا پکاوین **ایضاً** گزر مصفی دو سیر ہموزن شیر گاؤ مین پکاکر
مع شیر مذکور پیسین و آدہ سیر روغن گاؤ مین خوب بریان کرین کہ رطوبت جاتی تب چرونجی آدہ پاؤ مغز بادام
شیرین مغز نارجیل سیاہی دور کرکے ایک ایک چھٹانک باریک کچلکر ملاوین و قوام شکر سفید ایک سیر
داخل کرکے حلوا بناوین **ایضاً** کہ نہایت مقوی باہ و مصفی اخلاط و دافع یبوست ہی **ص** گزر مصفی
دو سیر شلجم ایک سیر خرما سوئی تخم بر آوردہ و کشمش پاؤ پاؤ سیر شیر گاؤ مین پکاکر خوب پیسین و تین پاؤ روغن زرد
مین بریان کرکے قوام قند سفید ایک سیر شامل کرین **حلوای مرغ** کہ تقویت باہ مین مجرب ہی
و بدن کو فربہ و خوشرنگ کرتا ہی **ص** گوشت مرغ فربہ جوان کا تین سیر الائچی سرخ دارچینی کشنیز خشک
ایک ایک تولہ پیاز آدہ پاؤ داخل کرکے دیک سربستہ مین خوب پکاوین اور ویسا ہی سفر کرکے
خوب ملکر چھان لیوین کہ عرق خوب گاڑھا نکل آوے وسیر بھر شکر سفید ملاکر قوام کرین و مغز بادام
شیرین و چرونجی نیم پاؤ مغز پستہ مغز چلغوزہ چار چار تولہ باریک پیسکر ملاوین **حلوای بیضہ مرغ**
تفریح طبع و تقویت باہ کرتا ہی **ص** تیس عدد انڈے کی سفیدی و زردی کو بانس کی تیلی تیلیون سے
خوب مخلوط کرین ازان بعد ڈیڑہ پاؤ روغن زرد ملاکر نہایت نرم آنچ پر رکھین اور انھین تیلیون سے
حرکت دیتے رہین کہ یکجا منعقد نہونے پاوے جب پختہ ہو جاوی اڑھائی پاؤ شکر سفید کا قوام داخل کرکے
سفوف ان چیزونکا ملاوین دارچینی جاوتری زعفران تین تین ماشہ دانہ الائچی سفید دو ماشہ
شقاقل مصری ثعلب مصری ایک ایک تولہ **حلوای چوب چینی** جسکو بعد عارضہ آتشک کے
ضعف باہ ہو گیا ہو یا کہ آثار سواد سوداوی کے باقی ہون از بس مفید ہے **ص** آرد گندم آدہ سیر
روغن گاؤ روغن کنجد سفید پاؤ پاؤ آثار مین بریان کرکے چوب چینی بارہ تولہ اندر جو ثعلب مصری
شقاقل مصری دارچینی خولنجان سعد کوفی بہمن سفید ایک ایک تولہ سفوف کرکے مخلوط کرین و تین پاؤ
شکر سفید کا قوام شامل کرکے مغز چلغوزہ مغز پستہ مغز بادام چار چار تولہ چرونجی چھ تولہ خوب کچلکر
ملاوین **حلوا** کہ مقوی باہ و مولد و مغلظ منی و دافع سرعت انزال و کثرت احتلام کا ہی **ص** شیر گاؤ
چار سیر شکر سفید ایک سیر ملاکے مثل کھوے کے پکاوین و کلیجن و ستاور و شقاقل اسگندہ ایک ایک تولہ
خرما چھ تولہ کھیل مکھانا دو تولہ مغز بادام مغز چلغوزہ مغز پستہ چرونجی تین تین تولہ باریک پیسکر ملاوین

خوراک یکنیم تولہ **ایضاً** مقوی باہ و گردہ و مثانہ و مغلظ منی و دافع سرعت انزال **ص** ترنجبین خراسانی نبات سفید نو نو ماشہ شہد خالص اٹھارہ تولہ شیر گاؤ دو سیر مین مخلوط کرکے گرم کرین و چھانین و کھوا کے بناکر بہمنین و مغز تخم کنول پانچ ایک ایک تولہ شقاقل مصری ستاور ہندی مغز بادام مغز چلغوزہ مغز پستہ تین تین تولہ زنجبیل جاوتری چھ چھ ماشہ زعفران سفوف کرکے ملادین

باب حرف الخاء المعجمۃ

فصل ۳۹ خرم بضم حرف اول و تشدید حرف دوم پوست مغسول بیضہ مرغ کو کہتے ہین و بعض کتب معتبرہ مین جار حطی ونار ہبوز سے لکھا ہی چونکہ جزو اعلی ان تراکیب کا وہ ہی لہذا اسی سے موسوم ہوا وطریق استعمال مثل سرمہ کے سلائی سے خواہ بطور ذرور کے ہی **خرم کبیر** آنکھ کی پھلی کو دفع کرتا ہی **ص** پوست مغسول بیضہ گانٹھ پرانی سرکنڈہ کی **صدف سوختہ** زبد البحر اقلیمیای چاندی کی اقلیمیای سونیکی خاکستر ساخ انگو پھٹکری بریان جاہ بوزن مساوی سرمہ ساکرکے استعمال کرین **خرم صغیر** کہ امراض مذکور کو دفع کرتا ہی **ص** پوست مغسول **تخم مرغ** نبات سفید مساوی الوزن سرمہ بناکر استعمال کرین **خرم عسلی** کہ امراض مذکور کو مفید ہی **ص** پوست مغسول تخم مرغ کو سرمہ ساکرکے شہد مین ملاکر استعمال کرین **فصل ۴۰ خضاب مین** اگرچہ خضاب کے نسخے صدہا مشہور ہین حاجت نسخہ کتابی کی نہین ہوتی و بہتر برگ نیل سے کوئی خضاب نہین ہوتا اگر چند نسخہ آسان نقل کیے جاتے ہین **خضاب** برگ نیل جنگلی پانچ جزو برگ حنا خشک ایک جزو علیحدہ علیحدہ سفوف سرمہ ساکرکے باہم پانی مین گھولکر لگاوین و برگ رہنے باندھین **خضاب** پوست انار شیرین خواہ پوست بلیلہ بلیلہ آملہ جوش کرکے اسکے پانی مین وسمہ گھولکر لگاوین و باندھین **خضاب** سنگ جراحت و چوب سنگ مرکا ایک ایک جزو مردار سنگ چار جزو سرمہ ساکرکے رکھین بوقت حاجت پانی مین گھولکر لگاوین و پان ہی باندھین **خضاب** لوہ چون ایک حصہ آرد گندم دو حصہ پانی مین گھولکر آفتاب مین رکھین جب خمیر ہوجاوے لگاکر باندھین **خضاب** مازو بے سوراخ آدہ پاؤ روغن کنجد سیاہ مین بریان کرین جب سرخ ہوجاوے کپڑے مین ملکر روغن کو دفع کردیوین و ہلیلہ سیاہ بوزن سات فلوس [illegible] تانبا بوزن چھ فلوس پھٹکری بوزن دو فلوس نوسادر معدنی بوزن ایک فلوس سب کو کشیدہ کرکے اور پانی جوشاندہ بلیلہ بلیلہ آملہ بہونین ملاکر کڑاہی آہنی مین دستہ آہنی سے کھرل کرکے گولی بنا رکھین بوقت حاجت آب آملہ مین گھسکر لگادین

وبرگ ارنڈ سے باندھین **ایضاً** برادہ مس پانچ تولہ کسیس لونگ ایک ایک تولہ ہلیلہ زنگی ایک
چھٹانک طباسیر کبود چھ ماشہ مازو سے کلان پاؤ آثار مازو کو بدستور بالا بریان کرکے بتدبیر مذکور گولی
بناوین اور اسیطرح استعمال کرین **ایضاً** مازوی سبز آدھ پاؤ بدستور بریان کرین و برادہ مس و
ہلیلہ زنگی ایک ایک طوطیا و سنگ جراحت ولونگ بوزن ایک ایک فلوس کسیس بوزن ربع
فلوس بدستور بالا کے گولی بناوین و استعمال کرین **فصل ۱۴۳ خمیرہ ہا کے ادویہ مین خمیرہ صندلین** کہ
خفقان و طپش دل و سوداوی کو مفید ہی ص صندل سفید نو تولہ صندل سرخ پانچ تولہ سفوف
باریک کرکے ایک شبانہ روز نیم آثار عرق گلاب تر کر جوش کرین واڈھائی پاؤ نبات سفید سفوف
کرکے ملا کر جوش دیگر گاڑھا کرلین **خمیرہ گاؤزبان** مقوی دل اور دماغ و نافع خفقان اور غشی ہی
ص برگ گاؤزبان دس تولہ بادرنجبویہ پانچ تولہ سنبل الطیب گل سرخ برادہ صندل سفید ایک
ایک تولہ سہ چندان پانی اور دو چندان گلاب مین تر کرکے جوش کرین جب چہارم حصہ باقی رہی ملکر چہار مین
و تین پاؤ شکر سفید ملا کر قوام کرین اور چار ماشہ زعفران باریک گھسکر ملاوین **خمیرہ ابریشم** مخترعہ حکیم
مبارک الدین جد راقم کہ واسطے والی ملک ریواں کے طیار کرایا تھا ازالہ توحش و تقویت اعضاے رئیسہ
وقوت ہاضمہ کرتا ہی ص سنگ یشب سبز مروارید تین تین ماشہ عرق کیوڑا مین تین روز تک صلایہ کرین
مصطگی و رنجمشک گل گاؤزبان چھ چھ ماشہ ابریشم خام دو تولہ سفوف کرکے قوام قند سفید آدھ سیر مین کہ
جوشاندہ برگ گاؤزبان و بادرنجبویہ ایک ایک تولہ مین کیا ہو ملاوین **خمیرہ بنفشہ** مخترعہ حکیم امان علے
برادر خورد راقم کہ امراض صدر و ذات الجنب و ذات الریہ کو مفید و خلط صفرا کو خارج کرتا ہی ص
گل بنفشہ گل سرخ گل گاؤزبان تین تین تولہ قند سفید کوفتہ ڈیڑھ پاؤ گلاب آدھ سیر داخل کرکے
خوب ست مال کرکے پکاوین کہ گاڑھا ہو جاوے **فصل ۱۴۴ نسخہ جات خمیرہ تنباکو مین** اگرچہ خمیرہ
تنباکو داخل ادویہ نہین ہی مگر دھوان تنباکو کا حقہ سی کھینچنا دافع قبض و محلل ریاح شکم و مخرج رطوبات سینہ
وگلو و مخفف رطوبات دماغی ہی لہذا چند نسخے لکھے جاتے ہین **خمیرہ پانڑی** قند سیاہ دو آثار قوام
قوام کرکے آدھ سیر تنباکو سفوف کرکے ملاوین اور صندلین اگر تگر قرنفل قاقلین ناگرموتھا بالچھڑ و چھریلہ
چھ چھ ماشہ پانڑی چھ تولہ سفوف کرکے ملا رکھین بعد اکیس روز کے تھوڑا خمیرہ تنباکو مین جو ہموزن
قند سیاہ کے ساتھ کوٹی گئی ہو ملاوین **خمیرہ مشک** خالص دو ماشہ پانی مین گھول کر

آدھ پاؤ سفوف تمباکو مین ملین اور جایفل جاوتری لونگ چار چار ماشہ سفوف کرکے پاؤ بھر
قند سیاہ کے قوام مین مخلوط کرکے تنباکو مذکور ملا رکھین تھوڑا اس خمیرہ سے تنباکو طیار مین ملاکر
استعمال کرین خمیرہ انناس پختہ و قند سیاہ پاؤ پاؤ بھر قوام کرکے آدھ پاؤ سفوف تنباکو کا
ملاکر چھیریلا بالچھڑ ناگرموتھا کپور کچری لونگ ایک ایک تولہ سفوف کرکے ملاکر ظرف گلی مین بند کرکے
چند روز رکھین و دو تین بار ہاتھ سے مل دیوین اسکے بعد تنباکو طیار مین ملاکر استعمال کرین خمیرہ
کیلا و کٹھل و امرود و بھی اسی ترکیب سے بنایا جاتا ہی خمیرہ سیب مربای سیب ایک پاؤ قند سیاہ
آدھ سیر تنباکو خشک پاؤ سیر باہم کوٹکر ملاوین اور دانہ الائچی سفید چھ ماشہ صندل سفید دو تولہ
سفوف کرکے ملاوین و ظرف گلی مین بند کرکے تین ہفتہ تک زمین مین مدفون کرین اسکے بعد تنباکو طیار
مین ملاکر استعمال کرین خمیرہ آملہ آملہ رسیدہ خواہ مربای آملہ تخم برآوردہ کا بھی اسی ترکیب سے بناتے ہین
ساتھ کمی بیشی دیگر اجزاے خوشبو کے خمیرہ گلقند گلقند آفتابی ایک سیر تنباکو خشک آدھ سیر باہم کوٹکر
ظرف گلی مین رکھکر زمین مین مدفون کرین بعد چالیس روز کے تھوڑا تمباکو طیار مین ملاوین خمیرہ
کنار بیر پختہ دو سیر قند سیاہ دو سیر پانی مین پکا کے ملکر تخم بیر دفع کرکے سیر بھر تنباکو خشک کوٹ کے
ملاوین و تین ہفتہ تک زمین مین مدفون کرکے تنباکو طیار مین ملاوین ایضاً بیر پختہ خشک کا
تخم دفع کرکے قند دفع کرکے قند سیاہ و تنباکو کے ساتھ کوٹین و چند روز رکھکر استعمال کرین [illegible]
کہ جب کوئی خمیرہ خشک ہونے لگے تو کوئی عرق خوشبو ملانا چاہیے فصل ۳۳ خندریقون شراب نشئی بشکل
قوام کہ دافع برودت معدہ و جگر و احشا و مقوی ہاضمہ و ضعیفون کو از بس مفید ہے جس شراب کہنہ پانچ رطل
شہد مصفی ڈیڑھ رطل زنجبیل سوا تولہ دانہ الائچی سفید دانہ الائچی سرخ قرنفل دارچینی فلفل گرد ایک ایک تولہ
زعفران چھ ماشہ اجزا کو پانی مین پیسکر چھانکر شراب و شہد مین ملاکر قوام رکھین و بقدر مناسب استعمال کرین

باب ۸ حرف دال مہملہ

فصل ۳۴ بیان دربہرہ مین دستور بنانے دربہرہ کا کہ نشئی ہوتا ہی یہ ہی کہ سب اجزا کو بقاعدہ
خیسانده ایک ظرف کلان گلی مین رکھکر پانی ڈالین و نصف ظرف خالی رکھین و ظرف کو [illegible]
ایسا مدفون کرین کہ منہ ظرف کا کھولنا و بند کرنا سکین اور قریب دفن کرنے کے تین چار روز تک
لکڑی سے دوا کو حرکت دیوین زان بعد نگران رہین جب دوا جوش مارکے خود بخود جوش فرو ہو جاے

تب بدون ملنے اور جنبش کے پارچہ سنگین سے چھانکر ظرف شیشہ یا چینی مین رکھین ور سہرہ گھیکوار
کہ امراض سوداوی وبلغمی وبارده وامراض جگر واستسقا کو دفع کرے وتشالاوے ص قند سیاہ دس سیر
پوست اندرونی درخت مغیل اڑھائی سیر پوست اندرونی درخت کنا ایک سیر مغز گھیکوار تین پاؤ
آملہ پاؤ سیر اسارون سلیخہ اسطوخودوس بادرنجبویہ دارچینی بادیان سنبل الطیب چوب چینی ناگیسر کباب چینی
بذر البنج پانچ پانچ تولہ برگ تازہ ترنج برگ تازہ نارنج چھہ چھہ تولہ ایک من پانی ڈالکر بدستور قوسہ بالا بناوین
ورسہرہ بلادر کہ مقوی باہ ومنشی ودافع امراض بارده ونقرس ووجع مفاصل کا ہی ص قند سیاہ پانچ سیر
بلادر نیمکوفتہ پاؤ آثار ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی دارفلفل فلفل سیاہ فلفل موجہ گل دھاوا تخم بالم دارچینی چھہ چھہ تولہ
تیس سیر پانی ملاکے بدستور بناوین ورسہرہ فنجنوش کہ مقوی باہ ومنشی ومحلل صلابت ورم طحال و
نفخ شکم کا ہی ص قند سیاہ پانچ سیر انجیر زرد آدھ سیر مویز پاؤ سیر حبت الحدید نانخواہ کرنجوا دارچینی بذر البنج
قرنفل چار چار تولہ تیس سیر پانی ملاکے بدستور بناوین **فصل ۴۵** بیان لوک مین لوک اس دوا کو
کہتے ہین کہ چند اجزا باہم پیسکر ایک پوٹلی کپڑا مین باندھکر عضو ماؤف پر اس پوٹلی سے دلک کیا جاوے
یا کہ عضو ماؤف پر دوا لگا کر ہاتھ سے دلک کیا جاوے تاکہ تاثیر دوا کی بواسطہ دلک کے مقام مرض پر جلد
پہونچے دلوک کہ ضیق النفس بلغمی کو جسے دمہ کہتے ہین مفید ہی ص زبد البحر بورہ ارمنی نانخواہ کرنجوا گل بابونہ
بوزن مساوی سفوف کرکے پوٹلی مین باندھکر چھاتی وپسلیون پر دلک کرین دلوک کہ اقسام خناق کو
مفید ہی ص سبوس گندم چار تولہ اکلیل الملک ایک تولہ گل بابونہ گل خطمی پرسیاوشان گل بنفشہ
تازہ پانی مین پیسکر گرم کرکے پوٹلی باندھکر ظاہر حلق پر دلک کرین دلوک کہ درد کمر ودرد گردہ کو
مفید ہی ص تنبا کو خشک مغز تخم کرنجوا گل بکائن تینون ہموزن پیس کر گرم کرکے پوٹلی باندھکر
دلک کرین **فصل ۴۶** دواہاے تراکیب معینہ قدیمہ وجدیدہ مین ۞ بید الورد مقوی معدہ وجگر ودمع
امراض انکی ونافع استسقا ہی ص سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی بیخ اذخر سوگند بالا تسط شیرین
تخم کشوث کرفس زراوند دانہ الایچی سفید عود عرقی جملہ مساوی گل سرخ ہموزن مجموع سفوف کرکے
شہد سہ چندان مین ملاوین **دیاقوزہ** کہ اقسام کھانسی تب ونزلہ کو مفید ہی ص کوکنار مع دانہ دو تولہ
اصل السوس پوست خراشیدہ تخم خطمی تخم خبازی جملہ نیمکوفتہ تین تین تولہ صمغ عربی بہدانہ اسپغول
ایک ایک تولہ سوا سیر پانی مین چار پہر ترکرکے جوش دیکر صاف کرین واڑھائی پاؤ شکر سرخ

ملاکر قوام کرین دو جہم تا کہ قولنج ریحی و دیگر امراض بادی کو مفید و مدر حیض ہی ص تخم اسپند
بائے برنگ دو دو تولہ مرچ سیاہ عقرقرحا سوگند بالا زنجبیل تج قسط شیرین ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران
ایک تولہ شہد دو چندان مجموعے کے دوار المسک کہ مالیخولیا مراقی و احتراقی و صفراوی و وحشت طبع و
خفقان کو دفع کرے ص مشک اعلیٰ تین ماشہ زعفران ایک ماشہ مروارید دو ماشہ کہربا بیخ مرجان
سنگ یشب ابریشم طباشیر چھ چھ ماشہ گلاب مین صلایہ کرکے شیرہ کشنیز خشک تخم غرفہ و تخم خبازی ایک
ایک تولہ ملاکر شکر سفید نیم آثار کا قوام بناکر ادویہ مذکور ملادین دوار الکرکم امراض جگر و طحال
و استسقار رطوبی و سدہائے احشا و ریاح کو دفع کرے و گردہ و مثانہ کو طاقت دیوے ص زعفران
ایک تولہ اسارون سنبل الطیب اذخر انیسون ریوند چینی ریوند خطائی چھ چھ ماشہ سفوف کرکے
آدھ سیر شکر کے قوام مین ملادین دوار القسط مخترعہ شیخ الرئیس کہ درد معدہ و امعاء و درد کبد کو دفع
کرے ص قسط شیرین ایک تولہ دارچینی تج انیسون کرفس اسارون سوا سوا ماشہ ریوند چینی چھ
ماشہ شہد ڈیڑھ پاؤ دوار الکبریت مخترعہ حکیم مبارک الدین جد امجد راقم کہ تریاق المعدہ ہی ہے
تقویت معدہ و جگر و احشا کی کرے و فالج و لقوہ و تشنج و رعشہ و نسیان و ضیق و ریاح و ضعف بدن کو
دفع کرے و باہ کو قوت دیوے ص کبریت مصفی ایک تولہ سنبل الطیب قسط شیرین سلیخہ مصطگی زنجبیل قرنفل
بسباسہ چھ چھ ماشہ فلفل سیاہ کرفس انیسون نانخواہ زیرہ سیاہ پودینہ دشتی نو نو ماشہ شہد چار چند دوامی مخدر
کہ وقت شدت اوجاع اطراف کے استعمال کرنا چاہیئے درد قولنج وغیرہ مین جہان تلیین طبیعت درکار ہی
ص تخم کاہو بذر البنج ایک ایک تولہ شیطرج آفیون تین تین ماشہ بقدر نخود کلان کے حب بنادین و ایک
حب کھادین دوار الخردل کہ خناق بلغمی و سوداوی کو مفید ہی ص غرغرہ کرنے و خارج حلق پر طلا کرنے
سے ص سپند تخم ترب حلتیت مرمکی بورہ ارمنی نوسادر معدنی مساوی الوزن سفوف کرکے ہمچندان
شہد ملادین دوار الحلتیت کہ بحۃ الصوت کو دفع کرے ص مرچ سیاہ حلتیت خردل
زعفران مساوی الوزن شہد ہمچندان دوار الخطاطیف کہ خناق بلغمی و سوداوی کو
غرغرہ کرنے و طلا کرنے مین مفید ہے ص بسباسہ سنبل الطیب چھ چھ ماشہ تخم کرفس انیسون
نانخواہ اسپند دارچینی مرمکی زراوند طویل نو نو ماشہ گل سرخ مازوی سبز ایک ایک تولہ خاکستر خطاطیف
یعنی چمگادڑ قسم خرد ڈیڑھ تولہ زعفران تین ماشہ شہد سہ چندان دوار الحلتیت کہ جانوران

زہردار کے کاٹنے و نیش مارنے کا اثر کھانے اور لگانے سے دفع کری ص حلتیت سداب مکی
مرچ سیاہ مساوی شہد ہمچندان دوار الجالینوس جالینوس کا قول ہی کہ مینے نہین دیکھا کہ
جسکو سگ دیوانہ نے کاٹا ہووے اور اس دوا سے نفع نہ پایا ہووے ص سرطان محرق و جزر کندر ایک جز
نبات سفید نصف مجموع سفوف کرکے تین ماشہ صبح اور چھ ماشہ شام کو کھایا کرین دوار اللہات
کہ واسطے لٹک جانے لہات یعنی ملاذہ کے جسکو کوا و گٹی کہتے ہین از بس مفید ہی ص ساق مازو ی
بی سوراخ کلی انار شیرین کی اقاقیہ مین گلاب کے پھول کا زیرہ بوزن مساوی سرمہ سا کرکے ملاذہ پر چپکادین
ایضاً فلفل سفید مرمکی تین تین ماشہ مازو چھ ماشہ سفوف کرکے لہات پر لگادین ایضاً کہ ملاذہ
اطفال کو اٹھادے ص مازو پانی مین گھسکر تارک سر پر لگادین ایضاً گل دیگدان سرکے مین پیسکر سر پر
لگادین دوار السعال کہ ہر اقسام کی کھانسی کو دفع کرے ص کمارروسہ تین ماشہ صمغ عربی کتیرا
اصل السوس نو نو ماشہ نبات سفید ہموزن سفوف کرکے بقدر مناسب کھایا کرین دوار الربو کہ
ضیق النفس و سعال کو دفع کرے ص کھیوار ایک سیر نمک کھاری تین چھٹانک اجواین دیسی آدھ پاؤ فلفل دراز
ایک تولہ سب کو ایک ہانڈی آب نارسیدہ مین رکھکر منہ اوسکا سفالی سے ساتھ ماش کے بند کرکے جلادین
کہ سب خاکستر ہو جاوے دوار الفجل کہ واسطے ضیق النفس کے مجرب ہی ص بیخ ترب کلان پارچہ پارچہ
کرکے ہموزن شہد کف گرفتہ کے ساتھ دیگ سربستہ مین پکاکے بعد سرد ہونے کے خوب ملکر لعوق
بنادین دوار السلق چقندر و شکر سرخ کو اسیطرح بنادین نہایت مفید و مجرب ہی دوائے پرسوت
و سیب ص کندر تر کھجور پانچ پانچ ماشہ جدوار چار ماشہ جوشاندہ بناکے چار رتی مشک حل کرکے
نوش کرین دوائے پرسوت و جھولہ تخم دھتورہ سیاہ تین ماشہ زنجبیل مرچ سیاہ چھ چھ ماشہ
پانی کے ساتھ گولیہا خرد بنادین خوراک دو سرخ یا زیادہ بقدر احوال طبیعت کے ایضاً شنگرف دو ماشہ
پانی مین حل کرکے مرچ سیاہ تخم سنبھالو فلفل دراز دو دو ماشہ سفوف کرکے باہم کھرل کرکے گولیان بنادین
خوراک دو سرخ دوار الزنجبیل معروف بسہاگہ سونٹھ کہ امراض باردہ و عارضہ پرسوت عورتون کو
و امراض بعد زائیدگی کو از بس مفید ہی ص زنجبیل سیدہ تین چھٹانک سفوف کرکے سوا سیر شیر گاؤ مین پکادین
جب گاڑھا ہو جاوے پاؤ سیر روغن گاؤ مین بریان کرکے تین پاؤ شکر سفید کا قوام ملادین ناگرموتھا
زیرہ سیاہ زیرہ سفید کشنیز بادیان تخم شبت نرکچور سوگندھ بالا لونگ جاوتری صندل سفید

پٹھانی لودھ ہو بیر اگر نیلہ پیرا ہو مرچ سیاہ ایک ایک تولہ سفوف کرکے ملاوین واگر تقویت مریضہ
کی بھی مطلوب ہو میوہ جات مناسب و ورق نقرہ وطلا بقدر ضرورت مخلوط کرین **دواء القبیل**
کہ اقسام کرم شکم کو قتل و دفع کرے ص برگ نیب بابڑنگ کمیلہ ہموزن سفوف کرکے شہد بقدر کفایت
ملاکے کھائین **دوا** کہ کدو دانہ و کرم دراز کو مارے و نکالے ص حب النیل تربد سفید بابڑنگ
کمیلہ تین تین ماشہ سفوف کرکے دودھ و شکر مین ملاکر پیوین **ایضاً** بابڑنگ و کمیلہ تربد سفید
نمک سنگ تین تین ماشہ سفوف کرکے مویز منقے مین سان کر کھلاوین **ایضاً** برگ شفتالو
اجواین خراسانی سقل ازرق سقمونیا ایک ایک ماشہ کمیلہ تین ماشہ سفوف کرکے شکر ملاکے کھائین
و آدھ سیر دودھ شکر ملا پیوین **ایضاً** کہ کرم مقعد کو مارے و دفع کرے ص تخم آلوبخارہ خواہ آب برگ
شفتالو خواہ زہرہ گاؤ مین روئی تر کرکے مقعد مین رکھین **دواء الدراج** کہ حکیم علی گیلانی نے واسطے سنگرہنی
کے مجرب لکھا ہی ص دراج یعنی تیتر کو ذبح کرکے آلائش صاف کرکے سماق و انار دانہ مساوی سفوف کرکے
اُسکے پیٹ مین بھر کے گل حکمت کرکے جلاوین کہ کوئلا ہو جاوے و ہموزن اُس کوئلے کے نان گندم سوختہ ملاکے
سفوف کرین و بقدر مناسب کھلایا کرین **دوا** کہ اگر قبل غذا کے ایک ماشہ کھانے کے مداومت کیجاوے تو تقویت
معدہ کی کرتی ہی واگر بعد غذا بقدر نیم ماشہ کھائی جاوے تو غذا بخوبی ہضم ہوکر دوسرے وقت اشتہاے صادق
ہوتی ہی واگر سوء ہضمی مین دو ماشہ کھائی جاوے تو اُسکو دفع کرتی ہی واگر قے و اسہال استلائی مین بدفعات
ایک ایک ماشہ کھاکر اوپر سے تھوڑا عرق گلاب یا عرق بادیان پیا جاوے تو اسکو بھی دفع کرتی ہے
ص درخت آک مع درخت گھموے درخت کتارے مع بیخ گل تنباکو یعنی جو چلم پر تنباکو کشیدنی سوختہ
ہو جاتی ہی علیحدہ علیحدہ جلاکر خاک کرین و چارون خاک ہموزن لیکر ہشتم حصہ اُن سبکا سرکہ خالص ملاکر پانی مین
ساننکر چار پہر کے بعد مثل رنگ کسم کے اسکا پانی ٹپکا لیوین و اُس آب زلال کو دیگچی مین رکھکر ایک جوش
دیوین تب سرد کرکے پانی لیوین و خاک جو تہ نشین ہو جاوے اُسے دفع کرکے آب زلال کو آگ پر پکا کر نمک بنا دین
دو تولہ نمک مین زنجبیل مرچ سیاہ ابہل زرشک پوست ترنج پودینہ خشک دانہ الائچی سفید تین تین ماشہ
ملاکر سفوف کرین **دوا** کہ واسطے دفع ورم طحال کے جسکو تلّی و بدبدٹ کہتے ہین نہایت مفید ہے
ص سہاگہ بریان پھٹکری بریان نوسادر بریان شورہ قلمی سجی جوا کھار بابڑنگ کلونجی خردل خرد نمک
سیاہ نمک سنگ چونہ گھونگھا کا جملہ بوزن مساوی کوٹ چھانکر لعاب گھیکوار مین سان کر بقدر

کنار صحرائی گولیان بنا رکھین ایک صبح و ایک شام کو کھایا کرین اگر گرمی تحمل سے زیادہ محسوس ہو تو بقدر
نصف کے کھاوین دوا کہ ورم و صلابت طحال کی دفع کرنے مین مجرب ہی ص نمک سنگ سبجی چوا کھار
سہاگہ زرد چوبہ نمک سیاہ دو دو تولہ ہینگ ایک تولہ سفوف کرکے ایک چھٹانک روغن سرشف مین
مخلوط کرکے سو عدد برگ آگ پر جو زرد ہوکر درخت سے خود بخود گرے ہون طلا کرکے تو بر تو رکھکر
ایک ہانڈی مین بھر کر گل حکمت کرکے جلا دیوین و چار رتی سے ایک ماشہ تک اُسکی خاک کو کھایا کرین
ایضاً کہ تحلیل کرنے ورم طحال مین بے نظیر ہی ص عرق گوگرد بقدر دو سرخ پانی مین ملا کر پیا کرین
چار سرخ تک ایضاً بیخ ترب و کنجد سیاہ مساوی پیسکر نیم گرم طحال پر ضماد کیا کرین تحلیل ورم مین
نہایت مجرب و مفید ہی دوا کہ ورم کو جو صدمہ خارجی سے ہُوا ہو مفید ہی ص ریوند چینی
گلنار دم الاخوین شب یمانی ایک ایک ماشہ سفوف کرکے آب تازہ برگ مکوی دو تولہ نبات سفید
ایک تولہ ملا کر پیا کرین ایضاً ریوند چینی گل ارمنی حب الآس ایک ایک ماشہ سفوف کرکے شکر سفید چھ ماشہ
ملا کے کھایا کرین دوا کہ یرقان سیاہ کو دفع کرنے مین مجرب ہی ص برگ تازہ مکوی و کاسنی و ترب و کلکرونده علیحده
علیحده کچلکر دو دو تولہ پانی چارونکا لیکر باہم آگ پر رکھین جب پھٹ جاوے صاف کرکے دو تولہ نبات سفید
ملا کر پیا کرین ایضاً ہلیلہ زرد و نبات سفید ہموزن سفوف کرکے ایک بھر صباح کھایا کرین دوا
کہ یرقان زرد و سیاہ دفع کرتی ہی ص صندل سفید دار ہلد تین تین ماشہ پانی مین پیسکر نو ماشہ
شہد ملا کر پیا کرین ایضاً برگ حنا تازہ نیم کوفتہ ایک تولہ رات کو تھوڑے پانی مین تر رکھین صباح
آب زلال اُسکا پیا کرین دوا کہ خون بواسیر کے بند کرنے مین اثر تمام رکھتی ہی ص کہربا گل ارمنی اقاقیا دو دو ماشہ
سفوف کرکے ہموزن شکر سفید ملا کر کھایا کرین ایضاً کہ مسے ہاے بواسیر کو خشک یا تحلیل کرے ص
قسط تلخ پوست بیخ کنیر اسپند تین تین ماشہ گندھک لوبان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے چار تولہ
روغن سرشف مین ملکر رکھین و لگایا کرین دوا کہ استحاضہ کو دفع کرتی ہی ص تال مکھانا خیار سوت
برابر سفوف کر رکھین صبح کو چھ ماشہ کھا کر شکر سفید چاول کے پانی مین ملا کر پیوین دوا کہ ورم رحم کو دفع
کرے ص روغن گل روغن بنفشہ چربی بط چربی گردہ بز مغز ساق گاؤ ایک ایک تولہ زردی
تخم مرغ ایک عدد مصطگی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ بدستور مرہم بنا کے استعمال کرین دوا
عرق النسا کے دفع کرنے مین تجربہ قدما و تجربۂ سال ہی ص سورنجان شیرین ایک تولہ سنا مکی سوا تولہ

شیطرج سات ماشہ زعفران دو ماشہ سفوف کرکے ہموزن شکر سفید ملا رکھین نو نو ماشہ کھایا کرین دوا کہ
وجع المفاصل کو مجرب ہی ص سبندہ تخم ترب سینگ بورہ ارمنی نوسادر بوزن مساوی سفوف کرکے
ہمچند شکر سفید ملا رکھین و بقدر مناسب کھایا کرین دوا کہ علّت رشتہ یعنی نارو کو دفع کرتی ہی ص
افیون صابون پیاز ہموزن روغن کنجد سفید مین پکا کر مثل مرہم کے بناوین و موقع و حوالی اُسکے پر
ضماد کیا کرین ایضاً صابون کو روغن کنجد سفید مین ملا کے مرہم بنا کر لگایا کرین دوا کہ برص کو سفید
رکھتی ہی مگر استعمال زمانہ طویل کے ص سورچہ کلان قبرستان کو سرکے مین پیسکر لگایا کرین وجب دھونا
چاہین آب جوشاندہ بادنجان دھویا کرین

باب ۱۰ حرف الذال معجمہ

ذرور تدبیر ذرور کی یہ ہی کہ اجزاء دوا کو سرمہ سے باریک سفوف کرکے محل مرض پر چھڑکین یا چپکا دین
فصل ۴۳ ذرورہاے نافع امراض چشم مین کہ آنکھ کی پلکین کھولکر بقدر مناسب چھڑکنا چاہیے فوائد
توتیا کہ خارش پلک چشم ڈھلکا یعنی اجزاے اشک کو مفید ہی ص مامیران چینی تین ماشہ توتیا
تین بار گرم کرکے آب بادیان مین سرد کیا ہو پھٹکری بریان سرمہ سفید چار چار ماشہ بدستور استعمال
کرین ذرور انزروت کہ قرحہ کو صاف و پر کرے ص انزروت بریان کشتہ ارزیز دو دو ماشہ
نشاستہ گندم تین ماشہ بدستور استعمال کرین ذرور زرد چوبہ کہ سیلان اشک خارش و ضعف بصر کو
مفید ہی و موافق مزاج بوڑھون کے ہوتا ہی ص زرد چوبہ پوست بلیلہ زرد پانچ پانچ ماشہ توتیاے
مغسول چار ماشہ فلفل دراز فلفل گرد ایک ایک ماشہ ذرور کہ درد چشم کہنہ و سرخی و سیلان اشک کو
دفع کرے ص توتیاے مغسول کشتہ ارزیز نشاستہ گندم ہموزن ذرور کہ خارش و حکہ پلک و جالا و ناخنہ
آنکھ کو دفع کرتا ہی ص گھر یا چاندی کی گوند ببول بریان تین تین ماشہ زعفران فلفل سیاہ دو دو ماشہ
افیون ایک ماشہ ذرور چشم آم کہتے ہیں درد چشم اطفال کو دفع کرنے مین مجرب ہی ص چاکسو اصلاح کردہ
دو جزء پھٹکری بریان ایک جزء سرمہ سا کرکے پاک و بن آنکھ ذرور کرین ذرور مامیران کہ دفع
اختلاج دائمی و امراض باردہ و تقویت بصر مین مجرب ہی ص مامیران چینی قرنفل فلفل دراز توتیاے مغسول
نمک عربی بریان جملہ بوزن مساوی فصل ۴۴ ذرورات نافع امراض دہن مین ذرور کہ قلاع
سرخ کے دفع کرنے مین مجرب ہی ص طباشیر سفید جو سوختہ کشنیز خشک مقشر کتھہ سفید بوزن مساوی

ذرور کہ قلاع سفید کو دفع کرے ص ہلیلہ زرد اقاقیا گلنار کزمازج بوزن مساوی ذرور کہ
قلاع بلغمی اطفال کو دفع کرے ص مازو زرد چوب پوست انار شیرین گلنار کتھ سرخ برگ گاؤزبان سوختہ
بوزن مساوی ذرور کہ قلاع شدید کو جسمین زبان پر دانے مثل کانٹوں کے سخت ہوتے ہین مفید ہی
زبان کو پارچہ خشن سے کھجلا کے استعمال کرنا چاہیے ص طباشیر سفید کتھ کباب چینی سنگ جراحت
دانہ الائچی سرخ جملہ بوزن مساوی ذرور کہ ہر قسم کے قلاع کو مفید ہی ص ہر مہرہ خطائی طباشیر سفید
زیرہ گل سرخ تخم نیلوفر تخم خرفہ صندل سفید صندل سرخ گل ارمنی حضض کی عدس مقشر گلنار مغز تخم کیول گٹہ
کتھ سفید کباب چینی عنب الثعلب جملہ بوزن مساوی ذرور کہ جوشش دہان کو مجرب ہی ص
کتھ سفید طباشیر سفید دانہ الائچی زیرہ گل سرخ زیرہ گل سیوتی ناگرموتھ ہلیلہ سیاہ کابلی چینی تخم بکاین سوختہ جملہ بوزن
مساوی ذرور کہ قلاع وجوشش دہن کو مجرب ہی ص دانہ الائچی سرخ کشنیز سوختہ پھٹکری سوختہ بوزن
مساوی **فصل ۴۹** ذرورات دافع جروح وقروح وبثورات آکلہ مین ذرور کہ زخم ختنہ اطفال کو خشک
واصلاح کرتا ہی کہ حاجت مرہم کی نہین ہوتی بعد بند ہونے خون کے استعمال کرنا چاہیے ص کتھ سرخ
مردار سنگ ہلیلہ سیاہ بلیلہ تخم کنار سوختہ جملہ ہموزن ذرور کہ قروح ختنہ کو دفع جلد اصلاح دیکر دفع کرے
ص پھٹکری توتیا سبز نیم سوختہ بوزن مساوی **ایضاً** دفع قروح ختنہ ص کندر دم الاخوین دو دو ماشہ
کشتہ مس پانچ ماشہ پھٹکری بریان پوست انار شیرین مازو کاغذ نیلہ رنگ سوختہ ناگرموتھ چھ چھ ماشہ
ذرور کہ سیلان خون زخم کے دفع کرنے مین بے نظیر ہے ص کندر دم الاخوین سماق پھٹکری بریان
تین تین ماشہ صبر کاغذ سوختہ ایک ایک ماشہ ذرور کہ جراحت آتشک کو قضیب ودیگر اعضا سے
دفع کرے ص پوست بویدار سو چھ ماشہ خرمہرہ زرد سوختہ پانچ عدد سوپاری ایک عدد نیلا تھوتھا
بریان ایک ماشہ مردار سنگ کتھ سفید سنگ جراحت دو دو ماشہ سفوف باریک کی چھڑکین

باب الحرف الراء مہملہ

فصل ۵۰۔ ربوب مین دستور بنانے ربوب کا تین طرح پر ہی ایک میوہ جات کثیر المائیت مثل کو لا
سنترہ وانار وغیرہ انکا زیرہ ودانہ صاف کرکے اُسکا پانی ملکر نچوڑ لیوین اور اُس پانی مین چہارم حصہ شیرینی
ملا کر پکا دین جب شربت سے زیادہ گاڑھا ہو جاوے رکھ لیوین دوسرے میوہ جات قلیل المائیت
مثل سیب وبہ وانگور وآملہ تازہ کے انکا تخم دفع کردینا ضروری ہی مگر پوست چھیلڈالنا صرف لطافت ونفاست ہی

ورنہ پوست خالی از فائدہ نہین ہی کھیرا سنگین ہین خوب کچل پانی نچوڑ لیوین و نصف اُسکے شیرینی ملا
ویساہی قوام بناوین تیسرے میوہات مرطوب عظیم المائیت مثل زرشک و آلو کے انکو پانی مین صرف
ترکرکے خواہ جوش بھی دیکر ملکر چھان کے ہموزن میوہ کے شیرینی ملا کے بدستور پکالین رب کو لا
وسنگترہ دافع تشنگی و حرارت صفرا و خون و رافع یبوست مفرح طبع ہے رب انار شیرین
مقوی اعضاے رئیسہ و مفرح طبع و دافع گرمی مزاج ہے رب انار ترش دافع
قے صفراوی و مسکن تشنگی و منطفی حرارت ہے رب سیب و بہ مقوی دماغ و معدہ دافع حرارت
مزاج و مصلح خون ہین رب آملہ مقوی معدہ و مصلح خون و ہاضم طعام و قابض ہے رب آلو
صفرا شکن منطفی حرارت و دافع تشنگی ہے رب زرشک مقوی معدہ و دافع غلیان صفرا ہی فصل ۵۱
روشنائی مین بہ لغت یونانی اس لفظ کے معنی لانے والی نور بصر کی ہی روشنائی صص مروارید کشتہ
تانبا زعفران ورق نقرہ ورق طلا تخم نیل جنگلی ساذج ہندی ایک ایک ماشہ سرمہ اصفہانی تین ماشہ
قرنفل چار عدد مرچ سیاہ چھ عدد فلفل دراز قسم خورد ایک عدد سب کو دو روز آب انار شیرین مین دو روز
آب بادیان مین صلایہ کرکے خشک کرین ازان بعد سرمہ کرکے استعمال کرین فصل ۵۲ تدابیر بنانے
روغنون مین دستور بنانے روغنون بطریق ہاے مفصلہ ذیل سے دستور بنانے روغن موم
اور روغن بہروزہ کا مثل قاعدہ و عرق تیزاب کے ہی مگر بجاے ہانڈی کے گھڑا دوسرا وصل کرنا چاہیے
وبجاے محرف رکھنے کے دونو گھڑے دو چولھا پر برابر رکھنا چاہیے اور موم کے ساتھ اسکے نیچے
بوزن سیوم حصہ موم کے نمک سانبھر نیم کوب کرکے خواہ استخوان کہنہ سفوف کرکے رکھنا چاہیے
دستور بنانے روغن پھولونکا چند طرح پر ہی ایک یہ کہ پھول تازہ مصفّی چار جزو روغن کنجد سفید پانچ جزو
مین ڈالکر آفتاب مین رکھین جب بعد مضمحل ہونے کے بوے اصلی پیدا ہوے تب پھولون کو مل کر
روغن صاف کرلین اور اُس مین تین جزو پھول تازہ ملا کے ویساہی آفتاب مین رکھ کے
صاف کرکے پھر دو جزو پھول تازہ ملا کے ویساہی آفتاب مین رکھ کے بعد فناے رطوبت و قیام
خوشبو کے رکھ لین دوسری پھول تازہ مصفی ہم وزن روغن مذکور مین ملا کر آفتاب مین رکھین
اور بعد متعفن ہونے کے جب رطوبت پھولون کی باقی نرہے خوب ملکر روغن کو صاف کرلیوین
اور اگر اثر رطوبت کا معلوم ہو تو آفتاب مین رکھکر فنا کردین تیسری پھول تازہ کا شیرہ نکال کر

کہ ہم وزن شیرہ کے روغن مذکور ملا کے پکاوین جب شیرہ جل جاوے روغن صاف کرلیوین
چوتھی پھول خشک کا جوشاندہ بنا کے آب جوشاندہ دو چندان پھول روغن مذکور ملا کے جوش دین
جب اثر پانی کا نہ رہے روغن صاف کرلین فائدہ روغن کی قوت پھولون کی قلت اور
کثرت سے متعلق ہی مگر تدبیر اول محض مخصوص گلاب کے پھول سے ہی اور تدبیر اول و دوم مین اگر
کسی قدر جدید پھول بعد اتمام تدبیر کے ممزوج کر رکھے جاوین اور رطوبت اُن کی آفتاب مین فنا
کیجاوے تو اولی اور عمدہ ہی دستور بنانے روغن برگ و بیخ و چوب تر و تازہ و تخم ہا کم روغن کا
تدبیر سوم پھولون کی ہی مگر تھوڑا پانی ملا کے شیرہ نکالنا چاہیے کہ اثر اُسکا بخوبی نکلے دستور
بنانے روغن برگ و بیخ و چوب خشک کا بہ تدبیر چہارم پھولون کی ہی فائدہ چوب روغندار
و تخم کم روغن کا تیل بطور ذول جنتر کے نکالا جاتا ہی دستور نکالنے روغن اُن تخمون کا جنمین
روغنیت زیادہ ہی مثل بادام و چلغوزہ کے چند طرح پر ہی ایک یہ کہ اگر تخم زیادہ ہو تو کولھو مین
پیلکر نکالتے ہین دوسری مغز تخم کو خوب کچل کر پانی مین پکاوین روغن بالائے آب و فضلہ
تہ آب ہو جاتا ہی سرد کرکے روغن کو جدا کر لیتے ہین تیسری مغز تخم کو پیکر تھوڑی نبات سفید
ملا کے اندک پانی چھڑک کے نیکر م نچوڑتے ہین روغن ٹپک آتا ہی چوتھی مغز کوفتہ مین قدرے
نبات سفید و تھوڑا پانی ملا کے ایک کنارے طشت کے رکھ کے اُسکے نیچے آگ رکھ دیتے ہین
اُسکی گرمی سے روغن طشت کے دوسرے کنارے کی طرف بہو نچا رہتا ہے سیلان کرتا ہے
دستور سب قسم کے انڈے کے تیل کا چند طریق پر ہی ایک یہ کہ انڈے کو جوش کرکے زردی
اُسکی جدا کر لین اور سب زردیون کو ہاتھ سے خوب ملکر فی زردی کلان ایک ماشہ نوسادر معدنی
ذخیرہ مین کم اُس سے سفوف کرکے ملا دین اور اُسکو ایک شیشے خواہ بوتل بھر کے اُسپر گل حکمت
کرین اور منھ مین سیکین لگا دین اور ایک ٹھیکرے مین سوراخ کرکے چولھے پر رکھین اور گردن
شیشے کی اُس سوراخ سے نیچے ٹھیکرے کے نکالین اور ٹھیکرے مین کنڈا خواہ چیلے کی آگ کرین
اور بوتل کے منھ کے نیچے ایک پیالی چینی یا شیشہ کی رکھین کہ روغن اُسمین ٹپکے دوسری تدبیر یہ ہے
کہ انڈا جوش کرکے زردی جدا کرکے ایک تھالی مین آتش نرم پر یا دھوپ سخت مین رکھین جسطرف
انڈا ہو سے بلند رکھین دوسری طرف نیچے کو روغن تھالی مین جمع ہو جائے تیسری تدبیر یہ ہے

کہ انڈا جوش کرکے زردی نکال لیوین اور ہاتھ سے خوب ملکر آنچ دکھلا دکھلا کر نچوڑین دستور
روغن نخود و گندم و جو کے نکالنے کا ایک یہ ہی کہ غلہ صاف ایک شب اُسقدر پانی مین تر رکھین
کہ تمام پانی اُسمین جذب ہوجاوے اُسکے بعد شیشے مین رکھکر اُسی طریق سے ٹپکا دین جیسا روغن
بیضہ مین مذکور ہوچکا دوسرے یہ ہی کہ نہائی گرم پر دانہ ہاے غلہ رکھکر ہتھوڑی نہایت گرم سے
دبادین کہ روغن جدا ہوتا ہی اُسکو علیحدہ کرلیوین چند مرتبہ تھوڑے دانون سے کسی قدر روغن
جمع ہوتا ہی اور اگر داد یا کلف وغیرہ پر لگانا ہووے تو ویسا ہی لگا کے لینا مناسب ہوتا ہی دستور
بنانے روغن جد اصل و روغن ازدہا و روغن ضبع و روغن خفاش کا کتب قدیمہ مین جو لکھا ہی اُسمین
ان جانورون کو زندہ جان دیگ مین ڈالکر جوش دینا لکھا ہے مگر نزدیک راقم کے یہ تدبیر دو وجہ سے
ناپسند و غیر مناسب ہے ایک یہ کہ جانور زندہ کو آگ مین جوش دینا کس قدر معصیت عظیم ہی
دوسرے گو احشا مین کسیقدر گرمی زیادہ ہی مگر غلاظت و گندگی اُسکی اُس سے زیادہ نامطبوع
ہے لہذا راقم کو جب اتفاق ہوا تو اسطور پر طیار کرایا کہ جانور کو اسطور شکار کرایا کہ فوراً
اُسکی جان فنا ہوگئی زان بعد پیٹ چاک کراکے آلایش معدہ و امعا کی دفع کرکے و طیور کے پر بھی
دفع کرکے چند پارچہ کرکے دیگ سربستہ مین اسقدر پکوایا کہ خوب گلا ہوگیا گوشت و پوست و استخوان
علیحدہ ہوگئے اُسکو سرد کرکے چربی علیحدہ کرلی اور پانی کپڑے مین صاف کرالیا اُس پانی مین اجزاے
مناسبہ ایک شب تر کراکے صباح روغن مناسبہ مع چربی مذکور ڈالکر پکوایا جب پانی جل گیا و اجزاے
دوا سوختہ ہوگئے تب بحالت گرمی کپڑے سے صاف کرالیا کہ روغن و چربی مخلوط و صاف
ہوگئی اُسکو رکھالیا وقت استعمال کے شیر گرم استعمال کرایا کسیطرح کا نقصان تاثیر مین نہ پایا
و ترکیب لطیف نظر آئی و طریق لگانے روغن کا بدن پر یہ ہے کہ لگاکر مالش خفیف کی جاوے
تاکہ بذریعۂ مالش کے بدن مین روغن جذب ہووے و اگر موقع ہو تو کوئی پتا مناسب رکھکر باندھ
دیا جاوے کہ اس سے نفوذ روغن کا قرار واقعی ہوتا ہی **فصل ۵۳** تذکرہ روغنہای نافع امراض دماغی
و متعلقات اُسکے مین روغن کاہو کہ درد سر و بیخوابی کو جو حرارت و یبوست سے ہو دفع کرتا ہے
ص آب برگ کاہو دو حصہ روغن کنجد سفید ایک حصہ باہم پکاوین جب پانی جل جاوے روغن کو سرد
کرکے پیشانی اور سر پر لگایا کرین روغن کدو کہ لگانا اُسکا درد سر گرم و خشکی ناک و سوزش آنکھ کو

دفع کرے وبیخوابی وبدخوابی مین خواب لاتا ہی وتقویت دماغ کی کرتا ہی ص کدوی دراز کو مع پوست
ومغز وتخم کچل کر پانی اسکا نچوڑلین وچہار حصہ اسکا روغن کنجد سفید ملا کے پکاوین بعد جل جانے
پانی کے روغن استعمال کرین **فائدہ** روغن بادام شیرین وروغن مغز تخم کدوے دراز شیرین
وروغن تخم کاہو وروغن تخم خرفہ بھی یہی فواید رکھتے ہین وروغن بنفشہ وروغن گل سرخ سی سواے
تقویت دماغ کے باقی سب فوائد مین یکسان ہین **روغن سیماب** کہ فالج ورعشہ وجمیع امراض باردہ کو
دفع کرتا ہی ص سیماب تخم دھتورہ ایک ایک تولہ روغن کنجد سیاہ اکیس تولہ پہلے روغن کو خوب گرم کرین
کہ سرخ ہوجاوے تب سرد کرکے تخم دھتورہ باریک کرکے وسیماب ملا کے خوب حل کرکے استعمال کرین
روغن قسط کہ فالج ولقوہ ورعشہ وتشنج واسترخا واختلاج کو سواے اختلاج قلب صدر کے نہایت
مفید ہی ص قسط تلخ کندش عقرقرحا چھ چھ ماشہ فلفل دراز سنبل الطیب پنج سوس قرنفہ اشنہ دارلبد
قرنفل ناخواہ کرفس اردون زنجبیل زرنباد کندر ومصطگی تین تین ماشہ گل بابونہ ایک تولہ مغز
بادام تلخ دو تولہ مغز تخم ارنڈ تین تولہ سب کو جوکوب کرکے ایک رطل پانی مین آٹھ پہر تر کرکے
جوش کرین جب نصف پانی باقی رہے ملکر چھان لین اور روغن کنجد سیاہ وروغن سرسون تین تین پا
چھٹانک ملا کے جوش کرین جب پانی جل جاوے روغن استعمال کرین **روغن لبوب** کہ تشنج ومالیخولیا
وبیخوابی کو دفع کرتا ہی لگانے اور کھانے اور سعوط کرنے سے ص مغز فندق مغز پستہ مغز بادام شیرین کنجد مقشر
مغز چلغوزہ مغز تخم کدوے شیرین مغز اخروٹ سب بوزن مساوی بطور روغن بادام کے
طیار کرین **روغن بلادر** کہ استرخاے اعصاب اور فالج اور لقوا ور دیگر امراض رطوبی کو دفع و
تحلیل کرتا ہی ص جٹا ماسی جائفل مرچ سیاہ سلیخہ سیطرج ہندی پیپلامول آنبہ ہلدی مین پھل بھلانوان
سونف کوٹ تلخ زرکچور ایک ایک تولہ نیمکوفتہ کرکے تین پاؤ پانی مین چار پہر تک تر رکھین پھر آدھ سیر
دودھ گاے کا اور اڑھائی پاؤ تیل سفید تل کا ملا کر پکاوین جب پانی اور دودھ جل جاوے روغن کو صاف
کر لین **روغن چوب چینی** کہ فالج استرخا ورعشہ وکزاز ودرد مفاصل اور اور دردونکو جو آتشک سے ہون
وجملہ امراض بلغمی کو دفع کرتا ہی ص چوب چینی بیس تولہ سورنجان تلخ دس تولہ سب کو جوکوب کرکے
دو شبانہ روز پانچ سیر آب دریا مین تر کرین او روغن سرسون وروغن گل وروغن بابونہ چالیس چالیس تولہ
وروغن بیلا وروغن چنبیلی وروغن شبت تیس تیس تولہ ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کر لین

واگر بروقت استعمال کے تھوڑی مومیائی خواہ جندبیدستر ملاکے استعمال کرین تو زیادہ قوی
ہووے روغن حرمل کہ فالج ورعشہ وتشنج وگرانی دست وپا ودردہاے ریحی بلغمی کو جو کسی عضو یا تمام بدن
مین ہو دفع کرے ص اسبند سوختنی بارہ تولہ زنجبیل تین تولہ پاؤ سیر پانی مین چار پہر تر کرکے
چالیس تولہ روغن سیاہ ملاکر پکاوین جب دوا جل جاوے روغن صاف کرلین و پانچ عدد جائفل
سرمہ سا کرکے روغن مین مخلوط کرکے رکھین اور وقت استعمال کے آب سرد سے بدن کو محفوظ رکھین
روغن روباہ کہ فالج وتشنج ولقوہ ورعشہ ووجع المفاصل ودرد پشت کو مجرب ومفید ہے
ص آب گوشت ایک روباہ کا بدستور مذکورہ بالا لیکر اُس مین مال کنگنی پیر امور سداب تخم دھتورہ
پوست بیخ انجیر آدھ آدھ پاؤ جوکوب کرکے تر کرین و آدھ سیر آب برگ وشاخ تازہ دھتورہ و تین سیر
روغن کنجد سیاہ ملاکے پکاوین جب دوا و پانی جل جاوے روغن صاف کرلیوین و پانچ عدد جائفل و
ایک تولہ قرنفل سرمہ سا کرکے مع ایک تولہ افیون کے مخلوط کرکے رکھین و شیر گرم مالش کیا کرین روغن
صبغ کہ امراض مذکورہ کو ازبس مفید ہی ص آب گوشت ایک گفتار کا کہ مادہ اولی ہو لیکر تخم گل شبت
وشاخ برگ بابونہ پیر اسور کا نفل پودینہ آدھ آدھ پاؤ تر کرکے روغن سرشف اڑھائی سیر ڈالکے پکاوین
جب دوا و پانی جل جاوے روغن صاف کرلیوین و کام مین لاوین روغن حواصل کہ دفع امراض
مذکورہ ودیگر امراض باردہ مین نہایت موثر و مجرب ہی ص ایک عدد حواصل کا آب گوشت لیکر سنبل الطیب
بسباسہ سورنجان تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا دارچینی قسط تلخ قرنفل ایک ایک تولہ جوکوب کرکے
تھوڑے آب چاہ شور مین چار پہر تر کرکے اُسی آب گوشت مین ملاکے ڈیڑھ سیر روغن سرشف
ملاکے پکاوین و بعد جلنے پانی واجزاے دوا کے روغن صاف کرلیوین و استعمال کرین فائدہ
روغن سداب و روغن شبت و روغن پودینہ بدستور مذکورہ بالا بناکر لگانے سے امراض درد ہاے
باردہ کو دفع کرتے ہین **فصل ۵۴** روغنہاے نافع امراض گوش **روغن** کہ درد گوش
وبہراپن کو مجرب ومفید ہی ص اجواین خراسانی اسبند سوختنی دو دو تولہ آدھ سیر پانی مین
چار پہر تر کرکے جوش کرین جب سوم حصہ باقی رہی ملکر چھان لین اور پانی مذکور مین دس تولہ روغن کنجد
سفید ملاکے پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرکے رکھین و شیر گرم کان مین ٹپکایا کرین روغن ترب
کہ درد وگرانی گوش وثقل سمع کو مفید ہی ص مولی کی جڑ چھیل کر ڈیڑھ پاؤ پانی اُسکا [illegible]

اور آدھ پاؤ روغن کنجد سفید ملا کر پکاویں جب پانی جل جاوے روغن صاف کرلیں وہ شیر گرم ٹپکایا کریں

ایضاً روغن بادام تلخ بدستور مذکورہ بالا طیار کر کے شیر گرم کان میں ٹپکانا امراض مذکورہ کو مفید

ہی **روغن زہرہ** کہ آواز گوش و ثقل سمع کو دفع کرتا ہی **ص** مغز آلو بخارا ایک تولہ چار تولہ زہرہ گاؤ میں

پیسکر پانچ تولہ روغن گل میں پکاویں جب پانی جل جاوے روغن صاف کرلیں پہلے ایک تولہ

گل بابونہ چھ تولہ سرکہ میں جوش کر کے کان میں بھپارا دیکر چند قطرہ روغن کو شیر گرم ٹپکایا کریں

فصل ۵۵ روغنہائے دافع امراض شکم میں **روغن** مجرب حکیم شیر علی الراقم کہ بارہا تجربہ میں آیا اور شکم و تقویت

شکم و قبض و ریاح کو دفع کرتا ہی **ص** جٹا بانسی بہیر بہوٹی گل بابونہ سداب تخم کرفس پکلا مصطگی سیر ایک ایک تولہ

زیرہ سیاہ پودینہ اذخر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سب کو آدھ سیر پانی میں تر کر کے جوش کریں جب چہارم حصہ باقی رہے

مل کر چھان لیویں اور اُسمیں روغن بید انجیر روغن سرشف ایک ایک چھٹانک ملا کے پکاویں جب پانی

جل جاوے روغن صاف کرلیں بوقت استعمال کے تھوڑا لیکر خواہ شحم حنظل حل کر کے ناف پر

لگاویں **روغن** کہ قبض شکم کو دفع کرتا ہی **ص** شحم حنظل ایک تولہ لیکر چہار تولہ پانی میں روغن

بید انجیر چھ تولہ میں پکا کے لگاویں **روغن** کہ درد شکم کو دفع کرے **ص** پوست ... تازہ

تازہ سنبھالو برگ آک چار چار تولہ کچل کر پانی نچوڑیں اور اُس پانی میں چھ تولہ روغن سرشف ڈالکے

پکاویں جب پانی جل جاوے تب شیر گرم لگاویں **روغن مصطگی** کہ طلا اسکا مقوی و دافع ریاح معدہ ہی

ص روغن کنجد سفید آدھ پاؤ ایک بوتل میں کریں و تولہ مصطگی رومی سفوف کر کے اُسمیں ڈالیں بوتل کو

دیگچی میں پانی بھر کے رکھیں وہ جوش دیویں کہ اُسکی گرمی سے مصطگی روغن میں تحلیل ہو جاوے **فصل**

۵۶ روغنہائے دافع اوجاع اطراف و مفاصل و پشت و کمر وغیرہ میں **روغن کچلہ** کہ درد مفاصل

و وجع الورک و عرق النسا و نقرس کو سود مند ہی **ص** افیون ۲ تولہ میں کچلہ پاؤ سیر شیر گاؤ میں ابال کر

کچلہ دس عدد ریزہ ریزہ کر کے ملاویں اور ڈیڑھ پاؤ روغن کنجد سیاہ ملا کر پکاویں جب دودھ و کچلہ

جل جاوے روغن صاف کرلیں **روغن خفاش** کہ درد عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و

درد کمر و درد گردہ کو مفید و مجرب ہی **ص** آب گوشت خفاش دس عدد شپرک یعنی چمگادڑ کا بدستور

مذکورہ بالا لیکر اُسمیں قسط تلخ زراوند مدحرج زنجبیل ریشہ دار دو دو تولہ سورنجان تلخ ایک تولہ

جوکوب کر کے تر کریں و آدھ پاؤ آب دونا مرداد آدھ سیر روغن سرشف ملا کے جوش دیویں جب

جب پانی اور دوا جل جاوے روغن صاف رکھیں وہ شیر گرم مالش کریں روغن ادرک کہ درد
صلابت مفاصل و درد گردہ و کمر و پشت کو نہایت مفید ہی ص ادرک تازہ کچل کر پانی اسکا
لیکر ہموزن اُسکے روغن کنجد سیاہ ملا کر پکاویں جب پانی جل جاوے استعمال کریں روغن
موم کہ بدستور مرتو قوطہ بالا بنایا ہوی دردہاے مذکورہ بالا کو مفید ہی روغن اوراق کہ درد مفاصل
وعرق النسا و نقرس و درد پشت کو دفع کرنے مین ازبس مفید و مجرب ہی ص برگ زرد رد سہ
برگ سنبھالو برگ ملکوے برگ آک برگ دھتورہ پوست درخت سہنجنہ برگ سہنجنہ پوست بیخ ارنڈ
برگ حنا جملہ بوزن مساوی ایک ایک چھٹانک کچلکر قدرے پانی ڈالکر نچوڑ لیوین و اُسی پانی مین
اسگندھ ناگوری اجواین دیسی خراسانی پوست خشخاش سفید رائی خرد اجمود زنجبیل ریشہ دار
پیراموز کچور ناگرموتھ جٹا بانسی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پیسکر روغن کنجد سیاہ و روغن سرشف پاؤ پاؤ بھر ملاے
بدستور لگاویں و روغن صاف کر رکھیں و مالش کیا کریں **فصل ۵** روغنہاے دافع ضربہ
وسقطہ جراحات مین روغن **دیودار** کہ ترکیب متقدمین منقول معتبرین سے ہی ضربہ وسقطہ کے
ورم و درد کو دفع کرنے و زخمہاے چوٹ سے چرک گوشت ناقص کو دفع کرنے و گوشت بہتر جمانے
و زخم ناسور کرنے مین بمنزلہ عرق ہادست ہی طلا کرنا خواہ پھاہا یا کپڑا خواہ روئی تر کرکے بمقام حاجت کے رکھنا چاہیے
ص آنبہ ہلدی چوب دیودار اصل السوس چوب [illegible] دو دو تولہ [illegible] کوفت کریں دو دو تولہ کر ہوان یعنی
دودھ مسکان گاؤ [illegible] ملاکے تھوڑی دیر تک کھرل کرکے [illegible] پکاویں جب نصف پانی
جاوے آگ سے علیحدہ کر لیویں **فائدہ** حکیم علی گیلانی نے اپنے مجربات مین لکھا ہی کہ اس روغن مین
اگر بھروزہ ملا کے لگاویں تو درد مفاصل و درد [illegible] دردہاے کہنہ کو دفع کرتا ہی اور اگر چیچک کے آبلے
متعفن و قرحہ ہو گئے ہوں تو تھوڑا کافور اسمین حل کرکے لگاویں نہایت مفید ہوتا ہی روغن **شیخ
صنعان** دافع اقسام زخم و ناسور و بواسیر و محلل اورام باردہ و مقوی اعضا و اطباے سابقین نے
لکھا ہی کہ کھانا اس روغن کا ساتھ اجزاے مناسب کے عارضہ بیچ الاسعال کو جسکو آہنی ساز کہتے ہیں دفع کرتا ہی
ص جدوار خطائی و کنجد سفید جائفل الائچی سفید دار ہلد چوب حنا چوب دیودار بیخ مہک بھروزہ ہلیلہ بلیلہ
آملہ چوب آبنوس پوست درخت مغیلان ہر ایک دو دو تولہ کنکول مرچ سیاہ [illegible] چوب چینی حلبہ
یعنی میتھی و دو دو چیز و خانہ عنکبوت آنبہ ہلدی ایک ایک تولہ برگ حنا تازہ این قسم کا ہی ہر ایک

نیم تولہ سبکو جوکوب کرکے تین سیر پانی مین پکاوین جب چہارم پانی باقی رہے صاف کر لین
و موسیائی سعد نی اشق و شنگرف ہرتال سرخ مردار سنگ رال سفید چھ چھ ماشہ سفوف کرکے
مخلوط کرین واڑھائی پاؤ روغن کنجد سفید ملاکے پکاوین جب پانی باقی نرہے اُتار رکھین ایضاً
کہ مجرب ہی دفع ضربہ وسقطہ وورم و زخم اُسکے مین ص بیخ مہک دیودار پوست درخت مغیل
آنبہ ہلدی دار ہلد دو دو تولہ جوکوب کرکے آدھ سیر پانی مین ایک رات تر کرین اور صُبح کو ڈیڑھ پاؤ
روغن السی ملاکے پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرکے استعمال کرین **فصل ۵۸**
روغنہاے نافع امراض اعضاے تناسل مین **روغن مورچگان** کہ قضیب کو سخت و موٹا و
و دراز و قوت باہ نعوذ کی زیادہ کرتا ہی اگرچہ مایوس ہوا ہووے ص روغن چنبیلی آدھ پاؤ ایک
شیشے مین رکھین اور ایک سو چیونٹی قبرستان کی بڑی بڑی اُسمین ڈالکر چالیس روز تک
رکھین اُسکے بعد قضیب پر لگایا کرین کھجلاکے **روغن خشک** کہ منی کو غلیظ اور باہ کو زیادہ
و اصلاح گردہ و مثانہ کی کرتا ہی ص گوکھرو کلان تازہ کو کچل کر ڈیڑھ پانی اُسکا نکالین و ڈیڑھ پاؤ
شیر گاؤ اور پاؤ بھر روغن کنجد سفید اور ایک چھٹانک سفوف زنجبیل ملاکر نرم آگ پر پکاوین جب دودھ
پانی جلجاوے تب روغن کو صاف کرلین و بقدر مناسب کھایا کرین **روغن مخترع** حکیم امان علی برادر
خرد راقم کہ طلا کرنا اُسکا قضیب پر تقویت باہ و دفع سُستی اعصاب و رفع یبوست و برآمدگی عروق مذکور کو
از بس مفید و مجرب ہی ص گھونگچی سفید پوست بیخ کنیر جسکا پھول ہووے اسگند ناگوری تج دارچینی
عقرقرحا تال مکھانا تخم اُٹنگن اندرجو اسبند کلونجی تخم پیاز مغز پنبہ دانہ مال کنگنی تراشہ سم اسپ
چھ چھ ماشہ چرونجی چلغوزہ بیخ اونٹ کٹارہ بودار عود عرقی موصلی سیاہ ایک ایک تولہ جائفل
لونگ رس کپور تخم دھتورہ تین تین ماشہ افیون دو ماشہ سب کوٹ کر ڈیڑھ چھٹانک بھیڑی کے گھی مین خواہ گای
کے گھی مین [illegible] معہ دو زردی بیضۂ مرغ مین ملاکر شیشے مین چار پہر رکھکر اُسکے بعد موافق دستور اول روغن انڈا
کے تیل نکالین و درعمل مین لاوین **فصل ۵۹** روغنہاے متعلق بالون مین **روغن** کہ بالونکو
سیاہ و دراز کرنے سے محفوظ کرتا ہی ص ہلیلہ بلیلہ آملہ دو دو تولہ پروشان عود خام ایک ایک تولہ
برگ کنار برگ انار شیرین برگ جھاؤ برگ مغیل ہر ایک تازہ تین تین تولہ سیر بھر پانی مین جوش کرین
[illegible] ہی صاف کرلین و اُس پانی مین سپیاری نیمکوفتہ چار تولہ مصطگی رومی ایک تولہ طباشیر سفید [illegible]

روغن کنجد سفید پاؤ بھر ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے شیشے مین رکھین روغن بیضہ کہ دو ہفتہ
مین بال جماوے ص ایک عدد خربوزہ نیم پختہ کو سوراخ کرکے تخم نکال ڈالین و دس عدد زردہ تخم
مرغ اور ایک تولہ برادۂ آہن و دو تولہ برگ تازہ کنار و چار تولہ روغن سرشف اُس بھر کے مُنھ اُسکا
مستحکم بند کرکے گل حکمت کرکے رات کو گرم بھاڑ مین رکھکر صُبح کو مٹی دفع کرکے رگڑ کر مثل
مثل مرہم کے بناوین و لگاوین روغن کہ بالون کو دراز و خوش رنگ کرتا ہی ہلیلہ بلیلہ آملہ ناگرموتھا
جٹا بالنی چھڑ ملا ایک ایک تولہ گل سرخ زرچوب کپور کچری چھ چھ ماشہ سبکو نیمکوب کرکے روغن کنجد سفید
ڈیڑھ پاؤ ملا کے شیشے مین بھر کر دھوپ مین رکھین و بعد چند روز کے استعمال کرین روغن کہ
بال پھٹنے و گرنے کو و خارش بن موے کو دفع کرتا ہی ص آملہ برگ حنا تازہ برگ مغیل تازہ دو دو تولہ
پاو بھر پانی مین جوش کرکے جب چہارم پانی رہی ملکر چھان کر پاؤ تیل سفید تل کا ملا کے پکاوین و آفتاب
مین رکھین اور استعمال کرین فصل ۱۶ روغنہاے دافع امراض متفرقہ مین روغن سیماب کہ داد اور
بہق یعنی سہواں کے دفع کرنے مین مجرب ہی ص سیماب گندھک و توتیا ایک ایک تولہ سرمہ سا کرکے
تین چھٹانک روغن کنجد سفید تین چار پہر ملایا کر رکھین روغن گندم بدستور مذکورہ بالا بنا کر لگانا
سعفہ یعنی گنج سر و داد کو دفع و اورام سخت کو تحلیل کرتا ہی روغن کہ ہاتھ پانون کی ترقیدگی یعنی
جھاجن کو صحت دیتا ہی ص تخم نگچی دکھنی سیندور مغز تخم ارنڈ چرم کہنہ سوختہ ایک ایک تولہ پانی مین پیکر
آدھ پاؤ روغن کنجد سفید مین ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے دوا کو روغن مین مخلوط کرکے ترقیدگی پر
لگا کے آگ خفیف مین سینک کرین روغن ضفدع کہ واسطے ورم مقعد و درد بواسیر کے نہایت مفید ہی
ص مینڈھک کلان ایک کو مار کر آلایش اندرونی دفع کرکے خوب قیمہ کرکے دو سیر بادنجان یعنی
ڈیب بیگن کے کچل کر و چار تولہ چربی بکری کی ملا کر سیر بھر پانی مین جوش دیوین جب آدھا پانی
باقی رہی سرد کرکے روغن جو بالاے پانی کے آوے نکال کر رکھ لیوین و لگایا کرین روغن عقرب
کہ دو تین قطرہ احلیل مین ٹپکانے سے سنگ مثانہ کو ٹکڑہ ٹکڑہ کرکے ادرار بول کے ساتھ خارج کرتا ہی
ص ریوند چینی ناگرموتھا ایک ایک تولہ تخم کرتھی مغز بادام تلخ دو دو تولہ کچلکر شیشے مین رکھین پاؤ بھر
روغن کنجد سفید و دس عدد عقرب زندہ اُسمین ڈالکے بیس روز آفتاب مین رکھین و کبھی کبھی
جنبش دیا کرین پس ازان استعمال کرین روغن کہ ناصور کو بہ کرتا ہی ص ایک عدد

گرگٹ جوان جسکا سر سرخ ہوگیا ہو دو مار کر پنجہ و آلایش پیٹ کی دفع کرکے آدھ پاؤ روغن کنجد سیاہ
مین جب گرگٹ جل جاوے اُسکو دفع کرکے تین ماشہ شنگرف روغن مین صلایہ کرکے رکھین قدرے
قدرے ناصور مین ٹپکایا کرین چند روز مین بہ ہوجاتا ہی روغن مسمن کہ لاغری و یبوست بدن کی
دفع کرتا ہی ص مغز پستہ مغز چلغوزہ چرونجی و مغز بادام شیرین مغز پنبہ دانہ مغز تخم تربزہ مغز فندق مغز تخم
خیارین کشنیز مقشر حلبہ بوزن مساوی ہی بدستور روغن نکالین و بمکان گرم مین تمام بدن پر مالش کرین
روغن جل نیب کہ خارش خشک بدن اور دد و داد و دوڑی و گنج سر کو مفید ہی ص جل نیب تازہ
کچل کر پانی اُسکا نچوڑ لیوین و ہموزن اُس پانی کے روغن کنجد سفید ملاکے پکاوین کہ پانی جل جاوے

باب ۱۲ حرف الزاء معجمہ

فصل ۶۱ زردق یعنی پچکاری مین تدبیر پچکاری کی مثل تدبیر حقنہ کی ہی راہ بول مرد یا عورت
مین دوبارہ و بالفعل پہونچائی جاوے مگر قلیل الکمیت کہ صرف زخم تک پہونچے اگر مقدار زیادہ پہونچتی ہی
تو مردون کو ورم فوطہ و عورتون کو عوارض رحم پیدا ہوجاتے ہین زردق کہ قرحہ قدیم و جدید سوزاک
کو دفع کرے ص پھٹکری ایک تولہ نیلا تھوتھا چھ ماشہ دونون کو بریان کرکے سیر بھر پانی مین گھولکر
شیشے مین رکھین اور ہر روز پانچ چار بار استعمال کرین و اگر چاہین بریان نہ کرین پانی مین پکا کے
استعمال کرین ایضاً واسطے قرحہ مثانہ و راہ بول کے مجرب ہی ص صمغ عربی کتیرا نشاستہ کھریا
چاندیکی ایک ماشہ مغز تخم خیارین کشتہ قلعی ہر ایک دو ماشہ شیر خشت چھ ماشہ شیاف بنا رکھین بوقت
حاجت شیر دختر خواہ شیر بز مین گھسکر سوراخ بول مین ٹپکاوین زردق کہ دفع قرحہ سوزاک مین بینظیر ہی
ص سفیدہ کاشغری کندر پھٹکری بریان صمغ عربی نشاستہ دم الاخوین بوزن مساوی بآب برگ
تازہ نیب گولی بنا رکھین بوقت حاجت شیر دختر یا شیر بز مین گھسکر استعمال کرین ایضاً دفع قرحہ
سوزاک ص سفیدہ کاشغری گل رمنی ایک ایک تولہ افیون خالص نو ماشہ نیلا تھوتھا چھ ماشہ سرمہ سا
کرکے شیر یا پانی مین حل کرکے پانچ چار بار ہر روز استعمال کرین ایضاً دفع سوزاک مین مجرب ہی ص پھٹکری سفید
نشاستہ گندم کشتہ قلعی مساوی الوزن کھرل کرکے شیر بز مین ملاکر استعمال کرین ایضاً ہلیلہ سیاہ بلیلہ
آملہ مساوی نیلوفر سب کو پانی مین تر کرکے خیساندہ خواہ جوشاندہ صاف کرکے استعمال کرین فصل ۶۲
زرعونی مین اس لفظ کے معنی بزبان یونانی معجون مقوی و مسمن و اختراع اس نسخہ کا بہت قدیم ہی

اعضا ۔

اعضاے پشت کو گرم و بلغم و ریاح کو دفع و منھ کو خوشبو ... معدہ کو اخلاط فاسدہ سے صاف
و مثانہ سے ریگ کو اخراج اسے لعاب کو دہن سے دفع و تولید منی کو زیادہ کرتا ہی ص تخم کرفس تخم
گندنا تخم شلجم تخم شبت نانخواہ انیسون رازیانہ مغز خربزہ مغز تخم کدو رنگ بیخ کرفس ایک ایک تولہ عقرقرحا
زعفران مصطگی عود خام قرنفل ماشہ بسباسہ قرنفل کباب چینی فلفل سفید چھ چھ ماشہ سقنقور یا چوبزیر کرکے
سہ چند ان شہد میں ملا کر رکھیں بعد دو مہینے کے نو ماشہ سے ایک تولہ کھایا کریں

باب ۱۳ حرف السین مہملہ

فصل ۶۲ سعوط میں لغت سعوط کا یہ ہی کہ مریض کو سیدھا لٹا کر دوا رقیق ناک میں ٹپکائی جاوے اگر مریض اسی دوا رقیق کو خود ناک سے بطرف دماغ کے کھینچے تو اسے نشوق کہتے ہیں مگر علامہ سدید کا یہ قول ہی کہ دوا رقیق کہ ناک میں ٹپکائی جاوے سب کا نام سعوط ہے **سعوط** کہ سرسام و صداع گرم کو نفع دیوے ص روغن بنفشہ روغن بادام روغن مغز تخم کدو شیرین آب برگ تازہ کاہو آب برگ تازہ کاسنی شیر دختر سب بوزن مساوی ایک شیشے میں ڈالکر خوب جنبش دیویں کہ قرار واقعی مخلوط ہو جاوے تب ان کو استعمال کریں **فائدہ** ان اجزا سے اگر جزو واحد خواہ دو ایک جز استعمال کریں تب بھی مفید ہی سعوط دافع سدر و دوار بارد ص روغن قسط چھ ماشہ میں مشک چار سرخ حل کر کے استعمال کریں سعوط نافع لقوہ و فالج ص عنبر شونیز بورہ ارمنی مساوی الوزن آب چقندر میں حل کر کے استعمال **سعوط** کہ ترقی نزول الماء آنکھ کو دفع کرے ص مشک دو سرخ زعفران ایک ماشہ بالچھڑ دو ماشہ کائپھل چار ماشہ گولی بنا رکھیں ہر روز پانی میں گھسکر دو ایک قطرے ناک میں ٹپکا دیں سعوط کہ رعاف کو بند کرے ص کاغذ سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ بازو سوختہ سرمہ سا کرکے آب برگ تازہ ببول میں گھولکر استعمال کریں **ایضاً** برگ تازہ ببول برگ تازہ انار برگ تازہ انار شیرین کچلکر نچوڑکر ٹپکا دیں اور سر پر لگانا بھی مفید ہے

فصل ۶۳ سفرجلی میں جیسے انوشدارو آملہ سے و سکنجبین سرکہ سے بنائی جاتی ہی ویسا ہی سفرجل کی آب افسردہ یا لب صاف کردہ سے سفرجلی کی ترکیب چند بنائی جاتی ہے سفرجلی مقوی معدہ و مشتہی طعام ہی ص عمدہ سفرجل پختہ کو ملکر چھان لیویں کہ تمام آب اسکا نکل آوے و دانہ و ثفل دور ہو جاوے تب آدھ سیر لب میں سیر بھر قند سفید ملا کر قوام کرلیں جب گاڑھا ہو جاوے زنجبیل بے ریشہ فلفل دراز دو دانہ الائچی سفید

دوانہ الائچی سرخ دارچینی مصطگی رومی ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ سفوف کرکے ملا رکھیں
وایک تولہ سے دو تولہ تک کھایا کریں **سفرجلی** کہ گرم مزاجوں کو موافق ہے خصوص ایام گرمی میں
ص بہی کو چھیل کر پانی اسکا نچوڑ لیویں ڈیڑھ پاؤ پانی میں مغز تخم کدوی شیریں مغز تخم خیارین مغز تخم پیٹھہ
دو دو تولہ پیسکر ملاویں واڑھائی پاؤ قند سفید کے ساتھ قوام کرکے گل سرخ تولہ بھر طباشیر سفید دانہ
الائچی سفید چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاویں **سفرجلی** کہ تقویت دماغ واحشا کی کرے و باضمہ کو
قوت دیوے **ص** سیر بھر بہی کو آدھ سیر سرکہ میں پکا کر بدستور مذکور الصدر لب اسکا کر لیویں
و ڈیڑھ ڈیڑھ پاؤ شہد و نبات سفید کے ساتھ قوام کریں و عود عرقی و نشاستہ ڈیڑھ تولہ قرنفل مصطگی رومی زعفران
تین تین ماشہ سفوف کرکے ملاویں **فصل ۶۵** سفوفہائے دافع توحش خفقان و امراض دماغیہ و قلبیہ میں **سفوف** مروارید
محترمہ جالینوس کہ دفع سوزش صدر و خفقان میں مجرب و بے نظیر و مسکن حرارت و مقوی قلب و دماغ ہے
ص مروارید ناسفتہ ورق نقرہ ورق طلا چار چار ماشہ ابریشم مقرض نو ماشہ یاقوت سرخ ایک ماشہ
مرجان تین ماشہ پانچ روز تک عرق کیوڑا میں صلایہ کرکے خشک کریں گل گاؤزبان تخم بالنگو بہمن سفید
گل سرخ گل سیوتی تخم ریحان سات سات ماشہ درونج عقربی چھ ماشہ سب کو سفوف سرمہ سا کرکے شیشی میں
رکھ لیویں بوقت حاجت بقدر مناسب کسی بدرقہ کے ساتھ کھلاویں **سفوف** لاجوردی کہ دافع امراض مذکورہ ہے
ص لاجورد تین ماشہ سنگ یشب زہر مہرہ خطائی ابریشم مقرض چھ چھ ماشہ تین روز تک عرق گلاب میں
صلایہ کرکے خشک کریں و باضافہ بادرنجبویہ برگ گاؤزبان گل گاؤزبان آملہ نو نو ماشہ درونج عقربی
بہمن سفید چھ چھ ماشہ سفوف کر رکھیں و کسی بدرقہ مناسب کے ساتھ بمقدار مناسب کھلایا کریں
ایضاً کشنیز خشک دو تولہ برگ گاؤزبان آملہ گل سرخ صندل سفید ایک ایک تولہ شکر سفید دس تولہ
ایضاً گل گاؤزبان گل نیلوفر گل سرخ چھ چھ ماشہ صندلین تین تین ماشہ کشنیز خشک ایک تولہ شکر سفید
تین تولہ **ایضاً** گل سرخ طباشیر سفید کافور تین تین ماشہ کشنیز خشک چھ ماشہ نشاستہ جو دو تولہ نبات سفید
مساوی **ایضاً** گل سیوتی گل سرخ ایک ایک تولہ گل گاؤزبان گل بنفشہ چھ چھ ماشہ صندل سفید ابریشم خام نو نو ماشہ
نبات سفید بموزن مجموع کے **فصل ۶۶** سفوفات مسہل و مخرج سوداء میں **سفوف** کہ مواد سوداوی
کو دفع کرتا ہے **ص** سنا مکی افتیمون تربد سفید غاریقون جدید نو نو ماشہ ہلیلہ سیاہ گل سرخ بسفائج فستقی چھ چھ ماشہ
ریوند چینی تین ماشہ شکر سفید بموزن مجموع کے **سفوف** کہ مواد بلغمی اور سوداوی کو دفع کرتا ہے

ص برگ سنا ہر سہ ہلیلہ و بلیلہ و آملہ تربد سفید ایک ایک تولہ زنجبیل چھ ماشہ نمک سنگ دو تولہ
ایضاً ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد بادیان گل سرخ ایک ایک تولہ سنا رملی نو ماشہ شحم حنظل تین ماشہ شکر سرخ
ہموزن جملہ ادویہ سفوف سنا کہ درد شکم و درد قولنج و اخلاط غلیظ کو دفع کرتا ہی ص سنا رملی زنجبیل
ہلیلہ زرد نمک سیاہ مساوی سفوف کرکے بقدر مناسب کھا کر تھوڑا نیم گرم پانی پیوین سفوف تربد
کہ اسہال لاتا ہی اور معدہ کو قوت دیتا ہی ص سنا رملی انار دانہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل نمک سانبھر تربد سفید
بادیان ایک ایک تولہ ایضاً کہ واسطے اخراج و سوداوی کے بینظیر ہی ص ہلیلہ سیاہ غاریقون افتیمون تولہ
تولہ بسفایج شحم حنظل چھ ماشہ بادرنجبویہ ڈیڑھ تولہ بدستور بناوین خوراک تین ماشہ آب گرم کے ساتھ **فصل**
سفوفات دافع تپ کھانسی و نزلہ و نفث الدم کے **سفوف** کہ تپ دق و تپ خلطی و کھانسی و نزلات
گرم کو نفع کرتا ہی ص تخم خطمی گلنار چار چار ماشہ کتیرا نشاستہ صمغ عربی مغز تخم کدوی شیرین مغز بہیڑہ
رب السوس طباشیر سفید مغز تخم خیار گل ارمنی سات سات ماشہ تخم باقلا مقشر پوست خشخاس سفید
تین ماشہ سرطان سوختہ ایک تولہ نبات سفید ہموزن سب کے سفوف نافع سل کو کہ ساتھ نفث الدم و تلیین
طبیعت کی ہووے ص طباشیر سفید بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفتہ کہربا ہر دو صلایہ بعرق گاؤزبان
کردہ کتیرا بریان مغز تخم کدوے شیرین سریش ماہی رب السوس سرطان سوختہ نشاستہ گندم مغز بادام شیرین
صمغ عربی بریان پوست خشخاش چار چار ماشہ کافور زعفران دو دو ماشہ قند سفید مساوی سبکو کوٹ
چھان رکھیں صبح و شام بقدر مناسب ساتھ شیرہ بارتنگ کے کھلایا کرین ایضاً کہ مواد کھانسی کو پختہ و دفع
کرتا ہی ص تخم خطمی صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید دو دو ماشہ رب السوس بہدانہ تخم خبازی نشاستہ
مغز بادام تین تین ماشہ تخم خشخاش مغز باقلا چار چار ماشہ شکر سرخ نصف مجموع کے ایضاً کہ نفث الدم
یعنی خون تھوکنے کو دفع کرتا ہی ص بیخ انجبار دم الاخوین نشاستہ چھ چھ ماشہ تخم خرفہ بریان صمغ عربی کہربا
تخم کاہو اقاقیا تخم خشخاش کتیرا رب السوس گل ارمنی صندل سفید چار چار ماشہ کافور تین ماشہ
سرطان سوختہ نو ماشہ نبات سفید نصف وزن کے ایضاً دافع نفث الدم ص سنگجراحت تین ماشہ
پوست خشخاس بدادہ دم الاخوین کہربا بیخ انجبار پانچ پانچ ماشہ نشاستہ گندم نو ماشہ نبات سفید
ہموزن مجموع کے ایضاً کھانسی بلغمی ضیق النفس کو دفع کرتا ہی ص اصل السوس فلفل دراز عاقرقرحا بسفایج
مساوی شکر سرخ برابر سب کے وقت سونیکے بقدر مناسب کھا کر تھوڑا گرم پانی پیین ایضاً اجواین دیسی

نمک کھاری دو تولہ پانی مین پیسکر پچیس عدد برگ مدار زرد ہو گر پڑے ہون لگا کے تو تو پھر خشک کرین اور ایک کلھیا مین رکھکر گل حکمت کر کے جلا کر اُسکی خاک تھوڑی تھوڑی مُنھ مین رکھا کرین بہت جلد صحت ہوتی ہی **فصل ۶۸** سفوف مقویات معدہ و ہاضم طعام و دافع ریاح و باؤ گولہ کے

سفوف مقوی معدہ **ص** کباب چینی جٹا مانسی بانسی زرکچور مصطگی رومی دانہ انار شیرین پوست ترنج پانچ پانچ ماشہ لونگ جاوتری تین تین ماشہ عود خام ایک تولہ شکر سفید ہموزن کے **ایضاً** کہ تباہی سوزش معدہ نشایان کو دفع و غذا کو ہضم و دہن کو خوشبو کرتا ہی دل و دماغ کو قوت دیتا ہی **ص** تج تیز پات الائچی مصطگی ہلیلہ کابلی زرنجشک زیرہ سیاہ دارچینی چھڑیلہ قاقلہ فلفلین زنجبیل لونگ جایفل دانہ انار شیرین جملہ مساوی نبات سفید ہموزن مجموعہ **سفوف بزور** کہ معدے کو قوت دیوی و ریاح کو دفع کرے **ص** زیرہ سیاہ نانخواہ انیسون دانہ الائچی سرخ چھہ چھہ ماشہ لونگ دو ماشہ زنجبیل فلفل دراز پانچ پانچ ماشہ شکر سفید یک وزن جملہ کر کے **سفوف** کہ اشتہا لانے مین بینظیر ہے **ص** نمک سانبھر نیم پاؤ ریزہ ریزہ کر کے کسی برتن مین آگ پر رکھیں اور سرکہ خالص اُسپر چھڑکین اور ایک لکڑی سے جنبش دیتے رہین کہ سرکہ آدھ پاؤ جذب ہو جاوے کشنیز بریان ترشک انار دانہ بریان سماق ایک ایک تولہ ملا کے سفوف کرین **ایضاً** پودینہ خشک ایک تولہ مرچ سیاہ چھہ ماشہ نانخواہ زنجبیل پلاسے برنگ لونگ تین تین ماشہ نمک لاہوری نو ماشہ **سفوف ہندی** مخترعہ اطبائے ہند اشتہا لانے مین لاثانی و مجرب ہی **ص** نکچھکنی وسوئی و پودینہ و کھٹائی و مار کا کھار علیحدہ علیحدہ نکالکر ہموزن ملا کر عطر نانخواہ یا عطر دارچینی سے چرب کر کے سفید کرین **سفوف نمک سلیمانی** کہ تحلیل غذا مین بے نظیر ہی و اگر زردۂ تخم مرغ مین ملا کر کھایا کرین مقوی باہ ہی **ص** نمک سنگ نمک سانبھر نوسادر سات سات تولہ اجموذ نانخواہ مرچ سیاہ زنجبیل لونگ زیرہ سیاہ جایفل جاوتری ایک ایک تولہ کوب کر کے آدھ سیر سرکہ خالص ڈالکر جوش دین کہ سب یکذات و خشک ہو جاوے تب سب کو سفوف کرین **سفوف** دافع رطوبت معدہ و ہاضم طعام **ص** دارچینی ناگرموتھا عود عرقی نانخواہ بادیان خطائی فلفل سیاہ دار فلفل دانہ الائچی سفید پودینہ انیسون کشنیز مقشر بریان زیرہ سیاہ بریان زنجبیل مصطگی بوزن مساوی شکر سفید ہموزن جملہ **سفوف عود** کہ تقویت معدۂ سرد کی کرتا ہی **ص** قرنفل کباب چینی سنبل الطیب مصطگی چھہ چھہ ماشہ عود غرقی دو تولہ نبات سفید مساوی جملہ کے **سفوف** کہ باد گولہ و کثرت آروغ کو دفع کرتا ہی **ص** فلفلین زنجبیل زیرہ سیاہ اجموذہ ہینگ نمک سنگ جملہ بوزن مساوی سفوف کر رکھین بقدر مناسب

قبل و بعد غذا کے کھایا کرین ایضاً نمک سنچر نمک چوا کھار نمک سیاہ زنجبیل زیرہ سیاہ گل بابونہ مساوی
سفوف کرتے صفراوی و غثیان کو دفع کرتا ہے ص کافور دو ماشہ طباشیر سفید چھ ماشہ گل سرخ
سماق پانچ پانچ ماشہ سفوف کرکے بقدر مناسب انار ترش یا آب زرشک کے ساتھ کھایا کرین
ایضاً عود خام پوست بیرون پستہ پودینہ چھ چھ ماشہ زرشک سماق دانہ انار شیرین نو نو ماشہ
شکر سفید برابر مجموع کے ایضاً دانہ الائچی سفید مغز تخم کنول گٹہ کشنیز خشک پودینہ مین تین تین ماشہ شکر
سفید ایک تولہ سفوف کرتے بلغمی کو دفع کرتا ہے ص پودینہ دارچینی زنجبیل ایک ایک تولہ زرشک فلفلین
تین تین ماشہ نمک سنگ نو ماشہ بقدر مناسب کھایا کرین ایضاً قرنفل جوزبوا دانہ الائچی خورد
تین تین ماشہ دارچینی پوست انار شیرین چھ چھ ماشہ شکر سفید دو تولہ خوراک بقدر مناسب **فصل ۶۹** سفوف
دافع اسہال و امراض امعا مین **سفوف** کہ تلیین شکم کو دفع کرے ص سماق نانخواہ زنجبیل انار دانہ بریان
زرشک مغز تخم کنار مساوی شکر برابر مجموع کے **سفوف** کہ اسہال کو دفع کرے ص گلنار صمغ عربی
بریان حب الآس سماق زردرو پانچ پانچ ماشہ انار دانہ بریان نو ماشہ شکر سفید ہموزن مجموع کے
سفوف دافع سنگرہنی ص ہلیلہ سیاہ بریان مغز بیل بایان پوست کوکنار بریان رال سفید
مر در چھلی کشنیز ناگرموتھہ سنہ تخم انیسہ مساوی شکر سفید ہموزن مجموع کے **ایضاً** موچرس مائین گل
دھاوا پانچ پانچ ماشہ مصطگی رومی مغز بیل پوست کوکنار رال سفید چار چار ماشہ ہموزن **سفوف**
کہ دفع زحیر و اسہال کہنہ و علت و جاجیہ مین مجرب ہے ص تخم ترہ تیزک بریان اسبل بریان ہریک
سات سات ماشہ زیرہ تخم گوریا تخم شبت تخم خشخاش انیسون تخم کرفس بزرالبنج نو نو ماشہ افیون تین
ماشہ نبات سفید نصف وزن مجموع کے **سفوف** کہ اسہال کو بند کرے خصوص افیونی کے جسکا بند ہوتا
دشوار ہوتا ہے ص گل دھاوا رال سفید دونون مساوی سفوف کرکے کھایا کرین اور اوسپر مہی آہن داغ
پیا کرین **سفوف** دافع اسہال دموی و صفراوی ص صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید سنگ جراحت گل ارمنی
دم الاخوین ایک ایک ماشہ سفوف کرکے ایک تولہ آب بہی یا آب انار شیرین کے ساتھ کھایا کرین **سفوف** کہ زحیر دموی
دور ورودہ کو دفع کرے ص تخم خبازی تخم خطمی ایک ایک تولہ نشاستہ بریان نو ماشہ صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
چھ چھ ماشہ خوراک صبح و شام تین تین ماشہ ساتھ پانی کے جسمین گوند ببول تین ماشہ گھولا ہووے **سفوف**
کہ دفع کرنے اسہال مین مجرب ہے ص بلوط مازو پوست انار شیرین ایک ایک تولہ سماق

حب الآس ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے چھ ماشہ آب سرد کے ساتھ کھایا کرین **سفوف** دافع اسہال جسکے
ساتھ کھانسی بھی ہو **ص** حب الآس بلوط پوست خشخاش بریان نو نو ماشہ صمغ عربی بریان چھ ماشہ
ایضاً صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب الآس ایک ایک تولہ پرسیاوشان کندر تین تین ماشہ بقدر مناسب
ساتھ شربت خشخاش کے کھایا کرین **سفوف** کہ دفع اسہال دموی وغیرہ موی کو مجرب ہے
ص صمغ عربی بریان طباشیر گل ارمنی حب الآس پوست بیرون پستہ پوست تخم پستہ سوختہ تخم خرمہ مویز
مازو سبز پوست انار شیرین و ترش جفت بلوط کہربا گلنار پوست تخم اخروٹ سوختہ مائین مغز تخم کنار اقاقیا برادہ
صندل سفید پوست خشخاش زیرا سیاہ تخم خرفہ بریان مغز تخم جامن مغز تخم انبہ چھ چھ ماشہ سفوف کرکے
ہمراہ بارتنگ کنوچہ تخم ریحان اسپغول حب الرشاد تخم چوکا چھ چھ ماشہ بریان کرکے مخلوط کرین و النصف وزن تینکے
شکر سفید ملا دین و صبح و شام آب سرد کے ساتھ بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ٧٠** سفوف دافع امراض
جگر و طحال و مرارہ مین **سفوف** کہ واسطے دفع استسقا کے مجرب ہے **ص** حلتیت نو ماشہ سپید زنجبیل نانخواہ ڈیڑھ
تولہ ہلیلہ زرد شیطرج قسط شیرین بہمن سفید سنا مکی دو دو تولہ نمک لاہوری ششم حصہ مجموع کے **سفوف**
کہ ورم طحال کو تحلیل کرتا ہے **ص** زرد فا پرسیاوشان پوست بیخ کنیر عنب الثعلب تخم سنبھالو تخم سداب مساوی
سفوف کرکے سکنجبین سادہ کے ساتھ کھایا کرین **ایضاً** سہاگہ بریان ایک تولہ فردل تین تولہ سفوف کرکے بقدر
مناسب کھایا کرین **ایضاً** کہ ورم کہنہ و کثیر طحال کو دفع کرتا ہے **ص** نوسادر سہاگہ بریان شورہ قلمی مرچ سیاہ
بوزن مساوی سفوف کر رکھین ہر صباح ایک ٹکرا مغز کھیگوار کا بوزن دو ماشہ لیکر اوسمین جسقدر سفوف لپٹے لپٹا ہی کے
نگل جایا کرین **سفوف** کہ دافع یرقان ہے **ص** کبریت زرد دو ماشہ افتیمون اجمود مر کندر سفید چار چار ماشہ مغز
چلغوزہ نو ماشہ مویز منقے خشک ایک تولہ سفوف کرکے بقدر مناسب کھا کر آب بادیان پیوین **سفوف** کہ دافع
ورم جگر و مقوی جگر ہے **ص** گل سرخ نو ماشہ زرشک لک مغسول سات سات ماشہ طباشیر سفید صندل سفید
صمغ عربی تین تین ماشہ ریوند چینی دو ماشہ زعفران ایک ماشہ نبات سفید تین تولہ خوراک بقدر مناسب حال
مریض کے **سفوف** نیرور کہ دافع ورم جگر و مدر بول ہے **ص** مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین ایک ایک تولہ تخم کاسنی تخم
کشوث نو نو ماشہ انیسون بادیان تخم کرفس رب السوس زرشک ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب مصطگی چھ چھ
ماشہ زعفران تین ماشہ کافور دو ماشہ نبات سفید نصف مجموع کے **فصل ٧١** سفوفہاے مصلح و مغلظ
منی و دافع جریان و مقوی باہ مین **سفوف** دافع جریان و مغلظ منی **ص** بیخ بند گوکھرو کلان تال مکھانا اندرجو شیرین

اسوڑہ تخم برآوردہ جملہ بوزن مساوی شکر سفید ہم چند سفوف کرکے بقدر مناسب ساتھ آب سرد کے کھایا
کرین **سفوف** کہ بندکشادگی و رفع مین مجرب ہے **ص** پوست اندرونی درخت ڈھاک و مولسری و گوند ببول
کا گوند سینبل موصلہ سینبل کے بیجبند گوند ڈھاک تخم تمر ہندی مقشر نخود بریان جملہ بوزن مساوی شکر سفید
ہمچند خوراک بقدر مناسب **سفوف** کہ اصلاح منی و تقویت باہ مین مجرب ہے **ص** شقاقل مصری ثعلب
مصری ایک ایک تولہ مصطگی رومی چھ ماشہ دارچینی گوکھرو مخرو تال مکھانا سنگھاڑا خشک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید
ہمچند ایک تولہ ساتھ شیر گاؤ کے کھایا کرین **سفوف** کہ تقویت باہ و تغلیظ منی مین مجرب ہے **ص**
گوکھرو کلان سفوف کرکے تین بار شیرہ گوکھرو تازہ سے ستقیہ کرین اور زنجبیل بے ریشہ و دارچینی و عود خام
ہموزن کہ مجموع چہارم حصہ گوکھرو کے ہون ملاکے سفوف کرکے ہم چند سفید شکر ملاکر بقدر مناسب ساتھ
شیر گاؤ کے کھایا کرین **سفوف** کہ تقویت باہ و اشتہا کرتا ہے **ص** زنجبیل بے ریشہ پیپر و مرچ سیاہ تخم کرفس
سفید ایک ایک تولہ قرنفل تین ماشہ تخم اسگندھ کا فراخ موصلی سنبل تودری زرد تودری سرخ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر
سفید ہموزن جملہ **سفوف** کہ تقویت باہ و امساک مین بینظیر ہے **ص** گوند ڈھاک کندر گلنار حضض
سرخ موچرس نشاستہ گندم گوکھرو کلان کرنانج ثعلب مصری اندر جو شیرین بیج بند
سیاہ ایک ایک تولہ بہمن سرخ بہمن سفید نو نو ماشہ نبات سفید ہموزن سفوف کرکے بقدر مناسب ساتھ شیر گاؤ کے
کھایا کرین **سفوف** دافع سرعت انزال **ص** ڈھیپ پلہ برگ بڑ بل ڈھیپ برگ ڈھاک ستاور مغز تخم پنبہ
موصلی سینبل پوست بیخ درخت کھرنی پھلی خرنوبوں کی جملہ بوزن مساوی شکر سفید ہم چند ان سفوف کرین
نو نو ماشہ صبح و شام ساتھ پانی کے کھایا کرین **فصل ۲۷** سفوف دافع امراض گردہ و مثانہ
سوزاک مین **سفوف** کہ سنگ گردہ و مثانہ کو تازہ کرکے خارج کرتا ہے **ص** مغز
تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم کدوے شیرین سوا سوا تولہ گوکھرو کلان ڈیڑھ تولہ حجر
الیہود حب القلت نو نو ماشہ تخم کرفس تین ماشہ صمغ عربی کتیرا چار چار ماشہ سفوف
کر رکھین بقدر مناسب ساتھ آب خیسانیدہ گوکھرو کلان باضافہ شکر
سفید کے کھایا کرین **ایضاً** تخم کھرنی دو تولہ تخم خربزہ نشاستہ گندم ڈیڑھ تولہ حجر
الیہود نو ماشہ نبات سفید دوچند سفوف کرکے بقدر مناسب ساتھ آب نخود کے
کھایا کرین **سفوف** کہ مدر بول و دافع حرقت مثانہ و سوزش بول **ص** مغز تخم خیارین تخم خرفہ

مغز تخم کدوے شیرین تخم خشخاس سفید نشاستہ گندم کتیرا تولہ تولہ بھر زر اینج تین ماشہ شکر سفید دوچندان سفوف
کر رکھین بقدر مناسب ساتھ آب خیساندہ یا شیرۂ تخم کاسنی کے کھایا کرین سفوف کہ توڑنے و نکالنے
سنگ مثانہ و سنگ گردہ مین مجرب ہے ص خاکستر بیخ کرنب خاکستر پوست بیضہ مرغ حجر الیہود جملہ
مساوی مثل سرمہ کے کر رکھین بقدر مناسب ساتھ آب خیساندہ یا افشردہ گوکھرو کلان کے کھایا کرین سفوف
کہ بول الدام کو دفع کرتا ہے ص دم الاخوین کہربا گلنار بیخ انجبار تخم خرفہ گل ارمنی پھٹکری بریان ہموزن
سفوف کرکے ہمچندان نبات سفید ملا رکھین ساتھ آب ساق کے کھایا کرین سفوف کہ سلس البول
و تقطیر بول و بول فراش کو دفع کرتا ہے ص گلنار کزمازج ایک ایک تولہ کشنیز خشک بریان صمغ عربی گل ارمنی
کندر حبت البلوط دو تولہ شکر سفید ہم وزن جملہ کے خوراک ایک تولہ ساتھ پانی کے سفوف کہ ریگ گردہ و
مثانہ کو دفع کرتا ہے ص مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم خبازی تخم کرفس بادیان کاکنج تخم بلیون
جملہ بوزن مساوی نبات سفید ہمچندان سفوف کہ دفع قرحہ مثانہ مین مجرب ہے ص ریوند چینی صمغ
عربی گلنار تین تین ماشہ تخم خرفہ تخم کاہو مغز تخم خیارین زرشک کف بد سفید مقشر نو نو ماشہ طباشیر
سفید چھ ماشہ افیون ڈیڑھ ماشہ نبات سفید ہمچندان سفوف کر رکھین بقدر مناسب ساتھ پانی کے کھایا
کرین سفوف کہ قروح احلیل و قرحہ مثانہ کے دفع کرنے مین بے نظیر ہے و بدفعات تجربہ ہوا ص
طباشیر سفید چھ ماشہ دانہ الائچی ست گلو کباب چینی ایک ایک تولہ کشتہ قلعی چار ماشہ ست سلاجیت
سات ماشہ نبات سفید دوچندان سفوف کر رکھین بقدر مناسب شیرۂ تخم خیارین کے کھایا کرین
سفوف کہ دفع قرحہ سوزاک کہنہ و جدید مین مجرب ہے ص کشتہ قلعی دانہ الائچی سفید طباشیر سفید
کباب چینی بوزن مساوی نبات سفید ہموزن جملہ سفوف کرین تین ماشہ تا شش ماشہ شیر گاو خواہ پانی کے کھایا کرین
سفوف کہ دافع سوزاک کہنہ و جدید مختبرہ و مجربہ حکیم علی گیلانی کا ہے ص ست سلاجیت لوبان سفید ہموزن
صمغی ایک ایک تولہ موصلی سیاہ موصلی سفید آملہ چھ چھ ماشہ کشتہ قلعی تین ماشہ نبات سفید دوچندان
سفوف کر رکھین ہر روز صبح ایک تولہ ساتھ تھوڑے سے پانی کے کھایا کرین سفوف کہ دفع
سوزاک قدیم و جدید مین مجرب ہے ص سلاجیت ست گلو قلمی شورہ پھٹکری بریان کتھہ سفید
دانہ الائچی کلان ہموزن نبات سفید ہمچند جمیع کے

فصل ۳ ے سفوفہاے دافع و نافع بواسیر مقعدین

سفوف کہ بواسیر خونی و بادی کے دفع کرنے مین مجرب ہے ص مغز تخم نیب مغز تخم بکاین ہلیلہ سیاہ

رسوت بوزن مساوی سفوف کر رکھین تین ماشہ آب سرد کے ساتھ کھایا کرین و اوسپر تھوڑی تھوڑی گوند
بریان چابین سفوف کہ دفع کرنے بواسیر خونی مین بیعدیل ہے ص مغز نیبو دانہ دو دو ماشہ رسوت ایک ماشہ
نبات سفید مین سفوف کر کے ہر روز اسقدر کھا کر اوسپر تھوڑا آب سرد پیا کرین سفوف کہ بواسیر خونی کو قطعاً دفع
کرتا ہے ص نشاستہ بو داده گل ارمنی زرورد صمغ عربی بریان شاخ گوزن سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ
گلنار دم الاخوین چکنی ڈلی تخم ریحان زیرہ سفید بریان بارتنگ جفت بلوط حب الآس کشنیز خشک
جملہ بوزن مساوی نبات سفید ہمچند مجموع کے سفوف کر رکھین و صبح شام بقدر مناسب کھایا کرین اوپر سے
تھوڑا آب سرد پیوین سفوف کہ اسہال بواسیر خونی کے دفع کرنے مین مجرب ہے ص گل سرخ
سماق صمغ عربی بریان دانہ انار ایک ایک تولہ طباشیر سفید گل ارمنی تین تین ماشہ شکر سفید ہمچند مجموع
کے خوراک بقدر مناسب سفوف کہ بواسیر بادی کو دفع کرتا ہے ص گل ارمنی سنگ جراحت
تخم ملی کشنیز خشک مقشر تخم خرفہ مصطگی رومی لوبان سفید جملہ بوزن مساوی نبات سفید ہموزن
مجموع کے سفوف کر رکھین و بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۴۷** سفوفہای دافع و نافع امراض جلد
و امراض متفرقہ مین سفوف مبارک کہ بہق اسود و جذام و اورام سوداوی و داد و خارش کو مفید ہے
ص لاجورد مغسول ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد بلیلہ چھ چھ ماشہ افتیمون بسفائج فستقی عشبہ مغربی نو نو ماشہ برگ
ملی گل سرخ ایک ایک تولہ سفوف کر کے شکر سفید ہموزن سب کے ملا رکھین و بقدر مناسب
عرق گاؤزبان کے ساتھ کھایا کرین سفوف دافع جنون ص درونج عقربی زرنباد مصطگی رومی ابریشم مقرض
بوزیدان تخم بادرنجبویہ برگ گاؤزبان دانہ الائچی سفید تین تین ماشہ جدوار عود غرقی ایک ایک ماشہ عود صلیب
تخم فرنجمشک دارچینی سلیخہ سنبل الطیب دو دو ماشہ سورنجان شیرین چار ماشہ بہمن سرخ بہمن سفید
چھ چھ ماشہ نبات ہموزن سب کے خوراک چھ ماشہ عرق مناسب کے ساتھ سفوف کہ دودھ اور
منی کو زیادہ کرتا ہے ص تخم شلجم تخم ترب تخم پیاز تخم گندنا بادیان زیرہ سفید نو نو ماشہ نشاستہ جو دو تولہ
شکر سفید ہم وزن جملہ بدستور سفوف بنا دین و ہر صباح ایک تولہ کھا کر آدھ پاؤ شیر گاؤ پیا کرین سفوف
کہ شہوت رویہ زنان حاملہ کو دفع کرتا ہے ص زرنباد تخم کرفس نانخواہ زیرہ سیاہ چھ چھ ماشہ کندر نو
ماشہ کبابہ مقشر دو تولہ نبات سفید یکنیم تولہ سفوف کہ مواد بلغمی کو دفع کرتا ہے ص پوست بادام
نارجیل سوختہ تولہ بھر قرنفل تین ماشہ سفوف کر کے قدرے قدرے بر مقعد مقارت کھاوین سفوف کہ واسطے دفع خروج

امعشا کے مفید ہے ص گلنار کھریا گل ارمنی کندر دم الاخوین بوزن مساوی سفوف بناوین و بقدر مناسب
ساتھ آب پنجھیا شربت انار شیرین کے کھلایا کرین **سفوف** دافع ذیابطیس **ص** صندل سفید نشاستہ
کتیرا تخم کاہو تخم خرفہ تو تو ماشہ صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق جفت بلوط ایک ایک تولہ نبات سفید ہمچند
تیلہ سفوف کر رکھین ساتھ خیساندہ آملہ خشک کے کھلایا کرین **ایضاً** پوست اندرونی درخت گولر دو جز گل ارمنی
گلنار انار دانہ شیرین مغز تخم انبہ آملہ کشتیہ خشک ایک ایک جز شکر سفید ہم وزن سفوف کر رکھین بقدر مناسب
ساتھ پانی کے کھایا کرین **فصل ۵** ے سکنجبینون مین **سکنجبین** سادہ کہ غلبہ صفرا و حرارت جگر و تشنگی و
غثیان و تلخی دہن و سدہ عروق کو دفع و ادرار بول کرتی ہے **ص** سرکہ خالص پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر آگ پر
رکھکر صاف کرلین و قوام بناوین اور اگر چاہین کہ قوی زیادہ ہووے وزن سرکہ کا زیادہ کرلین **سکنجبین بزوری**
بارد کہ محرورین کو تفتیح سدہ و جگر و ادرار بول کرتی ہے و استسقاء تپہائے گرم کو مفید و دافع تشنگی ہے
ص پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ جملہ ہموزن کوٹ کر چار چند سرکہ مین ایک
شبانہ روز تر کرکے جوش دیوین جب سوم حصہ جل جاوے ملکر چھان لیوین و تین پاؤ قند سفید ملاکر قوام
کرلیوین **سکنجبین بزوری حار** کہ مبرودین کے سدہ جگر کو دفع و معدہ کو فضلہ سے پاک و ادرار بول کرے
و استسقی کو نفع دیوے **ص** تخم کاسنی تخم کرفس بادیان انیسون جملہ نیم کوفتہ تخم کشوث ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پاؤ بھر
سرکہ و پاؤ بھر پانی مین خیساندہ و جوشاندہ کرکے آدھ سیر شکر سفید ملاکے قوام بناوین **سکنجبین بزوری معتدل**
جس سے سدہ جگر و طحال کھولتی ہین و تپہائے مرکبہ دفع ہوتی ہین و مدر بول ہے **ص** تخم کاسنی پوست
بیخ کاسنی رازیانہ تخم کرفس ہر دو تولہ آدھ سیر پانی و پاؤ بھر سرکہ مین باضافہ آدھ سیر شکر سفید کے بناوین
سکنجبین بزوری اصولی کہ سدہ جگر و طحال کھولتی ہے و بلغم کو دفع کرتی ہے و مسکن صفرا و مقوی
معدہ ہے **ص** انیسون تخم کشوث بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس سوا سوا تولہ تخم کاسنی اڑھائی
تولہ سب کو نیم کوب کرکے آدھ سیر سرکہ مین پکاوے اڑھائی پاؤ نبات سفید کے ساتھ بدستور تخم بناوین
سکنجبین دیناری کہ تفتیح سدہ جگر و طحال مین بے نظیر ہے و اورام احشا کو دفع کرتی ہے **ص** ریوند چینی
ریوند خطائی چھ چھ ماشہ پوست بیخ کبر پوست بیخ کاسنی تخم کرفس تخم کشوث اصل السوس مقشر تخم کاسنی زرشک
دو دو تولہ گل سرخ تین تولہ سیر بھر سرکہ مین پکاکے سیر بھر قند سفید کے ساتھ بدستور بناوین **سکنجبین فوہ**
کہ استسقاء و صلابت طحال و ورم جگر کو دفع کرے و سدہ جگر و طحال کو کھولے **ص** فوہ سوا تولہ بادیان

پوست بیخ بادیان پوست بیخ کنیر افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی تخم کشوث وفا ہی یا ہیل ایک ایک تولہ تخم کرفس پوست
بیخ کرفس سنبل الطیب اسارون نو نو ماشہ آدھ سیر سرکہ و پاؤ بھر پانی مین ترکرکے پکاکے تین پاؤ شکر سفید کے ساتھ
بناوین **سکنجبین رمانی** کہ تپہائے محرقہ و حرارت جگر و معدہ وتشنگی کو دفع کرتی ہے ص آب انار شیرین
آب انار ترش سرکہ خالص پاؤ بھر پاؤ بھر زلال زرشک چار تولہ کا اڑھائی پاؤ شکر سفید کے بدستور بناوین
سکنجبین لیموئی معدہ وجگر حار کو قوت دیتی ہے و اشتہاء الطعام کی لاتی ہے و سدہ جگر کو کھولتی ہے و ہضم
طعام کرتی ہے ص آب بہ آب لیمون کاغذی سرکہ خالص عرق گلاب آدھ آدھ پاؤ قند سفید آدھ سیر
بدستور بناوین **سکنجبین دینی** کہ تقویت معدہ و جگر مین بے نظیر ہے ص مویز منقے آدھ سیر سرکہ خالص و پانی
پاؤ پاؤ بھر مین پکاکے شکر سفید و شہد پاؤ پاؤ سیر مین بدستور بناوین **سکنجبین تفاحی** کہ مقوی وہاضم طعام
ومقوی معدہ و دل و دافع غثیان و قے و مفتح سدہ جگر و طحال ہے ص آب سیب پختہ و شیرین پاؤ بھر سرکہ خالص
آب انار شیرین عرق گلاب آدھ پاؤ مین پودینہ تازہ ایک چھٹانک جوش کرکے چھان لیوین و آدھ سیر شکر
ملاکے قوام کرین **سکنجبین عنصلی** کہ سختی جگر و طحال و سدہ عروق و سعال و ضیق النفس و اخلاط غلیظ کو دفع کرے ص
پیاز عنصل پاؤ رطل بانسکی کھپچ سے ٹکڑا ٹکڑا کرکے اڑھائی رطل سرکہ خالص مین جوش کرین اور ملکر چھانکر
ساڑھے تین رطل شکر سفید ملاکر قوام کرین اور اگر چاہین کہ قوی تر ہو بحساب ہشتم حصہ عنصل کے پرسیاؤشان
وزوفا سے یابس بالمناصفہ عنصل کے ساتھ جوش کرین **سکنجبین رمانی** کہ ترکیب اول سے قوی تر ہے تپہائے
محرقہ و جگر و معدہ گرم کو نفع و تشنگی کو دفع کرتی ہے ص آدھ سیر شیر گاؤ کو ترشی سے پھاڑ کر چھان لیوین
جسقدر اوسکا پانی صاف نکلے اوسمین پاؤ پاؤ سیر آب انار ین و ایک چھٹانک زرشک ملاکر جوش
کرین جب نصف باقی رہے صاف کرکے تین پاؤ شکر سفید ملاکر قوام کرین **سکنجبین وردی** کہ معدہ گرم کو نفع
وقبض دفع کرے ص گلقند آفتابی پاؤ سیر عرق گلاب پاؤ سیر مین پیسکر سرکہ خالص پاؤ بھر ملاکر صاف
کرکے قوام کرین **سکنجبین افتیموفی** کہ مالیخولیا و توحش و صرع کو باخراج مواد نفع کرے ص افتیمون بسفائج
فستقی تربد سفید برگ گاؤزبان پرسیاؤشان تخم کاسنی فرنجمشک بادرنجبویہ چھ چھ ماشہ گلقند آفتابی
پانچ تولہ آدھ سیر سرکہ خالص اور پاؤ سیر پانی مین چار پہر تک ترکرکے جوش و صاف کرکے آدھ سیر
شکر کے ساتھ قوام کرین **فصل ۲۷ سنون یعنے منجن مین** **سنون** کہ قرحہ اور خون جو مسوڑھون سے
دفع اور دانتون کو مستحکم کرتا ہے ص سپیاری سوختہ گلنار سرخ شاخ گوزن سوختہ سماق جو سوختہ بیخ

طباشیر سفید مائین زرد ورد باغچہ گل سرخ تخم بلیلہ زرد دو دو ماشہ دم الاخوین لوبان سفید ناگرموتھہ تین تین
ماشہ پھٹکری بریان پانچ ماشہ سب سفوف کرکے مسوڑھون و دانتون پر ملین **سنون** کہ مسوڑھون
اور دانت کو مضبوط کرتا ہے **ص** ناگرموتھہ گلنار شریک اگر سوختہ پھٹکری بوزن مساوی **ایضاً** توتیا کو سرکہ مین
ایسا بریان کرین کہ قریب جلنے کے ہوجاوے اور زنجبیل اور کتھہ سفید جملہ بوزن مساوی **سنون** کہ درد
جنبش زیادہ کو دفع کرتا ہے **ص** مصطگی مازو سپیاری سوختہ چھہ چھہ ماشہ جو سوختہ دکھہ پھربا ایک ایک تولہ
چرک آہن دو تولہ توتیا سبز بریان تین ماشہ منجن کرنیکے بعد تین بار دھن کنجد سفید سے مضمضہ کرکے چند
مرتبہ آب نیم گرم سے مضمضہ کرین اور بیڑہ پان کھاکر لعاب دہن دفع کرین **سنون** درد وعفونت و جنبش ونکلنے
خون قرحا مسوڑھون کو دفع کرتا ہے **ص** سنگ جراحت مازو گلنار پھٹکری بریان کتھہ سفید طباشیر سفید سیرا
کسیس ناگرموتھہ عقرقرحا ریوند چینی سوختہ کہربا بوزن مساوی **سنون** کہ دانتون کو مستحکم اور انکے رنگ کو صاف
اور منھہ کو خوشبو کرتا ہے **ص** مازو و زنجبیل کف دریا فلفل دراز دانہ الائچی سفید دو دو ماشہ نمک سانبھر بریان دس
ماشہ عود سوختہ پانچ ماشہ جو سوختہ پانچ ماشہ **سنون** کہ منھہ کو خوشبو کرے اور دانتون کو استحکام
دیتا ہے اور گوشت مسوڑھون کا جماتا ہے اور مضبوط کرتا ہے **ص** خرمہرہ زرد سوختہ پانچ عدد
کف دریا نمک سنبھر نمک لاہوری تین تین ماشہ جو سوختہ عود سوختہ عقرقرحا کباب چینی پانچ پانچ ماشہ لونگ
دو ماشہ **سنون** کہ استحکام دانت مین بےنظیر ہے **ص** ہلیلہ بلیلہ آملہ زنجبیل فلفلین مازو کبر طباشیر نمک
نمک سیاہ نمک سانبھر جملہ مساوی الوزن **سنون** کہ بارہا تجربہ ہوا دانتون کے درد وجنبش کو دفع کرنیمین تاثیر
عظیم بلا تاخیر رکھتا ہے **ص** کوئلہ کچلہ تخم املتاس ایک ایک تولہ مرچ سیاہ نمک لاہوری چھہ چھہ ماشہ و بعد استعمال کے
مضمضہ نکرین بیڑہ پان چابین بہت جلد فائدہ ہوتا ہے **سنون** کہ دانتون کا میل وزنگ ناقص وہر قسم
کے ورم مسوڑہونکو دفع اور دانتون کی جڑ ومسوڑہونکو مستحکم و منھہ کو خوشبو کرتا ہے **ص** شاخ گوزن سوختہ
خرمہرہ زرد سوختہ سپیاری سوختہ مصطگی رومی چکنی ڈلی مائین پوست بیخ انار شیرین پوست بیخ کنار صحرائی
پوست بیخ اندرونی درخت مولسری موچرس گوند ڈھاک آملہ توتیا بریان پھٹکری بریان زیرہ سفید بریان
ایک ایک تولہ نمک سنگ دو تولہ مرچ سیاہ دانہ الائچی سرخ کشنیز خشک کپور کچری ناگرموتھہ زنجبیل چھہ چھہ
ماشہ کوٹ چھانکر رکھین دانتون مین مل کر لعاب دہن گرادین و ایک بیڑہ پان چباکر تازہ پانی سے مضمضہ
کرین **فصل ۷۷** سنون قسم مسی مین مسی کہ دانت اور مسوڑہونکو مستحکم اور خوشرنگ کرتی ہے **ص** برادہ آہن

مازوے سبز چار تولہ نیلا تھوتھا بریان ایک تولہ کتھہ سفید دو تولہ دانہ الائچی سفید چھ ماشہ سفوف کرکے استعمال کرین **ایضاً** برادہ آہن مازوے سبز بے سوراخ آدھ آدھ پاؤ الائچی خرد مع پوست و نیلا تھوتھا و کتھہ سرخ ایک ایک تولہ مصطگی رومی ہیرا کسیس سونا مکھی چار چار ماشہ **ایضاً** برادہ مس ست انار ایک ایک چھٹانک مازوے سبز اڑھائی تولہ پھٹکری بریان ایک تولہ **مسی** کہ دانتون کو مستحکم کرتی ہے **ص** مصطگی مازو ہیرا کسیس مائین پوست بلیلہ زرد پھٹکری بریان پوست درخت مولسری جملہ بوزن مساوی سنجن کرکے لعاب دہن گراوین اور اُسپر پان کہاکے لعاب دہن دفع کرین

باب الشین معجمہ

فصل ۸ تدابیر بنانے شربتون مین **دستور** بنانے شربتون کے یہ ہین کہ میوہ جات آبدار کا مثل انار و کنولا و سنترہ کے پانی نچوڑلیوین و بچند اسکے شیرینی ملاکے قوام کرلیوین و جس قدر شیرینی زیادہ پانی سے ملائی جاتی ہے اسیقدر تاثیر ضعیف ہوجاتی ہے دپھولون کا مثل گل نیلوفر و گل بنفشہ و گل سرخ پانی مین جوش کرکے بعد جلنے نصف پانی کے پھولون کو ملکر چھان لین دپھول تازہ مین ہم وزن او سکے و خشک مین دو چند اسکے شیرینی ملاکر پکاوین داجزاے خشک کا مثل بیخ و چوب و تخم کے یہ ہے کہ اونکو نیمکوب کرکے و برگ خشک کو ویساہی چار پہر تر کرکے جوش دیوین جب سوم حصہ پانی رہے ملکر چھان کر شیرینی بقدر مناسب ملاکے بناوین و ثمرہاے خشک مثل عناب و مویز و سپستان و انجیر کے سے مفرد ہو یا مرکب اُسی طرح خیسانده و جوشانده کرکے مل کے چھان کر بناوین و ثمرہاے ترش مثل آلو و زرشک و تمر ہندی کے صرف خیسانده کرکے ملکے چھان کے شیرینی مناسب کے ساتھ بناوین مگر کل شربتون کے قوام پختہ ہوجانیکا یہ امتحان ہے کہ دو چار قطرہ علیحدہ کے سرد ہونے پر انگلی سے اُٹھاوین اگر دو تین تار نکلے تو پختہ ہے ورنہ خام ہے و خام جلد فاسد ہوجاتا ہے و پختہ عرصہ تک خراب و بدبو و بدمزہ نہین ہوتا **فصل ۹** شربتہاے مفرح و مقوی و دافع امراض قلب و دماغ و معدہ مین **شربت گاؤزبان** کہ خفقان و توحش و بوے حلق کو مفید ہے **ص** برگ گاؤزبان دو تولہ گل بنفشہ گل سرخ اسطخودوس فرنجمشک نو نو ماشہ بادرنجبویہ گل نیلوفر ایک ایک تولہ آدھ سیر پانی مین چار پہر تر کرکے جوش دیکر خفیف ملکر چھان کر باضافہ عرق گلاب آدھ پاؤ و شکر سفید ڈیڑھ پاؤ کے قوام کرین **شربت ابریشم** کہ حکیم مسیح الزمان نے واسطے جہانگیر شاہ کے طیار کیا دفع خفقان کو نہایت مفید ہوا **ص** ابریشم خام دس تولہ بادرنجبویہ ایک تولہ تین پاؤ پانی مین خیسانده و جوشانده کرکے پاؤ بھر عرق گلاب

اور اڑھائی پاؤ نبات سفید ملا کے قوام کرین و سنگ یشب چھہ ماشہ و مروارید ناسفتہ دو ماشہ عرق کیوڑہ
مین حل کر کے و صندل سفید و عود خام و مصطگی رومی سات سات ماشہ سفوف کر کے ملاوین شربت
سیب مفرح و مقوی دل و معدہ و مسکن قے و اسہال صفراوی ہے ص سیب کا پوست و تخم دفع کر کے
کچل کر نچوڑین ہم وزن اوسکے پانی کے قند سفید ملا کے قوام کرین شربت صندل مقوی دل و دافع
خفقان و نافع جگر و معدہ گرم و مسکن تشنگی ہے ص برادہ صندل سفید آدھ پاؤ عرق گلاب آدھ سیر تین چار
پہر تر کر کے خفیف جوش دیکر ملکر میان لین اور آدھ سیر قند سفید ملا کر قوام کرین شربت نارنج مقوی دل
و معدہ و مفرح ہے ص شکر سفید ایک سیر عرق گاؤزبان تین پاؤ ملا کر قوام کرین جب خوب گاڑھا ہو جاوے
تب آب افشردہ لیمون نارنگی ہم وزن شیرینی کے ملا کے چار پانچ جوش دیوین و تین ماشہ زعفران چار تولہ
عرق گلاب مین گھسکر ملاوین شربت برگ ترنج کہ ضعف دل و معدہ و خفقان کو مفید ہے ص برگ
ترنج دو سو پچاس عدد سیر بھر پانی مین جوش دین جب سیوم حصہ باقی رہے بدون ملنے کے صاف کر لیوین
اور تین پاؤ شکر سفید ملا کے قوام کرین شربت پوست ترنج کہ نہایت مقوی معدہ و مفرح ہے ص
پوست ترنج اگر تازہ ہووے تو سیر بھر خشک ہووے تو آدھ سیر جوش کر کے اوسکے زلال مین شکر سفید
آدھ سیر ملا کے قوام کرین شربت گزر کہ مقوی دل اور باہ و مفرح و مولد خون صالح ہے ص آب گزر
مصفی ساتھ ہم وزن قند سفید قوام کرین شربت سنترہ و کیوڑا بدستور مذکورہ بالا بنا کر ایام گرما مین استعمال
کرنا موجب تفریح طبع و دافع تشنگی و غلیان صفرا ہے شربت سیب و شربت بہ مقوی دل و معدہ و مفرح
ہین شربت آلو و شربت تمرہندی دافع صفرا و تشنگی و مانع قے و غثیان ہین شربت زرشک مقوی معدہ
و مشتہی طعام و دافع تشنگی و قے و غثیان ہے شربت انار شیرین مقوی قلب و کبد و دافع تشنگی ہے شربت
انار ترش دافع غثیان و قے صفراوی و مقوی معدہ ہے شربت اناناس کہ تفریح و تقویت قلب مین بے
نظیر ص آب افشردہ اناناس ڈیڑھ پاؤ عرق گلاب آدھ پاؤ تین پاؤ نبات سفید کے ساتھ قوام کرین فصل م
شربت ہاے دافع انواع کھانسی و نزلہ و درد سر و ذات الجنب و ذات الریہ و ضیق النفس شربت
اسطوخودوس کہ تپ و کھانسی بلغمی و فضلات کو سینہ سے دفع کرتا ہے ص اسطوخودوس دو تولہ اصل السوس تخم
خطمی یک نیم یک نیم تولہ برگ بنفشہ ایک تولہ مویز منقے ساٹھ عدد سپستان چالیس عدد عناب تیس عدد و شکر سرخ
آدھ سیر شہد آدھ پاؤ بدستور شربت بناوین شربت زوفا کہ تپ و کھانسی بلغمی و ضیق النفس کو دفع کرتا ہے

صں زوفاے یابس اصل السوس ڈیڑھ تولہ بادیان پرسیاؤشان کرفس چھ چھ ماشہ انجیر زرد دس عدد
مویز منقے چالیس عدد حلبہ نو ماشہ گلقند آفتابی چھ تولہ شکر سرخ آدھ سیر بدستور شربت بناویں شربت
بنفشہ کہ ذات الجنب و ذات الریہ و درد سر کو دفع کرتا ہے صں برگ بنفشہ آدھ پاؤ ایک رطل
پانی میں چار پہر تر کرکے جوش دیں جب سیوم حصہ پانی باقی رہے آدھ سیر شکر سفید ملاکے قوام کریں شربت
نیلوفر کہ درد سر و تپ صفراوی و ذات الجنب و ذات الریہ کو نافع ہے صں گل نیلوفر کی اگر صرف سفید
پتی لے کر اگر تازہ ہو تو چار رطل و اگر خشک ہو تو ایک رطل دو رطل پانی میں جوش کریں جب سیوم حصہ
پانی باقی رہے دو رطل شکر سفید ملاکے قوام کریں شربت اعجاز کہ واسطے اقسام کھانسی خشک
و تپ دق کے مفید ہے صں عناب تیس دانہ سپستان ساٹھ دانہ اصل السوس مقشر تخم خبازی
تخم خطمی گل نیلوفر بنفشہ ہر یک ڈیڑھ تولہ بہدانہ چھ ماشہ صمغ عربی نو ماشہ سیر بھر پانی میں خیسانده و جوشانده بناکے
تین پاؤ شکر سفید ملاکے قوام کریں و نو ماشہ کتیرا سفوف کرکے ملاویں شربت عنصل جسکو شربت جیس
بھی کہتے ہیں ضیق النفس قدیم و جدید کو دفع کرتا ہے صں پیاز عنصل جو تو بر تو مثل پیاز خوردنی کے ہوتی ہے
صاف کرکے بانسکی چھری سے تراش کے چار چند پانی میں جوشانده بناکر دو نیم چند عنصل کے شکر سفید ملاکے
قوام کریں فصل ۱۰ شربت ہاے دافع اقسام تپ میں شربت کاسنی تپہاے صفراوی کو دفع و تقویت
جگر و دل و معده و تفتیح سدہاے واد ساریوں کرتا ہے صں آب مروق برگ کاسنی ایک رطل میں شکر سفید ڈیڑھ رطل
ملاکے قوام کریں و قریب قوام کے چار تولہ آب لیموں کاغذی ملاویں شربت آلو کہ تپ ہاے دموی و صفراوی
و غصہ کو دفع کرے و نافع درد سر سوزش اطراف و غثیان ہے صں تخم خرفہ تخم خیارین تخم کاہو
پوست ترنج ایک ایک تولہ آلوبخارا پچاس دانہ تمر ہندی چار تولہ تین پاؤ پانی جوش و صاف کرکے اڑھائی پاؤ
قند سفید ملاکے قوام کریں شربت گلو کہ تپہاے کہنہ کو مفید ہے صرف تپ ہو خواہ کھانسی کے
ساتھ ہو صں گلوے تازہ نیم کوفتہ چھ تولہ گل نیلوفر عصفر چار تولہ گل سرخ دو تولہ قند سفید ایک رطل بدستور
بناویں شربت فریادرس کہ تپ و کھانسی تری کو دفع کرے صں برگ گاؤزبان صندل سفید
پرسیاؤشان دو دو تولہ اصل السوس بادیان تخم خطمی گلسرخ گل سیوتی پوست خشخاش ہر واحد ایک ایک تولہ مویز
منقے پچیس عدد تین پاؤ شکر سفید کے ساتھ بدستور قوام بناویں شربت تالیف حکیم شیر علی والد ماجد مولف کہ تپہاے
مرکبہ مزمنہ کو مفید ہے صں تخم خبازی تخم خرفہ گل نیلوفر ایک ایک تولہ برگ گاؤزبان گلوے تازہ دو دو تولہ

جوش کرکے صاف کرین اور آب پنیھ وآب کدوے دراز نیم نیم رطل قند سفید ایک رطل ملا کے
قوام کرین **شربت** دافع تپ خفیف مرتبہ حکیم مردان علی برادر کلان مؤلف **ص** گل نیلوفر برگ گاؤزبان
دو دو تولہ برگ بنفشہ برادہ صندل سفید گلوی تازہ ایک ایک تولہ آب خیارزہ راز آب کدوے دراز نیم نیم پاؤ آب انار
ترش ایک چھٹانک قند سفید ایک رطل کے ساتھ قوام کرین **شربت بزوری** معتدل کہ حمیات وامراض
جگر وگردہ کو مفید ہے و مواد کو ساتھ ادرار بول کے دفع کرتا ہے **ص** تخم کاسنی بادیان تخم خربزہ ایک ایک تولہ بیخ
کاسنی بیخ بادیان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید پاؤ آثار برسم معروف طیار کرین **شربت بزوری** حار کہ امراض
باردہ جگر وگردہ ومعدہ وپت ہاے باردہ کو مفید ہے **ص** پوست بیخ کاسنی تین تولہ پوست بیخ بادیان تخم کاسنی
دو دو تولہ بادیان تخم کرفس بیخ کرفس ایک ایک تولہ تخم کشوث چھ ماشہ شکر سفید آدھ سیر بدستور شربت بناوین
شربت بزوری بارد کہ امراض گرم جگر وپت ہاے گرم وامراض گردہ ومثانہ کو مفید ہے **ص** پوست بیخ کا
دو تولہ تخم کاسنی تین تولہ تخم خربزہ تخم خیارین ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ اڑھائی پاؤ شکر سفید کے ساتھ بدستور معروف بناوین
وانتہاے قوام سے مغز تخم خربزہ مغز تخم کدو ایک ایک تولہ کو شیرہ کرکے داخل کرین **شربت بزوری** کہ
پت ہاے کہنہ ویرقان کو زائل وادرار بول وادرار حیض کرتا ہے وسنگ گردہ وسنگ مثانہ کو گراتا ہے وسدہاے
جگر وطحال کو کھولتا ہے **ص** تخم کاسنی بادیان تخم خربزہ تخم کدو تخم کاہو دو دو تولہ پوست بیخ کاسنی تخم خطمی
اصل السوس سنبل الطیب گل بنفشہ برگ گاؤزبان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید مین بدستور بناوین **فصل ۸۲**
شربت ہاے دافع امراض جگر وطحال ومرارہ **شربت اذخر** کہ سدہ جگر ویرقان وریاح معدہ ونفس کو مفید ہے
ص سنبل الطیب سلیخہ وج تکی ریوند چینی مصطگی نو نو ماشہ بیخ اذخر وقفاح اذخر دو دو تولہ بادیان افسنتین تخم
کرفس گل سرخ ایک ایک تولہ شکر سفید اڑھائی پاؤ بدستور بناوین **شربت اصول** کہ سوء القنیہ واستسقا کو نہایت مفید
ومفتح سدہ وکاسر ارباح ومدر فضلات ہے **ص** پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس کاسنی ایک ایک تولہ مویز منقی دو تولہ
انجیر زرد بیس عدد پوست بیخ کبر نو ماشہ فقاح اذخر سنبل الطیب اسارون سلیخہ سات سات ماشہ شکر سفید آدھ سیر
بدستور بناوین **شربت کشوث** مقوی جگر ومعدہ مفتح سدہ وملین طبع ودافع سوء القنیہ وتپہاے مرکبہ ہے **ص** پوست
بیخ بادیان گل سرخ افسنتین نو نو ماشہ تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزہ ایک ایک تولہ تخم کشوث چھ ماشہ قند سفید آدھ سیر
وشیرخشت چار تولہ بدستور بناوین **شربت ریوند** کہ واسطے امراض جگر وطحال کے مفید ومفتح سدہ وملین طبع ہے
ص ریوند چینی ریوند ختائی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ ترنجبین سفید غاریقون بسفائج چھ چھ ماشہ تخم کاسنی دو تولہ زنجبیل نو ماشہ

شکر سفید ایک رطل بدستور بناوین **شربت دینار** مخترع اسکا حکیم بختیشوع ہے اوسکی وجہ تسمیہ مین روایات
مختلفہ ہین **ایک** یہ کہ مخترع اسکا بدینار کے بیچیا تھا **دوسری** دینار نام تخم کشوث کا ہے اس مناسبت سے
کہ دینار تھیلی رہتی ہے و تخم کشوث بھی تھیلی مین رکھکے جوش ہوتا ہے **تیسری** مخترع اسکا زر محلول داخل ترکیب
کرتا تھا **چوتھی** کہ رنگ زرد ہوتا ہے دافع حمیات و عفونت اخلاط و ملین طبع و مفتح سدد و نافع سوء القنیہ و
استسقا و ذات الجنب و درد جگر و شکم و ورم و مثانہ و مدر بول ہے **ص** تخم کاسنی گل سرخ دو دو تولہ
پوست بیخ کاسنی چار تولہ گل نیلوفر برگ گاؤزبان ایک ایک تولہ تخم کشوث ڈیڑھ تولہ قند سفید
تین پاؤ بدستور ریا کرین **ایضاً شربت** دینار مخترع سلیم سردی قریب اعتدال دکثیر منافع و مفتح سدہ جگر و ماساریقا
و استسقا و دافع اسکے درمون کا ہے **ص** ریوند خطائی تخم کشوث چھ چھ ماشہ گل سرخ دو تولہ کاسنی تین تولہ پوست
بیخ کاسنی چار تولہ قند سفید ڈیڑھ تولہ بدستور بناوین **فصل ۳** شربتہای دافع امراض گردہ و مثانہ و احلیل
شربت قلت کہ سنگ گردہ و مثانہ کو توڑتا ہے و بہ ادرار دفع کرتا ہے **ص** بیخ کاسنی بیخ بادیان تخم قلت
دو دو تولہ تخم کاسنی بادیان تخم خیارین خربزہ ڈیڑہ ڈیڑھ تولہ تخم کرفس پرسیاوشان چھ چھ ماشہ شکر سفید سوا رطل بدستور
معین بناوین **شربت الیون** کہ گردہ و مثانہ کو ریگ و مواد سے پاک اور ادرار صاف کرتا ہے **ص** تخم الیون چار تولہ
کباب چینی تخم خربزہ ایک ایک تولہ قند سفید آدھ سیر بدستور معین بناوین **شربت آلو بالو** کہ اخراج ریگ و
و سنگ گردہ و مثانہ بہ ادرار بول کرتا ہے **ص** آلو بالو ایک رطل جوش و صاف کرکے دو رطل قند سفید کے ساتھ
قوام کرین **شربت حسک** کہ منافع مذکورہ و قوت باہ و تغلیظ منی زیادہ کرتا ہے **ص** آب گوکھرو ی کلان و
خرد تازہ نیم نیم رطل ساتھ یک نیم رطل قند سفید کے قوام کرین و اگر گوکھرو خشک ہون تو بوزن بادپاؤ رطل کے نیم
کوب کرکے خیساندہ و جوشاندہ کرکے بدستور بناوین **شربت کاکنج** کہ قرحہ و سوزاک کہنہ کو دفع کرتا ہے **ص**
انیسون تخم کرفس برگ گاؤزبان خار حسک نو نو ماشہ پرسیاوشان گل بنفشہ چھ چھ ماشہ کاکنج ڈیڑہ تولہ جوش
و صاف کرکے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید کے ساتھ قوام کرین **فصل ۴** شربتہای دافع امراض معدہ و امعا **شربت**
عود کہ معدہ و اشتہا و باصنہ کو قوت دیتا ہے اور منھ کو خوشبو کرتا ہے **ص** عود ہندی آملہ مقشر دو دو تولہ سنبل الطیب
قرنفل مصطگی جوزبوا نو نو ماشہ نیم کوب کرکے جوش دین و صاف کرکے اوس کے پانی مین عرق گلاب
پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر ملاکے قوام کرین **شربت تمرہندی** کہ مقوی معدہ و دافع قے و غثیان و
ملین طبع و مسکن صفرا ہے **ص** تمرہندی پاؤ سیر زرشک چار تولہ تر کرکے صاف کرلین آدھ سیر شکر کے ساتھ

قوام کرین شربت خبث الحدید کہ معدہ باضمہ کو قوت دیتا ہے ویاح بواسیر کو دفع کرتا ہے ص تخم
کرفس زنجبیل کندر بیخ بادیان انیسون چھ چھ ماشہ زیرہ سیاہ پودینہ کشنیز خشک دارچینی تج سنبل الطیب ناگر
موتھا ایک ایک تولہ خبث الحدید نیم کوفتہ پانچ تولہ دو سیر پانی مین جوش کرکے اس کے زلال مین نبات سفید
اڑھائی پاؤ ملا کے قوام کرین شربت انارین منعنع کہ قے وغثیان کو دفع کرتا ہے وتقویت معدہ کی کرتا ہے ص
آب مروق پودینہ تازہ آدھ پاؤ انار آب شیرین آب انار ترش پاؤ پاؤ بھر اڑھائی پاؤ قند کے ساتھ قوام کرین شربت
کہ ہچکی کو بعد غذا کے بکثرت آتی ہے دفع کرتا ہے ص زیرہ سیاہ انیسون پودینہ کندر دو دو تولہ بدستور ساتھ
شہد و شکر سفید پاؤ بھر کے بناوین شربت فواکہ معدہ ودل کو قوت دیتا ہے وقے وغثیان وغلبہ تشنگی
کو دفع کرتا ہے ص آب سیب آب بہ آب امرود آب انار شیرین آب انار ترشش آدھ آدھ پاؤ مین شکر زر
چار تولہ سماق دو دو تولہ چار پہر تر کرکے ملکر چھان لین و اڑھائی پاؤ نبات سفید ملا کے قوام کرین شربت
حماض کہ غلبہ صفرا و تشنگی وقے کو دفع کرتا ہے ومعدہ وجگر ودل کو قوت دیتا ہے وخفقان گرم کو مفید
ہے ص آب مروق چوکا تازہ ڈیڑھ پاؤ قند سفید آدھ سیر بدستور قوام کرین شربت نعناع کہ نہایت
محرک اشتہا ہے ص برگ پودینہ تازہ آدھ پاؤ زنجبیل ۲ ماشہ دار خردل پپلامور پوست ترنج ایک ایک
تولہ چھیلا نیم کوفتہ زرشک دو تولہ بدستور ساتھ پاؤ بھر شکر سفید و پاؤ بھر شہد کے بناوین شربت قشر فستق
کہ غثیان وقے کو دفع کرتا ہے اور معدہ کو قوت دیتا ہے ص پوست بیرون پستہ دو تولہ پودینہ گل سرخ زرشک
عود ہندی ایک ایک تولہ مصطگی رومی نو ماشہ برسم معروف جوش وصاف کرکے نبات سفید اڑھائی پاؤ کے
ساتھ قوام کرین شربت کہ ورم معدہ کو پختہ کرکے توڑتا ہے ص تخم حلبہ تخم السی چار چار تولہ انجیر ولایتی بیس
عدد حب الثعلب دو تولہ جوش وصاف کرکے آدھ سیر شکر سرخ کے ساتھ قوام کرین و چھ ماشہ زعفران تھوڑے
عرق گلاب مین گھسکر ملاوین شربت ملین آلو بخارا ایک سو عدد تمرہندی نصف رطل تربد سفید ایک
تولہ کو سفوف کرکے پوٹلی مین رکھ کر سب کو جوش وصاف کرکے چھ تولہ ترنجبین اور ڈیڑھ پاؤ شکر
سفید کے ساتھ قوام کرین شربت افتیمون کہ معدہ کو بلغم وسودا وصفرا سے باسہال وتلیین صاف
کرتا ہے ص افتیمون دو تولہ برگ گاوزبان گل سرخ بادرنجبویہ ہلیلہ سیاہ ایک ایک تولہ سپستان پچاس عدد آلو بخارا
بیس عدد تین پاؤ پانی مین جوش دیوین جب سیوم حصہ رہے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید مین قوام کرین خوراک شخص متوسط
دو تولہ فصل ۵ شربتہای مختلف اقسام مین شربت عسل کہ رعشہ وفالج وجملہ امراض بلغمی دیار کو نہایت مفید ہے

صں عسل خالص دو رطل آٹھ رطل آب دریا مین ملا کر آنچ پر رکھین و کف دفع کرکے مرچ سیاہ زنجبیل خولنجان
قرنفل مصطگی پودینہ عقرقرحا ایک ایک تولہ کوٹ کر پوٹلی مین باندھکر داخل کرین اور پوٹلی کو جنبش دیتے رہین
جب شربت گاڑھا ہونیکے قریب ہو پوٹلی کو نچوڑ کر دفع کرین و شربت کا قوام کرلین اور ایک ایک ماشہ مشک
و عنبر بعد طیاری کے ملاوین قوی التاثیر ہو جاوے **شربت افسنتین** کہ مالیخولیا مراقی و ضعف معدہ کو
کہ برودت سے ہو و سوء القنیہ کو نہایت مفید ہے و تلیین طبیعت کی کرتا ہے صں سنبل الطیب دو تولہ تربد سفید
غاریقون سفید تین تین تولہ افسنتین رومی چار تولہ گل سرخ چھ تولہ شکر سفید آدھ سیر **ایضاً** کہ ضعف جگر و معدہ
و ورم طحال و ریاح ردیہ کو دفع و تلیین طبیعت کی کرے صں افسنتین چھ تولہ سنبل الطیب بیخ اجمود ھ چار چار
تولہ شکر سفید تین پاؤ بدستور بناوین **شربت توت** کہ دافع خناق ہے صں آب افشردہ توت دو رطل
شہد خالص ایک رطل کے ساتھ قوام کرین اور تین ماشہ زعفران گھسکر ملاوین **شربت انجبار** کہ خون تھوکنے
کو اور کثرت خون حیض و بواسیر خونی کو دفع کرتا ہے صں بیخ انجبار دو تولہ پوست انار شیرین حب الاس
ایک ایک تولہ برادہ صندل سفید نو ماشہ جوش و صاف کرکے آب مروق برگ منبل تازہ چار تولہ شکر سفید آدھ
سیر کے ساتھ قوام کرین **شربت تنبول** کہ تفریح و تقویت باہ و فنا سے رطوبت غریبی کی کرتا ہے
صں برگ تنبول پختہ قسم بنگلہ دو سو عدد باریک کترکے خواہ نیم کوب کرکے دو رطل پانی مین زعفران جاوتری
جائیفل دانہ الائچی سفید چھ چھ ماشہ قرنفل تین ماشہ عرق گلاب مین صلایہ کرکے ملاوین **شربت انگور** کہ تقویت دل
و تفریح طبع و بدن کو خوش رنگ کرتا ہے صں آب انگور دو رطل قند سفید یک نیم رطل ملاکے قوام کرین و انتہای
قوام کے ثعلب مصری دو تولہ تخم شلجم بہمن سفید لسان العصافیر تخم گذر چھ چھ ماشہ عرق کیوڑہ مین صلایہ کرکے
ملاوین **شربت ورد مکرر** کہ باستعمال تین تولہ تک معدل صفرا و مصلح طبع و دافع تپ صفراوی و حرقت
بول و سوزش احشا و رافع قبض و تلیین شکم ہے و باستعمال چھ تولہ خلط صفرا و فضلات رقیقہ کو باسہال خارج
کرتا ہے صں گلاب کے پھول مصفی ایک رطل چار رطل آب دریا مین جوش کرین جب ایک [illegible] جل جاوے
تب ملکر پانی صاف کرلین اور اسی پانی مین ایک رطل اور پھول ملاکے جوش دین اسی طرح تین مرتبہ
ایک ایک رطل پھول ملاکے پکاوین اور مل کے صاف کرین مرتبہ اخیر مین ایک رطل شکر سفید ملاکر قوام کرین
واضح ہو کہ جسقدر پھول زیادہ اسی تدبیر سے شامل کیے جاوین زیادتی تاثیر کی ہوگی **شربت ورد** کہ معدل صفرا
و مسکن حرارت و دافع تشنگی ہے صں ایک رطل پھول تازہ دو رطل پانی مین جوش کرکے مل کر صاف کرین

ادھ ایک رطل شکر سفید ملا کے قوام کرین **شربت گوڑھل** کہ دافع خفقان و توحش و مانع صعود ابخرہ و مقوی قوت حیوانی و مصفی رنگ بشرہ ہے **صں** سو عدد گل گوڑھل تازہ سبزی و زیرہ سیاہ سے صاف کرکے آدھ سیر عرق کیوڑہ مین خوب ملکر صاف کر لیوین و سیر بھر قند سفید ملا کے قوام کر رکھین بقدر مناسب کسی عرق مین گھولکر پیا کرین **فصل ٦ م** شراب ہاے بکیت مین جن مین نشاء و سرور خفیف و فائدہ کثیر ہوتا ہے **دستور** اس کے بنانے کا یہ ہے کہ آب افسردہ اجزا علی کو کپڑے مین چھان کر سولھوان حصہ شیرینی ملا کے پکاوین جب چہارم حصہ پانی جل جاوے اوسکو دھوپ مین رکھین جب ترشی خفیف آجاوے تب استعمال کرین **شراب کنولا وسنترہ** بدستور مذکور بنا کر پینا دافع سوزش **قلب** و مسکن تشنگی و مصفی رنگ بدن و مقوی و مفرح ہے **شراب گزر** مقوی بدن و مصفی **بول** و دافع حرارت و یبوست احشا و مفرح ہے **شراب ترنجہ** کہ بدستور بنائی گئی ہو مسکن حرارت و دافع یبوست و مدر بول و مفید سوزاک جدید ہے **شراب الشاہتحین** کہ تدبیر اس کے بنانے کی بدستور مذکورہ بالا نہین ہے دافع توحش و خفقان و مقوی بدن و مصفی خون ہے **صں** سو عدد گل گوڑھل سبزی و زیرہ سے صاف کرکے آدھ سیر لیمون کاغذی مین ملکر چار پہر رکھ دین اوس کے بعد سیر بھر قوام شکر سفید کا کر آب ودیا مین تپایا ہو ملا کر بقدر نصف نصف کے شیشون مین بھر کر شیشون کو تا یہ گلو پانی مین ایک ہفتہ تک ڈوبا رکھین جب کف مارنے لگے صاف کرکے شیشون مین رکھین وبقدر مناسب پیا کرین **فصل ٧ م** شراب ہاے مغشی مین **دستور** بنانے شراب قندی منشی کا یہ ہے کہ قند سیاہ دو حصہ تازہ درخت ببول و پوست درخت کنار ٹکڑا ٹکڑا کرکے سب کو خم مین ڈالکر بقدر مناسب پانی ڈالین مگر بدون آمیزش گل چکان کے پھین معقول نہین اوٹھتا لہذا دوہم حصہ قند سیاہ کا مہوہ خشک زیرہ سے صاف کرکے ایک تھیلی کپڑے مین سیت ڈھیلا باندھ کر خم مین چھوڑ دیوین جب پھین اوٹھے تو پہلے مہوہ کو دفع کرکے بدستور عرق کھینچین واگر مائین کہ نشہ زیادہ ہو تو بزر البنج یعنے اجوائن خراسانی و قنب یعنے بھنگ و تخم دھتورہ و پوست خشخاش بقدر مناسب ایک شبانہ روز پانی مین تر کرکے بروقت کشیدگی پھین مین ڈالین ایسا ہی جو اجزاے مقوی وغیرہ ملانا ہووے **بقاعدہ** خیساندہ ایک شبانہ روز تر کرکے بروقت کشیدگی پھین مین ملاوین اسواسطے کہ ایسے اجزا کے خم مین ملانے سے پھین نہین اٹھتا اور ان اجزا کی بھی کیفیت و تاثیر خراب ہو جاتی ہے اور اگر آب گوشت ملانا ہووے تو بقاعدہ آب یخنی بنا کر بروقت کشیدگی ملاوین و اگر دودھ ملانا ہووے تو شیر گاو تازہ خام بروقت کشیدگی ایسا ہی اگر ملاوین آب سنترہ یا آب انار یا لیمون ملا ہووے اسکو بھی بروقت کشیدگی ملانا چاہیے **شراب مجوش** کہ خوش کیفیت

دوافع سرعت انزال ہے **ص** ساق مازو گلنار گل سرخ کشنیز خشک کندر صعتر سعد کوفی دو دو تولہ جنبت الحدید
چار تولہ دو سیر پانی مین خیساندہ کرکے لہن مین جو سات سیر قند سیاہ وآدھ سیر کشمش سے بنایا ہووے
ملاکے عرق کھینچین **شراب ریحانی** کہ نشہ عمدہ کرتی ہے ودافع امراض بلغمی ہے **ص** قند سیاہ بیس انگور پانچ
سیر وا گر دستیاب نہو کشمش نیم کوفتہ دو سیر ملاکے لہن اوٹھاوین جب لہن طیار ہووے دارچینی قرنفل بسباسہ جوزبوا
عود ہندی تین تین تولہ برگ گاؤزبان بادرنجبویہ ایک چھٹانک ملاکے دوسرے روز عرق کھینچین **شراب** کہ
تقویت دل و دماغ وانعوظ وقوت باہ کی اور چہرے کو خوش رنگ کرتی ہے **ص** کشمش نیم کوفتہ سات سیر قند سیاہ
پچیس سیر آب گزر ایک من آملہ دو سیر آب دریا کے خم مین رکھین جب جوش کرے دارچینی پاؤ سیر تخم شلجم
آدھ پاؤ اڑھائی سیر شیر بادہ گاؤ مین چار تر کرکے ملاوین و عرق کھینچین **شراب** کہ تقویت باہ و مسدود
و نشہ معتدل و فوائد عظیم کرتی ہے **ص** پوست درخت کنار پوست درخت ببول پانچ پانچ سیر قند سیاہ ایک من کا
لہن اوٹھا کر تخم خربزہ نیم کوفتہ بادرنجبویہ گاؤزبان گل گاؤزبان برادہ صندل سفید برادہ صندل سرخ برادہ آبنوس برادہ شیشم
پانچ تولہ تخم شلجم اودخر بہمن شقاقل مصری شیطرج ہندی زرنب سافج ہندی دارچینی ابریشم خام خولنجان دانہ الائچی
سرخ گل سرخ چار چار تولہ منڈی سوا سیر خیساندہ کرکے ملاوین و ایک شیشہ گلاب فی الکر کھینچین **شراب**
دو آتشہ کہ نہایت بہتر و کثیر النفع و خوش کیفیت ہے و خمار نہین لاتی **ص** قند سیاہ ایک من پوست درخت ببول
دس سیر پوست درخت کنار پوست درخت انبہ پانچ پانچ سیر ضم کرین و شراب کھینچین اور اوس شراب مین قرنفل
تین تولہ جوزبوا بسباسہ دو دو تولہ سعد کوفی سنبل الطیب دارچینی گاؤزبان عود ہندی تودرین موصلہ سیمل
چار چار تولہ کشمش و قند سیاہ ایک ایک سیر تین روز تک تر رکھ کے دو آتشہ کھینچین **شراب** دو آتشہ کہ جس مین نفع
بہت ہے و خمار ردی نہین ہے **ص** قند سیاہ ایک من پوست درخت ببول تین سیر کا لہن اٹھاوین و خیساندہ
دارچینی سنبل الطیب ہیشہ برادہ صندل سفید الائچی سرخ آدھ آدھ پاؤ گل منڈی ایک سیر کا فی الکر عرق کھینچین
پھر اسی عرق کو دوبارہ کھینچین **شراب** کہ شخص ضعیف کو قوت جوان کی دیتی ہے و تقویت باہ و امساک منی مین بے نظیر ہے
ص قند سیاہ دو من مویز سیاہ دس سیر پوست درخت ببول پندرہ سیر کا لہن اوٹھاوین و خیساندہ سنبل الطیب
اجبہ بھنگرہ جس پاؤ پاؤ سیر سلیخہ سافج ہندی بیخ لبلاب بیخ پان بادرنجبویہ الائچی کلان تال مکھانہ بیخ بنبہ
گل دھاوا اسگندہ بالا اندرجو تر کچور ناگرموتھہ کھیلی کھیلا صندلین سلیمن تخم اوٹنگن اسگندھ ستاور آدھا آدھ پاؤ کا ملا کر عرق
کھینچیں اور اسی عرق مین تعلب مصری عود ہندی قرنفل جوزبوا بسباسہ تخم گزر تخم شلجم تخم پیاز مغز تخم کنوچ بیخ بہمنین تودرین شقاقل مصری

ناگیسر دو دو ماشہ چوب چینی پوست ترنج پاؤ پاؤ آثار رات بھر بھگو رکھین و بعد تین روز کے دو سیر قند سفید و دس سیر شیر گاؤ ملا کے دو آتشہ کھینچین **فصل ۸** شمومات یعنی ادویہ بودار جنکے سونگھنے سے مرض دفع ہون **شموم** کہ درد سر بارد کو مفید ہے **ص** جوز بوا قرنفل مساوی سفوف کر کے **شموم** کہ درد سر گرم کو مفید ہے **ص** کافور دانہ الایچی سفید گھسکر **ایضاً** گلہاے تازہ مثل گل سرخ و گل نیلوفر **ایضاً** خیار دراز تراش کر **شموم** کہ نسیان و صداع کو مفید ہے **ص** جوز بوا بسباسہ قرنفل مرچ سیاہ سفوف کر کے آب مرزنجوش یا آب سداب ملا کے **شموم** کہ دوار کو مفید ہے **ص** جوز بوا بسباسہ قرنفل مرچ سیاہ سفوف کر کے مفید ہے **ص** مرچ سیاہ نیم کوفتہ سرکہ مین ڈالکر **ایضاً** مشک **ایضاً** زرنب درونج و قسط تلخ **فصل ۹** شیافہاے دافع امراض آنکھ مین شیاف بلغت یونانی ایک جسم صلب کا نام ہے جو طویل و مخروطی شکل یعنی ایک گوشہ موٹا اور ایک پتلا ہو کیا ہو دستور ہو کے بنایا گیا شکل سے یہ سبب ہے مگر اس شکل کی اختراع سے ظاہرا دو مطلب ہین ایک اگر گھسنا ہو تو پتلا گوشہ تھام کر موٹی گوشے کو گھسنا چاہئے کہ جلد گھسے دوسری اگر کسی منفذ مین رکھنا ہووے تو پتلے گوشہ سے داخل کیا جاوے کہ مرور اسکا آسان ہو

شیاف کہ آنکھ کے درد کو فوراً دفع کرتی ہے **ص** گل سرخ سوا تولہ زعفران چھ ماشہ افیون دس ماشہ سنبل الطیب صمغ عربی تین تین ماشہ ساتھ پانی وریاے کے شیاف بنا رکھین بوقت حاجت پانی مین گھسکر لگایا کرین **شیاف** کہ واسطے ناصور گوشہ آنکھ کے مفید ہے **ص** صبر کندر گلنار انزروت دم الاخوین سنگ سرمہ سیاہ شب یمانی تین تین ماشہ عرق گلاب مین **شیاف** بنا رکھین و پانی مین گھسکر منفذ ناصور کا صاف کر کے ٹپکاوین **شیاف** کہ خارش و ڈھلکہ و باھمنی و ناخنہ و سختی پلکون کو مفید ہے **ص** توتیاے مغسول مامیران چینی زبد البحر حضض مکی چار چار ماشہ پوست ہلیلہ زرد سماق ہندی تین تین ماشہ زعفران کتیرا صمغ عربی دو دو ماشہ بدستور شیاف بنا رکھین بوقت حاجت گھسکر لگا کرین **شیاف** کہ نزول آب آنکھون کو مجرب ہے **ص** گھریا چاندی کی گھریا سونیکی وار فلفل کر ہوان اسکی مکان کا جہان تانبا گلاتے ہون بوزن مساوی آب بادیان کے ساتھ شیاف بناوین **شیاف** اسواسطے ڈھلکہ و باھمنی و خارش پلکون کے مفید ہے **ص** زنگار چھ ماشہ اشق صمغ عربی چار چار ماشہ گھریا سونے کی افیون دو ماشہ مازو ایک ماشہ ساتھ پانی سداب کے شیاف بناوین **شیاف** کہ نزول آب آنکھون کو خارش و ڈھلکہ و آشوب چشم و دیگر امراض پلکون کو مفید و مجرب ہے **ص** توتیاے پرورده آب پوست ترنج کا نو ماشہ کتیرا نشاستہ گندم انزروت گل سرخ صبر حضض مکی دو دو ماشہ **مشک** قلمی تین ماشہ

ہلیلہ زرد مع تخم ایک عدد افیون ایک ماشہ بدستور شیاف بناوین **شیاف ابیض** کہ امراض گرم آنکھ کو دفع اور ورموں کو تحلیل کرے و مواد ورموں کو بازگشت کرے **ص** نشاستہ تین ماشہ قلعی کشتہ گوندبیول کتیرا نو نو ماشہ لعاب اسپغول خواہ سفید تخم مرغ کے ساتھ شیاف بناوین **شیاف ابیض انزروتی** کہ ابتداے رمد کو مفید ہے **ص** قلعی کشتہ چھ ماشہ انزروت بریان شیر خر مین تنقیہ کرکے ایک تولہ پوست ہلیلہ زرد تین ماشہ سپیدہ تخم مرغ مین شیاف بناوین **شیاف یاسمین** کہ ڈھلکہ و ناخنہ و بامستی وغیرہا کو دفع کرے **ص** غنچہ ہاے یاسمین تیس عدد سنگ سرمہ سنگ بصری توتیاے ہاروتی شورہ قلمی ہفت تخم سرس ہفت تین تین ماشہ زعفران دو ماشہ ساتھ آب لیمون کاغذی کے تین روز تک کھرل کرکے شیاف بناوین **شیاف احمر** کہ ڈھلکہ و ناخنہ و کنجی و دمامی و آشوب مزمن چشم کو دفع کرتا ہے **ص** پھٹکری مفصد بریان نصف تولہ گیرو یا ملا سنگ بصری و سنگ مرتہ تین تین ماشہ دم الاخوین چھ ماشہ ساتھ سپیدہ تخم مرغ کے شیاف بناوین **شیاف اخضر** کہ خارش و ڈھلکہ و باجھنی و ناخنہ و پھلی کو مجرب و مفید ہے **ص** زنگار مصفی تین ماشہ گیرو یا چاندی کی بیول قلمی کشتہ کف دریا دو دو ماشہ ساتھ پانی سداب تازہ کے شیاف بناوین

فصل ۹

شیاف ہاے دافع امراض کان و ناک مین **شیاف** کہ بہراپن کو دفع کرے **ص** مرزنجوش خردل شحم حنظل بوزن مساوی ساتھ زہرہ گوسفند کے شیاف بنا رکھین روغن تلخ مین گھسکر کان مین ٹپکایا کرین **شیاف** کہ بہراپن و آواز کان کو دفع کرے **ص** بورۂ ارمنی حب الغار جند بید ستر تین تین ماشہ خردل چار ماشہ انجیر ایک عدد شراب کہنہ خواہ زہرہ گوسفند مین شیاف بنادین **شیاف** کہ ضعف و ثقل سماعت کو دفع کرے **ص** شحم حنظل افسنتین جند بید ستر زراوند مدحرج تین ماشہ نمک سبھی چھ ماشہ ساتھ پانی سداب خواہ سیب تازہ کے شیاف بناوین **شیاف** کہ تورتی ہے **ص** کندش مویزج نمک سبھی زنگار بوزن مساوی ساتھ زہرہ گوسفند کے شیاف باریک بناوین وقت ضرورت کے ناک مین رکھین **شیاف** کہ بواسیر ناک کو دفع کرتی ہے **ص** انار خام کو چھلکا اسکا پانی شیشے کے برتن مین دھوپ مین رکھین جب گاڑھا ہوجاوے تب شیشے کے دستے سے کھرل کرکے شیاف بناوین وبوقت حاجت ناک مین رکھین **ایضاً** گلنار مازو پوست انار سوت بوزن برابر زہرہ گوسفند مین شیاف بناوین

فصل ۱۰

شیاف ہاے امراض احلیل مین **شیاف** کہ قرحہ سوزاک کو صاف و مندمل کرے **ص** توتیاے مغسول دو ماشہ مردار سنگ ایک ماشہ سنگ بصری لوبان پھٹکری بریان مازو گلنار

تا تیا دم الاخوین چیچڑا انار ترش کاغذ سوختہ گوند ببول مین مین ماشہ بدستور شیاف بنا رکھین بوقت حاجت
پانی مین گھسکر پکایا کرین **شیاف** کہ قرحۂ سوزاک کو دفع کرے **ص** دانۂ الایچی سفید تین ماشہ توتیا سے
مغسول مردار سنگ ایک ایک ماشہ گیرو گوالاری دو ماشہ بدستور شیاف بناوین **ایضاً** سنگ جراحت
گیرالوان تین تین ماشہ برگ حنا برگ مہندی دو دو ماشہ آب برگ نیب مین شیاف بناوین **فصل ۹۲** شافہ
کے نمونون مین **استعمال** بنانے شافہ کا دو طرح پر ہے ایک یہ کہ دوا اون کی لانبی تبی ایک طرف موٹی اور ایک
طرف پتلی بنا کے خشک کر رکھین بوقت حاجت اوسکو روغن مناسب سے چکنی کرکے پتلی طرف سے مبرز
مین رکھین دوسرے یہ کہ صابون مین ویسا ہی تبی تراش کر روغن مناسب لگا کے اوسپر سفوف اجزاء مناسب
کا چھڑک کر بدستور مبرز مین رکھین **شافہ** کہ قولنج کو دفع کرے **ص** خنظل تخم کرفس بادیان نمک ہندی سداب
بوزن مساوی شیاف بنا رکھین وقت حاجت کے روغن بید انجیر سے چکنا کرکے استعمال کرین **ص** برگ
بنفشہ سنا مکی تخم خطمی ایک ایک تولہ تھوڑے پانی مین جوش کرکے ملکر چھان لین اور اوس مین چار تولہ مغز
خیار شنبر ملکے صاف کرین و شہد خالص ایک تولہ نمک ہندی چھ ماشہ ملاکے آگ پر گاڑھا کرکے شیاف
بنا رکھین بوقت حاجت کے روغن مناسب سے چکنا کرکے استعمال کرین **ایضاً** گل بنفشہ نو ماشہ سقمونیا تربد
سفید چھ چھ ماشہ نمک ہندی دو ماشہ صابون ایک تولہ بدستور شیاف بناوین و روغن گل سے چکنا کرکے استعمال
کرین **شیاف** واسطے دفع قبض و سدہ لڑکون کے مفید ہے **ص** پودینہ تربد سفید مینگنی چوہے کی چھ چھ ماشہ
آب خیار شنبر دو تولہ بدستور شیاف بنا رکھین وقت کے روغن گل سے چرب کرکے استعمال کرین **ایضاً**
پشک موش شکر سرخ ایک ایک تولہ نمک ہندی تین ماشہ آگ پر پکا کر شیاف بنا رکھین
روغن گل سے چرب کرکے استعمال کرین

باب ۱۵ حرف الصاد المہملہ

فصل ۹۳ صبغ مین **صبغ** کہ آنکھ کو سیاہ و سرمگین و خوش رنگ کرے **ص** سرمہ تین ماشہ دود چراغ
دو ماشہ مازو ایک ماشہ سرمہ کرکے لگاوین **صبغ** کہ داغ برص کو رنگین کرے **ص** مازو و برگ حنا سے تازہ پوست
بیخ کبر برابر گھسکر لگاوین **ایضاً** پوست درخت انجیر کو سرکہ مین گھسکر لگاوین **صبغ** دافع داغ بہق
[illegible] و قسط تلخ تین تین ماشہ تخم ترب نو ماشہ سرکہ کہنہ مین پیسکر لگاوین **صبغ** کہ نشان آبلہ و زخمون
[illegible] **ص** مردار سنگ تین ماشہ بیخ نے چھ ماشہ چھ ماشہ آرد نخود آرد برنج کہنہ

تخم خربزہ مقشر تخم السی ایک ایک تولہ پانی مین پیسکر لگادین و آب گرم سے دھوئین۔

باب ۱۶- حرف الضاد معجمہ

ضمادات دستور استعمال ضمادات کا یہ ہے کہ او ویہ خشک خواہ تر کو پانی یا کسی اور شئے مرطوب مین پیسکر امراض بارد مین حار بالفعل و امراض حار مین بارد بالفعل عضو ماؤف پر دبیز لگایا جاوے

فصل ۹۴ ضمادہائے دافع امراض سر و دماغ **ضماد** کہ درد سر شدید الحرارت کو دفع کرے **ص** گل نیلوفر کشنیز برگ بنفشہ پوست خشخاش چھ چھ ماشہ گلاب مین پیسکر چار رتی افیون اور ایک ماشہ کافور ملاکے لگادین **ضماد** دافع درد سر سوداوی مزمن **ص** سداب مرزنجوش تین تین ماشہ آرد جو ایک تولہ پانی مین پیسکر سرکہ و روغن گل ملاکے لگادین **ضماد** کہ درد سر گرم کو دفع کرے **ص** برگ خرفہ تراشہ کدو دانہ گل خطمی صندل سفید ہر ایک مساوی عرق گلاب مین پیسکر تھوڑا تھوڑا سرکہ ملاکر لگادین **ضماد** دافع درد سر کہ ضربہ اور سقطہ سے ہووے **ص** صبر دس دس ماشہ مونگ مقشر خلہ و کھٹوانس گل سرخ تولہ تولہ بھر گل بابونہ چراتیہ دو دو ماشہ بدستور ضماد کرین اور اگر ورم ہوگیا ہو تو غلہ مسور و گلنار دو دو ماشہ اضافہ کرین **ضماد** کہ واسطے سدر و دوار کے مفید ہے **ص** سنبل الطیب مصطگی تین تین ماشہ صبر مکی گل سرخ چھ چھ ماشہ سفوف کرکے موم زرد ایک تولہ روغن زرد تین تولہ مین گرم کرکے ملادین اور پیشانی اور سر پر ضماد کرین **ضماد** کہ واسطے سرسام اطفال کے مفید ہے **ص** گل بنفشہ چار ماشہ عود ہندی عود صلیب اسطوخودوس تین تین ماشہ دال مونگ مقشر دو تولہ زردہ تخم مرغ ایک عدد تھوڑا شیر دختران ملاکے ضماد کرین خواہ کپڑے پر لگاکے سر پر رکھین **ضماد** کہ سرسام بلغمی کو مفید ہے **ص** اسطوخودوس عود ہندی عود صلیب چھ چھ ماشہ آرد مونگ چار تولہ زردہ تخم مرغ ایک عدد باہم ملاکے ساتھ پانی و روغن گل کے ضماد کرین **ضماد** کہ واسطے سکتہ و سبات کے مفید ہے **ص** خردل شیطرج ہندی مرزنجوش نو نو ماشے شیر گاؤ مین پیسکر ضماد کیا کرین **ضماد** کہ واسطے سکتہ کے مفید ہے **ص** گل سوسن شونیز خردل چھ چھ ماشہ جوز بوا قرنفل عقرقرحا دو دو ماشہ شیر گاؤ مین پیسکر ضماد کرین **فصل ۹۵** اضمدہ دافع امراض گوش و بینی **ضماد** کہ ورم صنعت کان کو مفید ہے **ص** آرد باقلا آرد جو ایک ایک تولہ گل بابونہ گل بنفشہ گل خطمی چھ چھ ماشہ اکلیل الملک تین ماشہ روغن بنفشہ ملاکر ضماد کرین **ضماد** کہ کان کے او کھڑ ہنے اور کھل جانے کو مفید ہے **ص** مغاث اقاقیا رتیبج چھ چھ ماشہ برگ حناء تازہ

بدستور ضماد کرین **ایضاً** خشک روئی جو کی پانی مین ترکرکے شیر گاؤ و روغن گل ملا کے ضماد کرین **ضماد**
کہ پیشانی پر لگانیسے نکسیر کو بند کرتا ہے **ص** گلنار ارمنی برگ مہندی تازہ ایک ایک تولہ کافور تین ماشہ
افیون ایک ماشہ بدستور ضماد کرین **ایضاً** مازو سے سبز پوست انار گل سرخ چھ ماشہ آرد عدس ایک تولہ
درسوت تین ماشہ گلاب مین پیکر سر اور پیشانی پر لگاوین **فصل ۹۶** ضمادہاے دافع امراض دہان و
حلق **ضماد** کہ درد دانت کو دفع کرتا ہے **ص** بیج بھٹکٹائی کالی زیری پیس کر رخسارہ پر لگاوین **ایضاً**
بھٹکٹائی کا پھل و اجوائن دیسی عقرقرحا پیکر لگاوین **ضماد** دافع خناق **ص** تخم میتھی تخم السی تخم
سوداگل بابونہ مرزنجوش ظاہر حلق پر لگاوین **ایضاً** آرد جو برگ مکوے ایک ایک تولہ بارتنگ تخم
کاسنی چھ چھ ماشہ عرق گلاب مین پیکر تھوڑا سرکہ ملا کے لگاوین **ضماد** کہ خنازیر کو مفید ہے **ص** صبر
ونانخواہ دو دو ماشہ زراوند مدحرج فلفل سیاہ تخم میتھی ایک ایک ماشہ تخم السی تین ماشہ ضماد کرین
ایضاً خردل زبد البحر ریوند مقل بوزن مساوی لگاوین **ضماد** کہ خنازیر کو تحلیل کرے **ص** زراوند
کندش چھ چھ ماشہ اشق تین ماشہ شہد ایک تولہ **ضماد** دافع خناق کہ رذنگی ہویان اکھڑنے و بکھرنیسے ہوا ہو
ص مازو پوست انار بھوانس اقاقیا ساتھ لعاب اسبغول کے گردن و حلق پر لگاوین **فصل** ضمادات دافع
ذات الجنب و سوختہ و ذات الریہ و سوء تنفس مین **ضماد** کہ درد ذات الجنب و ذات الریہ کو ساکن کرتا ہے و مواد
کو تحلیل یا پختہ کرکے دفع کرتا ہے **ص** برگ بنفشہ تخم خطمی گل بابونہ چھ ماشہ آرد باقلا تخم السی
ایک ایک تولہ اصل السوس ڈیڑھ تولہ روغن گل ملا پہلو پر ضماد کرین **ضماد** کہ رگ سینہ کی پھٹنے کو مفید ہے
جسکے سبب سے تھوک مین خون نکلتا ہے **ص** پوست انار مازو گلنار گل ارمنی چھ چھ ماشہ آرد جو ڈیڑھ
تولہ **ایضاً** مسکن درد ذات الجنب **ص** آرد جو آرد باقلا آرد گندم ایک ایک تولہ برگ بنفشہ تخم خطمی
مغز تخم کدوے شیرین چھ چھ لعاب بہدانہ تین ماشہ کے ساتھ **ضماد** کہ تنگی دم کو مفید ہے **ص** آب
کدو یا آب خیار یا آب برگ اسبغول یا آب جو مین السی کا لعاب نکالکر کپڑا ترکرکے سینہ پر رکھین خواہ ان
چیزون کو سینہ پر لگاوین **ایضاً** مصطگی سنبل الطیب خیر و جراتیہ بوزن مساوی **فصل ۹۷**
ضمادات دافع امراض پستان مین **ضماد** کہ ورم پستان کو دفع کرتا ہے **ص** چوب میدہ پوست درخت
کچنال تخم میتھی پوست بیخ اڑنڈ گیرد بوزن مساوی ضماد کرین **ضماد** کہ شیر کو زیادہ کرتا ہے **ص** تخم بادروج
آرد باقلا مساوی **ضماد** کہ شیر غلیظ کو اصلاح دیتا ہے **ص** برگ بنفشہ تخم خطمی جو مقشر مساوی

ضماد کرین ضماد کہ ورم پستان کو جو بسبب کثرت شیر کی ہو دفع کرتا ہے ص آرد باقلا آرد عدس
مقشر آرد جو ایک ایک تولہ تخم کاہو گل سرخ گل ارمنی پانچ پانچ ماشہ روغن گل و سرکہ ملاکے ضماد کہ خون
منجمد کو اصلاح دیتا ہے ص کنجد سیاہ باقلان خشک گندم بوزن مساوی روغن گاؤ و شہد ملاکے ضماد
کرین ضماد کہ کوفتگی پستان کو دفع کرتا ہے ص مونگ و مویز مع دانہ بوزن مساوی پانی مین پیسکر ضماد
کرین ضماد کہ ڈھیلے پستان کو پختہ و شگفتہ کرتا ہے ص تخم کتان کنجد سیاہ بیخ سوسن سرگین بز
سرگین کبوتر مساوی قدرے روغن گل ملاکے ضماد کرین **فصل ۹۹ ضمادات دافع امراض معدہ**
وامعا و طحال و جگر مین ضماد کہ اورام سخت معدہ کو دفع کرتا ہے ص افسنتین سنبل الطیب
ایک ایک تولہ صبر زعفران تین تین ماشہ شیر گرم ضماد کرین ضماد کہ ورم کہنہ معدہ کو تحلیل کرتا ہے
ص تخم کرنب سنبل الطیب ایک ایک تولہ سعد کوفی مصطکی اذخر چھ چھ ماشہ اشق تین ماشہ نیم گرم ایضاً
تخم میتھی تخم السی تخم خطمی گل بابونہ سعد کوفی ایک ایک تولہ پھٹکری مصطکی چھ چھ ماشہ تھوڑا روغن گل ملاکے
ضماد کہ ورم طحال کو دفع کرتا ہے ص انجیر ولایتی سرکہ مین پیسکر شیر گرم لگادین ایضاً
خاکستر چوب انگور خاکستر تنک بز مساوی سرکہ مین ضماد کرین ضماد کہ نفخ و صلابت طحال کو دفع
کرتا ہے ص سداب پودینہ نو نو ماشہ بورہ ارمنی تین ماشہ سرکہ کہنہ ملاکے ضماد کہ ورم و سختی طحال
کو دفع کرتا ہے ص حلبہ بابونہ سنبل الطیب ایک ایک تولہ انجیر زرد پانچ عدد سرکہ مین پیکر ایضاً
مقل چھ ماشہ آرد باقلا کرسنہ ایک ایک تولہ تخم کتان سنبل اکلیل الملک نو نو ماشہ سرکہ مین پیکر
تھوڑا روغن بابونہ ملاکے لگادین ضماد دافع ورم کبد ص فوفل گل سرخ صندل سفید
چرائتہ چار چار ماشہ آرد جو ایک تولہ کافور تین ماشہ سرکہ مین ملاکے لگادین ضماد کہ ضعف جگر کو
مفید ہے ص حضض کی تخم کشنیز عود ہندی سماق چھ ماشہ مصطکی چار ماشہ زعفران دو ماشہ
قدرے روغن بابونہ ملاکے ضماد کہ ورم گرم جگر کو مفید ہے ص کافور مصطکی رومی سافج ہندی
تین تین ماشہ گل ارمنی گل بنفشہ سرخ صندل سفید کشنیز خشک چھ چھ ماشہ ضماد کہ ورم جگر کو
مفید ہے ص سنبل الطیب اسارون سلیخہ پانچ پانچ ماشہ زعفران دو ماشہ روغن بابونہ ملاکے لگادین
ضماد کہ اسہال کو بند کرتا ہے ص برگ مورد برگ انار برگ کنار گل ارمنی مساوی پیٹ پر ضماد کرین
ایضاً آملہ کشنیز خشک بیخ نیلوفر گیرو بوزن مساوی ضماد کرین ایضاً حضض کی پوست انار شیرین

اقاقیا گل سپیاری گل پستہ گلنار ما وبوزن مساوی ضماد کرین **ضماد** واسطے دفع اسہال اطفال کے
مفید ہے **ص** زرورد سماق کشنیز خشک تین تین ماشہ پوست انار پانچ ماشہ ضماد کرین **فصل ۱۰۰**
ضمادات دافع امراض مقعد مین **ضماد** کہ ورم مقعد کو دفع کرتا ہے **ص** عدس مقشر پوست انار جفت بلوط
قدرسے روغن گل ملاکے ضماد کرین **ایضاً** واسطے خروج ورم مقعد کے مفید ہے **ص** برگ بھانگ ایک تولہ
برگ بنفشہ چار ماشہ ضماد کرین **ایضاً** اقاقیا ربسوت دم الاخوین مساوی الوزن **ضماد** کہ درد و ورم بواسیر
ریحی کو مفید ہے **ص** تخم گندنا تخم السی ومقل ارزق بوزن مساوی تھوڑا روغن گاؤ ملاکر لگاوین **ایضاً**
مغز ساق گاو مغز تخم آلو زردہ تخم مرغ روغن گاو جسمین پیاز کا داغ ہو وسے ملاکے ضماد کرین **ایضاً**
پیاز روغن گاؤ مین بریان ضماد کرین **ایضا** اقاقیا دم الاخوین کشتہ ارزیز تین تین ماشہ مقل چھ ماشہ
افیون ایک ماشہ قدرسے روغن گل ملاکے **ایضاً** مغز تخم سیب مغز تخم بکائن ربسوت بوزن مساوی
ایضاً مغز تخم کدوے شیرین مغز تخم آلو شیر گاؤ مین پیکر ضماد کرین **فصل ۱۰۱** ضمادات دافع
امراض گردہ ومثانہ مین **ضماد** کہ ورم گردہ کو دفع کرتا ہے **ص** گل بنفشہ برگ کشنیز تازہ برگ خرفہ چھ چھ ماشہ
مغز بادام شیرین پانچ دانہ عرق گلاب مین پیکر لگاوین **ضماد** کہ ورم سخت گردہ کو تحلیل کرتا ہے **ص** اشق
مقل مصطگی رومی تین تین ماشہ پانی مین گھولکر تخم خطمی تخم خبازی تخم سیب گل بابونہ تخم کتان میتھی پانچ
پانچ سفوف کرکے ملاکے ضماد **ضماد** محلل ورم گردہ **ص** آرد گندم برگ شبت گل بابونہ اصل السوس
چھ ماشہ شہد ڈیڑھ شیر گاؤ مین پکاکر لگاوین **ضماد** کہ خون منجمد مثانہ کو اور بول سے دفع کرتا ہے
ص تخم کرفس نانخواہ ساٹھ ماشہ برگ حوالنسہ اکلیل الملک گل بابونہ پانچ پانچ ماشہ آرد جو آرد
نخود سیاہ ایک ایک تولہ برگ کرنب مین پیکر **ضماد** کہ بستگی بول کو جو بسبب انجماد ریم کے مثانہ مین ہو
مفید ہے **ص** برگ چقندر تخم میتھی گل بابونہ اکلیل الملک آرد باقلا آرد نخود پیاز بریان بوزن مساوی
تھوڑا انجبار کبوتر روغن سرشف ملاکے ضماد کرین **ضماد** دافع بول الدم **ص** اقاقیا صندلین سماق کشنیز
خشک بوزن مساوی **ص** تخم خرفہ گل سرخ گلنار چھ چھ ماشہ مازو صمغ عربی سماق تین تین ماشہ
ضماد دافع بول الدم کہ بسبب جراحت کے ہووے **ص** گل ارمنی صبر حضض اقاقیا مساوی بعرق گلاب و
قدرسے سرکہ **ضماد** کہ سنگ مثانہ وسنگ گردہ کو توڑتا دفع کرتا ہے **ص** برگ حنا پرسیاوشان برگ تلسی برگ
پودینہ برگ سویا آب باریان **ایضاً** بیضہ سنگ پشت تخم هلیون سنگ جراحت پیکر روغن

عقرب ملاکے **ایضاً** عقرب سوختہ تجزابیدو مبتدا سنگ پشت آلو بالو گل سرخ بوزن مساوی ساتھ
آب سیب سے کرے **ضماد** ناشی ورم مثانہ **ص** تخم سواگل بابونہ تخم خطمی مساوی **ضماد** کہ ورم گردہ کو دفع کرتا ہے
ص خستہ خرما تخم خطمی بوزن مساوی سرکہ مین **ایضاً** آرد باقلا سوز زیرہ سیاہ نو نو ماشہ خاکستر تخم خرما
تخم خطمی تین تین ماشہ **فصل ۱۰۲** ضمادات نافع امراض خصیہ وقضیب مین **ضماد** کہ ورم قضیب کو
دفع کرتا ہے **ص** تخم سبزی او آرد نخود باقلا نو نو ماشہ مویز منقے پندرہ عدد روغن سرشف و چربی مرغ بقدر
ضماد نافع ختن **ص** سعد کوفی بورہ ارمنی زیرہ سیاہ تخم حنظل صبر دو دو ماشہ آرد جو پشک گوسفند
کہل رمنی چار چار ماشہ سرکہ خالص ملاکے **ضماد** دافع فتق **ص** جرو بخی پوست انار مازو گلنار کندر تین تین ماشہ
آرد باقلا ایک تولہ شراب کہنہ مین پیکر **ایضاً** سعد کوفی صمغ مرز نجوش مازو و اقاقیا کندر مساوی شراب کہنہ مین پیکر
ضماد کہ چہپید کی قضیب کو دفع کرے **ص** مروس ماشہ قسط تلخ ریوند چینی افیون تین تین ماشہ
مصطگی سنبل پانچ پانچ ماشہ زعفران ایک ماشہ شراب انگوری مین پیس کر تھوڑا روغن گل ملاکے
ضماد کہ تنگی قضیب کو دفع کرے **ص** مثاث صبر مرکی اقاقیا مساوی الوزن باریک کرکے
سفید و تخم مرغ مین ملاکے **ضماد** کر بعد رفع اعوجاج کی قضیب کو مستحکم کرتا ہے **ص** عفص کی
فاقیا گلنار مازو بریان تخم پوست انار شیرین بوزن مساوی ساتھ لعاب اسپغول کے **ایضاً** پوست
انار ترش سوان کلبی بریان گل مختوم مساوی ہو اگر بعد رفع اعوجاج کے خلش پیکم کی اندر احلیل مین ہووے
روغن گل ٹپکاوے **فصل ۱۰۳** ضمادات نافع امراض رحم مین **ضماد** دافع درد رحم **ص** زعفران افیون تربلیج
دو دو ماشہ تخم خطمی تخم السی پانچ پانچ ماشہ زردہ تخم مرغ برشت یک عدد **ضماد** کہ سیلان خون حیض کو جو بسبب
کشادگی دہن رگون کی ہو دفع کرتا ہے **ص** گلنار جفت بلوط برگ مغیلان برگ کنار تخم خرما بوزن
مساوی **ایضاً** عدس مقشر پوست انار ترش پارہ مازو تخم خرما چار چار ماشہ سب تک چھ ماشہ **ضماد**
کہ جاری ہوے خون حیض زنان حاملہ کو مسدود کرتا ہے **ص** گل ارمنی مازو پوست انار ترش گلنار مساوی سرکہ خالص
ملاکے **ضماد** کہ اختناق زحم کو دفع کرتا ہے **ص** مصطگی رومی سنبل الطیب چھ چھ ماشہ اکلیل الملک سلیخہ شونیز پودینہ
کوہی تخم سیب نو نو ماشہ روغن بابونہ ملاکے عانہ سے تا ناف و کمر تا انثیان ضماد کیا کرین **ضماد** کہ جنین مردہ کو خارج کرتا ہے **ص**
تخم حنظل برگ سداب قسط تلخ بوزن مساوی ساتھ زہرہ گاو خواہ شہد کی زہار و ناف پر ضماد کرین **ضماد** کہ تولد جنین کو آسان کرے
ص تخم السی ایک تولہ میں کر شہد ایک تولہ روغن کنجد سیاہ ملاکے شیر گرم زہار و ناف پر ضماد کرین

فصل ۴۔ اضمادات دافع تہیج واورام و دنبل ظاہر جسم مین **ضماد** کہ ابتدا سے اورام ذین مواد کو بازگشت کرتا ہے **ص** صندل سرخ گیرو رسوت مساوی ساتھ آب کشنیز یا آب عنب الثعلب سے کے **ایضاً** گل سرخ عدس مقشر گلنار پوست انار آرد جو مساوی الوزن قدرے روغن گل ملا کے **ضماد** محلل ورم **ص** گل خطمی گل بنفشہ آرد عدس مساوی قدرے سرکہ تھا اعرابے کے **ایضاً** گل خطمی گل بنفشہ پانچ پانچ ماشہ کشنیز خشک گل بابونہ اکلیل الملک سات سات چھ ماشہ **ایضاً** تخم آرد جو چھ ماشہ ثلیہ تولہ روغن سرشف مین گرم آخت کیمونیہ ایک تولہ انجیر زرد دو عدد پسکر ملاوین **ایضاً** گل بابونہ اکلیل الملک تخم السی تخم میتھی آرد جو مساوی تھوڑا روغن گل ملا کے **ضماد** کرا اورام کو پکاتا ہے اور توڑتا ہے **ص** نیلہ تھوتھا تین ماشہ تخم بالم تخم ہلدی رال سفید چھ ماشہ گل قند ایک ایک تولہ **ایضاً** دنبل کو تحلیل کرتا ہے خواہ پکا کر توڑ دیتا ہے **ص** آرد مونگ آرد لوبیا آرد مسور گیرو ہموزن سرکہ و پانی مین خمیر کرکے نیم گرم لگاوین **فصل ۵۔** اضمادات دافع ضربہ وسقطہ مین **ضماد** کہ درم و درد ضربہ وسقطہ کو دفع کرتا ہے **ص** چوب میدہ آنبہ ہلدی تخم بالم صابون خشت کہنہ ہموزن مساوی روغن کنجد سیاہ ملا کے نیم گرم ضماد کرین **ایضاً** مناشث گل ارمنی تخم خطمی ماش چھہ ایک ایک تولہ روچونہ شبت کندر چھ چھ ماشہ **ضماد** کہ ضربہ وسقطہ و نیلگی کو دفع کرتا ہے **ص** گل ارمنی چھ ماشہ برگ جھاؤ برگ گلاب برگ گلنار نو نو ماشہ **ایضاً** آرد جو برگ تازہ مکوے گل ارمنی ایک ایک تولہ کھلی سرسون کی دو تولہ **ایضاً** گل ارمنی کنجد سیاہ آنبہ ہلدی تخم بالم مساوی الوزن تھوڑا سے روغن السی ملا کے **ضماد** کہ آثار ضربہ وسقطہ کی سیاہی کو دفع کرتا ہے **ص** آرد منز آرد نخود چھلا تخم السی نو نو ماشہ ماشہ شکر سرخ چھ ماشہ مرچ سیاہ تین ماشہ قدرے سرکہ ملا کے **فصل ۶۔** اضمادات متفرقہ مین **ضماد** خون تر جو بیٹھنے برآمدگی ناف جسکو بوند رکھتے ہین دفع کرتا ہے **ص** آرد باقلا پوست انار ترش ایک ایک تولہ پانی مین پیس کر پوست تخم بیضہ مرغ ایک تولہ سفوف کرکے ملا کے ضماد کرین **ضماد** کہ سرطان کو دفع کرتا ہے **ص** آرد عدس پوست انار گیرو قند سیاہ کہنہ مساوی الوزن گرداگرد سرطان کے لگاوین اور اُسکے اوپر کوئی دوا نہ لگاوین اسی تدبیر سے تحلیل ہوجاتا ہے خواہ پختہ ہوکر خود بخود ٹوٹ کر آرام ہوجاتا ہے **ضماد** کہ بدن کو خوش رنگ کرتا ہے **ص** آرد باقلا آرد نخود چھلا چھریلہ مغز بادام مقشر تخم خربزہ تخم خیارین کف دریا مساوی شیر گاؤ تازہ مین پیس کر ضماد کرین اور ایک پہر کے بعد دھووین **ضماد** کہ کانٹا وغیرہ جو بدن مین چبھ جاوے نکالے **ص** بیخ سنے زراوند مدحرج ہم وزن پیس کر ملاکے ضماد کرین **ضماد** کہ قبل ورم کرنے نشر سانپ کے کاٹنے کا زہر جذب کرلیتا ہے **ص** اصل پیاز عنصل حب الغار آرد منتر مساوی مشہد آب مین پیس کر **ایضاً** گنجشک جوزہ مرغ

حنا کی زندہ بیہا کر باندہ دیوین **ایضاً** گوشت انٹی و گوشت سیدھک برابر پیسکر لگاوین **ضماد** کہ تہوڑی کا کمر کر دیتا ہے **ص** بہی چونہ سفید و ریچال کنجشک صابون مساوی ضماد کیا کرین ہرگاہ تہوڑی دفع ہوجاوے روغن کاو لگا کر برگ زرم پیپل کر باندہین گائیندہ کو برا مر نوسے **ایضاً** پہوڑی پہنسی لگاکے صابون سجی و چونہ و نوسادر تنگرف وسادہ و پیکر روغن کنجد ملاکے لگاوین جیسب سب مواد دفع ہوجانے اندمال زخم کی تدبیر کرین **ایضاً** افیون ہم الفار نیلہ تہوتہا نبی دودھ حبیر مساوی **ایضاً** کہ نہایت مفید ہے **ص** توک نیلہ تہوتہ بہی نوسادر روغن کنجد سیاہ ملاکے **ضماد** حنظل کہ اورام گرم زرد و مفاصل و کنج ران و تعضیب فرج و تمام اعضا کو مجرب ہے **ص** حنظل قلم و پوست کو کنار سفوف کرکے مساوی پکاوین وتہوڑا روغن گل ملاکے لگاوین

باب ۱۷ - حرف الطاء المہملہ

طلاء دستور طلا کا مثل ضماد کے ہے مگر اوس سے رقیق لگایا جاتا ہے **فصل ۷ ۱۰** طلا ہاے دافع امراض سر طلا کہ درد شقیقہ بارد کو دفع کرتا ہے **ص** خردل ایک جز موبز دو جز سرکہ مین پیس کر لگاوین **ایضاً** زنجبیل دو ماشہ برگ حناے تازہ ایک تولہ پانی مین پیس کر **ایضاً** زعفران ایک ماشہ مغز بادام شیرین دو عدد برگ مرزنجوش تازہ مین پیس کر **طلا** دافع شقیقہ حار **ص** صندل سفید گل نیلوفر ایک تولہ کافور دو ماشہ **ایضاً** گل منڈی دوب تازہ کشنیز بوزن مساوی پانی مین پیس کر **طلا** گل سرخ تخم کاہو تین تین ماشہ افیون چار ماشہ سرخ زعفران دو سرخ عرق گلاب مین گہسکر تہوڑا روغن ملاکے **طلا** دافع صداع مزمن بارد **ص** گندہک آملہ سار ایک جز بورہ ارمنی دو جز پانی مین پیس کر لگاوین **ایضاً** صندل سفید ایک تولہ قرنفل پانچ عدد **ایضاً** نانخواہ اجمودہ تخم سویا مساوی الوزن **طلا** کہ ہر قسم کے درد کو بوجہ تخدیر کے مفید ہے **ص** پوست خشخاش بذر البنج ایک ایک تولہ افیون دو ماشہ پانی مین گہسکر **طلا** کہ آشوب چشم کو مفید ہے **ص** لودہ پٹہانی رسوت پہٹکری بریان پوست ہلیلہ زرد تین تین ماشہ افیون ایک ماشہ پانی مین گہسکر نیمگرم لگاوین **طلا** موسوم بہ گلگرا کہ آشوب چشم اطفال کو دفع کرتا ہے **ص** پہٹکری بریان رسوت چار چار ماشہ کتہہ سفید افیون ایک ایک ماشہ باریک کرکے عرق لیمون کاغذی ڈالکر آہستہ پہر دستہ آہنی سے ظرف آہنی مین رگڑکے استعمال کرین **طلا** کہ ورم گوش و دنبالہ گوش کو دفع کرتا ہے **ص** صندل سرخ ایلوا صبر بوزن مساوی عرق گلاب مین گہسکر لگایا کرین **طلا** کہ تبورمنی کو اندر خواہ باہر ہو دفع کرتا ہے

ص گل ارمنی دو ماشہ کافور زعفران ایک ایک ماشہ روغن گل مین گھسکر **ایضاً** مردار سنگ سرکہ
مین گھسکر لگاوین **طلا** سعفہ سیر یعنی گنجہ کو دفع کرتا ہے **ص** کیلہ سہاگا خام ہلدی کلچی بوزن مساوی روغن
سرسون مین کھرل کرکے **ایضاً** نیلا تھوتھہ بریان مرچ سیاہ چھ چھ ماشہ مسور سوختہ تنور آلہ پوست انار
پوست خشخاش کیلا بوزن مساوی سفوف کرکے روغن سرسون ملاکے **ایضاً** سفال سوختہ تنور ایکتولہ
نمک چھ ماشہ سرکہ مین گھس کر **ایضاً** مردار سنگ پوست انار ترش مازو بوزن مساوی سرکہ مین پیسکر **ایضاً**
صابون عرق گلاب مین گھولکر **طلا** کہ سعفہ الطفل کو دفع کرتا ہے **ص** مغز بادام سوختہ برگ حنا خشک
کیلا ایک ایک تولہ مردار سنگ چھ ماشہ توتیا مرچ سیاہ ایک ایک ماشہ سفوف کرکے سرکہ مین گھول کر تھوڑا
روغن گل ملاکے لگایا کرین **ایضاً** کہ سبوسہ سر کو دفع کرتا ہے **ص** بادام تلخ کو سیسارہ برگ کنجد
خواہ سرکہ مین گھس کر **ایضاً** آرد میتھی آرد نخود سرکہ مین گھولکر **طلا** کہ کلف چہرہ یعنی جھائین کو دفع کرتا ہے
ص گل سرخ آرد عدس مویز مساوی سرکہ مین گھس کر **ایضاً** صبر استخوان کہنہ جانور کندر چھ چھ ماشہ
سداب تین ماشہ سرکہ مین پیس کر **ایضاً** کہ نہایت مجرب ہے **ص** لیمون کاغذی مین سفوف ہلدی کا بھرکر
ایک ہفتہ رکھکر بیخ تازہ سرکندہ کی ساتھ جب سیٹھ بھی گئے مین پیسکر رات کو لگاوین صبح کو دھو دین **ایضاً**
چھریلہ آب خربزہ مین تین بار تقیہ دیا ہو دو تولہ پوست عدس پوست سرکندہ چھ چھ ماشہ پانی مین پیسکر
لگاوین **طلا** کہ ثبور چہرہ یعنی مہاسے کو دفع کرے و رنگ کو صاف کرے **ص** جو مقشر آدھ پاؤ سرکہ دو آثار
مین جوش کرکے خشک کر رکھین تھوڑا جو مذکور و تھوڑی ہلدی باہم پیسکر طلا کیا کرین **ایضاً** برگ
سوسن برگ سیب پوست درخت سرس قدرے قدرے باہم گھس کر طلا کرین **فصل - ۱۰ - اطلیہ**
نافع امراض ثبور و بدن مین **طلا** کہ قے کو بند کرتا ہے **ص** برگ کنار برگ انار سماق مساوی پانی مین پیسکر
معدے پر لگاوین **ایضاً** اقاقیا سعد مازو گل سرخ آملہ صندل سفید مساوی **ایضاً** گلنار گل سرخ
صندل سفید برگ گندنا مساوی **ایضاً** پوست بیرون پستہ زرد ورد صندل سفید چھ چھ ماشہ مصطگی تین
ماشہ عرق گلاب مین گھسکر **طلا** سریع الاثر کہ پستان نرم و غلیظہ کو سخت کرتا ہے **ص** برگ
و پھل و پھل خام و پوست درخت انار جملہ مساوی سفوف کرکے ایک شبانہ روز پانی مین ترکرکے جوش دین
جب سوم حصہ باقی رہے روغن تلخ ڈال کر جوش کرین جب پانی جل جاوے روغن
صاف کرکے خواہ شیشی کے ظرف مین رکھین و طلا کرین واگر شیشے یا جستے کے ظرف مین

دستہ آہنی سے بردقت لگانیکے خوب گھس لیا کرین زیادہ قوی الاثر ہوجاتا ہے **طلا** کہ سرطان کو تحلیل و دفع کرتا ہے **ص** سنگ بیشم کرن جس سے زنگ آہن دفع کرتے ہین وسیسہ ہم وزن آب کشنیز یا آب برگ مکوے مین گھسکر لگایا کرین **ایضاً** سیسے کو آب برگ مکوے مین گھسکر اوس مین تھوڑا صبر و توتیا ملاکے لگاوین **طلا** اگند دبغل کو دفع کرتا ہے **ص** کافور ایک تولہ گھریا چاندی کی قرنفل پھٹکری چار چار ماشہ سفوف کرکے عرق گلاب مین گھولکر لگاوین **ایضاً** مردار سنگ عرق گلاب مین گھول رکھین و لگایا کرین **ایضاً** توتیا ایک جز کافور تین جز عرق گلاب مین گھسکر لگایا کرین **فصل ۱۰۹**

اطلیہ دافع امراض خصیہ و قضیب و بن ران **طلا** کہ ورم خصیہ کو دفع کرتا ہے **ص** گل ارمنی رسوت ایک ایک تولہ زنجبیل چار ماشہ آب برگ تازہ مکوے خواہ آب کشنیز مین پیسکر **ایضاً** کاکنج پوست خشخاش آرد جو عدس مساوی الوزن ساتھ زردہ تخم مرغ و روغن گل کے طلا کرین **ایضاً** گل بابونہ تخم سویا نخود ایک ایک تولہ برگ تنباکو خشک چھ ماشہ پانی مین پیسکر قدرے روغن گل ملاکے نیم گرم لگاوین **طلا** کہ فربہی خصیہ کو زائل کرتا ہے **ص** سنگ گوزن و سنگ چکی کہنہ مساوی الوزن آب کشنیز تازہ یا آب برگ مکوی تازہ مین گھس کر لگایا کرین **طلا** کہ حارش خصیہ و قضیب و عانہ کو دفع کرتا ہے **ص** صبر نوسادر نشاستہ گندم گل سرخ صندلین مساوی عرق گلاب خواہ پانی مین گھس کر تھوڑا سرکہ ملاکے لگایا کرین **طلا** واسطے کجی قضیب و سستی اعصاب اسکی کے مفید ہے **ص** افیون تین ماشہ جائفل عاقرقرحا دارچینی پانچ پانچ ماشہ پیاز نرگس ایک تولہ پوست بیخ کنیر سفید ڈیڑھ تولہ دو پہر تک شراب مین کھرل کرکے لگاوین خواہ شیاف بنا رکھین وقت حاجت کے شراب مین گھس کر لگاوین **طلا** کہ لاغری بیخ قضیب کو کہ بسبب جلق مارنے کے ہوئے دفع کرتا ہے **ص** جائفل جاوتری چھڑیلہ چرک گوشت آدمی چھ چھ ماشہ خون خصیۂ خر چار تولہ شراب دوآتشہ مین اسقدر کھرل کرین کہ پاؤ سیر شراب صرف ہوکر قابل طلا کے ہوجاوے پس ازان استعمال کرین **طلا** دافع مضرت جلق مارنیکا **ص** شحم مینڈے مغز کدوے تلخ دو دو تولہ گنگچی سفید عاقرقرحا چھ چھ ماشہ بیخ بل بیرا مور تین تین ماشہ تین روز تک روغن گاؤ مین کھرل کرکے طلا کرین و برگ تنبول سے باندھین **طلا** نافع جلق زدہ وانکار رفتہ **ص** حبال گوٹہ سرگین خر مین جوش کیا ہوا اور گنگچی سفید مقشر کچلہ عاقرقرحا پوست بیخ کنیر سفید دو دو تولہ شیر گاؤ مین اسقدر کھرل کرین کہ دو سیر دودھ صرف ہوجاوے زان بعد

بطور چوہے کے تھنیپین وحشفہ چھوڑ کر طلا کرکے برگ پان سے باندھا کرین گا سپہ خراش کرتا ہی ایضاً
پوست بیخ کنیر سفید و سرخ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ جائفل کلان ایک عدد افیون نو ماشہ سب کو سفوف کرکے
چربی گوہ کلان کی دو تولہ ملا کے ایک روز کھرل کرین زان بعد آب برگ تازہ دھتورہ ملا کے کھرل
کرکے گولی بنا رکھین بوقت حاجت شراب دو آتشہ مین گھسکر حشفہ چھوڑ کر طلا کرکے و برگ پان سے
باندھا کرین **طلا** مؤلفہ حکیم شیر علی والد راقم کہ عنین وازکار رفتہ کو مفید ہے و مجرب ہے **صں** پوست بیخ کنیر
سفید گنگچی سفید آدھ پاؤ کوٹ تلخ جمال گوٹہ دو تولہ سفوف کرکے پندرہ سیر شیر گاؤمیش مین خوب ملا کے پکا کر
دہی جما کر صبح کو چار سیر پانی ڈالکر مسکہ نکالین و دہی کو مدفون کردین کہ سم قاتل ہو جاتا ہے و مسکہ کو گرم
کر رکھین قضیب پر طلا کرکے پان سے باندھین و بوزن ایک رتی پان کے ساتھ کھایا کرین باستعمال دو
ہفتہ صحت ہوتی ہے **طلا** کہ ورم بن ران کو دفع کرتا ہے **صں** صندل سرخ پھول گلاب تخم حیتا رسوت
سپیاری چھ چھ ماشہ زعفران دو ماشہ آب کشنیز تازہ یا برگ کوے تازہ سے پیسکر طلا کرین **ایضاً** صندل
سرخ گل ارمنی رسوت صبر اقاقیا نو نو ماشہ افیون ایک ماشہ زعفران چار سرخ آب برگ تازہ مکوے
یا کاسنی مین پیسکر **طلا** کہ آتشک کی قرحہ و زخم و بثور کو دفع کردیتا ہے **صں** ہرتال سیماب تین تین ماشہ
بزرالبنج ایک تولہ روغن گاؤ دو تولہ پھول کے برتن مین دستہ نیم سے کھرل کرکے لگایا کرین **فصل ۱۱۰**

طلاہا سے دافع امراض مقعد **طلا** کہ تسکین درد بواسیر مین مجرب و مفید ہے **صں** آب برگ تازہ کپاس تخم
نرمہ مین آنبہ ہلدی گھسکر طلا کرین و خشک ہونے پر دوبارہ سہ بارہ طلا کرین **طلا** کہ بواسیر و نواصیر
کو مجرب ہے **صں** خراطین کو خون خر مین پیسکر خشک کر رکھین بوقت حاجت آب جوشاندہ کچھا بیدن
مین گھسکر لگایا کرین **ایضاً** ڈھپ بیگن کی اور بادام تلخ مساوی پیس روغن گل ملا کے **ایضاً**
ڈکری تھیضے کی ہڈی عرق گلاب مین گھس کر طلا کرین **ایضاً** مغز تخم بکائن مغز تخم نیب رسوت پانین
گھسکر **ایضاً** مغز تخم آکو مغز کدوے شیرین شیر زمین گھسکر لگاوین **فصل ۱۱۱** طلاہا سے دافع

امراض اطراف و مفاصل **طلا** کہ ورم دست و پا کو کہ بیماری ہاے دراز مین پیدا ہو جاتا ہے دفع کرتا ہے
صں اقاقیا شیاف مامیثا مرکی سعد کوفی زعفران عفص گل ارمنی مساوی سرکہ و آب برگ
تازہ مکوے مین پیسکر طلا کرین **ایضاً** لفت دریائی سنگ بورہ ارمنی عود خام زرنباد صبر مساوی
سرکہ و عرق گلاب مین پیسکر **ایضاً** گل ارمنی برگ مکوے تازہ زنجبیل مساوی الوزن پیس کر تھوڑا

سرکہ و روغن گل ملاکے **طلا** کہ چھاجن یعنی تشقق اطراف کو دفع کرتا ہے **ص** صابن ولایتی گلاب مین
لگاوین **ایضاً** سیماب و نانخواہ کہنہ سرخ ایک ایک تولہ روغن گاؤ چھ تولہ ظرف مسی مین دستہ سے خوب
سب سے رگڑ کے لگایا کرین **ایضاً** سرس دو تولہ تھوڑا پانی ڈال کر آگ پر پگھلا کے سفوف ہرتال و
صبر چھ چھ ماشہ مغز تخم تربوز ایک تولہ ملاکے مثل مرہم کے لگایا کرین **طلا** کہ ایڑی کے پھٹنے و درد کو دفع
کرتا ہے **ص** حنظل کلان ایک عدد سورنجان تلخ ایک تولہ برگ حناے تازہ نو ماشہ پانی مین پیسکر
تھوڑا روغن تلخ ملاکے شیر گرم لگاکے باندھین **طلا** کہ سختی اطراف و مفاصل کو دفع کرتا ہے **ص**
چربی بط چربی مرغ مغز ساق گوسفند خواہ گاؤ ایک ایک تولہ روغن چنبیلی دو تولہ کھرل کرکے **ایضاً**
مکھن تازہ شیر گوسفند مین نمک لاہوری سفوف کرکے ملاوین و لگایا کرین **ایضاً** کہ پوست ناخن اکھڑنے
کو دفع کرتا ہے **ص** مصطگی چھ ماشہ نمک سنگ ایک ماشہ روغن چنبیلی مین گھول کر لگایا کرین **فصل ۱۱۲**
اطلیہ دافع جذام و برص و بہق و حکہ و قوبا و دیگر امراض جلدیہ مین **طلا** کہ جذام کو دفع کرتا ہے **ص** سیماب
بچھناگ تین تین ماشہ تخم دھتورہ سوختہ دو تولہ مرچ سیاہ ایک تولہ شیرۂ برگ آک مین کھرل کرکے طلا
کیا کرین **ایضاً** عاقرقرحا موز پودینہ مساوی الوزن سرکہ کہنہ مین پیس کر **ایضاً** مر و صبر مساوی
آب پودینہ تازہ حل کرکے طلا کیا کرین **طلا** کہ چند روز لگانے سے برص کو دفع کرتا ہے **ص** شیطرج عاقرقرحا
عفص خردل شونیز بریان بوزن مساوی خون بز مین گولی بنا رکھین و خون تازہ بز خواہ آب شور مین گھس کر
طلا کیا کرین **ص** تخم ترب کندش مغز بادام تلخ شیطرج ہرتال اسبند کوٹ سیاہ پوست
اخروٹ بوزن مساوی سفوف باریک کرکے شراب تیز مین حل کرکے **ایضاً** ذراریح عسل بلادر تخم
ترب شیطرج نیپال کبوتر مساوی سرکہ مین حل کرکے طلا کرین قرحہ کرکے مواد ناقص نکال کر صحت
دیتا ہے **ایضاً** خردل شونیز بورہ ارمنی گوگرد بیخ کتیر مساوی سرکہ خالص مین پیسکر **ایضاً** پوست
بیخ انجیر جنگلی آملہ دو دو تولہ بکچی ایک تولہ جوشاندہ گل ڈھاک مع سرخی و سیاہی تین گولی بنا رکھین و
طلا کیا کرین **ایضاً** کہ برص و چھاجن کو دفع کرتا ہے **ص** تخم السی تخم تیزک خردل سرکہ مین پیسکر
طلا کیا کرین **ایضاً** چروبخی آرد نخود سرکہ کے ساتھ **ایضاً** دردی شراب کا سرکہ و گندھک ملاکے
ایضاً بیخ حماض سرکہ مین پیس کر **طلا** دافع برص **ص** ہرتال گندھک پھٹکری مساوی سفوف
کرکے سرکہ و شہد ملاکے **ایضاً** مغز بادام تلخ بھنواس تخم طرب تخم لٹ جیرہ تخم کرتب تخم ترہ تیزک

چنا ور بوزن مساوی سرکہ مین گھسکر **ایضاً** پوست چناور بیج سرکندہ آب لیمون مین گھسکر لگا دین اگر
قرحہ ہو جاوے روغن نیب لگایا کرین کہ قرحہ دفع ہوکے جلد صحیح نکلیگی **طلا** کہ بہق یعنے سہوان کو دفع کرتا ہے
ص شیطرج تخم ترب گندس خردل مساوی سرکہ مین پیسکر لگایا کرین **طلا** کہ داغ اکوتہ مین مجرب ہے
ص سپاری یعنے چھالیہ و بھلاتوان چار چار عدد استخوان کہنہ سر آدمی ڈیڑھ تولہ سب کو گدہے
کی لید مین جلا کر کوئلہ کرین و علیحدہ علیحدہ سرمہ سا کرکے کتھا چھ ماشہ تیلہ تھوتھا ایک ماشہ سرمہ سا کرکے
آدھ پاؤ روغن گاؤ مین مخلوط کرکے استعمال کرین **ایضاً** گچلہ سوختہ ایک تولہ پھٹکری نیلا تھوتھا کتھا
چھ چھ ماشہ روغن گاؤ ایک چھٹانک مین مثل مرہم کے بنا کر لگایا کرین **ایضاً** تخم بکچی چھ تولہ نیم کوفتہ کرکے آدھ
پاؤ شیر گاؤ کا تصفیہ دیوین و پوست درخت کپاس و انار ترش خام ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ جملہ پیس کر گولی بنا رکھین
ساتھ آب تازہ برگ مکوے کے طلا کیا کرین **ایضاً** سپاری ہلدی بکچی مسور پوست کو کنار چھلہ
سوختہ ایک ایک تولہ رال سفید سہاگہ بریان کتھہ پپڑیا چھ چھ ماشہ مرچ سیاہ تین ماشہ سب کو سفوف
باریک کرکے روغن سرشف مین مخلوط کرکے لگایا کرین اور چار روز ڈھاک کا پتہ سینک کر باندھین پھر کھلا
رکھین **طلا** کہ خارش خشک و تر کو دفع کرتا ہے **ص** گندھک سیماب نیلا تھوتھہ ہرتال بکچی بوزن
مساوی دو چندان روغن تلخ مین کھرل کرکے طلا کرین **ایضاً** سیماب گھر یا چاندی گندھک برگ
کنیر سوختہ نکچھکنی مردار سنگ کمیلا زرد چوبہ نیلا تھوتھہ ایک ایک تولہ کتھا سفید نو ماشہ برگ حنا تازہ دو تولہ روغن
سرشف مین کھرل کرکے لگاوین **ایضاً** شتہ سیسہ تین تولہ گندھک دو تولہ ہرتال و سیماب
ایک ایک تولہ سرکہ مین کھرل کرکے لگایا کرین **طلا** کہ خارش عضو خاص کی دنشا شاہے آبلہ کو دفع کرتا ہے
ص سیماب تین ماشہ مغز بادام تلخ چھ ماشہ تخم خربزہ غیر مقشر نو ماشہ سرکہ مین گھسکر رات کو طلا کرین و
صبح کو دھووین **طلا** کہ داد کو دفع کرتا ہے **ص** تخم پنواڑ آملہ لک خام زیرہ سیاہ مساوی الوزن
سفوف کرکے پانی مین گھسکر بعد کھجلانے داد کے طلا کرین **طلا** کہ دفع داد مین مجرب ہے
ص تخم پنوار نوسادر معدنی کتھہ سفید زرد چوب گل چونہ کی مینوان گندھک بوزن مساوی عرق
لیمون کاغذی مین گولیان بنا رکھین بوقت حاجت آب لیمون خواہ پانی مین گھسکر لگایا کرین **فصل ۱۳**

اطلاہے مقوی باہ و تغضیب و ممسک و منزل و مانند **طلا** کہ تقویت باہ و گردہ کی کرتا ہے **ص**
صندل سفید آدھ سیر برادہ صندل سفید پاؤ سیر لوبان سفید آدھ پاؤ قرنفل دو تولہ برسم معروف

چوہ کھنپچین و مقام گردہ و قضیب پر لگایا کرین طلا کہ تقویت باہ کی کرتا ہے **ص** شنگرف ہرتال طبقی سیماب
کیلہ عقرقرحا پیاز نرگس دارچینی بوزن مساوی زہرۂ گاؤمین کھرل طلا کرین **طلا** کہ سستی قضیب کو
دفع کرتا ہے **ص** پپرا مور کوٹ تلخ اسگندھ ناگوری بوزن مساوی سرمہ سا کرکے مسکہ مین ملا کر لگایا کرین
طلا کہ قوت و فربہی قضیب کرتا ہے **ص** اسپند مغز تخم ارنڈ خردل بوزن مساوی روغن چنبیلی مین کھرل
کرکے **طلا** کہ قضیب کی فربہی و درازی کرتا ہے **ص** کثائی کلان کی بیل پختہ سرشف اسپند کوٹ تلخ
اسگندھ مساوی الوزن پانی مین پیسکر چند بار طلا کرین و باندھین **طلا** کہ باہ و امساک کو قوت
دیتا ہے **ص** پوست بیخ آک دو تولہ کچلہ ایک تولہ پوست بیخ کنیر سفید چار تولہ رس کپور چھ ماشہ سب کو
زہرۂ گاؤمین گھسکر شیاف بنا رکھین بوقت حاجت پوست خشخاش کے پانی مین گھس کر لگاوین **طلا** کہ
لذت جماع کی زیادہ کرتا ہے **ص** عقرقرحا سہاگہ خام کافور مساوی سرمہ سا کرکے شہد مین ملا کر
طلا کرین بعد ایک ساعت کے کپڑے سے صاف کرکے مشغول ہون **طلا** کہ لذت و قوت جماع کی زیادہ
کرتا ہے **ص** شیر کی چربی مین تھوڑا اسقوف تخم انجرہ ملاکے طلا کرین و بعد ساعتی صاف کرکے مشغول ہون
طلا کہ عورت کو جلد منزل کرتا ہے **ص** سہاگہ خام کافور مساوی شہد مین ملاکے طلا کرین و مشغول ہون

فصل ۱۴ اطلاہا سے متعلق بالون کے **طلا** کہ داء الثعلب یعنی بال خوردہ کو دفع کرتا ہے **ص** سم بزسیاہ
سوختہ سم خر سوختہ چھ چھ ماشہ سرگس تین ماشہ روغن سرشف مین گھسکر لگایا کرین **ایضاً** کندش روغن
بنفشہ مین پیسکر لگایا کرین **ایضاً** کف دریا پوست بیخ نے پشک موش معنز بادام تلخ مساوی روغن
سرشف مین کھرل کرکے **ایضاً** برادۂ دندان فیل چرک مگس مساوی روغن بنفشہ ملا کر **ایضاً** موے سوختہ گوسپند
موسے سوختہ برگ ندھک آنولہ سار بوزن مساوی روغن سرشف مین گھسکر موقع کو پیاز سے کھجلا کر طلا کرین
طلا کہ ڈاڑھی و مونچھ کے بال جمتا ہے **ص** کف دریا مغز بادام تلخ مساوی روغن کہنہ سرشف خواہ روغن بیضہ مین
گھسکر لگایا کرین **طلا** کہ قاتل ہر قسم کی قمل یعنی جون کا **ص** صبر و ہرتال مساوی روغن گل مین کھرل
کرکے لگاوین **ایضاً** سیماب روغن چنبیلی مین گھسکر لگایا کرین و بالون کو کپڑے سے باندھین **ایضاً** تخم بھٹواسن
تخم خربزہ قرنفل ایک ایک تولہ توتیا چھ ماشہ پانی مین گھسکر لگاوین و بعد دو پہر کے دھووین **ایضاً**
آرد باقلا آرد عدس آرد بھٹواسن مساوی پانیمین گھسکر **ایضاً** مغز تخم شریفہ مغز تخم کھرنی مساوی پانیمین پیسکر
لگاوین **فصل ۱۵** اطلاہاے واقع اورام و بثور و حصبہ و سقطہ وغیرہ **طلا** کہ بثور یا سوزش و تبور کو دفع

دفع کرتا ہے **ص** صندل سرخ سپیاری گل ارمنی مساوی آب کشنیز تر مین خواہ آب برگ کوے مین گھس کر
طلا کرین **طلا** کہ اورام سوزندہ کو دفع کرتا ہے **ص** صندلین کشنیز خشک ایک ایک تولہ آرد جو دو تولہ گل ارمنی چھ ماشہ
پانی مین پیس کر لگا دین و یا چھپترا و سین رکھین **طلا** کہ کو تنگی و تشنگی و آماس اعضا کو دفع کرتا ہے **ص**
گل ارمنی سپیاری صندل سفید ایک ایک تولہ سوت مرداسنگ صبر چھ ماشہ آب برگ کوے تازہ مین پیس کر
طلا کہ ضربہ و سقطہ کو دفع کرتا ہے **ص** صبر تین ماشہ تخم خطمی برگ بنفشہ صندلین بھبوانس اکلیل الملک آٹا
چھ چھ ماشہ سفوف کر کے سفیدہ تخم مرغ ملا کر نیم گرم لگایا کرین **ایضاً** کھلی کنجد سیاہ کھلی
سرسون گیرو ایک ایک تولہ برگ سنبھالو برگ کوے ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پانی مین پیس شیر گرم لگاوین **طلا**
کہ آثار ضربہ و سقطہ کو دفع و زنگ عضو کو صاف کرتا ہے **ص** خاکستر شاخ گوزن گندر تین تین ماشہ
آرد بھبوانس آرد باقلا نو نو ماشہ گوند ببول نوسادر چھ چھ ماشہ مغز بادام تلخ ایک تولہ پانی مین پیس کر لگایا
کرین **ایضاً** بادام تلخ استخوان کہنہ ایک ایک تولہ صدف سوختہ کف دریا پھٹکری زرد چھ چھ ماشہ پانی مین
پیس کر لگایا کرین **طلا** کہ گوشت زائد کو تحلیل کرتا ہے **ص** ہرتال گئی سیاہ پانچ پانچ
چرک مس دس دس ماشہ روغن گل مین کھرل کر کے لگایا کرین **طلا** کہ سوختگی آتش کو دفع کرتا ہے **ص**
عدس چار تولہ پانی مین پکا کے گل سرخ ایک تولہ ملا کے پیس کر لگاوین و کپڑے سے تر رکھین **ایضاً** سفیدہ
تخم مرغ روغن گل مین ملا کر **طلا** کہ مضرت کاٹنے جانوران زہردار کو دفع کرتا ہے **ایضاً** ہینگ گندھک
برگ پودینہ پیاز کبوتر باہم پیس کر لگا دین۔

باب ۱۸ حرف العین المہملہ

فصل ۱۶ اعجہ بالتشدید یعنی خاگینہ کہ اقسام غذائے و دوائی سے ہے بامتزاج انڈہ کے **عجہ** کہ زیادتی باہ و
قوت مباشرت و تیزی ذہن و حافظہ کی کرتا ہے **ص** زردہ تخم مرغ دس عدد قیمہ گوشت بز نوجوان آدھ پاؤ آب
افشردہ پیاز پاؤ بھر پیاز تراشیدہ و دیگر مصالح و نمک بقدر مناسب ڈالکر روغن گاؤ مین بریان کرین **ایضاً**
انڈا کبوتر بیس عدد و انڈا کنجشک خانگی دس عدد تراشہ پیاز آدھ پاؤ نمک و مصالح ڈال کر بروغن گاؤ بریان
کرین **ایضاً** زردہ تخم مرغ پانچ عدد پیاز تراشیدہ ایک چھٹانک سفوف دارچینی دو تولہ مصالح ملا کے
روغن گاؤ مین بریان کرین **فصل ۱۷** عرق ہا سے معدل و مصفی اخلاط مین **دستور** عرق کھینچنے
کا یہ ہے کہ چوب و تخم نیم کوفتہ و گل و برگ بدستور و میوہ جات ٹکڑا ٹکڑا کر کے سب کو آب دریا مین

چار پہر سے آٹھ پہر تک تر کرکے دیگ و بھبکا مین خواہ قرع انبیق مین کھینچین و لحاظ رکھین کہ پانی دوا کا
بالکل سوختہ نہو جاوے و زیادہ بھی باقی نرہے کہ دونون امر سے تاثیر عرق کی ناقص ہوجاتی ہے اور یہ امر بھی
قرین صحت ہے کہ جسقدر عرق آنے پر بھبکا جدا کرلیا جاتا ہے جاتا ہے اوسیقدر عرق تیز و قوی ہوتا ہے باقی
دوائین دوبارہ بھبکا لگانے سے ویسا تیز عرق نہین آتا ہے **عرق** کہ جوشش و احتراق خون و یبوست
و سوزش و حکہ و خارش و بثورات کو دفع کرتا ہے **ص** برگ شاہترہ آملہ جراتیہ سرپھنکہ گل منڈی جلنیب
برادہ شیشم پوست اندرونی درخت کچنال پوست اندرونی درخت نیب پوست اندرونی درخت بکائن
تخم خناسب آدھ آدھ پاؤ سات سیر پانی مین چار پہر تر کرکے دو سیر شیر گاؤ تازہ ملاکر برسم معروف عرق
کھینچین **ایضاً** چوب چینی عناب آدھ آدھ پاؤ صندل سرخ خس کشنیز خشک برگ گاؤزبان بادرنجبویہ الکھودیہ
بلیلہ سیاہ گل معصفر گل نیب گل بکائن برادہ ابنوس ایک ایک چھٹانک برسم معروف عرق کھینچین **ایضاً**
گل منڈی برگ شاہترہ پاؤ پاؤ بھر چوب چینی خس آدھ آدھ پاؤ آملہ ہلیلہ بلیلہ گل خطمی گل سرخ برم ڈنڈی
ایک ایک چھٹانک چار سیر پانی مین چار پہر تر کرکے تراشہ کدوے دراز ڈیڑھ سیر تراشہ پیٹھہ
تین پاؤ شیر گاؤ مین ڈال کر بدستور عرق کھینچین **ایضاً** چھڑیلہ بادرنجبویہ تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی
ابریشم خام ایک ایک چھٹانک آملہ پوست اندرونی درخت کچنال خس پوست درخت گوندنی جلنیب گل
منڈی گل نیلوفر گل گڑھل چوب چینی گل معصفر آدھ آدھ پاؤ گل نیلوفر برگ سبز وزیرہ تخم اندرونی سے
صاف کیا ہوا برگ گاؤزبان بادرنجبویہ برگ وشاخہاے خردجہاؤ برگ شاہترہ تخم کاسنی آدھ
آدھ پاؤ ہلیلہ سیاہ ایک چھٹانک افتیمون و تخم کشوث دو دو تولہ برادہ صندل سرخ چار تولہ
سب کو چار پہر سات سیر آب دریا مین تر کرکے پانچ سیر عرق کھینچین **فائدہ** اس قسم کی عرقون مین
اگر تھوڑا شہد خواہ شربت عناب سادہ یا شربت نیلوفر سادہ حل کرکے پیا کرین تو زیادہ قوت اوس کی تاثیر
مین نمایان ہوتی ہے **فصل ۱۰** عرقیات محلل ریاح و مقوی معدہ جگر و ہاضم طعام و مشتہی غذا
و دافع امراض معدہ و امعا مین **عرق پان** کہ درد معدہ و درد شکم و قولنج ریحی کو دفع کرتا ہے **ص**
پان قسم بنگلہ پختہ و تازہ پانچ سو عدد پودینہ تازہ آدھ پاؤ خولنجان ایک چھٹانک قرنفل تین تولہ الائچی سفید
ایک تولہ بدستور تین سیر عرق کھینچین **عرق** تنباکو کہ اختراع متاخرین سے دافع قولنج ریحی و محلل
ریاح و معدہ ہے مگر بعض اشخاص کو مقی ہوجاتا ہے **ص** تنباکو خشک آدھ سیر برگ پودینہ خشک

ایک چھٹانک نانخواہ دارچینی آدھی آدھی چھٹانک بدستور چار سیر عرق کھینچین **عرق** کہ درد معدہ و
قبض شکم و ریاح کو دفع کرتا ہے **ص** ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد پودینہ خشک نانخواہ زنجبیل ریشہ دار خولنجان ایک ایک
چھٹانک دارچینی تیج پات الائچی سرخ آدھی آدھی چھٹانک بدستور عرق تین سیر کھینچین **عرق دارچینی**
کہ تقویت معدہ و دفع ریاح و مغص مین مجرب و منتخب ہے **ص** دارچینی ایک چھٹانک نانخواہ انیسون بادیان گل
بابونہ تخم کرفس آدھی آدھی چھٹانک بدستور دو سیر عرق کھینچین **ص** انبرباریس کہ مقوی معدہ و جگر
و دافع سدہ و مشتہی طعام ہے **ص** زرشک آدھ سیر ایک شبانہ روز تین سیر آب دریا مین تر کرین دارفلفل
نیم کوفتہ دو تولہ سرکہ انگوری آدھ پاؤ ملا کے عرق کھینچین **عرق** کہ دفع ریاح معدہ و امعاو قے بلغمی و قلت
اشتہا مین مجرب ہے **ص** زنجبیل ریشہ دار پوست بیخ آک پوست بیخ ارنڈ دو دو تولہ فلفل دراز انیسون پیپرامول بیخ
تیج پات ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ گل سرخ تین تولہ مویز منقے آدھ پاؤ شہد خالص پاؤ بھر برسم معروف عرق کھینچین

فصل ۱۱۹ عرق ہائے مفرح مقوی اعضای رئیسہ و مغلظ منی و مشتہی و دافع خفقان و مالیخولیا **عرق گڑھل**
کہ بہی و مقوی و مفرح ہے **ص** گل گڑھل تازہ سبزی و زیرہ دور کردہ سوا سیر کشمش آدھ سیر دارچینی ایک چھٹانک
تعلب مصری چار تولہ بدستور عرق کھینچین **عرق سیل** کہ مقوی و مفرح و مبہی و منعظ ہے **ص** گل سنبل سبزی
دور کردہ گل سرخ گل منتدی سب سایہ مین خشک کیے ہوئے آدھ آدھ سیر گل چنبیلی تازہ آدھ پاؤ برسم معروف عرق کھینچین
عرق مقوی باہ **ص** دارچینی الائچی سرخ سنبل الطیب بہمن سرخ بہمن سفید خولنجان بادرنجبویہ گوکھرو کلان
چار چار تولہ مصطگی رومی درونج عقربی چھ چھ ماشہ شقاقل مصری قرنفل تعلب مصری دو دو تولہ مویز تخم بر آوردہ
کشمش خرما تخم بر آوردہ آدھ آدھ سیر ایک شبانہ روز تر کرکے بدستور عرق کھینچین **عرق** مفرح و مقوی دل و دماغ
ص گل کیتکی ایک عدد گل سیوتی گل گاؤزبان چار چار تولہ گل نیلوفر آدھ پاؤ کشنیز خشک ایک چھٹانک چار پہر تر کرکے
تین سیر عرق کھینچین **عرق** دافع خفقان **ص** گل سرخ پاؤ سیر گل گاؤزبان تین تولہ برگ گاؤزبان چھ تولہ صندل
سفید ابریشم خام دو دو تولہ بدستور تین سیر عرق کھینچین **عرق** کہ مغلظ منی و تقویت باہ مین مجرب ہے **ص** تودری
زرد تودری سفید تودری سرخ گوکھرو کلان گوکھرو خرد موصلی سیاہ و موصلی سفید بیج بند تال مکھانا قرنفل دارچینی
دو دو تولہ تخم ہالم موصلہ سینبھل چھ چھ تولہ تخم گزر تخم سوہ گل دھاوا تین تین تولہ جائفل جاوتری ایک
ایک تولہ کشمش خرما تخم بر آوردہ آدھ آدھ سیر برسم معروف عرق کھینچین **عرق چوب چینی** کہ شخص ضعیف کو
قوی کرتا ہے و مقوی باہ و دافع مالیخولیای مراقی ہے **ص** چوب چینی ڈیڑھ پاؤ دارچینی آدھ پاؤ کباب چینی ناگرموتھہ

سادونج ہندی عود عرقی بہمنین زرنباد خولنجان حنا بانسی چھڑیلہ برادہ صندل سفید ایک ایک چھٹانک گاؤزبان
بادرنجبویہ ڈیڑھ ڈیڑھ چھٹانک الائچی خرد لونگ جائفل جاوتری دو دو تولہ درونج عقربی ثعلب مصری مصطگی رومی
تین تین تولہ مویز سیر بھر شہد خالص آدھ سیر پچیس سیر پانی دریا مین دو شبانہ روز تر کرکے آدھ پاؤ گل سرخ ڈالکر
پندرہ سیر عرق کھینچین وچھ ماشے زعفران کی پوٹلی نیچے کے منھ پر اندر رکھکے پکاوین **عرق**
گذر کہ مفرح ومقوی باہ ہے **ص** گذر استخوان و پوست دور کردہ پچیس سیر کشمش پانچ سیر دیگ سربستہ مین
جوش دیوین وو دیگ کو سرد کرین کہ دھوان اسکا نہ نکلے پس ازان دارچینی شگوفتہ گل سرخ ناگرموتھہ پوست
ترنج چوب چینی شگوفتہ بہمن سفید شگوفتہ آدھ آدھ پاؤ صندل سفید ایک چھٹانک الائچی سفید دو دو تولہ ملاکے
عرق کھینچین **عرق** مفرح ومقوی دل و دماغ **ص** گذر استخوان و پوست سے صاف کرکے کولھو مین پلکر اسکا
عرق پندرہ سیر کشمش مربی آملہ تخم برآوردہ ایک ایک سیر بدستور عرق کھینچین **فصل ۱۲۰** عرقیات دافع حمیات
مین **عرق کافور** کہ تپ ہائے گرم و تپ دق کو مفید ہے **ص** کشنیز خشک گل گاؤزبان برگ گاؤزبان
صندلین تخم کاسنی تخم خیارین تخم کاہو تخم خرفہ برگ بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ ایک ایک چھٹانک تراشہ کدوے
تازہ تین پاؤ تراشہ پیٹھہ ڈیڑھ پاؤ کافور پانچ تولہ بر رسم معروف عرق کھینچین **عرق شیر** کہ تپ صفراوی و
سوداوی و تپ دق کو مفید ہے **ص** برگ گاؤزبان برگ بنفشہ گل نیلوفر آدھ آدھ پاؤ صندل سفید ایک
چھٹانک سات سیر شیر گاؤ ملاکے عرق کھینچین **عرق** کہ تپ دق کو مفید ہے **ص** شیر بز تازہ پانچ سیر برگ
گاؤزبان گل نیلوفر آدھ آدھ پاؤ برگ بید سادہ پاؤ بھر بدستور عرق کھینچین **عرق** دافع حمیات حارہ و تخم
وتخم مزمنہ کہ خفیف سی لاحق رہتی ہین یا بعد غذا کی محسوس ہوتی ہین **ص** گل نیلوفر تخم کاہو تخم خرفہ چار چار تولہ
جو مقشر آدھ پاؤ کشنیز تین تولہ صندل سفید دو تولہ تھوڑے پانی مین چار پہر تر کرکے تین سیر شیر بز و آدھ سیر
تراشہ کدھا سفید ملاکے عرق کھینچین **عرق** کہ دافع تپ ربع و مرطبان ہے **ص** تخم کاسنی تخم کاہو گل نیلوفر
گل کنول گٹہ کسیرو ایک ایک چھٹانک صندل سفید و صندل سرخ برگ گاؤزبان گل سرخ برگ
شاہترہ عنب الثعلب دو دو تولہ تھوڑے پانی مین چار پہر تر کرکے شیر بز پانچ سیر ملاکے عرق کھینچین **عرق**
کہ تپ کہنہ گرم کو نائبہ ہو خواہ مزمنہ کو دفع کرتا ہے **ص** سنبل الطیب حسن آملہ برگ شاہترہ عنب الثعلب
ایک ایک چھٹانک سپدانہ ایک تولہ چار پہر تر کرکے تراشہ کدو دراز ایک سیر ڈالکر عرق کھینچین **فصل**
۱۲۱ عصارہ جات مین **دستور** عصارہ کا یہ ہے کہ دواے تازہ کو کچل کر پانی اسکا

کپڑے مین ڈالکر نچوڑ لیوین و آگ پر پکا کر گاڑھا کر رکھین **عصارۂ** آملہ مقوی قلب و معدہ و مفرح و طبع و دافع سوزش جگر و معدہ و نافع ستے صفراوی و مسکن تشنگی ہے **عصارۂ** ہلیلۂ زرد مسہل صفرا و دافع حرارت معدہ ہے **عصارۂ** برگ زرد سہ کا دافع سعال بلغمی و ضیق النفس ہے تنہا یا ساتھ اجزا اسے مناسب کے **فصل ۱۲۲** عطوس مین وہ ہے کہ واسطے لانے عطسے کے بغرض دفع انجرہ و رطوبات دماغ سے کے لیا جاوے **دستور** اسکے تین طرح پر ہین **ایک** یہ کہ ادویہ کو سفوف کرکے بذریعۂ دم کے ناک سے دماغکی طرف کھینچین **دوسرے** کپڑا یا پنبہ کی بتی مین لگا کے ناک مین رکھین **تیسرے** باریک باریک کپڑے کی پوٹلی مین باندھکر ہر دم سونگھا کرین **عطوس** کہ درد سر بلغمی کو باخراج رطوبات دماغی دفع کرتا ہے **ص** کندش تنباکو دو ماشہ مرچ سیاہ ایک ماشہ سفوف کرکے **ایضاً** فلفل دراز فلفل گرد ایک ایک ماشہ خردل دو ماشہ کندش چار ماشہ **عطوس** کہ بحالت سکتے کے ناک مین پھونکنا مفید ہے **ص** کندش دو ماشہ شونیز و مرچ سیاہ ایک ایک ماشہ **عطوس** کہ فالج و لقوہ و جمیع امراض باردہ دماغی کو مفید ہے **ص** عقرقرحا زراوند مدحرج فلفل سیاہ سونٹھ کندش حمبہ بوزن مساوی **ایضاً** تخم حنظل اسطوخودوس فلفل سیاہ شونیز گل بابونہ کندش بوزن مساوی

باب ۱۹ - حرف غین معجمہ

فصل ۱۲۳ غالیہ مین جسکو ارگجہ بھی کہتے ہین دستور اوسکا یہ ہے کہ اجزا اسے خوشبو کو یکجا و مرطوب بغرض منفعت سونگھین یا بدن پر لگاوین **غالیہ** کہ تقویت دل و دماغ و دفع خفقان و توحش و سوء الخلق کرتا ہے **ص** عنبر اشہب دو ماشہ عود ہندی آٹھ ماشہ صندل سفید ایک تولہ مشک ایک ماشہ سفوف کرکے عرق گلاب مین مخلوط کرکے **ایضاً** صندل سفید نو ماشہ سعد کوفی سنبل الطیب چھ چھ ماشہ عرق کیوڑہ مین پیس کر عطر گلاب ملاکے **ایضاً** گشنیز خشک گل بابونہ صندل سفید ایک ایک تولہ سفوف کرکے عرق گلاب مین سان کر عطر حسن خواہ کیوڑہ کا ایک ماشہ ملاکے **فصل ۱۲۴** غرغرہ مین دستور غرغرہ کا یہ ہے کہ دوای رقیق کو منہ مین رکھکر جنبش بجانب حلق دیوین کہ تاثیر اوسکی حلق مین پہونچے مگر احتیاط رکھنا چاہیے کہ دوا قصبۂ ریہ یعنی نرخرے مین نجاوے ورنہ پھیپھڑے کو مضرت ہوتی ہے و امراض بارد مین دوا حار بالفعل و حار مین بارد بالفعل استعمال کرنا چاہیے **غرغرہ** کہ گرانی زبان کو جو فالج و لقوہ سے یا بدون اوس کے ہو دفع کرتا ہے **ص** خردل زرنباد دار فلفل شونیز مویز عود ہندی تین تین ماشہ وج ترکی عقرقرحا پودینہ

خشک گل بابونہ اسطخودوس عود صلیب چھ چھ ماشہ قرنفل دس عدد خیسانده وجوشانده گرم کرکے غرغره کرین
غرغره کہ استرخاے لہات یعنے ڈھیلا ہونے کوے کو دفع کرتا ہے ص عدس گلنار اکلیل الملک مائین
برگ حنا ہلیلہ زرد بوزن مساوی جوش کرکے غرغره کہ خناق گرم کو مفید ہے جب نزلہ سے ص کشنیز خشک
پوست خشخاش گلنار کوے چھ چھ ماشہ جوش کرکے صاف کرکے اوسمین مغز فلوس خیارشنبر دو دو تولہ مل کرکر
صاف کرین وتین ماشہ رسوت ملاکے استعمال کرین غرغره کہ ورم اندرونی حلق کو دفع کرتا ہے ص
تخم السی تخم میتھی نو نو ماشہ انجیر زرد پانچ دانہ عناب سپستان پندره پندره دانہ مویز منقے بیس دانہ پودینہ
دونا مروا چھ چھ ماشہ جوش کرکے غرغره کہ خناق کو دفع کرتا ہے جب ورم مائل بپختگی ہو ص
برگ بارتنگ تخم کرفس اصل السوس نیم کوفتہ تخم خطمی نیم کوفتہ عنب الثعلب گل بنفشہ
برگ نیب برگ حنا زمی اکلیل الملک بوزن مساوی شیر گاو بزمین جوش کرکے صاف کرکے تھوڑا
نشاستہ گندم ملاکر استعمال کرین غرغره کہ ورم حلق کو توڑتا ہے ص میتھی چھ ماشہ انجیر پانچ
عدد عناب پندره عدد جوش کرکے ملکر صاف کرین وشیر گاو ایک چھٹانک خمیره آرد گندم دو تولہ مل کر
غرغره کرین واگر دو تین روز کے استعمال مین نہ ٹوٹے تو پھٹکری خام سفوف کرکے ملا دین غرغره
کہ بعد ٹوٹنے ورم کے تنقیہ مواد کا کرتا ہے ص حنا بافنی پودینہ کوے عناب مویز تخم بر آورده
سات سات ماشہ جوش کرین ایک تولہ سرکہ دو تولہ شہد ملاکے غرغره کرین غرغره دافع خناق ص شیر
بزمین خمیر ترش آرد گندم کا حل کرکے ایضاً کہ خناق سخت کو دفع کرتا ہے ص برگ
عنب الثعلب برگ کاہو برگ کاسنی برگ کشنیز علیحده علیحده کچل کر پانی ہر ایک کا نچوڑ کر بوزن
مساوی لیکر اس مین شہتوت تازه مل کر خواه آب توت مین گھول کر غرغره کرین ایضاً میتھی السی ہالم
نو نو ماشے جوش کرکے ایضاً برگ حنا گلنار زرد چوب ایک ایک تولہ برگ کنار وشہتوت تین تین
تولہ جوش کرکے ایضاً پوست درخت گوندنی بیخ چنبیلی گل سیوتی مساوی جوش کرکے
صاف کرکے تھوڑا کتھا ملاکے ایضاً اگر کوئی غرغره مفید ہووے ص نیچال ابابیل زبل
گرگ مغز فلوس دو دو تولہ جوش کرکے صاف کرکے مدور آلہ ہے مریض کے غرغره کرا دین
غرغره کہ سوراخ تالو کو ہوا آتشک سے یا نزول مواد سے ہوجاتا ہے دفع کرتا ہے ص پوست
خشخاش کشنیز خشک گلنار ہلیلہ سیاه حب الاس برگ کنار جنگلی زرورد برگ حنا چھ چھ ماشہ

کر مازج مازو پانچ پانچ ماشہ جوش کرکے خصص گل ارمنی تین تین ماشہ ملا کے غرغرہ کرین **غرغرہ** کہ درد اندرون گلو کو دفع کرتا ہے **ص** برگ حنا گلنار زرد چوب برگ کنار پوست بیخ گوندنی بیخ چنبیلی سپاری بوزن مساوی جوش کرکے **ایضاً** گلنار پوست کوکنار صندلین چھ چھ ماشہ عدس مسلم ایک تولہ **ایضاً** برگ تازہ ارہر برگ کنار رباعی برگ شہتوت برگ چنبیلی پوست خشخاش بوزن مساوی جوش کرکے **فصل**

۱۲۵ غسول مین غسول اُسے کہتے ہین کہ ادویہ کو پانی مین ترکرکے یا جوش دیکر اسی پانی سے مقام مرض کو دھووین **غسول** کہ ورم وچرک وسرخی آنکھ کو دفع کرتا ہے **ص** ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ چھ چھ ماشہ پھٹکری خام دو ماشہ **غسول** کہ زخم وقرحہ کو رطوبت وریم سے صاف کرتا ہے **ص** برگ نیب برگ مکوے دو دو ماشہ رسوت تین ماشہ جوش دے کر دھووین **غسول** کہ گنجہ وسبوسہ سر کو بدفعات دھونے سے دفع کرتا ہے **ص** باقلا گلنار ایک ایک تولہ آرد نخود وآرد میتھی تین تین تولہ نمک سنگ نو ماشہ جوش دیکر صاف کرکے دھووین **ایضاً** تخم تربز کرسنہ باقلا برگ انار ترش مساوی جوش دیکر **فصل**

۱۲۶ غمرہ مین غمرہ بالضم وہ چیز کہ مثل اُبٹنے کے چہرے پر یا تمام بدن پر لگائی جاوے **غمرہ** کہ رنگ چہرہ کو صاف اور شفاف کرے **ص** جو مقشر چار جز تخم خربزہ آرد باقلا چرونجی دو دو جز رات کو لگا صبحکو دھو ڈالین **ایضاً** آرد جو آرد نخود آرد عدس برگ حناے خشک ایک ایک تولہ زعفران ایک ماشہ بدستور استعمال کرین **غمرہ** کہ جلد بدنکو خوشرنگ و نرم وخوشبو کرے **ص** صندلین اگر چھ چھ ماشہ زعفران تین ماشہ چرونجی چار تولہ پانی مین پیسکر گندم آدھ پاؤ روغن چنبیلی دو تولہ ملا کر لگاوین **ایضاً** برگ حناے تازہ خشک ایک چھٹانک پانی مین پیسکر صندل سرخ دو تولہ چرونجی تین تولہ مائدہ گندم آدھ پاؤ روغن بیلا دو تولہ باہم ملاکے لگاوین۔

باب ۲۰- حرف الفاء

فصل ۱۲۷ فالودہ مین دستور اسکے بنانیکا یہ ہے کہ حلوا اجزا کو ملا کر پکاتے ہین **فالودہ** کہ اسہال ودموی وبواسیر خونی وکثرت طمث کو دفع کرتا ہے **ص** نشاستہ گندم چھ تولہ صمغ عربی بریان تین تین تولہ دم الاخوین ایکتولہ کشنیز خشک مقشر ڈیڑھ تولہ بارتنگ صندل سفید نو ماشہ شکر وگھی بقدر مناسب ملا کر بشکل حلواکے پکاوین و بقدر مناسب کھلایا کرین **فصل ۱۲۸** فتیلہ جات مین دستور فتیلے کا یہ ہے کہ کپڑے کی بتی دوا رقیق مین ترکرکے خواہ کوئی اجزا باریک بھی اُسپر چھڑک کر مقام مرض پر رکھین **فتیلہ** کہ قرحۂ کان کو دفع کرتا ہے **ص** زہرہ گاؤ دو جز شہد خالص ایک جز باہم ملاکر فتیلہ اسمین ترکرین اور ایسا کان مین رکھین کہ قرحہ تک پہونچے **ایضاً**

فتیلہ شہد مین ترکرکے پھٹکری خام اسپر چھڑک کر **فتیلہ** کہ کان کے دردکو اور رطوبت اور میل آنے کو دفع کرتا ہے **ص** کاغذ سوختہ شہد زردہ تخم مرغ ملاکے فتیلہ ترکرین وپھٹکری وصبر ودم الاخوین سفوف کرکے چھڑکین **ایضاً** روغن نیب وشہد باہم ملاکے **فائدہ** ایسا ہی فتیلہ اجزاے مناسب یا مرہم سے فرجہ ہاے ظاہر مین جو زخم یا پھوڑے سے ہوجاتے ہین یا ادویہ لگانے کے عمق تک نہین پہونچے رکھی جاتے ہین **فصل ۲۹** فرزجہ ہاے مین **دستور** فرزجہ تین طرح پر ہے **ایک** مثل فتیلہ کے **دوسرے** یہ کہ دوا کے سفوف کی چھوٹی پوٹلی باندھکر زخم کے منھ پر پہونچا دے **تیسرے** فتیلہ کے اندر سفوف دوا کا رکھہ فتیلہ بناوین ورکھین مگر ہرحال مین کپڑا اس قدر لانبا و باہر سے نمودار رہے کہ بروقت نکال لینے کے کھینچ لیا جاوے **فرزجہ** کہ اخراج جنین مردہ وادرار حیض کرتا ہے **ص** تخم حنظل خربق سیاہ مورج نوسادر مرز بوزن مساوی سفوف کرکے روغن بید انجیر اور زہرہ گاو مین ملاکے فتیلہ اس مین آلودہ کرکے رکھین **فرزجہ** کہ ادرار حیض کرتا ہے **ص** سداب مرابہل رازیانہ تخم مرو بوزن مساوی زہرہ گاو کے ساتھ **فرزجہ** کہ خون حیض کو قطع کرتا ہے **ص** کافور صمغ عربی مساوی **ایضاً** مردار سنگ گلنار گل ارمنی سنگ سرمہ مساوی الوزن **ایضاً** مازو سوختہ دم الاخوین برگ کنار گل ارمنی گل سرخ سفوف کرکے کپڑا کہ جوشاندہ پوست انار مین ترکیا ہو آلودہ کرکے رکھین **فرزجہ** کہ فرج کو تنگ کرتا ہے **ص** اقاقیا سعد کوفی سنبل الطیب بوزن مساوی سفوف کرکے کپڑا کہ جوشاندہ پوست انار مین ترکیا ہو سفوف مین آلودہ کرکے رکھین **ایضاً** گل دھاوا مازو مین پھل دھامین وحریس بوزن مساوی سفوف کرکے باریک کپڑے مین رکھکر بتی بناکے رکھین **ایضاً** عود ہندی ناگر موتھہ زرد چوب قرنفل اقاقیا بوزن مساوی **فرزجہ** کہ فرج کو تنگ اور رطوبت اسکی جذب کرتا ہے **ص** مازو سبز جو کا عفص الحدید چار چار ماشہ گلنار وجفت بلوط تین تین ماشہ **ایضاً** مازو سبز رال سفید آملہ پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ دو دو ماشہ قرنفل پانچ عدد **فرزجہ** کہ فرج کو تنگ وخوشبو کرتا ہے **ص** زعفران سعد کوفی عود ہندی قرنفل تین تین ماشہ تفاح اذخر مازو سبز پانچ ماشہ عنبر اشہب خالص چار چار ماشہ **فرزجہ** کہ ورم رحم کو تحلیل کرتا ہے **ص** مقل ازرق تخم خطمی تخم السی تین تین ماشہ چربی مرغ کی قدری شہد ملاکے **ایضاً** انزروت دم الاخوین گل ارمنی بوزن مساوی آب بارتنگ مین گھولکر **فرزجہ** کہ درد رحم و رطوبت گندہ اسکی کو دفع کرتا ہے **ص** بالچھڑ بانگ کھٹ دریا چھہ ماشہ بہروز خشک نو ماشہ نمک لاہوری تین ماشہ سفوف کرکے پوٹلی بناکے

دہن الرحم پر رکھین **ص** اجوہ بادبرنجاسف بہروزہ خشک تین تین ماشہ تخم سودہ نمک لاہوری ڈیڑھ ڈیڑھ ماشہ
سفوف کرکے شہد مین سان کر کپڑے بارپک مین رکھکر **فرزجہ** کہ خارش رحم کو دفع کرتا ہے **ص** سداب
پودینہ پوست انار عدس مقشر مساوی گلاب مین پیسکر تھوڑا سرکہ ملاکے **فرزجہ** کہ عقم کو دفع کرتا ہے
ص جوزبوا مائین پھٹکری پوست انار بوزن مساوی کوٹکر چھان کر پانی مین شیاف بناوین بعد طہر کے
تین شبانہ روز رکھین تجدید کرکے اوسکے بعد مجامعت کرین **ایضاً** پشک خرگوش و پنیرمایہ خرگوش برابر باہم
سفوف کرکے شہد ملاکے تین شبانہ روز رکھین تجدید کرکے ازان بعد مباشرت کرین **فصل ۱۳۲** انقاقی
مین شیخ الرئیس نے قانون مین لکھا ہے کہ انقاقی باہ کرتا ہے باہ وقفہ دیتا ہے سرعت انزال کو
ص فلفل گرد زنجبیل سنبل الطیب جوزبوا ایک ایک تولہ خبث الحدید دو تولہ تخم جرجیر تخم شلغم
تودرہ لسان العصافیر مغز چلغوزہ مغز پستہ سوا سوا تولہ ہم کوفتہ کرکے ایک تھیلی کپڑے مین رکھکر ظرف گل
مین دہ چند دہی مجموع کے ساتھ تھیلی کو ڈالکر نصف اسکا آب کامہ ڈالکر دھوپ مین رکھین و تھیلی کو دو وقت
جنبش دیا کرین جب جوش آوے وہ متغیر ہو جاوے تب تھیلی نچوڑ کر دفع کرین اور دوا کو چھانکر شیشہ مین رکھ
رکھ لیوین بقدر مناسب پیا کرین **فصل ۱۳۳ اقلونیا** مین فلونیا معجون ہے اولاً حکیم افغان رومی
نے ترتیب دیا و فلونیا رومی اوسکا نام رکھا ازان بعد حکماء دیگر نے بھی فلونیا کے نام سے معجونات مرتب
کیے **فلونیای رومی** کہ نزلہ کو باز رکھتا ہے و دردون کو ساکن کرتا ہے و نفث الدم و اسہال دموی و صفرا
و سیلان طمث کو دفع کرتا ہے **ص** فلفل سفید و دارفلفل بذر البنج بیس بیس ماشہ افیون دس ماشہ
زعفران پانچ ماشہ تخم کرفس کوہی عاقرقرحا چھ چھ ماشہ سافج ہندی سنبل الطیب سلیخہ تین تین ماشہ کوٹ
چھانکر شہد سہ چندان مین مخلوط کرین **فلونیاے فارسی** کہ تقویت دماغ و حافظہ و دفع درد سر و
استرخاء و برآمدگی خون اعضاء و تقویت و تحلیل ریاح اسکی و محافظت جنین و اندفاع سے و اسہال و تسکین درد زہ
کی کرتا ہے **ص** فلفل سپید بذر البنج بیس بیس ماشہ افیون گل مختوم دس دس ماشہ زعفران
پانچ ماشہ سنبل الطیب عاقرقرحا دو دو ماشہ جندبیدستر زرنباد درونج ایک ایک ماشہ مروارید
ناسفتہ مشک چار چار سرخ کافور ڈیڑھ ماشہ جدبستور دو چندان شہد مین بناوین نافع ہوکہ یہ
یہ دونون فلونیا کی خوراک چھ مہینے بعد طیاری سے چار رتی سے ایک ماشہ تک ہے اور واسطے درد
معدہ کے ساتھ جوشاندہ انیسون کے واسطے امراض طحال کے ساتھ سکنجبین کے درد گردہ

ومثانہ کے ساتھ جوشاندہ بادیان کے واسطے باز رکھنے خون کے ساتھ جوشاندہ سماق کے چاہیے اور
یہ دونون فلونیا نسبت نشہ و تخدیر کے مفسد ذہن ہین جب تک حاجت قوی نہووے استعمال کرنا منع ہے
سنین ہے وبحالت استعمال کے اغذیہ شیرین و چرب کھانا لازم ہے اور چار سال تک انکی قوت
رہتی ہے **فلونیای محمودی** منشی و مقوی و محلل ریاح و مسکن اوجاع ہے ص افیون و فلفل سیاہ
تین تین ماشہ سنبل الطیب اسارون بسباسہ دانہ الایچی سفید دارچینی مصطگی ریوند چینی زنجبیل افتیمون دو دو ماشہ
تخم کرفس زعفران گل سرخ چھ چھ ماشہ عنبر اشہب ایک ماشہ مشک چار سرخ ورق طلا پچاس عدد ورق نقرہ
سو عدد شہد سہ چندان **فائدہ** استعمال فلونیا کا قولنج مین بانداز ورد کرکے غیر مناسب ہے اسوجہ سے
کہ انکی اجزاے حابسہ شامل ہین اور موید قولنج ہوتا ہے **فصل ۳۲ اقلدفیون** مین **فلدفیون** حکیم علی
گیلانی نے اپنی شرح مین لکھا ہے کہ واسطے ورم و قروح مسوڑھون کے و جنبش دانتون کے مفید ہے
ص اقاقیا ایک تولہ بورہ ارمنی شب یمانی توتیا بریان دانہ الایچی سرخ فوفل سوختہ سات
سات ماشہ کوٹ چھان کر قرص بنا رکھین وقت حاجت کے گھسکر مسوڑھون پر چپکا دین **فصل**
۳۳ افنادیقون مین **فنادیقون** ترکیب قدیمہ سے ہے درد معدہ و امعا کو کہ ریاح و برودت
سے ہو دفع کرتا ہے و فتق کو مفید ہے ص زعفران تخم سداب تخم کرفس زنجبیل پودینہ کوہی
مغز دو دو تولہ فلفل دراز ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شہد دو چندان مین معجون بناوین **فصل ۳۴ افودنجی**
مین **فودنجی** درد معدہ و جگر کو کہ بسبب برودت کے ہو و تپ ہاے بلغمی و کہنہ و تپ ربع کو مفید
ہے ص پودینہ کوہی پودینہ بستانی فطراسالیون دو دو تولہ تخم کرفس بابونہ حاشا آٹھ آٹھ ماشہ
فلفل سیاہ چار تولہ ساتھ سہ چندان شہد کے بدستور معجون بناوین **فصل ۳۵ افیزوریوس**
فیزوریوس مقوی معدہ و باہ و دافع سرعت انزال ہے ص پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی
شیطرج ہندی تخم کرفس دانہ الایچی سفید قسط شیرین سلیخہ قرنفل بسباسہ خولنجان ایک تولہ پوست
ہلیلہ آملہ نانخواہ فلفل دراز تودری سرخ تودری سفید قرفہ سنبل الطیب جوزبوا زنجبیل فلفل
موسہ نو نو ماشہ خبث الحدید مدبر نصف وزن جملہ اجزا کے کوٹ چھان کر روغن گاؤ مین چہارم
حصہ جملہ اجزا کا ہووے چرب کرکے دو نیم چند شہد کے ساتھ معجون بناوین و چھ مہینے کے بعد بقدر رفتہ
استعمال کرین ساتھ منقہ مویز یا شیر گوسفند کے

باب ۲۱ حرف القاف

فصل ۶ ۴ اقرصہاے دافع اقسام صداع و سرسام وحمیات وامراض اعضاء صدر و آلات
تنفس مین دستور بنانے قرص کا مثل حبوب کے ہو اختیار اس شکل سے سوای تحفظ قوت کی ظاہرا
دوہی فائدہ ہین ایک جلدی خشک دوسرے آسانی ٹوٹنا **قرص** مثلث یعنے سہ گوشہ اس شکل کے
بنانے سے ظاہرا یہی مطلب معلوم ہوتے ہین کہ گوشہ دار چیز باسانی ٹکسی جاتی ہین الغرض پیشانی
وکنپٹی پر طلا کرنے سے درد سر و درد چشم سرو بیخوابی دفع ہوتی ہے امراض باردہ مین ساتھ آب برگ حنا و
آب مرزنجوش ومثل اسکے حار مین باب لیمون یا آب کشنیز یا سرکہ یا آب کو کنار و مانند اسکے گھسکر طلا
کرین **ص** مرکی افیون بذر البنج کافور زعفران عنبر لاذن پوست بیخ تفاح دس دس ماشہ کندر انزروت
آملہ گل ارمنی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے عرق گلاب مین بناوین **قرص** کہ صداع وسرسام وتپ و
کھانسی ویرقان وتشنگی کو دفع کرتی ہے وخواب لاتی ہے **ص** مغز تخم کدوے دراز مغز تخم خیارین تخم کاہو
دودو تولہ رب السوس نشاستہ گندم کتیرا ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ افیون ایک ساتھ لعاب اسبغول کے بناوین
قرص کہ سرفہ وآماس جگر کو مفید ہے **ص** گل مختوم تخم کاسنی بادیان تخم خرفہ تخم خشخاش صمغ عربی
رب السوس مغز تخم خیارین مغز تخم کدوے دراز نو نو ماشہ ریوند چینی تخم کشوث چھ چھ ماشہ طباشیر کبود تین ماشہ
قرص بنفشہ کہ خشونت سینہ وسرفہ وذات الجنب وسل واسہال صفرا کو دفع کرتا ہے **ص** گل بنفشہ
وبرگ بنفشہ ایک ایک تولہ سقمونیا بریان چار ماشہ رب السوس کتیرا نشاستہ چھ چھ ماشہ نبات سفید ڈیڑھ
تولہ لعاب اسبغول مین بناوین **قرص سرطان** کہ سل ودق ونفث الدم کو دفع کرتی
ہے **ص** سرطان محرق اڑھائی تولہ طباشیر کہربا پوست خشخاش بودادہ کافور سنگ جراحت گل ارمنی
تین تین ماشہ گندم مغز تخم خیارین ایک ایک تولہ گل سرخ رب السوس کتیرا صمغ عربی بریان تخم خرفہ بریان
نو نو ماشہ افیون ایک ماشہ ساتھ لعاب بہدانہ کے بناوین **قرص صندل** کہ حمیات حادہ و
تشنگی وگرمی جگر ومعدہ وخشکی زبان وصعوہ وابخرہ صفراوی کو دفع کرتی ہے **ص** مغز تخم خیار دراز کافور کتیرا
پانچ پانچ ماشہ صندلین نو نو ماشہ رب السوس تخم خرفہ کتیرا گل سرخ طباشیر سفید چار چار ماشہ ساتھ لعاب
اسبغول کے بناوین وآب انار شیرین یا آب سیب ساتھ کھائین **قرص طباشیر** خالص کرتی
کنندہ واسہال صفراوی کو نفع کرتی ہے **ص** طباشیر گل سرخ تخم کاسنی تخم کاہو تخم خرفہ سماق چھ چھ ماشہ

گلنار صندل سفید تخم کاہو کافور تین تین ماشہ افیون ڈیڑھ ماشہ قرص طباشیر لین کہ تپہاے مزمنہ کو
دفع و تقویت معدہ و تسکین حرارت کی کرتا ہے ص طباشیر سفید سات ماشہ گل سرخ نو ماشہ زرشک
چھ ماشہ سقمونیاے بریان تین ماشہ ساتھ آب برگ کاسنی کے بناوین قرص کہ یرقان و تپ ہاے گرم کو
مفید ہے ص زرشک تخم کاسنی گل سرخ مغز تخم خربزہ مغز کدوے دراز صندل سفید نو نو ماشہ کتیرا کافور
رب السوس تین تین ماشہ ساتھ لعاب اسبغول کے بناوین قرص کحل کہ کھانسی و تھوک مین
خون کو و بواسیر خونی کو دفع کرتی ہے ص شاخ گوزن سوختہ اقاقیا پرسیاوشان گلنار رمان و بیخ انجبار
نو نو ماشہ سرمۂ اصفہانی تین ماشہ دم الاخوین چھ ماشہ ساتھ آب بارتنگ کے بناوین قرص کہربا
کہ خون تھوکنے و اجراے خون بواسیر کو دفع کرتا ہے ص کہربا تخم خرفہ ایک ایک تولہ شاخ گوزن سوختہ کتیرا
صمغ عربی کشنیز خشک بریان تخم خشخاس سفید چھ چھ ماشہ نشاستہ نو ماشہ بآب بارتنگ بناوین

فصل ۱۳۷ اقراص نافع امراض معدہ و جگر و طحال و حرارہ و حمیات سوداوی مین قرص غافث
کہ یرقان و درد جگر و طحال و تپ کہنہ و تپ ربع کو دفع و سدۂ احشا کی تفتیح کرتی ہے ص عصارۂ غافث
ڈھائی تولہ سنبل الطیب دو تولہ طباشیر سفید ایک تولہ قرص لک کہ استسقاے زقی کو مفید و مفتح سدۂ
احشا کی ہے ص لک مغسول دو تولہ ریوند چینی ایک تولہ اسارون سنبل الطیب مصطگی تخم کرفس انیسون
نانخواہ اذخر قسط شیرین فلفل سیاہ زنجبیل چھ چھ ماشہ قرص گل سرخ کہ استسقاء و
امراض معدہ و جگر و طحال و اسہال کو مفید ہے ص گل سرخ ایک تولہ گلنار زرشک سماق کرنج
تخم حماض تخم کاسنی فرنجمشک تخم خرفہ چار چار ماشہ سعد فقاح اذخر سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول
بیخ کبر کافور دو دو ماشہ افیون ایک ماشہ قرص فوہ کہ ورم طحال کو مفید ہے ص مجیٹھ ایک تولہ زرناد
طویل نو ماشہ ریوند چینی تین ماشہ سہاگہ بریان دو ماشہ دو عدد انجیر سرکہ مین بھیگا کر اس مین ملا کے قرص بناوین
قرص افسنتین کہ درد و ورم معدہ کو مفید ہے ص افسنتین رومی انیسون تخم کرفس بوزن مساوی
قرص مصطگی کہ قے و ہچکی و استسقاء کو مفید ہے ص عود خام مصطگی ایک تولہ پوست بیرون پستہ دو تولہ
گل سرخ ڈیڑھ تولہ قرص زنجبیل کہ اسہال حبشی کو مفید ہے ص زنجبیل بیل گری کشنیز خشک
رال سفید بوزن مساوی بناوین

فصل ۱۳۸ اقراص دافع امراض آلات بول مین قرص
ذیابیطس کہ مرض ذیابیطس ہر قسم کو دفع کرتی ہے ص طباشیر پانچ ماشہ تخم خرفہ تخم کاہو سات سات ماشہ

تخم حماض گل سرخ گلسرخ خشک گل ارمنی تین تین ماشہ صندل سفید گلنار سماق دو دو ماشہ کافور چار سرخ آب برگ خرفہ بناوین و آب انار شیرین کھاوین **قرص کل کنج** کہ ریم و قرحۂ گردہ و مثانہ و حرقت بول کو دفع کرتی ہے **ص** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ تخم خرفہ چار ماشہ گل سرخ طباشیر گل ارمنی صمغ عربی نشاستہ دم الاخوین دانہ خشخاش سیاہ تین تین ماشہ مغز بادام شیرین مغز چلغوزہ دس دس ماشہ کا کنج ایک تولہ ساتھ لعاب بہیدانہ کے بناوین **قرص کہربا** کہ بول الدم کو نفع کرتی ہے **ص** کہربا پانچ ماشہ گلنار کندر سماق صمغ عربی تین تین ماشہ افیون چار سرخ **قرص لبوب** کہ قروح گردہ و مثانہ کو ریم سے پاک و مندمل کرتی ہے **ص** نشاستہ ایک تولہ تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفہ تخم کرفس بادیان تین تین ماشہ بذر البنج افیون ایک ایک ماشہ مغز فندق مغز بادام شیرین مغز تخم خیارین مغز تخم کنار مغز تخم خربزہ مغز تخم کدوے شیرین مغز چلغوزہ رب السوس تخم حماض گل ارمنی پانچ پانچ ماشہ ساتھ لعاب تخم السی کے بناوین **قرص ماسک البول** کہ سلس البول و بول فراش کو دفع کرتی ہے **ص** کندر مازج اقاقیا پوست ہلیلہ کابلی کشنیز بریان گلنار گل ارمنی جفت بلوط حب الآس مساوی **قرص** دافع سوزاک **ص** قلعی کشتہ سلاجیت کتیرا گل ارمنی دانۂ خشخاش سفید صمغ عربی مغز تخم خیارین تخم خرفہ مغز تخم کدوے شیرین بوزن مساوی ساتھ لعاب اسپغول کے بناوین ساتھ شیر گاو و آب آمیختہ کے کھاوین **فصل ۱۳۹ قطور مین دستور** قطور کا دوا رقیق کو شکاف بدن یا زخم یا قرحہ یا ناصور مین ٹپکانا ہے مگر کان مین دوا بار و بالفعل ٹپکانا ممنوع ہے **قطور** کہ قرحۂ کان کو نفع و چرک و ریم کو دفع کرتا ہے **ص** صبر انزروت کف دریا بورۂ ارمنی دم الاخوین کندر مساوی الوزن پانی مین پیسکر دو تین قطرے سرکہ ملا کے کان مین ٹپکاوین و بعد ساعتے دفع کرین **قطور** کہ درد حار کان کو دفع کرتا ہے **ص** افیون ایک ماشہ روغن گل دو تولہ مین گھول کر چند قطرہ سرکہ مین ملا کے ٹپکاوین **قطور** کہ درد شدید کان کو دفع کرے **ص** کافور و افیون مساوی شیر دختر یا شیر زن مین گھول کر ٹپکاوین **قطور** کہ آواز گوش کو دفع کرے **ص** کندر زعفران مساوی شراب مین گھول کر ٹپکاوین **ایضاً** قرنفل تین عدد دو تولہ آب مرزنجوش مین گھسکر ٹپکاوین **ایضاً** خربق سفید دو ماشہ جندبیدستر ایک ماشہ پانی مین گھول کر قطرہ چند سرکہ ملا کے ٹپکاوین **قطور** کہ سوزاک و قروح مثانہ و احلیل کو مفید ہے **ص** صمغ عربی دو دو ماشہ نشاستہ گندم چار چار ماشہ شیر دختر یا شیر زن مین حل کر کے **ایضاً** پوست خشخاش نشاستہ رب السوس مساوی الوزن شیر زن مین پیسکر چھانکر ٹپکاوین

فصل ۱۴۰ قروطی یعنی موم روغن مین اصل ترکیب قروطی کی یاسمی قدر ہی کہ روغن مناسب مین موم کو گداخت کر لیتے تھے اگر اب اوراجزای مناسب بھی مخلوط کیے جانیلگے وطلاے قلیل المقدار لگانا چاہیے قروطی دافع قروح ناک کے ص موم زرد ایک تولہ روغن گل تین تولہ مین گداخت کر کے مردار سنگ دو ماشہ قلعی کشتہ چار ماشہ مخلوط کرین قروطی کہ قروح خشک وریشہ کو دفع کرے ص روغن چنبیلی دو تولہ آگ پر رکھے موم زرد ایک تولہ مغز ساق بز ایک تولہ کتیرا چھ ماشہ حل کرین قروطی کہ شقاق لب دست وپاے کو دفع کرے ص روغن گل تین تولہ آگ پر رکھکر موم زرد ڈیڑھ تولہ چربی مرغابی یک تولہ کتیرا تین ماشہ ملاکے بناوین قروطی کہ ذات الجنب وذات الصدر کو دفع کرے ص روغن بنفشہ پانچ تولہ آگ پر رکھکر موم سفید دو تولہ کتیرا نو ماشہ ممزوج کرین ایضاً برگ بنفشہ صندل سفید تخم خطمی اکلیل الملک آرد جو سبوس گندم بوزن مساوی کوٹ چھان کے موم روغن مین کہ روغن بنفشہ یا روغن گل یا روغن کنجد سفید مین بنایا ہووے مخلوط کرین ایضاً گل بنفشہ اکلیل الملک گل بابونہ تخم خطمی اسپغول گل سرخ نو نو ماشہ پانی مین جوش کرکے صاف کرین وپانچ تولہ روغن کنجد ملاکے پکاوین جب پانی جل جاوے دو تولہ موم زرد داخل کرین قروطی دافع ضیق النفس بارد ص موم زرد تین تولہ روغن کنجد سیاہ چھ تولہ مین گداخت کرکے وجلسہ نو ماشہ کلونجی اصل السوس چار چار ماشہ عقرقرحا دو ماشہ کوٹ چھان کے مخلوط کرین قروطی دافع ضیق النفس وسعال حار ص کاہو کشنیز دو دو تولہ گل نیلوفر برگ بنفشہ ایک ایک تولہ باریک پیس چھان کر روغن کنجد سفید چھ تولہ مین پکاوین جب پانی جل جاوے موم سفید اڑھائی تولہ داخل کرین قروطی نافع ورم خصیہ ص موم زرد دو تولہ روغن گل چار تولہ مین گداخت کرکے مقل ازرق کندر چار چار ماشہ مخلوط کرین۔

باب ۲۲ حرف الکاف

فصل ۱۴۱ اکحال مین دستور کاجل کا یہ ہے کہ اجزاے دوائیہ کو باعانت کسی تیل وبتی کے جلاکر اسکا دھوان سرپوش گلی خام مین لیتا کاجل کہ پھلی ڈھلکا دہلا وناختہ کو دفع وتقویت قوت باصرہ کی کرتا ہے ص مامیران چینی قرنفل سنگ بصری سنگ سرمہ سفید ایک ایک ماشہ زرد چوب بیخ کلاب مغز تخم کھرنی کونپل انار کونپل بکائن تین تین ماشہ سفوف کرکے روغن گاؤ دو تولہ مین سان کر پارچہ رنگ معصفر مین لپیٹ کر فتیلہ بناوین وروغن تلخ کے ساتھ چراغ مین روشن کرکے ظرف خام مین

کاجل لیوین **کاجل** کہ تقویت بصر و روشنی آنکھ کی کرتا ہے و دفع خارش چشم کو بہت مفید ہے **ص** نیم کے
پھول یا بکائین کے پھول روئی مین لپیٹ کر روغن سرشف سے چراغ مین جلاوین و دھوان اسکا سفالی
خام مین لیوین اور کپڑے کی پوٹلی مین سخت باندھکر چالیس روز تک بادیان کے پانی مین تر کی رکھین
اوسکے بعد نکالکر رکھ لین و لگایا کرین **کاجل** کہ بال برونی کی جاتا ہے و سرخی آنکھ کی جو آشوب چشم کے بعد بھی رہتی ہے
یا زردی جو بیماریون سے آنکھ مین رہ جاتی ہے دفع کرتا ہے **ص** نیلا تازہ چھلکے بکوڑین اور اس پانی مین
تین چار بار کپڑا تر و خشک کرکے آبنہ ہلدی ایکتولہ پھٹکری سفید نو ماشہ سفوف کرکے لپیٹین و روغن سرشف کے
ساتھ چراغ مین جلاکے دستور کاجل لیوین **ایضاً** آبنہ ہلدی کو بادیان کے پانی مین پیسکر گہرا رنگ کر
کپڑے مین چند جالہ عنکبوت جو مثل کاغذ کے دیوار و مین لگاتی ہے آلایش صاف کرکے رکھین اور روغن سرشف
سے چراغ مین جلاکے دستور کاجل لیوین **فصل ۱۴۲** اکبوس مین **طریق** کبوس یہ کہ دوا تر یا خشک
کو پیسکر بڑی یا چھوٹی ٹکیہ بناکے نیم گرم خواہ سرد مقام مرض پر رکھکر برگ تازہ مناسب اسپر چپکا کے کپڑے سے
باندھنا تاکہ رطوبت دوا کی دیر تک عضو پر رہے **کبوس** کہ استرخائے مقعد کو مفید ہے **ص** حقیقت بلوط اندر کھریا
چاندی کی پتی تین ماشہ سفوف کرکے برگ تازہ ببول دو تولہ مین کر ملاوین و سرد باندھین **کبوس** کہ خروج
مقعد کو دفع کرے **ص** برگ انار برگ کنار ایک ایکتولہ پھٹکری دو تولہ آبنہ ہلدی ریزہ سبز چھ چھ ماشہ
بعد داخل کرنے مقعد کے باندھین **کبوس** کہ درد بھی ہر مقام کو مفید ہے **ص** گلپکان تین جز دو تمام کو
خوردنی ایک جز پیسکر نیم گرم باندھین **کبوس** کہ اکوتہ کو دفع کرے **ص** کھلی سیاہ تل کی و ریگ دریا مساوی
پانی مین ٹکیہ بناکر باندھین چار پہر کے بعد تجدید کرین **فصل ۱۴۳** اکحلہ مین دستور بنانے
کحل یعنی سرمہ کا بانواع مختلف ہے مگر قاعدہ کلیہ یہی ہے کہ ادویہ خشک خواہ کسی پانی کے ساتھ حل
کرکے خشک کرکے مکرر صلایہ کرکے آنکھ مین لگائی جاوے **کحل** قاطع و دافع آنکھ کی پھلی **ص** کلی تازہ کنجد سفید
کلی تازہ چنبیلی مرچ سیاہ چار چار تولہ پھٹکری بریان سات تولہ خوب کھرل کرے پھر خشک کرکے کحل
کرین **کحل** کہ پھلی و جالا و ڈھلکہ و دھند و خیالات و ابتدائے نزول رطوبات کو دفع و تقویت بینائی کی
کرتا ہے **ص** سنگ سرمہ آب بادیان مین تین بار بجھا کے ڈیڑھ تولہ استخوان سوختہ خرما ایک ماشہ سانپ کی
چار رتی مساسہ دو ماشہ دستور صلایہ کرکے استعمال **کحل** کہ جالا و ڈھلکہ کو دفع کرے و تقویت بصر کی
کرتا ہے اور امراض مذکور کو بھی مفید ہے **ص** صدف سوختہ خوطیا سے مغسول نبات سفید بوزن مساوی

بنادین کحل الجواہر کہ قوت بصر کو زیادہ و دھندھ و سیلان رطوبت و آمدہ چرک کو دفع کرتا ہے ص
مروارید ناسفتہ ایک ماشہ مرجان ڈیڑھ ماشہ فیروزہ لاجورد مغسول یاقوت رمانی عقیق سرخ چار چار
سرخ ورق طلا ورق نقرہ پانچ پانچ عدد تین روز عرق کیورے مین صلایہ کرین اسکے بعد مامیران چینی
دو ماشہ سنگ بصری تین ماشہ توتیا چھ رتی زعفران ڈیڑھ ماشہ سانج ہندی کافور ایک ایک ماشہ مرچ سیاہ
چار سرخ سنگ سرمہ دو تولہ ملاکے آب بادیان ملاکے ڈالکر آٹھ آٹھ پہر صلایہ کرین کحل مامیران کہ
خارش چشم و دھندھ و ڈھلکہ کو دفع کرتا ہے و بال بروئی کے جماتا ہے و قوت باصرہ کی زیادہ کرتا ہے ص فلفل
کی و پھٹکری بریان مامیران چینی کھپریا چاندی و سونے کی پوست ہلیلہ چار چار ماشہ نوسادر معدنی سانج ہندی
بسباسہ تین تین ماشہ فلفل سیاہ کافور چھ ماشہ توتیا طباشیر کبود کشتہ رانگا ایک ایک ماشہ سنگ سرمہ سیاہ
ڈیڑھ تولہ زہرہ بز ایک عدد آب بادیان مین آٹھ پہر صلایہ کرین کحل حشیمام کہ آشوب چشم و اجرائے
اشک و کوئی چشم اطفال کو دفع کرتا ہے ص حشیمام یعنی چاکسو دو تولہ ایک پوٹلی مین باندھکر گدھی کی لید
یا دال ماش مین پانی ڈالکر پکاوین و مقشر کرکے خشک کرین و اضافہ سنگ بصری چھ ماشہ پھٹکری بریان
چار ماشہ رسوت تین ماشہ سنگ سرمہ نو ماشہ بدستور سرمہ بناوین کحل کہ شبکوری و جالا و ڈھلکا و
غبار و ردکہنہ و ناخنہ و پھلی کو دفع کرتا ہے ص مرچ سیاہ تین ماشہ زہرہ بز مین تنقیہ کرکے و سنگ بصری چھ
ماشہ چار بار آب لیموں مین بجھا کر مغز تخم کھرنی دو ماشہ غنچہ چنبیلی ایک تولہ آب بادیان مین صلایہ کرین فصل
۴۴ الکماد یعنی سینک مین طریق کما دکا یہ ہے کہ دوا خشک کو نیکوب یا سفوف کرکے عنبہ یا کسی
روغن مین چرب کرکے خواہ اجزائے مرطوب کو کچل کر دو پوٹلی کپڑے کی باندھ کر نیمگرم کیے بعد دیگرے عضو
ماؤف پر رکھنا یا دوائے پانی مین کپڑا تر کرکے نیمگرم سینک کرنا یا دوا کا پانی گرم تو تل خواہ مثانہ جانور مین
بھر کر سینکنا کماد کہ درد نیم سر و درد ہائے شدید و ریاح غلیظ کو دفع کرتا ہے ص برگ دونا مروا گل بابونہ
برگ تلسی کچل کر کپڑے کی پوٹلی مین باندھکر نیم گرم کرکے سینکین کماد کہ بحالت سکتہ کے سکتہ کو
نفع کرتا ہے ص قرنفل بسباسہ جوزبوا عقرقرحا چھ چھ ماشہ نمک خرد دو تولہ سفوف کرکے آرد باجرا
پاؤ بھر ملاکے دو پوٹلی بناکے پس سر و گردن سینکین کماد کہ درد کہی معدہ کو دفع کرتا ہے ص
نانخواہ زیرہ سفید بادیان اجمود تخم کرفس دو دو تولہ نمک کھاری چار تولہ سفوف کرکے آدھ پاؤ سبوس
گندم مین ملاکے ایضاً اجوائن نمک سبوس گندم بقدر مناسب مخلوط کرکے سینک کرین

کماد کہ تحلیل ریاح و دفع درد احشا و مراق کی کرتا ہے **صں** برگ شبت تازہ پودینہ تازہ دو دو تولہ افیون بادیان تخم کرفس ایک تولہ پانی مین جوش و صاف کرکے مثانہ گوسپند یا بوتل مین بھرکے سینک کرین کماد کہ درد جگر و طحال کو مفید ہے **صں** برگ مکوے برگ کاسنی برگ سنبھالو برگ سداب بقدر مناسب جوش دیکر سرکہ خالص مین ملا کے کپڑا تر کرکے سینکا کرین

باب ۳۳ حرف کاف فارسی

فصل ۱۴۵ گلقندون کے بیان مین **ترکیب** ابتدائی اسکی یہ ہے کہ گلاب کے پھول تازہ کو شہد خالص مین مل رکھتی و اسکو گل انگبین کہتے و بغرض تلیین طبیعت کے کھلاتے تھے جب دوسری شیرینی ملاکر بنائی جانیلگے تب از نام گلقند موسوم ہوئی و علاوہ گل سرخ کے اور پھول سے بھی بنانے لگے مگر زیادہ تر رواج گل سرخ خواہ سیوتی کا ہے اور دستور اسکے بنانے کا یہ ہے کہ گل سرخ و گل سیوتی سے ہری پنکھڑی وزیرہ دفع کرکے شکر سفید یا سرخ یا نبات سفید یا قند سفوف کرکے یا شہد خالص مین ملکر مخلوط کرین اور شیرینی ہم وزن پھولنے دو نیم چند تک اولی ہے اور چہار چند تک جائز ہے اور شیرینی ہم چند سے جسقدر زیاد ملائی جاتی ہے ویسا ہی علی الترتیب قوت گلقند کی کم ہوجاتی ہے اور شہد کے ساتھ بنانے سے قوت مسہلہ و ملینہ اخراج فضلات اعضاے تنفس کی زیادہ ہوجاتی ہے اور گلقند دو قسم ہے ایک آفتابی دوسرا آبی قسم اول مین تلیین زیادہ قسم دوم مین تبرید و ترطیب زیادہ ہے تدبیر قسم اول کی یہ ہے کہ پھولون کو شیرینی مین ملکر دو ہفتہ تک دھوپ مین رکھین اور اس اثنا مین دو تین بار خفیف سے مالش کردین تدبیر قسم دوم کی یہ ہے کہ پھولونکو شیرینی مین ملکر ایک ظرف مین رکھین کہ چہارم اس کا خالی رہے و ظرف کو سربستہ کرکے تین ہفتہ تک تابگلو پانی مین ڈوبا رکھین اور اگر پھول تر و تازہ بہم نہ پہونچین تو پھول خشک کو تھوڑے عرق گلاب مین یا کسی دوسرے عرق مناسب مین کچھ دیر تک ایسا تر کرین کہ عرق پھولون مین جذب ہوجاوے تب شیرینی مین ملکر بدستور مذکورہ بالا مرتب کرین **گلقند مطلق** مقصود اس سے گلقند گلاب کے پھول کا ہے دافع مضرات صفراوی و مفرح و ملین طبع و دوسرے اجزاے مناسب کے ساتھ مسہل اخلاط ملینہ و مجرح سدۂ امعا و دافع قولنج و مغص و درد معدہ ہے شیخ بو علی نے اپنی تصانیف مین لکھا ہے دیکھا مینے ایک عورت جوان جسکو تپ دق شروع تھی دوسرے درجے مین مینے مداومت کرائی صرف گلقند کی یہان تک کہ غذا مین بھی اکثر شامل کیا مدت ایک سال صحت کلیہ پایا و تولد و تناسل

اس سے ہوا **گلقند سیوتی** مفرح طبع ودافع وسواس وتوحش وخفقان ومالیخولیا ومراقی ہے بدستور
گلنار آفتابی یا آبی کے بناوین **گلقند گڑھل** دافع خفقان وتوحش طبع ومولد خون صالح ودافع مضرت
صفراوی وسوداوی ہے بدستور گلقند آبی کے بناوین بضعف وزن پھولون کے آب لیمون کاغذی خواہ
آب انار ترش ملاکے **گلقند خیار شنبر** لین طبع ومسہل صفراوی ہے **ص** پھول تازہ خیار شنبر کا
صرف پنکھڑی الیکر ہموزن شکر سرخ مین ملاکے بدستور گلقند آفتابی کے باوین **گلقند سیب** مصفی خون ودافع سوداوی
امراض ومفتح سدہ ہاے عروق ہے **ص** پھول تازہ سیب ہموزن شہد خالص مین مخلوط کرکے بدستور گلقند آفتابی
کے بناوین **گلقند خشخاش** جالس طبع ودافع اسہال ودافع نزلہ ومفید سرفہ رطوبی ہے **ص** پھول تازہ خشخاش
ریزہ ریزہ کرکے سہ چند شکر سفید مین مالش کرین تین روز تک آفتاب مین رکھین **گلقند حنا** مصفی
خون ودافع نزلہ ہے **ص** پھول تازہ حنا کے ہم چند شہد خالص مین مخلوط کرکے تین روز تک آفتاب
مین رکھین **فصل ۱۴۶ الکحل مین دستور** اسکے بنانیکا یہ ہے کہ اجزاے دوا کو کسی دوا کے
خواہ کسی چکنائی کے ساتھ ظرف برنجی خواہ مسی خواہ آہنی مین صلایہ کرکے رکھنا وبوقت حاجت آنکھ مین
لگانا اور جب خشک ہونے لگے کسی دوا کی پانی سے ڈھیلا کرلینا **کحل ہرہ** کہ آشوب چشم ودرد واجرای اشک
کو دفع کرتا ہے **ص** پھٹکری بریان تین تولہ افیون چھ ماشہ ظرف برنجی مین دستۂ آہنی سے آب لیمون کاغذی
یا آب برگ کتھ ڈال کر چار روز تک صلایہ کرکے اٹھا رکھین **ایضاً** رسوت پھٹکری بریان آنبہ ہلدی چھ
چھ ماشہ لودھ تین ماشہ افیون دو ماشہ آب برگ انبلی ڈال کر پھول کے برتن مین تین روز تک خرمہرۂ
کلان سے رگڑین ورکھلین **ایضاً** رتن جوت پھٹکری بریان لودھ تین تین ماشہ افیون دو ماشہ ظروف
آہنی مین دستۂ چوب تازہ نیب سے آب جوشاندۂ ترپھلا ڈال ڈال کر تین روز تک صلایہ کر رکھین۔

باب ۲۴ ـ حرف اللام

فصل ۱۴۷ اللبوب مین دستور بنانے لبوب کا اسطور پر اختراع ہوا تھا کہ بعض تخم کا شیرہ نکالکر
شہد کے ساتھ قوام کرتے تھے زان بعد معجونات مین کبھی شیرہ وکبھی نرم کوفتہ وکبھی تراشہ باریک مغزہاے تخمون کا
خواہ میوہ جات کو داخل کرنے لگے **لبوب کبیر** کہ گردے کو گرم اور قوی قوت باہ ومنی کو تازہ کرتا ہے
اور دل ودماغ کو قوت اور بدن کو فربہی دیتا ہے اور فرحت اور نشاط لاتا ہے اور امر مجامعت واصلاح
منی وقوت اعضاے تناسل مین عدیم المثال ہے **ص** مغز پستہ مغز بادام مغز نارجیل مغز فندق

مغز اخروٹ مغز چلغوزہ مغز تخم کدو مغز پستہ دانہ خشخاش سفید کنجد سفید مقشر ہر ایک تین تین تولہ تخم گزر تخم
شلجم تخم ترب تخم پیاز تخم گندنا لسان العصافیر بہمین تخم ہالم ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پانی مین ایسا پیسین کہ پانی
بہنے نہ کرنا پڑے اور اسکو قوام شکر سفید تین پاؤ اور شہد پاؤ بھر مین مخلوط کرکے پکاوین کہ پانی جل جاوے
اسمین سفوف خولنجان و شقاقل بہمنین و تودرین و ثعلب مصری ایک ایکتولہ داخل کرین **لبوب صغیر** کہ
منی کو زیادہ کرتا ہے و گردہ و مثانہ و باہ کو قوت خوب دیتا ہے **ص** شکر سفید و شہد خالص آدھ آدھ سیر باہم قوام
کرین و سفوف دارچینی و خولنجان زنجبیل تخم ہالم بہمنین و تودرین ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پودینہ خشک ایک تولہ زیرہ
سیاہ عقرقرحا مائیفل جاوتری لونگ چھ چھ ماشہ کا ملاوین زان بعد مغز بادام شیرین مغز اخروٹ مغز
نارجیل مغز فندق مغز چلغوزہ مغز پستہ تین تین ماشہ چرونجی چھ تولہ نرم کوٹکر مخلوط کرین **لبوب بارد**
نقصان باہ کو اگر حرارت سے ہووے دفع کرتا ہے **ص** نبات سفید ڈیڑھ پاؤ ترنجبین خراسانی آدھ پاؤ
شہد خالص پاؤ بھر شیرہ تخم خشخاش و کنجد سفید مغز سفید تخم کدوے شیرین مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین مغز
تخم خربزہ تین تین تولہ ملاکے قوام کرین و سفوف ثعلب مصری و شقاقل مصری دو دو تولہ کا داخل کرین

فصل ۴۸ النخلخہ مین **طریق** لخلخہ کا یہ ہے کہ اجزاے خوشبو کو پانی یا کسی عرق مناسب سے رقیق کرکے
کسے ظرف خرد مین رکھکر سونگھنا خواہ اجزاے مذکور کو چلکر کپڑے کی پوٹلی مین باندھکر ترکرکے سونگھنا لخلخہ کہ
صداع و شقیقہ حار کو مفید ہے **ص** صندل سفید کشنیز خشک عرق گلاب مین پیسکر تھوڑا سرکہ خالص ملاکے
لخلخہ کرین **لخلخہ** کہ صداع شقیقہ بارد کو مفید ہے **ص** برگ مرزنجوش برگ تلسی پانی مین پیسکر اسمین سفوف
قدرے زنجبیل و مرچ سیاہ وچوبہ ملاکے **لخلخہ** کہ درد سر و سرسام حار کو مفید ہے **ص** صندلین کشنیز خشک گل
ارمنی پانی مین پیسکر تھوڑا کافور ملاکے

فصل ۴۹ الطوخ مین دستور لطوخ کا جسکو لازق بھی کہتے ہین یہ ہے
کہ دوا کو مثل طلاکے تیار کرکے پرچہ کاغذ پر جسمین سوراخ بند کردیا ہو خواہ کپڑے جھجھرے پر لگاکے مقام مرض پر
چپکا دین **لطوخ** کہ دونون کنپٹی پر لگانیسے شقیقہ و درد سر کو نفع کرے **ص** ایلوہ تخم کاہو بذرالبنج کتیرا دو دو
ماشے افیون ایک ماشہ زعفران چھ رتی سرکہ مین حل کرکے **ایضاً** کتیرا صمغ عربی خشخاش دو دو ماشہ دم الاخوین
حضض گل سرخ افیون ایک ایکماشہ سفیدہ تخم مرغ مین ملاکے **ایضاً** کوکنار گل سرخ کشنیز خشک چار چار ماشہ گل
بابونہ بذرالبنج تین تین تولہ صندل سفید دو ماشہ افیون ایکماشہ **لطوخ** کہ زکام مزمن کو دفع کرے **ص** لوبان گل مصطگی
سوسن گل بابونہ جبا باسنی بوزن مساوی پانی مین پیسکر تھوڑا روغن گل ملاکے **ایضاً** افیون تین جز زعفران

ایک جز باہم ملاکے **فصل ۵ لعوق مین** دستور بنانے لعوق کا جسکو بزبان ہندی چٹنی وزبان یونانی
اکلیخما کہتے ہین یہ ہے کہ شربت گاڑھا معجون سے بنایا جاوے کہ زبان سے بتدریج فرو ہووے
چونکہ تاثیر ادویہ خوردنی ونوشیدنی کی بذریعہ استحالہ معدہ کے اعضاے تنفس کو بہ توقف پہونچتی ہے
لہذا اطبا نے یہ تدبیر اختراع کی کہ تاخیر مرور مجری سے بسبب قرب اعضا کے تاثیر جلد پہونچتی ہے

لعوق بادام کہ حکی حلق وحنجرہ وکھانسی خشک کو مفید ہے **ص** مغز بادام کدوے وراز مغز بادام شیرین
دو دو تولہ نشاستہ کتیرا صمغ عربی رب السوس ایک ایک تولہ سفوف باریک کرکے قوام نبات سفید یا شکر ایک
پاؤ مین ملاوین **لعوق** کہ ضیق النفس وگرفتگی آواز کو مفید ہے **ص** تخم السی دو تولہ تخم میتھی چار ماشہ
مغز بادام شیرین مویز منقے کتیرا اصل السوس مغز چلغوزہ نشاستہ صمغ عربی ایک ایک تولہ سفوف باریک
کرکے قوام شکر سفید پاؤ بھر مین مخلوط کرین **لعوق** کہ گلے سے خون نکلنے کو نفع وحرارت مزاج کبد کو دفع کرتا ہے
وبواسیر خونی کو مفید ہے **ص** تخم خرفہ طباشیر سات سات ماشہ مغز تخم کدوے وراز مغز تخم خیار دراز ایک
ایک تولہ لعاب اسبغول لعاب بارتنگ تین تین تولہ نبات سفید آدھ پاؤ کے قوام مین ملاوین **لعوق** کہ
کھانسی نزلی کو دفع کرتا ہے **ص** اصل السوس مقشر تخم خطمی بہیدانہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پوست خشخاش ایک تولہ
تین پاؤ پانی مین خیساندہ وجوشاندہ بنا کے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید مین قوام کرکے رب السوس کتیرا صمغ عربی
ایک ایک تولہ سفوف کرکے ملاوین **لعوق ابہل** کہ باستعمال ایک ہفتہ کے ربو کو دفع کرنے مین
مجرب ہے **ص** ابہل چھ تولہ سفوف کرکے تین تولہ روغن گاؤ مین مخلوط کرکے پاؤ بھر شہد خالص کف
گرفتہ مین ملاوین **لعوق** کہ ربو وسرفہ کہنہ کو مفید وسینہ وشش کو اخلاط غلیظہ سے پاک کرتا ہے **ص**
زوفاے یابس بیخ کبود ایک ایک چھٹانک جوشاندہ بنا کر ڈیڑھ پاؤ شہد خالص ملا کے گرم کرین وکف
صاف کرکے قوام کرین واگر بیخ سوسن دستیاب نہو تو ہموزن اسکے شونیز داخل کرین **لعوق**
کہ مسلول کو اور سرفہ خشک کو مفید ہے **ص** بہیدانہ اسبغول تخم خطمی ڈیڑھ ڈیڑھ کا لعاب نکال کر
آب انار شیرین آب خیار وراز آب کدوے وراز آب برگ خرفہ عرق ہر ایک آدھ پاؤ شکر سفید آدھ سیر
باہم مخلوط کرکے قوام کرین وصمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش ایک ایک تولہ رب السوس
شکر تیغال چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاوین وشبانہ روز قدرے قدرے لعق کرین **لعوق سپستان**
کہ سرفہ بلغمی ونزلی کو مفید ومجربات سے ہے **ص** سپستان پچاس عدد عناب

تین عدد اصل السوس و تخم خطمی ایک ایک تولہ پوست خشخاش دو تولہ ہیدانہ چھ ماشہ جوشاندہ بناکر شکر سفید آدھ سیر ملاکر قوام کرین و آخر قوام مین جو مقشر مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش ایک ایک تولہ کا شیرہ بناکر ملاوین بعد طیاری قوام کے رب السوس کتیرا صمغ عربی چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاوین شبانہ روز مین پانچ چار بار لعق کرین **فصل ۱۵۱** الف ازمین دستور بنانے لوزکا یہ ہے کہ حلوا مین شیرہ یا تراشہ یا نرم کوفتہ مغزہاے تخمون کا خواہ میوہ جات کو داخل کرکے قوام سخت بناکر جماتے ہین و ٹکڑے اگر اتراش کر سکتے ہین **لوز** کہ تقویت باہ کرتا ہے و صاحب نزلہ کو نہایت مفید ہے **ص** مغز بادام مقشر آدھ پاؤ مغز پستہ تخم خشخاش سفید ایک ایک چھٹانک شیرہ کرکے نبات سفید ڈیڑھ پاؤ مائدہ گندم ایک پاؤ روغن گاؤ تین چھٹانک مین بریان کیا ہوا باہم مثل حلوا کے سخت پکاوین اور زعفران تین ماشہ دانہ الائچی سفید چھ ماشہ سفوف کرکے داخل کرین اور بحالت گرمی کے جماکر ٹکڑے اگر اتراش رکھین ؎

باب ۲۵ حرف المیم

فصل ۱۵۲ الف ماء اللحم مین شیخ الرئیس بوعلی نے لکھا ہے کہ اگرچہ گوشت غذا ہے مگر پانی اسکا دفع ضعف قلب و دیگر امراض مین دوا مقبول ہے و بعض اطبا نے گوشت طیور کو ساتھ گوشت بز کے جمع کرنا جائز و روا لکھا ہے اور چونکہ قوت گوشت کی بطور عرق کے لینا ماء اللحم مقصود ہے و گوشت خام کا عرق بدبو ہوتا ہے و اگر علیحدہ یخنی بریان کرکے عرق کھینچتے ہین تو قوت دخانی اسکی پہلے ہی نکل جاتی ہے لہذا تدبیر عمدہ یہ ہے کہ پہلے پارچہ ہاے گوشت کو بطور یخنی کے پوٹلی الائچی و پیاز وغیرہ کی ڈال کر دیگ سربستہ مین پکاوین جب خوب پختہ ہو جاوے ویسا ہی سربستہ سرد کرکے اسکا پانی لیکر مفرد یا دوسرے ادویہ مین شامل کرکے عرق کھینچین **ماء اللحم سادہ** کہ تقویت قلب و توانائی و فربہی بدن کی کرتا ہے اور شربہ مناسبہ کے ساتھ تپ دق کو مفید ہے **ص** گوشت بکرا جوان وغیرہ کا چربی و سپیدی دفع کرکے پوٹلی دھنیان و تیج پات و الائچی سرخ دارچینی ڈالکے دیگ سربستہ مین جوش دوین جب گوشت خوب گل جاوے نے ونبیکہ لگاکے عرق کھینچین **ماء اللحم مرکب** کہ تقویت دل و دماغ و دیگر اعضاے رئیسہ و باہ کی اصلاح و اخلاط و تصفیہ خون و فربہی بدن کرتا ہے **ص** گوشت صاف بکرا جوان کا سات سیر گوشت صاف کبوتر تین عدد کا بٹیر چالیس عدد مرغ جوان دو عدد تیتر چار عدد و گنجشک خانگی خواہ دشتی پچاس عدد دباغت شدہ پوٹلی دارچینی ایک چھٹانک قرنفل ایک تولہ الائچی سرخ تیج پات ڈیڑھ ڈیڑھ چھٹانک پیاز مسلم

پاؤ بھر دیگ سربستہ مین جوش کرین جب گوشت گل جاوے پوٹلی کو دفع کرکے گوشت کو ملکر پانی صاف کرین
واجزاے منفصلہ جو ایک شب پانی مین تر رکھا ہووے ڈالکر پانچ سیر شیر گاو تازہ ملاکے عرق کھینچین اور اسپر
نیچہ پر پوٹلی زعفران تین ماشہ دانہ الایچی سفید چھ ماشہ کی باندھین اجزا۔ برگ گاؤزبان گل گڑھل خشک
آلو کشمش ثمر ماموصلہ سنبل بادرنجبویہ گل منڈی آدھا آدھا پاؤ اسطوخودوس دارچینی تیج پات گل سرخ
تخم کاسنی برادہ صندل سفید برادہ صندل سرخ برادہ آبنوس گوکھرو کلان عناب گل نیلوفر ایک ایک
چھٹانک بہمنین تودریین موصلیین اندرجو چار چار تولہ واضح ہو کہ جو گوشت مذبوحہ جائز نہووے یا سم نہ پہونچے
اسکے ملحوظ نہ کرنے سے نقصان فوائد مین نہین ہوتا بشرطیکہ اور سب اجزاے داخل ہون اور اگر تقویت
باہ زیادہ تر مقصود ہووے تو گوشت نیل کنٹھ چار عدد و کھنجن یعنی طائر کشمیری جو برابر گنجشک خانگی کے
برنگ سیاہ و سفید ابلق نظر آتی ہے دس عدد کا ازدیاد کرین **فصل ۱۵۳** ماءالشعیر مین جسے آشجو کہتے
ہین ماءالشعیر سادہ اکثر اطبا کا اسبات پر اتفاق ہے کوئی غذاے دوائی ماءالشعیر سے بہتر نہین ہے
اور اسمین دس خاصیت ہین **ایک** مبرد **دوسرے** مفتح **تیسرے** منقی معدہ **چوتھے** متفرع
پانچوین مسہل الثفل **چھٹے** لذیذ **ساتوین** معدل الغذا **آٹھوین** مسکن عطش **نوین** مانع ہیجان
اخلاط فاسدہ **دسوین** معدہ مین نفخ نہین کرتا مگر سست ہے بارد مزاج کو مضر و مصلح اسکا گلقند ہے **صص** جو مقشر اعلی
مقشر ایک چھٹانک سوا سیر پانی مین جوش دیوین جب پانی رنگین ہوجاوے پانی دفع کردیوین دوسرا پانی ڈالکے
پکاوین جب اسمین سرخی آوے وہ بھی تبدیل کرین اسیطرح دو تین پانی تبدیل کرکے آخر مین خوب
پکاوین کہ جو پھٹ جاوین اور پانی گاڑھا ہو جاوے تب سرد ہوجاوے صرف نبات سفید خواہ کوئی دوسرا
شربت ملاکے پیوین **ماءالشعیر لحم** جب مریض کو طاقت دینا زیادہ منظور ہووے ماءالشعیر مین گوشت
داخل کرین اسکی دو تدبیرین ہین ایک یہ کہ گوشت کو مثل قورمہ کے مصالح مناسبہ کے ساتھ پکاوین
مگر روغن زرد نہ ڈالین اگر ڈالین تو نہایت کم بعد بھوننے و خوشبو کرنے کے اسمین جو مقشر کا
دو پانی رنگین دفع کرکے شامل کرین دو پانی جدید مثل شوربا کے ڈالکر پکاوین مگر پانی زیادہ ہووے
کہ بخوبی اثر گوشت کا اسمین نکلے دوسرے یہ کہ جب ماءالشعیر اخیر پانی مین پکانے لگین تب آب یخنی گوشت
کی اسمین داخل کرکے پکاوین و اگر چاہین کہ ماءالشعیر مین قوت قابضہ ہووے تو جو مقشر
کو بریان کرکے پکاوین خواہ تھوڑا پوست خشخاش ایک پوٹلی مین باندھ کے

داخل پخت اخیر کے کرین **فصل ۵۴** امارالاصول مین کہ پت ہاے بلغمی و ضیق النفس و گرفتگی آواز و سدہ ہاے
جگر و طحال کو دفع کرتا ہے **ص** پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس مقشر ایک ایک تولہ بیخ
اذخر بیخ کرفس سنبل الطیب چھ چھ ماشہ مویز منقے سپستان بیس بیس دانہ سوا سیر پانی مین جوش کرین
جب چہارم حصہ باقی رہے بدون ملنے کے صاف کر رکھین بقدر مناسب پیکر اُسمین کوئی شربت خواہ نبات
سفید ملا کر پیا کرین **فصل ۵۵** امربا ہاے مین **مرباے زنجبیل** گرم و خشک ہے برودت
معدہ و گردہ و مثانہ کو دفع و ادرار بول و قوت باہ زیادہ کرتا ہے و پت ہاے بلغمی کو مفید ہے **ص** زنجبیل
بے ریشہ کو ایک برتن مین رکھکر بالو سے بند کرین اور او سیر پانی ڈالین اکیس روز تک اسی طرح پر رکھین
پھر نکال کر خوب دھوین اور کسی چیز نوک دار سے خوب کچو کر پانی اور شہد کے ساتھ جوش دیوین کہ قوام
ہو جاوے اور قوام مین زنجبیل ڈوبی رہے **مرباے ترنج** کہ دل اور معدے کو قوت دیتا ہے
اور تفریح طبیعت کی کرتا ہے **ص** پوست ترنج کو جوش کرین جب نیم پخت ہو جاوے نچوڑ کر ساتھ شہد یا
قند سفید کے جوش دیوین جب قوام ہو جاوے اُتار رکھین **مرباے آملہ** کہ مقوی دل و
دماغ و معدہ و مفرح طبیعت ہے و اجزاے مناسب کے ساتھ حابس بطن و مقوی باہ و ہاضم طعام
ہے **ص** آنولہ تازہ کہ قریب پختگی کے ہو تیار ہے بانس سے گود کر پانی چونہ مین آنولہ کو ڈبا رکھین تین
روز کے بعد نکال کر دھو ڈالین اور جوش خفیف دیکر پانی دفع کر دیوین جب اثر پانی کا نہ رہے تھوڑے
سے گھی مین بھون لین اور چکنائی گھی کی دفع کر کے قوام شکر سفید مین ڈال رکھین جب قوام پتلا ہو جاوے
تب آملہ علیحدہ کر کے اس قوام مین تھوڑی شیرینی اور ملا کر قوام کرین اور اس مین پھر آملہ ڈال رکھین
ایسا ہی جب قوام رقیق ہو جایا کرے اُس کو گاڑھا کر لیا کرین **مرباے ہلیلہ**
کہ ملین شکم و دافع ریاح و مقوی معدہ ہے **ص** ہلیلہ تازہ اگر ہو تو بہتر ہے ہلیلہ مسلم خشک کو چند
روز پانی مین تر رکھکر پانی بدل کر جوش دیوین کہ پوست اور مغز اس کا نرم ہو جاوے اُس کے
بعد مثل تدبیر مرباے آملہ کے تیار کرین **مرباے پیٹھہ** جس کو کمڑھا سفید کہتے ہین تپہاے
گرم کو مفید ہے خصوص مدقوق کو اور خفقان اور درد سر گرم کو نفع دیتا ہے **ص** پیٹھے کو چھیلکر تراشہ
مغز سخت اُس کا علیحدہ کر لین اور مغز نرم اُسکا جسمین تخم ہوتے ہین پیس ڈالین اور پانی جو پیٹھے
تراشنے مین نکلا ہو ملکر چھان لین اُس مین تراشہ ہاے سخت کو جوش دیوین جب پانی

جذب ہوجاوے تراشہ بانیم خشک کرکے روغن زرد مین نیم بریان کرکے چکنائی اسکی کپڑے سے صاف
کرکے قوام قند سفید مین ڈوبار رکھین جب قوام رقیق ہوجاوے مثل قوام مربای آملہ کے درست کرلیا کرین **مربای**
گزر کہ مقوی باہ و مفرح طبع و مولد خون صالح ہے **ص** گزر استخوان اور پوست سے صاف کرکے
شیر گاؤ مین جوش دین جب پختہ ہوجاوے نیم خشک کرین زان بعد روغن زرد مین نیم بریان کرکے قوام
شکر سفید مین ڈوبار رکھین اگر قوام رقیق ہوجاوے توپھر اسکو گاڑھا کرلیوین **فصل ۵۶ مرہمون کے**
دستور بنانے مرہم کا یہ ہے کہ پہلے موم کو روغن کے ساتھ آگ پر گداختہ کرین اور اگر چربی
نسخہ مین ہوئے تو اُس کو بھی ملاوین جب یہ سب یکذات ہوجاوین تب اگر گوند خشک ترکیب مین ہوئے
تو سفوف کرکے و اگر مرطوب ہو ویسا ہی ملاوین جب یہ بھی خوب مخلوط ہوجاوے تب دوسرے اجزا
کو سرمہ سا کرکے مخلوط کرین **مرہم سفیداب** کہ گوشت جماتا ہے اور زخم کو خشک کرتا ہے اور گرمی زخم
کو دفع کرتا ہے **ص** قلعی کشتہ چھ ماشہ موم سفید ایک تولہ روغن گل ایک تولہ بدستور مرہم بناوین **مرہم**
سفیداب کافوری کہ مواد ناقص پھوڑے کو دفع کرکے گوشت اور پوست صالح جماتا ہے **ص**
موم سفید ایک تولہ روغن گل تین تولہ مین گداخت کرکے قلعی کشتہ پانچ ماشہ مردار سنگ چار ماشہ
کافور تین ماشہ ملاکے مرہم بدستور بناوین **مرہم** کہ ورم اور سختی پھوڑے کو دفع اور زخم کو آرام
کرتا ہے **ص** موم زرد مغز ساق گاؤ چربی مرغ و بط ایک ایک تولہ روغن گل تین تولہ زردہ تخم مرغ
ایک عدد آگ پر رکھکر باہم مخلوط کرین اور زعفران گل بابونہ تین تین ماشہ سفوف کرکے باہم
ملاوین **مرہم آبی** کہ قروحات اور جراحات کو نفع تمام دیتا ہے اور ناسور کو دفع کرتا ہے **ص**
مقل چار ماشے [illegible] ایک ماشہ دونون کو پانی مین خوب حل کرین زان بعد سیماب چار ماشہ
ملاکر حل کرکے مرہم بناوین **مرہم اشق** کہ تحلیل صلابات و خنازیر و پر کرنے ناسور ہاے مین نہایت
نافع ہے **ص** اشق مقل پانچ پانچ ماشہ چار تولہ روغن سرشف مین حل کرکے ایک تولہ موم زرد
ملاکر آگ پر رکھین [illegible] کف دریا انزروت [illegible] کندر [illegible] پانچ پانچ ماشہ سفوف کرکے ملاوین
اور جہان کہ پھوڑے کا پکانا منظور ہو اسی مرہم مین گل خطمی اور برگ خطمی ایک ایک تولہ پیس کر
ملاوین اور نیم گرم پھوڑے پر باندھین **مرہم اعجاز** کہ زخم بندوق اور زخم ناسور اور قروح خبیثہ
اور سوداویہ کہ جو کسی اچھی نہوتے ہون دفع کرتا ہے **ص** روغن کنجد و آب چاہ شیرین

پانچ پانچ تولہ ملاکر پیتل کی تھالی مین ہاتھ سے خوب گھوٹین کہ مثل مہی کے ہوجاوے بعد ازان پھٹکری و نیلہ
تھوتھہ کات سرخ رال سفید سوا سوا تولہ سفوف کرکے اسقدر رگڑین کہ مثل مرہم کے ہوجاوے اور چینی کے برتن
مین رکھین اور جب استعمال مرہم کا کرین تب نمک کی پوٹلی سے قرحہ اور زخم کو سینکا کرین **مرہم**
باسلیقون کہ قرحہاے اعضاے عصبانی و دیگر قروح و جراحات کو صحت دیتا ہے اور پھوڑیکو نرم اور تحلیل
کرتا ہے **صں** آدھ پاؤ روغن تلخ مین پانچ تولہ موم زرد پگھلا کے ایک تولہ گندہ بیروزہ مخلوط کرین سکے
بعد رال سفید دو تولہ پھٹکری بریان مصطگی چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملادین اور خوب حل کرکے مرہم بنادین
مرہم جاذب جس چیز نے کہ بدن مین چبھکر پھوڑا کردیا ہو اُس کو نکالتا ہے اور قرحہ ہاے عمیق کو گوشت
صالح سے پر کرتا ہے اور زخمون کو اچھا کرتا ہے **صں** رال سفید ایک تولہ مصطگی رومی موم زرد
ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ روغن سرشف چار تولہ بدستور تیار کرین **مرہم خمیر** پھوڑے کو پکاکر توڑدیتا ہے حاجت
نشتر لگانے کی نہین ہوتی **صں** بورہ ارمنی تین ماشہ صابون چھ ماشہ خمیر خشک آرد گندم نو ماشہ
چونہ آب نارسیدہ سوا تولہ پیپال کبوتر مرغ اڑھائی اڑھائی تولہ روغن تلخ بقدر کفایت مخلوط کرین
مرہم داخلیون کہ تالیف بقراط کا ہے معالجات بقراطی مین بہت صفات اُسکی
لکھی ہین اورام اور پھوڑا اور پھوڑے سخت کو پکا کے توڑ کر آرام کرتا ہے اور خنازیر کو صحت دیتا ہے
اور اورام گرم کے درد کو و اعصاب کی سختی کو دفع کرتا ہے **صں** تخم خطمی اسپغول تخم میتھی تخم السی ڈیڑھ ڈیڑھ
ڈیڑھ تولہ رات کو پانی مین تر کرکے صبح کو لعاب گاڑھا جدا کرلیوین و روغن زیت خواہ روغن سرشف کہنہ
دس تولہ مین اڑھائی تولہ مردار سنگ سفوف کرکے ملادین اور آگ پر رکھین اور ایک لکڑی سے حرکت
دیا کرین جب گاڑھا و سیاہ ہوجاوے لعاب مذکور ملاکے مثل مرہم کے پکادین بعد ازان غاریقون
چوب انگور و آرد کھیوا نسں چھ چھ ماشہ پھٹکری و زنگار تین تین ماشہ سفوف کرکے ملادین **مرہم**
عسل کہ دنبل و اورام سخت کو توڑتا ہے و صاف کرتا ہے **صں** شہد کو جوش کرین کہ غلیظ ہوجاوے
اور پھٹکری چہارم حصہ اُس کی سفوف کرکے ملادین **مرہم مصری** مخترعہ اطباے مصر کہ
قرحہ پرانے اور سخت کو دفع کرتا ہے **صں** سرکہ و شہد پانچ پانچ تولہ باہم ملاکے جوش دیوین جب
غلیظ ہوجاوے زنگار چھ ماشہ سونا مکھی ایک تولہ سفوف کرکے ملادین **مرہم سیندور** کہ زخم
اور قرحہ کو پر کرتا ہے **صں** روغن گنجد چار تولہ موم سپید دو تولہ گداخت کرکے سنگ بصری

چھ ماشہ سیندور لوبان سات سات ماشہ سفوف کرکے باہم مخلوط کرین **مرہم** کہ زخم ہاے اندرونی کان کو صحت دیتا ہے **ص** سرکہ خالص ڈیڑھ تولہ شہد خالص دو تولہ باہم جوش کرین جب گاڑھا ہو جاوے زنگار چھ ماشہ باریک کرکے ملاوین **مرہم سفرجل** کہ قرحہ ناک و دیگر قروح کہنہ کو مندمل کرتا ہے **ص** گل بنفشہ نو ماشہ بہدانہ چھ ماشہ تھوڑے پانی مین جوش کرکے لعاب نکالین اور صاف کرکے دو تولہ روغن گل اور ایک تولہ موم سفید ملاکے مرہم بناوین **ایضاً** ناگر موتھہ مازو زعفران تین تین ماشہ روغن گل دو تولہ موم سفید ایک تولہ بدستور مرہم بناوین **مرہم** کہ ہونٹھ کے پھٹنے اور خشک ریشہ کو دفع کرتا ہے **ص** موم سپید ایک تولہ روغن کنجد سفید دو تولہ گداخت کرکے کتھہ سفید کشتہ قلعی نشاستہ گندم مازو سبز تین تین ماشہ سفوف کرکے ملاوین **مرہم** کہ اسیر لب کو مفید ہے **ص** خبث الحدید مردارسنگ کشتہ قلعی زعفران پھٹکری تین تین ماشہ سفوف کرکے موم زرد ایک تولہ روغن گاؤ دو تولہ مین گداخت کرکے ملاوین **مرہم** کہ انشقاق مقعد کو نفع کرتا ہے **ص** موم سفید دو تولہ برگ حنا نو ماشہ روغن گل چار تولہ بدستور مرہم بناوین **مرہم کافوری** کہ ورم و شقاق مقعد کو دفع کرتا ہے **ص** موم سفید ایک تولہ روغن گل تین تولہ مردارسنگ تین ماشہ نشاستہ چھ ماشہ افیون دو ماشہ **مرہم** کہ درد و خروج مقعد کو مفید ہے **ص** مکوے و مسور مقشر و گل سرخ مساوی سفوف باریک کرکے آب کشنیز تازہ ملاکر پکاوین اور روغن گل ملاکر مرہم بناوین **مرہم** کہ نواصیر مقعد کو مفید ہے **ص** موم سپید ایک تولہ روغن سرشف چار تولہ مردارسنگ گلنار آنبہ ہلدی دم الاخوین پھٹکری بریان سنگ سرمہ شاخ گوزن سوختہ دو دو ماشہ **مرہم** کہ جراحت قضیب کو مفید ہے **ص** موم دو تولہ روغن گل چار تولہ مین گداخت کرکے چھ ماشہ طوطیا صلایہ کرکے ملاوین **مرہم رال** کہ دفع قرحہ قضیب مین بے نظیر ہے **ص** موم سفید دو تولہ پانچ تولہ روغن گل مین گداخت کرکے رال سفید ایک تولہ قلعی کشتہ دم الاخوین مردارسنگ طوطیا گلنار مرچ سیاہ چھ چھ ماشہ سفوف باریک کرکے ملاوین وقت ضرورت زخم کو آب جوشاندہ برگ حنا یا صابون چینی سے دھوکر پھاہا اس مرہم کا لگاوین **مرہم شنگرف** کہ قروح خبیثہ و خنازیر و سرطان کو دفع کرتا ہے **ص** مردار سنگ گندہ بروزہ چھ چھ ماشہ لوبان مصطگی رومی اشق صمغ عربی شنگرف نو نو ماشہ روغن سرشف بقدر کفایت ملاکر صلایہ کرین **مرہم** کہ زخم ہاے تر یا رطوبت بہنے اعضاے تناسل کو خشک و آرام کرتا ہے **ص** خبث الحدید مردارسنگ چھ چھ ماشہ دو تولہ سرکہ مین کھرل کرین جب خشک ہو جاوے دم الاخوین نو ماشہ

وخاکستر کاغذ وچھپکلی سوختہ چھ چھ ماشہ روغن گل چار چار تولہ ملاکر مرہم کرین **مرہم مجرب** واقع قروح خبیث
وخنازیر **ص** موم سفید ایک تولہ روغن بنفشہ یا روغن بادام چار تولہ مین گداختہ کرکے مردار سنگ رال سفید
کشتہ قلعی چھپکلی سوختہ چھ چھ ماشہ سپیدۂ تخم مرغ ایک عدد مخلوط کرکے کھرل کرین **مرہم مجرب** کہ
ایک روز مین و ماشہ ہائے مین زخم آتشک کو خشک کرتا ہے **ص** چوب چینی دو ماشہ شنگرف دو ماشہ طوطیا ئے
سبز ایک تولہ خاکستر پارچہ گزی جسمین پارہ بدفعات جیسا کر سیاہ ہوتین ماشہ زردی تخم مرغ جسکو خاکستر مین
بریان کیا ہو دو عدد روغن گاؤ اسقدر کہ مرہم ہوجاوے باہم ملاکے کھرل کرین **مرہم** دافع آتشک
ص زنگار سیماب ایک ایک تولہ گندھک آملسار چھ ماشہ روغن گاؤ چھ تولہ مین کھرل کرکے مرہم بنا دین
مرہم کہ برص وبہق کو زائل کرتا ہے **ص** کشتہ تانبا گندھک ۲ تولہ سار چونہ سنگ جیا در زرد اوند مساوی
سفوف کرکے سرکہ تند مین گھول کرین ۳ روز تک آفتاب مین رکھین بعد اسکے کھرل کرکے استعمال کرین
مرہم کہ سرطان مقرح وغیرہ مقرح کو صحت دیتا ہے **ص** کشتہ سیسہ طوطیا ئے مغسول چھ چھ ماشہ ساتھ
لعاب اسبغول ایک تولہ اور قدرے روغن گل کے مخلوط کرکے مرہم بناوین **ایضاً** ظرف سیسہ مین گل
ارمنی وسرکہ ڈالکر دستہ سیسہ سے گھسین کہ سیاہ ہوجاوے اسمین تھوڑا روغن گل ملاکر گھسین کہ مرہم
ہوجاوے **مرہم** کہ درد شدید بواسیر کو دفع کرتا ہے **ص** کرنب کلا ایک عدد پانی مین جوش کرین جب گلجاوے
پیسین اور سپیدی وزردی تخم مرغ ایک عدد روغن گل تین تولہ افیون دو ماشہ سب کو آگ پر رکھکر مرہم بنا دین
مرہم شلجم کہ جبر کرنے زخم اور تحلیل اورام اور سختیون مین بے نظیر ہے **ص** آدھ پاؤ روغن گل مین شلجم
شلجم بقدر پانچ تولہ ٹکڑا ٹکڑا کرکے بریان کرین جب شلجم جل جاوے روغن کو صاف کرکے دو تولہ سفیدہ
ڈال نیب کی تازہ لکڑی سے خوب رگڑکر چھ ماشہ کافور ملا دین **مرہم** کہ گوشت زائد کے کاٹنے
مین مجرب ہے اور دردمند سوتا **ص** حب السلاطین دو تولہ زنگار ایک تولہ دونون کو خوب پیسین اور
گوشت زائد پر چلاکے کسی مرہم کا پھاہا اوسپر رکھین **مرہم سیاہ** کہ بنام کالا مرہم مشہور ہے
ہر طرح کے پھوڑے اور دنبل کو پکاتے ہین اور مواد نکالکر زخمون کو خشک وآرام کرتا ہے **ص**
سفیدہ کاشغری دو تولہ کو خشک صلایہ کرین جب مثل سرمہ کے ہوجاوے روغن کنجد سیاہ پانچ تولہ
ظرف آہنی مین آگ پر رکھین نیب کی تازہ لکڑی سے گھوٹین جب ایسا گاڑھا ہوجاوے کہ ایک
قطرہ مرہم پانی مین ڈالین قطرہ بندھ جاوے پانی مین مخلوط ہووے تب آگ سے اتار رکھین **مرہم**

زبدۃ البحر کہ حکیم علی گیلانی نے اپنی تصنیفات میں واسطے پر کرنے قرحہ اور خشک کرنے زخموں کے مجرب لکھا ہے **ص** روغن گاؤ تین تولہ میں موم سفید ایک تولہ ڈالکر گداخت کرین زان بعد سیندور و مرداسنگ و کف دریا ایک تولہ نیلا تھوتھا چھ ماشہ خوب سلایہ کرکے مخلوط کرین

فصل ۱۵۷ مضمضہ مین مضمضہ کہ قروح مسوڑھا و اندرون لب و جنبش و درد دانت و خوشت خون دہن کو مفید ہے **ص** گلنار مازو نیم کوب کزمازج سماق مساوی الوزن جوش کرکے مضمضہ کرین **مضمضہ** کہ خون آنا مسوڑھون سے دفع کرتا ہے **ص** سماق مساوی سنبل الطیب زرورد تین تین ماشہ برگ کنار رباعی بیخ کنار صحرائی ایک ایک تولہ مازو چار ماشہ جوش کرکے مضمضہ کرین **مضمضہ** کہ درد دندان و قلاع حار کو بہت مفید ہے **ص** کشنیز خشک بارتنگ چھ چھ ماشہ پانی مین پیس صاف کرین دو ماشہ اسبغول کا لعاب و ایک ماشہ کافور ملاکے مضمضہ کرین آب برگ تازہ مکوے یا آب برگ خرفہ زیادہ ازیادہ ہو زیادہ تر قوی و مفید ہو **مضمضہ** کہ درد دندان رطوبی و نزلی کو دفع کرتا ہے **ص** عاقرقرحا بذر البنج چھ چھ ماشہ وعدس ایک تولہ پوست خشخاش سات ماشہ جوش کرکے **مضمضہ** کہ ہر قسم کے درد دندان کو مفید ہوتا ہے **ص** پوست درخت سرش چار تولہ برگ چنبیلی دو تولہ بلے رنگ تین ماشہ جوش کرین **ایضاً** لکھے پوست خشخاش اسپند ایک ایک تولہ مجیٹھ چھ ماشہ جوش کرکے **مضمضہ** کہ قلاع گرم و سرد کو دفع کرتا ہے **ص** انجیر چار عدد اکلیل الملک تخم السی ایک ایک تولہ جوش کرکے حل کر صاف کرکے قدرے زعفران و روغن چنبیلی ملاکر **ایضاً** سماق زرورد نو نو ماشہ اقاقیا مازو چھ چھ ماشہ جوش کرکے **مضمضہ** کہ گندہ دہنی کو بعد تنقیہ بلغم کے مفید ہے **ص** عود خام مصطگی قرنفل کبابہ جوزبوا تین تین ماشہ نیم کوب کرکے پوٹلی باندھکر عرق گلاب مین جوش کر کھین شیاعہ روز مین دو دفعہ مضمضہ کیا کرین **مضمضہ** واقع بدبوے دہن **ص** شہد خالص کو پانی مین گھسکر گھولکر مضمضہ کیا کرین **مضمضہ** کہ بطلان فساد ذوق کو دفع کرتا ہے اگر بلغم سے ہوے **ص** خردل عاقرقرحا موبز جوش کرکے و اگر حرارت سے ہوے **ص** گل سرخ و سماق جوش کرکے **مضمضہ** کہ دانتونکو مستحکم اور انکے درد کو دفع کرتا ہے **ص** گلنار اقاقیا کزمازج جفت بلوط فوفل گل سرخ صندلین پوست انار ناگرموتھہ بوزن مساوی جوش و صاف کرکے تھوڑا دم الاخوین ملاکے **مضمضہ** کہ استرخاے زبان کو دفع کرتا ہے **ص** خردل زنجبیل مرچ سیاہ عاقرقرحا نوسادر نمک سمی کلونجی پودینہ خشک نمک سنگ مساوی

جوش کرکے **مضمضہ** کہ ورم زبان و دہان کو مفید ہے **صص** برگ بنفشہ تخم خطمی تخم السی اصل السوس مکوہ
دو دو ماشہ انجیر چار عدد مغز خیارین تبتیر تین تولہ جوش وصاف کرکے نیم گرم مضمضہ کرین

فصل ۵۰ ا

مطبوخات دافع مالیخولیا و وسواس مین **قاعدہ** بنانے مطبوخ کا جسکو طبیخ و منقلی بھی عرب مین و جوشاندہ
فارسی مین و کاڑھا و بلکہ پھلکا ہندی مین کہتے ہین یہ ہے کہ دوائین جو پھول و پتی ہون بدستور جوشاندہ
بیخ و چوب و تخم ہو اسکو نیم کوب کرکے پانی مین خواہ کسی عرق مین تر کرکے جوش دیوین جب بقدر مناسب
پانی جلجاوے کپڑے سے ملکر خواہ زلال چھان لیوین و کوئی شربت خواہ شیرینی ملاکر نوش کرین اگر ایک مقدار سے
زیادہ تر کرین تو صاف کرکے بوتل یا شیشہ مین رکھ لیوین بروقت پینے کے شیرین ملاکر پیا کرین **مطبوخ**
بسفائج مالیخولیا کہ احتراق صفرا سے ہو دفع کرتا ہے ساتھ تلیین کے **صص** بسفائج منقی ایک
تولہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی سوا سوا تولہ افتیمون نو ماشہ اسطوخودوس گل بنفشہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ غاریقون چھ ماشہ
غاریقون چھ ماشہ بدستور طیار کرین بقدر مناسب قبل طلوع آفتاب کے پیا کرین **مطبوخ** مولفہ محمد زکریا
رازی کہ اکثر اقسام مالیخولیا کہ بہ تلیین طبع مفید ہے **صص** ہلیلہ سیاہ اڑھائی تولہ بسفائج منقی سوا تولہ
سنائے مکی ڈیڑھ تولہ تربد سفید افتیمون ایک ایک تولہ مویز منقے اتین تولہ آلوبخارا ایتس دانہ بدستور تیار کر رکھین
علی الصباح بقدر مناسب پیا کرین **مطبوخ** وسواس و مالیخولیا کو مفید ہے **صص** ہلیلہ کابلی بسفائج منقی
اسطوخودوس برگ بنفشہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سنائے مکی ایک تولہ مویز منقے اڑھائی تولہ خربق سفید چھ ماشہ نمک سنگ
نو ماشہ بدستور تیار کر رکھین و بقدر مناسب استعمال کیا کرین

فصل ۵۹ ا

مطبوخات دافع کھانسی و ضیق النفس و ورم و درد سینہ و پہلو کے **مطبوخ** کہ ضیق النفس و کھانسی کو کہ سردی و رطوبت سے
ہو دفع کرتا ہے **صص** زوفا و تند مرج مصطگی رومی چھ چھ ماشہ پرسیاوشان اصل السوس برگ بنفشہ تخم
خطمی تخم خبازی ایک ایک تولہ مویز منقے دو تولہ انجیر دانہ عناب سپستان تیس تیس دانہ بدستور طیار
کر رکھین ہر روز شیرہ بادام شیرین ملاکر نوش کیا کرین **ایضاً** تخم میتھی تین ماشہ مویز منقے دس
دانہ ہر صباح جوش کرکے بدستور پیا کرین **مطبوخ زوفا** کہ کھانسی و درد سینہ و ورم پہلو دفع
کرتا ہے **صص** زوفا پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی پوست بیخ بادیان اصل السوس مغز تخم خربزہ
تخم خیارین چار چار ماشہ گل نیلوفر عنب الثعلب تین تین ماشہ عناب مویز منقے دس دس دانہ انجیر چار
دانہ ہر روز کے تیار کرکے دو تولہ شربت بنفشہ ملاکر پیا کرین **مطبوخ انجیر** کہ ذات الصدر و ذات الریہ

وذات الجنب وضیق النفس وکھانسی کو مفید ہے صں انجیر سات عدد مویز منقےٰ پندرہ عناب دس دانہ ثعلب
بادیان انیسون تین تین ماشہ شکر سرخ دو تولہ جوش کرکے ملکر چھانکر شیرۂ مغز بادام شیرین سات عدد ملا کر
ہر صبح وشام پیا کریں **فصل ۱۶۰** مطبوخات دافع امراض معدہ وامعاء وجگر وطحال واستسقا مین **مطبوخ**
کہ ورم بلغمی معدے کو دفع کرتا ہے صں شگوفہ اذخر مصطگی تخم کرفس انیسون تین تین ماشے
پرسیاؤشان بیخ بادیان پانچ پانچ ماشہ جوش کرکے صاف کریں باضافہ شیرۂ مغز بادام شیرین
پانچ دانہ وشکر سرخ ایک تولہ پیا کریں **مطبوخ** دافع ورم معدہ صں بادیان کرفس مکوے مساوی
جوش کرکے باضافہ شیرۂ مغز بادام شیرین وشکر سرخ کے **مطبوخ** کہ معدے کو قوت
دیتا ہے وقے کو موقوف کرتا ہے صں انار دانہ نو ماشے مصطگی پودینہ عود خام تین تین ماشے بدستور
جوش کرکے باضافہ ایک تولہ نبات سفید کے پیا کریں **مطبوخ** دافع سنگرہنی صں
ناگرموتھا بیل گری کشنیز خشک تنتریالا زنجبیل حسن جملہ بوزن مناسب مریض کے جوش کرکے
باضافہ شکر سفید **مطبوخ** کہ ورم طحال کو دفع کرتا ہے صں ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد تین تین ماشہ شاہترہ
تخم کاسنی چھ چھ ماشہ تخم کشوث دو ماشہ آلو بخارا پانچ دانہ گلقند آفتابی دو تولہ بدستور تیار کرکے
مطبوخ کہ ورم طحال وجگر ومعدہ وطحال واستسقاء یرقان کو دفع وتلطیف اخلاط غلیظ کی کرتا ہے
وجگر ومعدے کو قوت دیتا ہے صں مجیٹھ مصطگی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی
انیسون تخم کرفس سنبل الطیب تین تین ماشے تخم کشوث دو ماشے مویز ایک تولہ بدستور تیار کریں
وباضافہ شکر سفید ایک تولہ وشیرہ بادام شیرین سات دانہ کے پیا کریں **مطبوخ** ریوند چینی کہ سدہ تفقر
جگر کھولتا ہے صں ریوند چینی دو ماشہ افسنتین شگوفہ اذخر تین تین ماشہ سداب حلبہ چار چار ماشہ
مویز دس عدد انجیر زرد دو عدد بدستور تیار کرکے شکر سفید ڈیڑھ تولہ روغن بادام دو ماشہ ملاکے
مطبوخ کہ ورم جگر کو دفع کرتا ہے صں ریوند چینی ڈیڑھ ماشہ تخم کشوث تخم کرفس
بادیان تین تین ماشہ افسنتین بسفائج ہلیلہ کابلی ہلیلہ پانچ پانچ ماشہ مویز منقےٰ پندرہ عدد بدستور
طیار کریں وترنجبین خراسانی دو تولہ حل کرکے پیا کریں **فصل ۱۶۱** مطبوخات دافع علل
گردہ ومثانہ مین **مطبوخ** کہ درد گردہ اور دشواری بول کو نفع کرتا ہے صں کاکنج تخم
خبازی پانچ پانچ ماشہ زیرہ سفید چار ماشہ تخم خربزہ نیم کوفتہ نو ماشہ

مطبوخ دافع درد گردہ ص حلبہ نانخواہ تخم گذر تخم کرفس تخم سداب گل بابونہ مساوی الوزن **مطبوخ** کہ درد و سنگ و ریگ گردہ و مثانہ کو دفع کرتا ہے ص بادیان انیسون گوکھرو کلان پرسیاؤشان تخم خبازی گل بنفشہ تخم کشوث تخم ملت تین تین ماشہ تخم خربزہ نو ماشے تخم خیارین ایک تولہ ساتھ شربت بزوری بارد دو تولے کے **مطبوخ** کہ درد گردہ کو مجرب ہے ص تخم خربزہ نیم کوفتہ دو تولہ شکر سرخ دو تولہ ڈیڑھ پاؤ پانی مین پکاوین جب سوم حصہ رہے صاف کرکے شیر گرم نوش کرین **ایضاً** گل داؤدی زرد بقدر مناسب پیس کر شکر سرخ ملا کے صاف کرین و شیر گرم پیوین

فصل ۱۶۲ مطبوخات مدر حیض مین

مطبوح کہ انسداد و قلت و احتباس خون حیض کو دفع کرتا ہے ص اسارون تین تین ماشے سداب دو ماشے بادیان چھ ماشہ تخم سویا نو ماشہ ایام حیض مین تین روز متواتر پیوین **ایضاً** تخم سداب بادیان تخم کرفس چھ چھ ماشہ انجیر زرد پانچ ماشہ عدد گلقند آفتابی دو تولہ **ایضاً** لوبیا سرخ انیسون مجیٹھ تخم سداب بوزن مساوی **ایضاً** کہ مجرب لکھا ہے ص تخم گزر نیم کوفتہ برگ گاؤزبان تخم خربزہ نیم کوفتہ بوزن مساوی جوش و صاف کرکے شکر سرخ ملا کے پیوین

فصل ۱۶۳ مطبوخات دافع اوجاع مین

مطبوخ سورنجان کہ درد مفاصل کو ساتھ اسہال سے دفع کرتا ہے ص سورنجان شیرین بوزیدان چھ چھ ماشے ترید سفید مجوف و مقشر و مغز تخم کرطم عجمیش شحم حنظل تین تین ماشہ مجیٹھ تخم کرفس انیسون سات سات ماشے بدستور تیار کرکے شکر سرخ ایک تولہ ملا کے نوش کرین **مطبوخ بوزیدان** کہ درد زانو و درد پشت اور سب دردون کو مفید ہے ص بوزیدان شیطرج ہندی زنجبیل پانچ پانچ ماشہ سورنجان بیخ اذخر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان چار چار ماشہ مویز و حلبہ دس دس ماشہ بدستور بناوین باضافہ نو ماشہ روغن بید انجیر کے پیوین **مطبوخ حلبہ** کہ اوجاع مفاصل کو دفع کرتا ہے ص سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون پانچ پانچ ماشہ پرسیاؤشان برگ گاؤزبان بادرنجبویہ چار چار ماشہ گل سرخ ہلیلہ زرد چھ چھ ماشہ سنا مکی سات ماشہ گلقند آفتابی ڈیڑھ تولہ بدستور تیار کرکے ترنجبین تین تولہ حل کرکے صباح نوش کرین **مطبوخ** کہ وجع الورک و عرق النسا کو دفع کرنے مین قوی الاثر ہے ص مصطگی انیسون پانچ پانچ ماشے زنجبیل بیخ اذخر تین تین ماشہ مجیٹھ شیطرج ہندی سورنجان بوزیدان تخم کرفس حلبہ ہر ایک چار چار ماشہ مویز منقیٰ پانچ عدد بدستور تیار کرکے باضافہ ایک تولہ روغن بید انجیر کے پیوین

فصل ۱۶۴ مطبوخات دافع حمیات مین

مطبوخ

کہ تپ بلغمی ربع کو باخراج مواد دفع کرتا ہے ص بیخ اذخر شاہترہ شکاعی کباب چینی چار چار ماشے افتیمون
تین ماشہ ہلیلہ کابلی چھ ماشہ مویز پندرہ دانہ بدستور تیار کرکے باضافہ سکنجبین دو تولہ کے نوش کریں مطبوخ
کہ اس تپ کو دفع کرتا ہے جو ہر روز لاحق رہتی ہے اور ایک روز درمیان دیگر شدت کرتی ہے ص
اصل السوس بیخ کرفس پوست بیخ رازیانہ پانچ پانچ ماشہ شکاعی تین ماشہ پودینہ مصطگی دو دو ماشہ کشنیز
خشک گل سرخ چار چار ماشہ بدستور تیار کرکے ترنجبین چار تولہ حل کرکے پیا کریں مطبوخ کہ اس
تپ بلغمی کو دفع کرتا ہے جو باوقات مختلفہ آتی ہے ص سنبل الطیب انیسون کشنیز خشک گل سرخ پانچ پانچ
ماشہ مصطگی دو ماشہ افسنتین تخم کشوث بیخ اذخر کرفس پوست بیخ رازیانہ چار چار ماشہ ہلیلہ زرد سات ماشہ
مویز پندرہ عدد گلقند عسلی تین تولہ بدستور تیار کرکے سکنجبین دو تولہ ملا کر پیا کریں مطبوخ کہ مواد تپ
ربع کو تلیین دفع کرتا ہے ص برگ سنا رکی افتیمون برگ بنفشہ تخم خربزہ نیم کوفتہ تخم شبت پانچ پانچ
ماشہ ہلیلہ کابلی و ہلیلہ زرد سات سات ماشہ بدستور تیار کرکے تین تولہ سکنجبین ملا کر پیا کریں مطبوخ کہ تپ
ربع کو تلیین دفع کرتا ہے ص بادرنجبویہ برگ گاؤزبان آملہ پانچ پانچ ماشہ بسفائج منقی افتیمون
غاریقون تین تین ماشہ بہر سہ ہلیلہ چار چار ماشہ سنا رکی سات ماشہ آلو مویز منقے دس دس دانہ گلقند
آفتابی تین تولہ مطبوخ کہ تپ بلغمی اور درد احشا کو دفع کرتا ہے ص بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر
پرسیاؤشان افسنتین مصطگی بوزن مساوی مطبوخ کہ تپ ہائے کہنہ و تپ لرزہ مزمن کو دفع کرتا ہے
ص خس و صندل سرخ کشنیز خشک نرکچور زرنجبیل گلوے تازہ بوزن مساوی جوش کریں جب آٹھواں
حصہ پانی باقی رہے صاف کرکے نبات سفید بوزن مناسب ملا کر نوش کریں مطبوخ کہ واسطے
تپ ربع کے مجربات سے ہے ص پوست کوکنار بقدر تحمل مزاج کے ساتھ ہشتم حصہ مرچ سیاہ
نیم کوفتہ کے جوش کرکے پیویں مطبوخ کہ واسطے تپ ربع کے مفید ہے ص پوست
ہلیلہ کابلی تخم کاسنی چھ چھ ماشہ بیخ بادیان شاہترہ چار چار ماشہ کشوث تین ماشہ آلو عناب دس
دس دانہ گلقند تین تولہ مطبوخ کہ تپ بلغمی کو دفع کرتا ہے ص اصل السوس پانچ
ماشہ بادیان چار ماشہ گلوے تازہ سات ماشہ انجیر زرد دو عدد شکر سرخ دو تولہ مطبوخ
کہ تپ کھانسی کو دفع کرتا ہے ص پرسیاؤشان تخم خطمی تخم خبازی بیخ مہک بادیان چار چار ماشہ
پیرلہ عدد دو ماشہ شکر سرخ دو تولہ مطبوخ کہ تپ و کھانسی خشک کو دفع کرتا ہے ص بیخ مہک

برگ بنفشہ برگ گاؤزبان چار چار ماشہ بہیدانہ دو ماشہ سپستان دس دانہ شکر سفید ڈیڑھ تولہ

فصل ۱۶۵ مطبوخات متفرقہ مین

مطبوخ کہ تصفیہ خون فاسد کا کرتا ہے ص ناگرموتھہ بالچھڑ چرائتہ پوست اندرونی
درخت بکاین صندل سفید گلوے تین تین ماشہ کتھائی خرد کلان ہلیلہ بلیلہ آملہ کٹکی بابرنگ زرد چوب وج ملیٹھی
کوٹ شیرین اندرجو بھنگرہ بجے سار دو دو ماشہ آدھ سیر پانی مین جوش کرین جب ڈیڑھ چھٹانک پانی باقی رہے
رہے بدون ملنے کے صاف کرلین اور ایک تولہ نبات سفید ملا کر پیا کرین **مطبوخ** کہ جذام و مندرو
امثال اُس کے کو دفع کرتا ہے ص مجیٹھہ پوست حنا و ناگرموتھہ گرچ تازہ زنجبیل زرد چوب چوب کتھائی کلان
و خرد برگ تنبول بنگلہ باسے برنگ چیتا درویودار اندرجو بھنگرہ ستاور چوب کنیر زرد ترپھلا چرائتہ پوست درخت
بکاین سبجے سار گل فرنگ بکچی صندل سفید ترچھال درخت کنار نرمہ ترچھال کرنج بت پاپڑا الچی بیج اندرائن ہرایک
بوزن مساوی بدستور تیار کر رکھین اور بقدر مناسب پیا کرین **مطبوخ** کہ واسطے دفع آتشک کے مجرب
و مفید ہے ص پوست درخت نیب پوست درخت کچنال بیج حنظل منڈی وچوب کتھائی خرد [illegible]
سیاہ کہنہ ایک ایک چھٹانک تین سیر پانی مین جوش کرین جب چہارم حصہ باقی رہے صاف کر کے
ایک شیشے مین رکھین بقدر احتمال طبیعت کے پیا کرین **مطبوخ** کہ حلق مین لگی جونک کو
نکالتا ہے اور مارتا ہے ص افسنتین شونیز قسط تلخ برنگ کابلی بوزن مساوی سرکہ مین جوش کر کے
تھوڑے تھوڑے نوش کرین

فصل ۱۶۶ معجونات دافع امراض دماغ و اعصاب و عروق مین

قاعدہ بنانے معجون کا یہ ہے کہ اگر سب اجزا اُسکے لائق ہو سفوف کرکے ہون تو علیحدہ علیحدہ سفوف
کر کے یکجا کرین و شیرینی کے قوام مین یا شہد کف گرفتہ مین کہ ہنوز گرم ہو سے مخلوط کرین اگر شیرینی
کے ساتھ شہد بھی ہو تو دونون ایک ساتھ آگ پر گرم کر کے چھان کر قوام کرین و اگر معجون کے بعض
اجزا قابل جوشاندہ کے ہون تو اُنکا جوشاندہ بنا کے آب صاف جوشاندہ مین قوام بنا کر سفوف
ملاوین و اگر شیرہ جات خواہ آب مروق ملانا ہو تو آن کو قوام مین داخل کرین و بعد ایک دو جوش کے
سفوف شامل کرین + **معجون نجاح** کہ امراض سوداوی وجنون و صرع کو دفع اور تنقیہ دماغ کرتا ہے
ص ہلیلہ سیاہ آملہ بلیلہ ایک ایک تولہ بسفائج منقی افتیمون اسطوخودوس تربد سفید مجوف
مقشر اڑھائی اڑھائی تولہ غاریقون نرم کوفتہ بیختہ چھ ماشہ ساتھ سہ چندان شہد کے بناوین
مجربات مولفہ محمد زکریا رازی کہ مداومت اُس کی صرع بلغمی و فالج کو دفع کرتا ہے

ص افتیمون اسطوخودوس بسفائج فستقی عاقرقرحا بوزن مساوی ساتھ سہ چندان سکنجبین عنصلی کے یا سہ چندان
مویز منقے کے معجون بناویں **معجون افتیمون** کہ تنقیہ سودا و بلغم کا دماغ اور تمام بدن سے اور مالیخولیا اور
اور جنون کو دفع کرتا ہے ص افتیمون بسفائج سنا مکی غاریقون تربد سفید ایک ایک تولہ برگ
گاؤزبان اسطوخودوس بادرنجبویہ نو نو ماشے بادیان فرنجمشک لاجورد مغسول چھ چھ ماشہ مصطگی
شیرین تین ماشہ شہد سہ چندان مجموعہ کے **معجون ذہب** دافع صرع ص ہلیلہ
کابلی ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ اسطوخودوس ایک ایک تولہ عود صلیب چھ ماشہ عاقرقرحا چار ماشہ ساتھ
پاؤ آثار مویز منقے کے معجون بناویں **ایضاً** ہلیلہ زرد تربد سفید زنجبیل مصطگی عود صلیب ایک
ایک تولہ اسطوخودوس ہلیلہ سیاہ آملہ دو دو تولہ دارچینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ روغن بادام شیرین میں چرب
کرکے ساتھ سہ چندان شہد کے بناویں اور بعد چالیس روز کے استعمال کریں **معجون** کہ
نسیان کو نہایت مفید ہے ص کندر رعے سفید اڑھائی اڑھائی تولہ زنجبیل مرچ سیاہ سوا سوا
تولہ ساتھ سہ چندان شہد کے بناویں **معجون** کہ واسطے دفع نسیان و تقویت دل و دماغ کے
مجرب ہے ص دارچینی سنبل الطیب حب بلبان عود صلیب مصطگی زعفران کندر رعے
سوسن ورونج عاقرقرحا سعد کوفی بہمنین وج اسطوخودوس کباب چینی اسارون تین تین ماشہ
ہلیلہ کابلی مغز نارجیل مغز فندق چھ چھ ماشے ابریشم مقرض مویز منقے ایک ایک تولہ پیرا مور زنجبیل
مرچ سیاہ دو دو ماشے ساتھ دو چندان شکر سفید و ہمند شہد کے بناویں **معجون یونس**
مقوی حافظہ دافع نسیان ص سلیخہ وج زراوند دارچینی مصطگی دو دو تولہ مقل شیرین تخم
سداب فلفل سفید تین تین تولہ ہلیلہ ہائے اور افتیمون غاریقون ایک ایک تولہ ساتھ شہد سہ چندان
کے بناویں **معجون کندر** کہ نسیان رطوبی کو دفع کرتا ہے اور عقل اور ذہن کو بڑھاتا ہے
ص کندر عود غرق سعد کوفی زنجبیل بے ریشہ فلفل دراز جوز بوا ایک ایک سفوف کرکے چہار چند
شہد کف دریا میں مخلوط کرکھیں تین ماشے سے پانچ ماشے تک کھایا کریں **معجون یحییٰ ابن خالد**
کہ نقرس و درد مفاصل کو نہایت مفید و مجرب ہے ص اسارون زنجبیل زیرہ سیاہ دار فلفل سورنجان
شیرین چھ چھ تولہ سنا مکی تین تولہ شہد سہ چندان **معجون** کہ نقرس بلغمی کو مفید ہے ص ہلیلہ زرد
سورنجان شیرین عاقرقرحا سوا سوا تولہ فلفل سفید پانچ ماشہ زیرہ سیاہ دو دو تولہ

زرشک ایک تولہ زنجبیل سات ماشہ انقیمون دو ماشہ شہد دو ونیم چند **معجون مجرب** دافع نقرس **ص**
سورنجان شیرین ڈیڑھ تولہ بیخ کبر دار فلفل فلفل سیاہ زیرہ سیاہ پانچ پانچ ماشہ نوشادر زبد البحر میعہ
سائلہ تین تین ماشہ ترید سفید خردل زنجبیل سات سات ماشہ شہد سہ چند ان

فصل ۱۶۷ معجونات

دافع مالیخولیا وخفقان وضیق النفس وربو وسعال وسرفہ مین **معجون مجرب** کہ دافع مالیخولیای مراقی
ہے **ص** آملہ پادزہر بجنوبہ ہلیلہ کابلی طباشیر سفید جوزبوا سافج ہندی قرنفل بسباسہ دانہ الائچی سفید
عود خام نو نو ماشہ پوست چارے خطائی پوست بیرون پستہ ایک ایک تولہ سفوف کرکے چار چند
نبات سفید کے قوام مین کہ آب انارین یا عرق گلاب یا آب زرشک یا آب لیمون مین تیار کیا ہوے
ملاوین **معجون تالیف حکیم سید اسمعیل جرجانی** کہ مالیخولیاے مراقی کو مفید ہے **ص** ہلیلہ
کابلی چار تولہ آملہ برگ گاوزبان چھ چھ تولہ ڈیڑھ سیر پانی مین جوش کرین جب نصف باقی رہے مل کر چھان
لیوین اور اسمین شہد خالص پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر ملا کے قوام دین بادرنجبویہ پوست ترنج بہمن سفید
زرنباد تخم بالنگا فرنجمشک سنبل الطیب ایک ایک تولہ قرنفل جوزبوا قرفہ زعفران تین تین ماشہ
مصطگی دانہ الائچی سفید ترنج عقربی چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاوین **معجون دوج** کہ ابتدا سے
ضیق النفس کو مفید ہے **ص** تخم زنجبیل بے ریشہ بادیان مساوی شہد دو چند ان مجموع کے
معجون صندل تالیف حکیم محمد اکمل خان کہ خفقان گرم وضعف جگر و معدہ و مراق ورحم کو دفع کرتا ہے
ص صندل سفید نو تولہ کو بیس تولہ تمر ہندی کے زلال اور ڈیڑھ پاؤ آب انار ترش مین گھسکر
تین پاؤ شکر سفید مین قوام کرین وطباشیر عود خام ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ سفوف کرکے
مخلوط کرین **معجون** کہ سعال مزمن کو دفع کرتا ہے **ص** دارچینی پرسیاوشان مصطگی رومی نو نو ماشہ مویز منقی
کشمش دو دو تولہ زوفا یابس ایک تولہ شہد سہ چند ان مین بدستور بناوین **معجون** کہ ضیق النفس وربو کو دفع کرتا ہے
ص اصل السوس مقشر دو تولہ پرسیاوشان تخم خطمی برگ بنفشہ عنب الثعلب ایک ایک تولہ پانی مین
جوش دیکر ملکر چھان کر شہد خالص آدھ پاؤ شکر سفید ڈیڑھ پاؤ کے ساتھ قوام کرین ورب السوس
کتیرا صمغ عربی بریان شکر تیغال مغز تخم کتان بریان نو نو ماشہ سفوف کرکے ملاوین

فصل ۱۶۸ معجونات

دافع امراض معدہ و امعا و بواسیر مین **معجون اسود** کہ زحیر و اسہال کہنہ کو دفع کرتا ہے **ص** افیون
بزرالبنج زعفران اسارون تخم کرفس انیسون سنبل الطیب سلیخہ گل ارمنی مساوی سہ چند ان

نبات سفید کے بدستور بنا دین خوراک تین ماشہ **معجون مقل** کہ بواسیر بادی و خونی و ریاح امعاء و درد
مقعد کو دفع کرتا ہے ص مقل چار تولہ مویز منقے انجیر دو دو تولہ پانی مین پیس کر لگا دین و ہلیلہ کابلی آملہ بلیلہ
گل سرخ تخم اسپند تخم گندنا سات سات ماشے سفوف کر کے ملا دین **معجون خبث الحدید** کہ خونی بواسیر کو
بند کرتا ہے ص خبث الحدید مدبر سوا تولہ ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ کشنیز نو نو ماشہ سنبل الطیب اذخر سعد کوفی
چھ چھ ماشہ ساتھ دو چندان نبات کے بنا دین **معجون** کہ قولنج و مغص کو دفع کرتا ہے ص سورنجان شیرین
دو تولہ سنا مکی ایک تولہ زیرہ سیاہ دار فلفل نو نو ماشہ ساتھ سہ چندان شہد خالص کے بدستور بنا دین
معجون نانخواہ کہ معدہ کو صاف کرتا ہے و اشتہاء طعام لاتا ہے ص نانخواہ پودینہ زوفای خشک زیرہ سیاہ
ایک ایک تولہ مرچ سیاہ بسباسہ بادیان زنجبیل کرفس جوز بوا نو نو ماشہ شہد سہ چندان مجموع کے
معجون نمک کہ معدہ کو صاف کرتا ہے و قے بلغمی و سوداوی کو دفع کرتا ہے ص ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ
بلیلہ آملہ اسطوخودوس افتیمون غاریقون ایارہ فیقرا نو نو ماشہ نمک سنگ تولہ بھر سفوف کر کے دو چندان
سکنجبین سادہ مین مخلوط کرین خوراک نو ماشہ ساتھ آب نیم گرم کے

فصل ۱۶۹ معجونات مخصوص الامراض طحال و جگر و گردہ و مثانہ

معجون گل کہ ورم طحال کو دفع کرتا ہے ص گل سرخ
ایک تولہ بیخ سوسن ڈیڑھ تولہ ریوند چینی لک مغسول چھ ماشہ سلیخہ و زعفران تین تین ماشہ اذخر بادآورد
شہد کو ایک چھٹانک سرکہ خالص کے قوام کر کے ملا دین **معجون ریوند** کہ دفع درد و ورم جگر و طحال کو
مخصوص درد معدہ و رحم کو بھی مفید ہے ص ریوند چینی وج بیخ کرفس بادیان انیسون نانخواہ زرد چوب
لک مغسول جملہ مساوی شہد سہ چندان مجموع کے **معجون ابن سرافیون** کہ سنگ گردہ و مثانہ کو
توڑتا ہے و گراتا ہے ص عقرب سوختہ ایک تولہ زنجبیل چار ماشہ فلفل سفید فلفل سیاہ آٹھ آٹھ ماشہ
کاکنج ڈیڑھ تولہ کشتہ سیسہ تین ماشہ خاکستر پوست تخم مرغ جس سے بچہ نکلا ہوئے حجر الیہود پودینہ چھ
ماشہ سہ چندان شہد کے ساتھ بنا دین و جوشاندہ نخود و گوکھرو سے کلان سات سات ماشہ بعد کھانے
اس معجون کے پیوین **معجون حجر الیہود** کہ سنگ گردہ و مثانہ کو گراتا ہے ص مغز تخم کدو سے شیرین
مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزہ کاکنج ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ حجر الیہود نو تولہ شہد سہ چندان **ایضاً**
حجر الیہود دس تولہ کاکنج اسارون مغز تخم خربزہ تخم کدو سے تخم کرفس مغز تخم معصفر انیسون مغز تخم تربز
مغز تخم کدو سے شیرین مغز تخم خیار دراز ایک ایک تولہ شہد سہ چندان **معجون کاکنج** کہ قرحہ مثانہ و گردہ

وبول الدم کو نفع کرتا ہے ص بزرالبنج تخم کرفس رازیانہ چار چار ماشہ مغز تخم خربزہ تخم خاشخاش مغز بلغوزہ کتیرا مغز بادام شیرین مغز فندق ایک ایک تولہ افیون زعفران دو دو ماشہ کافور تین تولہ شہد سہ چندان **معجون ماسک البول** تالیف علوی خان کہ دفع سلسل بول وبول فراش وسیلان منی مذی ودی کو مجرب ہے ص ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی روغن زرد مین بریان کیا ہوا چھ چھ ماشہ کہربا ایک تولہ کتھہ سفید جفت بلوط حب الآس ثعلب مصری نو نو ماشہ کندر تین ماشہ سفوف کیا ہوا بیس تولہ مویز سرخ دکلان کو عرق گلاب مین جوش دیکر پیسکر ملاوین **فصل ۱۷۰** معجونات مقوی ومسمی ومغلظ منی مین **معجون** کہ مجرب ہے تقویت باہ واصلاح منی مین حتی کہ مایوس کو بھی مفید ہوتا ہے ص ثعلب مصری موصلین وصلہ سنبل کا مراج زنجبیل ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم شلجم تخم شبت تخم گندنا تخم پیاز فلفلین آٹھ آٹھ ماشہ شہد وشکر سرخ پاؤ پاؤ سیر دستور بناوین خوراک نو ماشہ سے ایک تولہ تک وترشی سے پرہیز کرین **معجون دارچینی** کہ تقویت باہ مین مجرب ہے ص دارچینی ڈیڑھ تولہ قسط شیرین زنجبیل فلفل سفید گوکھرو کلان وخرد سافج ہندی اسارون قرنفل مصطگی دانہ الایچی سفید تخم ترب تخم شلجم چھ چھ ماشہ کبابہ خینبقشہ مغز بادام شیرین مغز پستہ مغز چلغوزہ ثعلب مصری شقاقل مصری بہمنین تودری عاقرقرحا ایک ایک تولہ نبات سفید ہموزن شہد دو چندان خوراک چھ ماشہ سے ایک تولہ تک **معجون ثعلب مصری** کہ تقویت باہ وتغلیظ منی مین مجرب ہے ص ثعلب مصری پانچ تولہ شقاقل مصری تین تولہ عاقرقرحا خولنجان ہندی سورنجان مغز بلادر اسگندھ ایک ایک تولہ بسباسہ زعفران تین تین ماشہ قند سفید ہموزن شہد سہ چندان خوراک تین ماشہ سے چھ ماشہ تک صبح وشام **معجون لولوی** کثیر المنافع مؤلفہ جالینوس کہ امور باہ مین منفعت عظیم رکھتا ہے قریب وقت مجامعت کے پانچ ماشہ کھا کرکے قدرے آب گرم پینا چاہیئے ص مروارید ناسفتہ مرجان پانچ پانچ ماشہ انیسون بہمن سفید دس دس ماشہ کافور جوز بلاب چار چار ماشہ تفاح اذخر سعد کوفی کزمازج سلیخہ دارچینی اسارون مصطگی تین تین ماشہ صمغ عربی کتیرا دو دو ماشہ شہد ہمچندان **معجون مصری** مؤلفہ اطباے مصر کہ تقویت باہ مین بے نظیر ہے ص تخم گندنا تخم ترب تخم شلجم شقاقل مصری ثعلب دارفلفل فلفل دراز بسباسہ عاقرقرحا جوزبوا مصطگی ایک ایک تولہ قرنفل دو دو تولہ زنجبیل چار تولہ سفوف کرکے زردۂ تخم مرغ چالیس عدد خفیف جوش کرکے باہم دست مال کرکے قوام شکر سفید ہموزن مین مخلوط کرین خوراک نو ماشہ سے ایک تولہ تک **معجون**

مقوی و مبہی و منعظ مجرب ہی ص بہمن شقاقل مصری دارچینی بوزیدان بسباسہ کباب چینی خولنجان
اندر جو قاقلین سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل مصطگی ساذج ہندی نو نو ماشہ ثعلب مصری مین عود خام تخم
ہلیون چہ چہ ماشہ ورق الخیال چار تولہ مغز بادام شیرین مغز اخروٹ چہ چہ تولہ شہد و شکر بالمناصفہ دو چندان
مجموع کے خوراک چہ ماشے سے نو ماشہ تک معجون ریگ ماہی مولفہ حکیم امام علی برادر راقم کہ
تقویت باہ و تغلیظ منی مین مجرب ہی ص ریگ ماہی لسان العصافیر تخم خشخاش سفید زرنباد صندل
سفید مغز نارجیل مغز بادام شیرین مغز پستہ مغز چلغوزہ مغز اخروٹ مویز منقے کنجد سیاہ مقشر دو دو تولہ تخم
پیاز تخم شلجم مغز کیواخ تخم ہالم گزرنزج تخم اسبند تخم گندر مصطگی سعد کوفی عود ہندی سیطرج پوست ترنج
ساذج ہندی تخم شبت تخم ترب تودرین موصلین ایک ایک تولہ سلاجیت عقرقرحا قرنفل بسباسہ جوزبوا
مرچ سیاہ دارچینی نو نو ماشے شہد و شکر سفید بالمناصفہ دو چندان مجموع کے خوراک چہ ماشہ سے ایک تولہ
تک معجون مسیحی کہ نہایت مقوی باہ و پشت و ہاضم طعام ہی ص عقرقرحا ڈیڑھ تولہ جوزبوا تین عدد
ورق النشاط چرب کیا ہوا روغن بادام شیرین مین اڑھائی تولہ قوام شکر سفید سہ چندان معجون بلادر
کہ تقویت باہ و امساک مین بینظیر و مجرب ہی اور بوڑھون کو طاقت مثل جوانی کے ہوجاتی ہی مگر موسم سرمی
مین استعمال کرنا چاہیئے ص بلادر یک نیم سیر شکستہ کرکے ایک ہانڈی مین رکھین اور اوس ہانڈی کے
نیچے بہت سے سوراخ کرین کہ شہد بلادر کی اون سوراخ کے نیچے سے نکل سکے و منہہ ہانڈی کا چینی سے گل
ایک دیگچی پہ رکھکر دیگچی کو گڑھی مین رکھین و ہانڈی کو پاچکدشتی سے بند کرکے جلا دیوین جب اوسقدر کنڈے
جل جاوین اور کنڈے رکھکر آنچ دیوین اسیطرح تین دفعہ کرین تب سرد کرکے دیگچی نکالین جسقدر
شہد دیگچی مین جمع ہوا ہوئے اوسکا میں چند شیر گاو ملا کے پکا دین جب چہارم حصہ باقی رہے تب
مین چوتھائی شہد بلادر کا روغن کنجد سفید ملا کے پکا دین کہ بالکل یکذات مثل لعوق کے ہوجاوے
ہر صباح نو ماشہ کھایا کرین معجون تخم مرغ کہ واسطے قوت باہ کے بینظیر ہی رنگ بدن کا سرخ و بدن
کو فربہ و منی کو زیادہ کرتا ہی ص زردی و سفیدی تخم مرغ روغن گاؤ آب پیاز آب گزر شہد
ہر یک بوزن مساوی پکا کر لعوق بناوین و بقدر احتمال طبع کے چالیس روز تک کھایا کرین معجون
گھیگوار کہ تقویت باہ و دافع امراض بارده مین نہایت مجرب ہی ص مغز گھیگوار پاؤ سیر شیر گاؤ مین [illegible]
دیگر دست مال کرکے مخلوط کرین و شکر سفید سیر بھر ملا کے پکا دین کہ معجون ہوجاوے و مغز گھیگوار نہایت

تلخ ہوتا ہے تالاب کی سفوف کرکے اوسپر خوب چھڑک کر چند ساعت دھوپ مین رکھکر دھو ڈالنے سے تلخی دفع ہوجاتی ہے **معجون** کہ تقویت باہ کو و استحکام قضیب کو بخوبی کرتا ہے **ص** اسبندہا و تری جائفل لونگ دارچینی ایک ایک تولہ کنجد سیاہ مقشر دو تولہ شہد سہ چندان **فصل ۱۷ معجونات مین جو دافع امراض اکثر اعضا کی ہین معجون** تالیف حکیم ارسطو صاحب یونانی کہ نفث الدم و سعال و قرحہ در یم مجمتمعہ سینہ و سوزش پہلو و قے طعام و ہیضہ و سنگ ہی و قروح امعا و بیماریہائے مثانہ و اختناق رحم و حمیات نائبہ کو قبل ایک ساعت نوبت سے و لاغری بدن و دفع سموم خوردنی و زہر حیوانات گزندہ و نیش زن کو از بس مفید و عجیب الاثر ہے **ص** بہروزہ مصفی میعہ سائلہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ یہ و آثار شہد مین ملا کر آگ پر رکھین جب گداخت ہوجاوے صاف کرکے سفوف دار چینی قسط شیرین فلفل سیاہ دار فلفل ایک ایک تولہ جند بیدستر چھ ماشہ افیون دو ماشہ مخلوط کرین **معجون اطریفل** کہ تقویت جگر و معدہ و گردہ و باہ و اشتہا کی کرتا ہے و بلغم و ریاح و بدہضمی و سیلان لعاب دہن کو دفع و دہن کو خوشبو کرتا ہے اور پیٹ کے کیڑون کو مارتا ہے **ص** نانخواہ تخم گندنا زرنجبیل اڑھائی اڑھائی تولہ زعفران سنبل پانچ پانچ ماشہ تخم کرفس سات تولہ شہد سہ چندان **معجون** تالیف محمد زکریا کہ دماغ و معدہ و باہ کو قوت دیتا ہے اور بدن کو خوش رنگ اور طعام کو ہضم اور دہن کو خوشبو و مسوڑھونکو مستحکم اور ریاح کو دفع اور مثانہ کو ریگ اور رحم سے صاف اور قضیب کو سخت کرتا ہے **ص** تخم کرفس نانخواہ تخم شبت تخم گندنا اڑھائی اڑھائی تولہ مصطگی قرنفل قرفہ عاقر قرحا اسارون بسباسہ عود خام پانچ پانچ ماشہ زعفران تین ماشہ مشک ایک ماشہ مویز آدھ پاؤ پیسکر ڈیڑھ پاؤ شکر سفید ملادین و پکا دین جب پختہ ہوجاوے سفوف ادویہ مذکور ملا دین **معجون ازراقی** جسکو اکسیر البدن و معدل المزاج کہتے ہین واسطے ترک عادت افیون و دفع استرخا و فالج و امراض بارد و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول کے نہایت مفید ہے **ص** ازراقی یعنی کچلہ چھ تولہ شیر گاؤ مین تر کرکے پوست دفع کرین و بار یک ورق تراش کے خشک اور سفوف کرین گل گاؤزبان چار تولہ دانہ الائچی سفید زرنباد شقاقل صندل سفید آملہ ہلیلہ سیاہ دو دو تولہ عود ہندی قرنفل ایک ایک تولہ تلخ دو سی مغز چلغوزہ کتیرا نارجیل تین تین تولہ شہد سہ چندان **معجون ملوکی** کہ واسطے تقویت باہ و معدہ و اشتہا و قوت مجامعت کے مجرب ہے **ص** جوزبوا قرنفل بسباسہ اندر جو بیخ اذخر زرنجبیل دارچینی مصطگی زعفران عود غرقی ایک ایک تولہ دانہ الائچی سفید کتیرا شبہ چھ چھ ماشہ قند سفید شہد خالص تین تین

تین تین چھٹانک آدھ پاؤ عرق گلاب کے ساتھ قوام کرکے ملاوین **معجون حافظ الاحشا** کہ سوء القینہ و استسقاء امراض باردہ دماغ و معدہ و جمیع اعضا کو مفید ہے **ص** دارچینی پوست کبیر بسفایج اذخر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران ایک تولہ سنبل الطیب تین تولہ اسارون ریوند چینی قسط شیرین مجیٹھ ناگرموتھ ایک ایک تولہ سفوف کرکے روغن بابونہ مین چرب کرکے سہ چندان شہد مین ملاوین **معجون مسیحی** کہ درد پشت و درد پا کو مفید ہے و منقی و مقوی معدہ ہے **ص** گل سرخ سعد کوفی سداب عاقرقرحا قرنفل سنبل الطیب مصطگی زرنباد زعفران قاقلین جوزبوا بوزن مساوی شہد و قند بالمناصفہ سہ چندان مجموع کے ملاکر بناوین **معجون چوب چینی** کہ امراض باردہ و اوجاع مفاصل و درد اعضا کو خصوص جو بسبب آتشک کی ہوئے نہایت مفید ہے **ص** چوب چینی نو تولہ قرنفل جوزبوا بسباسہ گل سرخ زعفران دانہ الایچی سفید زرنباد خولنجان سعد کوفی چار چار ماشہ دارچینی فلفل سیاہ مصطگی سورنجان شیرین بوزیدان سنبل کی لسان العصافیر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا مدوار خطائی نو نو ماشہ شہد سہ چندان **معجون جاویہ** تالیف حکیم عماد الدین محمود کہ مداومت اوسکی امراض بہق و برص و فالج و لقوہ و قولنج و تاریکی چشم و گرمی گوش کو دفع کرتا ہے و عورتون کو حمل رہ جاتا ہے **ص** قرنفل دارچینی ساذج ہندی جوزبوا ہلیلہ کابلی فلفلین ایک ایک تولہ زنجبیل ہلیلہ دو تولہ آملہ تین تولہ نانخواہ چار تولہ زیرہ پانچ تولہ سفوف کرکے سرکہ مین تسقیہ دیکر قوام نبات سفید مین مخلوط کرین **معجون فلاسفہ** جسکو مادۃ الحیات کہتے ہین مخترعہ حکیم اندر ماجس کہ باستصواب حکماے فلسفی معاصر اپنے کے ترکیب دیا ہے وجہ تسمیہ کی یہی ہے مقوی قلب و باہ و ہاضمہ و اشتہا و باہ و دافع بلغم و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گردہ و مفاصل و دندان کا زیادہ تر موافق مزاج بوڑھون کے ہے **ص** زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز دارچینی آملہ ہلیلہ شیطرج ہندی زراوند مدحرج ثعلب مصری مغز چلغوزہ بیخ بابونہ مغز نارجیل ایک ایک تولہ تخم بابونہ خبث الحدید چھ چھ ماشہ مویز منقے تین تولہ شہد دو نیم چندان بدستور بناوین **معجون سیر** کہ لقوہ و فالج و رعشہ و بواسیر بادی و بہق و برص و مادہ بلغم کو دفع کرتا ہے مقوی معدہ و اشتہا و حرارت غریزی کا ہے و بدن کو قوت دیتا ہے و رنگ بدن کو سرخ و بہتر کرتا ہے و بوڑھون کو نہایت مفید ہے **ص** سیر یعنی لہسن پوست دور کردہ آٹھ سیر تین پاؤ شیر گاؤ مین پکاوین جب اثر پانی کا باقی نہ رہے پیکر لونگ جاوتری جائفل مرچ سیاہ

مصطگی دانۂ الائچی خرد وکلان ہلیلۂ کابلی عود خام دارچینی زنجبیل ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ کوٹ چھانکر +
ملادین دار ھائی پاؤ شکر سفید کے قوام مین مخلوط کرین **معجون** کہ مداومت اسکی امراض سوداوی وجذام
کو دفع کرتی ہے **ص** برگ بنفشہ بادیان انیسون گاؤزبان ہلیلہ سیاہ بلیلہ کابلی ہلیلۂ زرد دانۂ الائچی سرخ -
سوا سوا تولہ قرنفل دانۂ الائچی سفید بسفائج فستقی پودینہ تربد سفید ایک ایک تولہ گل سرخ چار تولہ سفوف
پارچہ بیز کرکے آب افشردہ آملہ تازہ دو سیر مین ملا کر پکادین جب گاڑھا انگشت گیر ہو جاوے تب اتار
رکھین بقدر مناسب کھلایا کرین **فصل ۲** بیان مفرحات مین دستور بنانے مفرح کا مثل معجون
کے ہے **مفرح** کہ مالیخولیا کو جو عفونت کے نفع کرتا ہے **ص** ہلیلۂ کابلی دس تولہ آملہ بندرہ تولہ جوش کرکے
مالکر چھانکر ایک رطل شہد ملا کے قوام کرین و سفوف بادرنجبویہ پوست ترنج قرنفل مصطگی جوز بوا قرفہ
قاقلہ بہمن سفید درونج عقربی زرنباد زعفران تخم بادروج فرنجمشک سات سات ماشہ مشک دو ماشہ
مخلوط کرین **مفرح** کہ مالیخولیا کو جو احتراق سوداسے ہو دفع کرتا ہے و مقوی دل ہے **ص** گل سرخ سعد کوفی
سوا سوا تولہ بباسہ تخم فرنجمشک قرفہ نو نو ماشہ مشک دو ماشہ سفوف کرکے آدھ سیر شربت
مین ملادین یا قوام مین کہ آدھ سیر قند کا عرق گاؤزبان مین بنایا ہوئے **مفرح** بارد کہ واسطے ضعف
قلب و خفقان و سوزش و مالیخولیا کے نہایت مفید ہے **ص** مروارید ناسفتہ تین ماشہ کہربای شمعی بسد
سات سات ماشہ دو روز عرق کیوڑہ مین صلایہ کرکے صندل سفید کشنیز خشک طباشیر سفید بہمن
سفید گل سرخ گاؤزبان سوا سوا تولہ بہمن سرخ پوست بیرون پستہ تخم خرفہ مقشر زرشک ابریشم
مقرض نو نو ماشہ گل ارمنی چار ماشہ ورق نقرہ بیس عدد ورق طلا دس عدد قند سفید آدھ سیر
بدستور بنادین **مفرح حار** کہ تفریح طبع و تقویت دل مین قوی التاثیر ہے **ص** سنبل سلیخہ قاقلین پانچ
پانچ ماشہ درونج عقربی اسطوخودوس تمام ایک ایک تولہ کندر زعفران زرنباد عود غرقی ساذج ہندی
دارچینی تخم بادرنجبویہ کہربا برگ گاؤزبان گل سرخ نو نو ماشہ شہد سہ چندان **مفرح دلکشا** ضعف
دل و سوزش سوداوی و مالیخولیا و خفقان کو زائل کرتا ہے و دل کو قوت دیتا ہے و نشاط تمام لاتا ہے **ص**
مروارید ناسفتہ و مرجان تین تین ماشہ پوست بیرون پستہ صندلین گل سرخ تخم فرنجمشک طباشیر سفید
نو نو ماشہ کہربای شمعی سنگ یشب سبز قرنفل زعفران کافور پانچ پانچ ماشہ کباب چینی بہمن دارچینی
عود غرقی کشنیز مقشر زرنباد گل گاؤزبان آملہ زرشک سات سات ماشہ نبات سفید

آدھ سیر ساتھ عرق گلاب و عرق کیوڑہ بالمناصفہ کے قوام کرکے بدستور بناوین مفرح معتدل کہ مقوی
اعضاے رئیسہ دافع خفقان واختلاج قلب و وسواس ہے ص برگ گاؤزبان کہرباے شمعی کشنیز مقشر
ابریشم مقرض بہمن سفید گل سرخ پوست اترج تخم خرفہ صندل سفید سب مساوی الوزن نبات سفید سہ چند ان کے
مفرح کہ مقوی باہ و دل و جگر و مولد منی و لذت جماع و منقی گردہ و مثانہ و دافع کدورت حواس ہے
ص شقاقل خولنجان ثعلب مصری بہمنین تودریین لسان العصافیر تخم ہلیون خار خسک تخم شلجم مغز
تخم خربزہ مغز تخم خیارین دانہ خشخاش سفید مغز تخم کڑ مغز تخم پنبہ دانہ نو نو ماشہ جوزبوا زنجبیل کباب چینی
اسارون عود خام بوزیدان چھ چھ ماشہ نبات سفید ڈیڑھ پاؤ بدستور بناوین مفرح تالیف حکیم گیلانی
کہ خوش کیفیت ہے و تفریح زیادہ کرتا ہے ص بھنگ سبز پانچ تولہ ایک تولہ روغن بادام مین چرب کرکے ایک
ہفتہ رکھین زان بعد بریان کرین و سنبل الطیب ساذج ہندی زنجبیل بے ریشہ تین تین تولہ مرچ سیاہ
مصطگی رومی دو دو تولہ زعفران ایک تولہ سب کو سفوف کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ مین
مخلوط کرکے دس عدد ورق طلا بیس عدد ورق نقرہ ملاوین مفرح کہ مقوی قلب و اعضاے
رئیسہ دافع یبوست ہے ص ابریشم مقرض طباشیر سفید گل سرخ آملہ کشنیز خشک مقشر گل گاؤزبان
صندل سفید زرشک دو دو تولہ بادرنجبویہ و تخم خشخاش تخم کاہو بہمن سفید تخم بالنگا مغز تخم کدوی شیرین
مغز تخم خیارین تخم خرفہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران دانہ الایچی سفید چھ چھ ماشہ سفوف کرکے قوام نبات
سفید اڑھائی پاؤ مین کہ ساتھ ڈیڑھ پاؤ عرق گلاب کے بنایا ہووے مخلوط کر رکھین و بقدر مناسب کھایا
کرین ص کہ دل و جگر و معدہ کو قوت دیتا ہے و خفقان و توحش کو دفع کرتا ہے و فرحت و نشاط لاتا ہے
ص ابریشم خام تین تولہ برگ گاؤزبان فرنجمشک گل سرخ سنبل الطیب عشبہ ایک ایک تولہ
اڑھائی پاؤ عرق گلاب مین ایک شبانہ روز تر کرکے جوش دیوین و صاف کرکے آدھ سیر نبات
سفید کے ساتھ قوام کرین صندل سفید طباشیر کہربا نو نو ماشہ سفوف کرکے مخلوط کرین و بقدر مناسب کھایا کرین۔

باب ۲۶ حرف النون مین

فصل ۳۳ انبذہ مین دستور بنانے نبیذ کا الخ ترکیب نشئی ہویہ ہے کہ منقی [illegible] کو خیساندہ کرکے جوش
دین جب نصف پانی جل جاوے تب دوسرے اجزا ملا کر بخیلے الشی طرف گلی مین ڈالکر دھوپ مین
رکھین کہ نصف ظرف خالی رہے دو چار بار لکڑی سے دوا کو جنبش دیا کرین زان بعد گران تیز جوش

مار کے جوش فرو ہو جاوے تب پارچہ سنگین میں بلا مالش و جنبش کے چھانکر ظروف چینی یا شیشہ میں رکھیں
و بقدر مناسب پیا کریں **نبیذ خرما** کہ تولید منی و تقویت باہ و فربہی بدن کی کرتا ہے و منشط و منشی ہے **صص** خرما
سات سیر ایک من پانی میں جوش کریں جب نصف پانی باقی رہے جوزبوا قرنفل دارچینی زنجبیل ساذج ہندی
الایچی سرخ دو دو تولہ پوست ترنج تین تولہ برگ نارنج تین تولہ زعفران چھ ماشہ جملہ نیمکوفتہ کر کے ملا دیں بدستور
مرقومہ بالا تیار کریں **نبیذ کشمش** کہ خون صالح پیدا کرتا ہے و مقوی و منشط و منشی ہے **صص** کشمش پانچ سیر
گندم مصفی تین سیر بیس سیر پانی اور دس سیر آب نیشکر میں جوش کریں جب نصف باقی رہے دارچینی ساذج
ہندی پوست ترنج پانچ پانچ تولہ بذر البنج قرنفل زنجبیل دو دو تولہ نیمکوفتہ کر کے ملا دیں و بدستور تیار کریں
نبیذ فواکہ کہ مصلح خون و مقوی و منشی و منشط ہے **صص** خرما کشمش ڈیڑھ ڈیڑھ سیر آلو بخارا عناب
پاؤ پاؤ سیر پوست اندرونی درخت مغیلاں و کنار و انبہ آدھ آدھ پاؤ بیس سیر پانی میں جوش دیویں جب
نصف باقی رہے بذر البنج دارچینی سعد کوفی خس قرنفل دو دو تولہ ملا کے بدستور بنا دیں **فصل ۱۷۴**
نطولات میں **طریق** نطول کا جسکو ہندی میں تلمیلا اور تریڑا کہتے ہیں یہ ہے کہ ادویہ کا پانی سرد خواہ گرم
جیسا موقع ہو ظرف ٹونٹی دار میں بھر کے کچھ فاصلہ کی راہ سے مقام مرض پر گرا دیں کہ اس طرح سے
نفوذ دوا کا بااحسن وجہ ہوتا ہے و امراض گردہ اور مثانہ میں آب نطول سے آبزن کرنا بھی مفید ہے **نطول** کہ صداع
حار و تشنج یابس و جنون و سرسام کو مفید ہے **صص** برگ بنفشہ تخم کدو نیمکوفتہ تخم کتان تخم خشخاش تخم خطمی
تخم کاہو گل سرخ جو نیمکوفتہ بوزن مساوی پانی میں جوش کر کے بدستور سر پر نطول کریں **نطول** کہ صداع
حار کو دفع کرتا ہے **صص** عرق گلاب آدھ پاؤ سرکہ ایک چھٹانک پانی سرد دو سیر میں ملا کے سر پر نطول
کریں **نطول** کہ سرسام سوداوی کو دفع کرتا ہے **صص** برگ بنفشہ گل بابونہ شاہسفرم شبت گل نرگس
مساوی الوزن جوش کر کے تھوڑا روغن کنجد سفید ملا کے نیمگرم استعمال کریں **نطول** کہ ورم پستان کو
جو انجماد شیر سے ہوا ہو تحلیل کرتا ہے **صص** گل بابونہ شبت تمام جدا بہ اکلیل الملک پودینہ بوزن مساوی **نطول**
کہ سنگ گردہ و مثانہ کو ٹکڑا ٹکڑا کر کے براہ بول دفع کرتا ہے **صص** اکلیل الملک گل بابونہ گل سرخ ڈیڑھ ڈیڑھ
تولہ پوست خربزہ خشک پرسیاوشان تخم قثا نیمکوفتہ دو دو تولہ اشنان اصل السوس پوست بیخ ازیانہ
کا کنج حلبہ ایک ایک تولہ برنجاسف برگ بنفشہ برگ نیلوفر نونو ماشہ **نطول** کہ سنگ و ریگ درد گردہ و مثانہ کو
دفع کرتا ہے **صص** تخم بید انجیر پرسیاوشان خار خسک گل بابونہ گل بنفشہ اکلیل الملک گل خطمی تخم کرفس حب القلت حلبہ عنب الثعلب

مرزنجوش پوست بیخ رازیانہ کاکنج بر بنجاسف برگ سداب گل سرخ افسنتین تخم کشوث تخم کتان دو دو تولہ پوست
خشک خربزہ سبوس گندم چار چار تولہ تخم ہلیون ایک تولہ **نطول** کہ ورم بارد و خصیہ و قضیب کو مفید ہے
اسکی مواد غلیظہ کو تحلیل کرتا ہے **ص** پودینہ مرزنجوش عنب الثعلب دو دو تولہ زہرہ گاؤ ایک عدد شہد
ایک تولہ باہم جوش کرکے نطول کرین **فصل ۱۲۵** نفوخات مین **طریق** نفوخ کا یہ ہے کہ سفوف باریک
ادویہ کو کاغذ کی نوپی یا کسی دوسری چیز مجوف مین رکھکر ناک یا حلق یا دوسرے مقام مرض مین پھونکین
نفوخ کہ درد سر بارد و درد نیم سر و نزول آب اور دوسرے امراض باردہ مزمنہ آنکھ کو مفید ہے **ص** نلگسند
کو تین بار شیر آگ مین منتفیہ کرین سفوف کرکے ناک مین استعمال کرین **نفوخ** کہ درد سر بارد و شقیقہ کو مفید
ہے **ص** جوزبوا زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل سیاہ تین تین ماشہ دانہ الائچی جزو زعفران دو دو ماشہ
صندل سفید چار ماشہ سفوف کرکے عرق گلاب مین نم کرکے بعد خشک کرنیکے استعمال کرین **نفوخ** کہ صرع
کو دفع کرتا ہے **ص** حنظل نوشادر سوختہ کندش فلفل گرد بوزن مساوی سفوف کرکے **نفوخ** کہ سکتہ کو نفع
کرتا ہے **ص** جندبیدستر فلفل گرد کندش سداب ہموزن **نفوخ** کہ مفلوج کو نہایت مفید ہے **ص** کندش
فلفل سیاہ عقرقرحا زنجبیل بورہ ارمنی نوشادر صبر دارچینی خربق سفید مرزنجوش خشک بوزن مساوی سفوف
نفوخ کرین خواہ سب کے سفوف کو آب مرزنجوش مین حل کرکے ناک مین قطور کرین **نفوخ** کہ رعاف کو
بند کرتا ہے **ص** کاغذ سوختہ ایک جزو سونا مکھی نیم جزو **ایضاً** مازو سے نیم سوختہ کشنیز کندر خون سیاوشان
صبر شب یمانی بوزن مساوی **نفوخ** کہ سقوط لہات کو مفید ہے **ص** مازو سے سبز گل سرخ گلنار پودینہ چار
چار ماشہ عقرقرحا دانہ الائچی طباشیر دو دو ماشہ زعفران ایک ماشہ سفوف کرکے بدستور حلق مین پھونکین
کہ لہات پر پہونچے **ایضاً** عدس نوشادر زرد رد مساوی الوزن **فصل ۱۲۶** انقوعات مین جسکو
فارسی خیسانده کہتے ہین **طریق** جسطرح مطبوخ مین لکھا گیا اوسی طور پر دواؤن کو آب نیم گرم مین تر
کرکے ملکر چھانکر استعمال کرنا چاہیے خواہ صرف ذائل مستعمل کیا جاوے **نقوع زرشک** کہ حرارت
جگر دفع کرتا ہے و معدہ و جگر کو قوت دیتا ہے **ص** زرشک چھ ماشہ تخم کاسنی نیم کوفتہ تخم کشوث چار چار ماشہ
نبات سفید ڈیڑھ تولہ **نقوع** کہ یرقان زرد و سدہ و بار ساریقا کو دفع کرتا ہے **ص** تخم کاسنی چھ
ماشہ بادیان بیخ بادیان تین تین ماشہ گلوے چار ماشہ سکنجبین سادہ دو تولہ **نقوع** کہ یرقان سیاہ کو
دفع کرتا ہے **ص** گل سرخ بادرنجبویہ چار چار ماشہ برگ شاہترہ افتیمون تین ماشہ مویز منقی ایک تولہ سکنجبین سادہ دو تولہ

نقوع کہ تپ صفراوی کو دفع کرتا ہے ص برگ گاؤزبان برگ بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ چار چار ماشہ آلو بخارا دس دانہ نبات سفید ڈیڑھ تولہ **ایضاً** تخم کاسنی نیم کوفتہ نو ماشہ تخم خرفہ نیم کوفتہ چھ ماشہ گل سیوتی چار ماشہ آلو بخارا سات دانہ تمر ہندی دو تولہ نبات سفید ڈیڑھ تولہ **نقوع** کہ تپ صفراوی کہ جس کے ساتھ کھانسی خشک بھی ہو دفع ہوے ص اصل السوس مقشر نیم کوفتہ چھ ماشہ برگ گاؤزبان عنب الثعلب چار چار ماشہ بہدانہ دو ماشہ بدستور تیار کرکے نبات سفید ڈیڑھ تولہ ملا کے **نقوع** کہ تپ بلغمی و کھانسی کو مفید ہے ص اصل السوس مقشر تخم خطمی تخم خبازی بادیان چار چار ماشہ مویز منقے دس دانہ انجیر دو دانہ شکر سرخ ڈیڑھ تولہ بدستور بنا کر صبح شام پلاوین **نقوع** کہ تپ مزمنہ کو دفع کرتا ہے ص کوے تازہ نیم کوفتہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ پوست اندرونی درخت سیب کہنہ چھ ماشہ خرما تخم بر آوردہ ایک عدد کشنیز خشک چار ماشہ نبات سفید تولہ بدستور بنا کر پلایا کرین **نقوع** کہ تپ کو جس کے ساتھ وحشت و خفقانیت بھی ہوئے دفع کرتا ہے ص ابریشم خام تین ماشہ برگ گاؤزبان گل بنفشہ آملہ کشنیز خشک چار چار ماشہ صندل سفید تین ماشہ بدستور بنا کر پلایا کرین **نقوع** کہ تپ مرکب بلغم و صفرا کو دفع کرتا ہے ص عنب الثعلب بادیان تخم کاسنی تخم کاہو تخم خرفہ چار چار ماشہ مویز منقے دس دانہ تخم خطمی نیم کوفتہ تین ماشہ شکر سفید دو تولہ **ایضاً** برگ شاہترہ کشنیز خشک گل نیلوفر گل سرخ چار چار ماشہ تخم خطمی تخم خبازی اصل السوس پانچ پانچ ماشہ سکنجبین سادہ ڈیڑھ تولہ بدستور بنا دین و پلا دین

باب ۲۷ حرف الواو مین

فصل ۱ وجور مین واضح ہو کہ وجور دوای رقیق کے ٹپکانے کو کہتے ہین جیسے قطور مگر لفظ قطور کی عمر مستعمل ہوتی ہے اور وجور اسیکو کہتے ہین و حلق یا ناک مین ٹپکائی جاوے **وجور** کہ حالت صرع کو دفع کرتا ہے و مصروع کو ہوش مین لاتا ہے ص حلتیت و دوجز جند بیدستر ایک جز پانی مین گھول کر ناک مین ٹپکا دین **ایضاً** بادیان انیسون زیرہ سیاہ مساوی پانی مین پیس کر شیر گرم کرین **وجور** کہ کھانسی بلغمی اطفال شیر خوار کو دفع کرتا ہے ص املتاس تخم چار چار ماشہ سہارنگی کا کراسینگی ناگرموتھہ پیپل باشہ پیپل چھ چھ ماشہ سفوف کرکے یکنیم چند مین ملا کر رکھین بقدر دو رتی یا زیادہ اس سے موافق احتمال مزاج مریض کے شیر دایہ خواہ پانی مین گھول کر حلق مین ٹپکا دین **ایضاً** کہ جمیع اقسام کھانسی اطفال کو مجرب ہے ص جیکر مول کا کراسینگی پیپرامور شکر تیغال بوزن مساوی شہد یکنیم چند بقدر مناسب ساتھ شیر دایہ

بابانی سے وجع رکہ صرع اطفال کو مفید ہے ص صعتر جند بید ستر زیرہ سیاہ ایک ایک ۔ بی ساتھ شیر دایہ
کے وجع رکھنے حالت غشی کو مجرب ہے ص مشک و عنبر قدری قدری گلاب مین گھسکر وجع رکہ غشی کو جو بباعث
ہیضہ کے ہو فورا دفع کرتا ہے ص نارجیل دریائی عرق گلاب مین گھسکر حلق مین ٹپکایا کرین ۔

باب ۲۸ - حرف الیامین

فصل ۱۲۸ یاقوتی مین وضح ہو کہ بعضون کے نزدیک یاقوتی کی ترکیب جدید ہے مگر کتب قدیمہ سے دریافت
ہوتا ہے کہ ارسطو نے واسطے سکندر کے یاقوتی بنایا تھا پس مداومت اسکی ظاہر ہوئی اور یاقوت سب جواہرات
خوردنی سے مفرح زیادہ اور قوی ہے اور لہذا گھسنا زیادہ چاہیے گھسنے سے طبیعت قبول کرتی ہے
و منافذ تنگ مین پہونچتا ہے بارہ پہر سے کم نچاہیے و اٹھائیس پہر سے زیادہ نہین و یاقوت کو مع دیگر جواہر
کے عرق کیوڑہ و گلاب مین کھرل کرنا چاہیے اور باقی اجزا کو علیحدہ سفوف کرنا چاہیے و دستور تیار کرنی یاقوتی
کا مثل معجون کے ہے الا سفوف جواہرات کو قوام مین پہلے ملانا چاہیے کہ رقت قوام سے بخوبی مخلوط ہو جاوے
ایسا ہی ورق طلا و نقرہ پس ازان سفوف دیگر اجزا کے یاقوتی کہ شیخ الرئیس نے واسطے جنون و وسواس
وجمیع امراض سوداوی کے مفید و مقوی دماغ و قلب لکھا ہے ص یاقوت رمانی تین ماشہ مروارید
ناسفتہ پانچ ماشہ حجر الیہود ارمنی لاجورد سات سات ماشہ مشک دو ماشہ زعفران کافور تین تین ماشہ
عرق گلاب مین صلایہ کیے جاوین سفوف گل گاؤزبان تخم کاسنی کہربا سے شمعی ابریشم مقرض
سرطان محرق تخم فرنجمشک اسطوخودوس بہمن عود خام دانہ الائچی سفید صندل حطائی درونج عقربی سنبل الطیب
گل سرخ مغز تخم خیار دراز چھ چھ ماشہ سہ چندان شربت انار شیرین مین حسب دستور مخلوط کرکے
بعد چالیس روز کے تین ماشے سے چھ ماشہ تک استعمال کیا دیگر یاقوتی مرتبہ حکیم حاذق الملک
محمد اکمل خان کہ جملہ اقسام مالیخولیا کو مفید و مقوی باہ ہے ص یاقوت مروارید کہربا بسد یشب لاجورد
نو نو ماشہ سافوج ہندی سرخ رگ گاؤزبان بہمنین تودرین کشنیز خشک آملہ صندلین دو دو درہم عود
ہندی دانہ قاقلین دارچینی ابریشم مقرض سنبل الطیب پوست ترنج ایک ایک تولہ مشک دو ماشہ
زعفران فرنجمشک درونج عقربی بوزیدان چھ چھ ماشہ ورق نقرہ بیس عدد ورق طلا بیس عدد نبات
سفید کلیم رطل عرق کیوڑہ و گلاب ڈیڑھ پاؤ مین قوام کرکے حسب دستور بناوین یاقوتی کہ اخراج فضلات
محرقہ و رطوبات غلیظہ و سوداوی و دفع مالیخولیا و مراقی کرتا ہے و تقویت دل و دماغ [illegible]

رنگیسہ جوارش عرق کی بادہ وزادا تو خش کلال میں مے نظر ہے حص یاقوت رمانی سب مروارید ناسفتہ ہر یاسات سات ماشہ لاجورد و فرما نقرہ برگ گاؤ زبان مصطگی رومی تخم خرفہ تخم فرنجمشک تخم کاہو مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و شیرین صندل سفید یک تولہ بادیانہ و دانہ الائچی سفید سنبل الطیب عفران جدوار پانچ ماشہ ورق نقرہ ورق طلا مشک میں عرق و نبات سفید بک جلن مستعمل دو ین بقدر فی ... مرتب

ضمیمہ

امور معالجات میں واقفیت اسمائے امراض و ادویہ کی یا کیفیت ماہیت ذکی پر ضرور لہذا تسہیل مدعا تحریر ذیل کیا جاتا ہے

جدول تشریح امراض سر و دماغ

اور جو بواسطہ اعصاب کے کہ منبت اونکا دماغ ہے تمام بدن یا بعض عضو میں ہوتی

اسماء مستعمل طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعمل طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعمل طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
امراض سر و دماغ		امراض سر و دماغ		امراض سر و دماغ	
صداع	درد تمام سر پیشانی	نسخہ خفیف داء	مریض کا ناگہان ایک حالت موجود ہو جانا یا مثل سکتہ کے	فالج تام	آدھا انگ یعنی نصف بدن مطول بے حس و حرکت ہو جانا
شقیقہ	درد نیم سر آدھی یا ایک طرف ... سے شدت و زوال ... اسکے	صرع	مریض بیٹھے گر پڑنا و کف منہ سے رواں ہو جانا بیہوشی و تھرتھرانا اعضا کا	فالج غیر تام	بعض اعضا ایک نصف بدن کا بے حس و حرکت ہو جانا یا صرف بے حرکت ہو جانا
بیضہ	درد تمام سر				
		ام الصبیان	اطفال خردسال مرگی	لقوہ	منہ ٹیڑھا ہو جانا
عصابہ	درد ابرو	کابوس	غر بحالت سونے ہوئے گھونٹنا ہو کر اٹھنا ساتھ بیہوشی کے	کزاز	گردن ٹیڑھی ہو جانا
دوران	سر گھومنا و گھمری و بھونری	سبات	زیادہ سونا ساتھ غفلت کے	تشنج	عضو کا کھنچ جانا
سدر	چکا چوند بیٹھے سے اٹھنے میں	سہر	زیادہ جگنا ساتھ بے چینی کے	تمدد	عضو کا تن جانا و سخت ہو جانا
دوار	آنکھوں میں سب چیزیں چکر کرتی نظر آنا	لوی	چہرہ و آنکھیں سرخ رہنا ساتھ ... کے	استرخاء	عضو تن کا ڈھیلا ہو جانا
				رعشہ	عضو کا کانپنا و تھرتھرانا
قرانیطس	سرسام دموی	مالیخولیا	تفکر خلاف عقل کے	اختلاج	عضو کا پھڑکنا
برسام	سرسام صفراوی	جنون	دیوانگی		
		نسیان	زیادہ بھولنا	خدر	سن یعنی بے حس ہو جانا
لیثرغس	سرسام بلغمی			زکام	ریزش و سکھران
سکتہ	ساکت رہجانا مریض کا بے حس حرکت سے			امراض متعلقہ یعنی چہرہ	
جمود	کیفیت سکتہ کے سوا اعضا بدن اعضا کا سخت ہو جانا				

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
داء الاسد	منھ شیر کا ایسا ہو جانا۔
کلف	جھائین۔
بثور المشفرہ	مہاسنا۔
امراض چشم	
رمد	آشوب چشم و دکھیان چشم۔
وردینج	کلان ہو جانا آنکھ کا۔
حمرۃ العین	سرخی چشم کی۔
ظفرہ	ناخنہ یعنی ریشہ ہائے سرخ پیدا ہونا آنکھ مین
طرفہ	نقطہ سرخ آنکھ کی سفیدی پر
دوقہ	پھنسی سرخ یا سیاہ سفیدی آنکھ پر
بیاض العین	پھلی سفید آنکھ کی سیاہی پر
سبل	مانند یعنی پردۂ غلیظ۔
دمعہ	سیلان اشک ڈھلکنا۔
عشا	شب کوری رتوندی۔
جہر	روز کوری دنوندی۔
خفش	خیرگی نظر کی روشنی مین۔
انتفاخ العین	آنکھ پھولنا۔
مورسرخ	سیاہ آنکھ سفیدی پر چشم کے اندر پیدا ہونا
قرحۃ العین	گوحپہ۔
ضعف بصر	دھندھ
تخیلات	احساس امر غیر حقیقی نظر آنا۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
نزول الماء	پانی سوراخ نور مین آنا رنگ سفید ہوتا ہے یا رنگ نیلا یا نیلا نہ
صغر العین	آنکھ کی ہوش۔
امراض اجفان یعنے پلکین و اہداب	
	یعنے برونیان۔
استرخاء الجفن	پلکین ڈھیلی ہو جانا کہ کھولنے مین تکلیف ہووے
التصاق الجفن	حدقہ سے چپکنا پلکون کا۔
تحجر و صلابت	پتھرانا و کرختگی۔
احقان	پلکون کی۔
شترناق	ادھا کہتے ہین اندرون پلکون کے شور پیدا ہوتے ہین
سلاق	یا خشکی بال بروٹی کے گر جاتے ہین
شعیرہ	بلغمی ورم کنارہ پلک۔
بثور الاجفان	پھنسیان پلک پر۔
قروح الاجفان	پلکون کے قرحے۔
حکۃ الاجفان	پلکون کی خارش۔
حکۃ الماق	خارش گوشۂ چشم کی۔
ناصور الماق	گوشۂ چشم کا ناسور۔
امراض الاذان کانون کے مرض	
وجع الاذن	درد گوش۔
انقلاع الاذن	اوکھڑنا کان کا۔
انکسار الاذن	کان ٹوٹنا۔
ورم الاذن	آماس گوش

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ورم بنا الاذن	کن سول۔
ورم پس گوش	کن چھپڑ۔
بثور الاذن	پھنسی کان کے اندر۔
قروح الاذن	کان سے خون و ریم نکلنا بسبب قرحہ کے
حکۃ الاذن	خارش۔
طنین و دوی	آواز باریک یا موٹی کان مین معلوم ہونا۔
امراض الانف ناک کے مرض	
فساد الشم	اشیا کی بو کم یا خلاف دریافت ہونا۔
بطلان الشم	کسی چیز کی بو دریافت نہ ہونا۔
بواسیر الانف	ناک کے اندر جڑ مین ایسی پھوڑیا ہوتی ہے کہ سوراخ بند ہو جاتا ہے۔
بثور الانف	پھنسیان ناک کی۔
قروح الانف	اندر ناک کے قرحہ ہوتا ہے جس سے ریم و خشک ریشہ نکلتا ہے۔
رعاف	نکسیر
بخر الانف	سانس کے ساتھ ناک سے بدبو محسوس ہونا۔
رض الانف	ناک بصورت پھیل جانے کے ہو جانا۔
جفاف الانف	خشکی ناک کی۔
حکۃ الانف	خارش بینی۔
امراض الشفتان ہونٹھون کے مرض	
تفشق و تقشر	پھٹنا و پوست اوکھڑنا لبون سے۔
اختلاج الشفت	ہونٹھ پھڑکنا۔
ورم الشفت	آماس لب

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
شور فروح	پھپنسی یا قرحہ ہونٹھوں کے
امراض الاسنان و لثات	
وجع الاسنان	دانتوں اور مسوڑھوں کے نیچے درد دانتوں کا۔
ضرس	کندی دندان۔
تثقب الاسنان	دانتوں میں سوراخ یا گڑھا ہونا
حفر الاسنان	پپڑی جمنا دانتوں پر۔
صریر الاسنان	صریر سودن دندان وقت سونا
تغیر الوان	رنگ دانتوں کا تبدیل ہونا۔
تحرک الاسنان	جنبش دانتوں کی۔
ورم اللثہ	مسوڑھوں کا آماس
شور و قروح لثہ	مسوڑھوں کی پھنسی و قرحے
استرخاء لثہ	مسوڑھوں کا ڈھیلا ہو جانا۔
امراض اللسان و فم	
استرخاء اللسان	ڈھیلی ہو جانا زبان کا جس سے حرکت میں سستی و گویائی نقصان منجر رہتا ہے۔
ثقل اللسان	گرانی جنبش زبان و تکلم میں
شقاق اللسان	زبان کا پھٹنا۔
جفاف اللسان	خشکی زبان کی
ضفدع	زبان کے نیچے پھوڑا ہوتا ہے
فساد ذوق	چیزوں کا مزہ غیر متعلق معلوم ہونا
بطلان ذوق	چیزوں کا مزہ کچھ معلوم نہ ہونا
قلاع	مونہان۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
قروح الفم	منہ میں قرحے پڑنا۔
کثرت البزاق	تھوک پانی زیادہ منہ سے آنا۔
بخر الفم	گندہ دہنی بدبو منہ کی۔
ورم الحنک	تالو کا آماس۔
امراض الحلق	
ورم اللہات	کوا آماس۔
استرخاء اللہات	کوا ڈھیلا ہو جانا۔
سقوط اللہات	کوا گر رہنا۔
خناق	آماس اندرون حلق کے
بثور الحلق	پھنسیاں حلق کے اندر۔
تعلق العلق	جونک یا کیڑا یا کانٹا یا ہڈی حلق میں پھنس جانا
ورم المری	جس میں کھانا پیٹ میں جاتا ہے آماس کرتا ہے۔
التصاق مری	پیٹ جانا مری کا جس میں نگلنا غذا کا دشوار ہو جاتا ہے۔
اختلاج مری	ظاہر میں پھڑکنا دریافت ہوتا ہے۔
استرخاء حنجرہ	جس نرخرہ سست ورم آ جاتا ہے اور اسکے منہ کا ڈھیلا ہو جانا۔
بحۃ الصوت	بیٹھ جانا خواہ بند ہو جانا آواز کا۔
خنازیر	ورم ظاہر گلو۔
امراض ریہ و صدر یعنی شش و سینہ	
سعال	کھانسی جس میں کھانسی سے کچھ مواد دفع ہوتا ہو
سرفہ	کھانسی خشک جس میں کھانسی سے کچھ نکلتا نہ ہو خواہ نہایت کم نکلتا ہو
ضیق النفس	تنگی دم۔
ربو	سانس کی بلندی۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
نفث الدم	خون تھوکنا۔
نفث المدہ	ریم تھوکنا بسبب قرحہ کے۔
ذات الصدر	ورم غشاء سینہ۔
ذات الریہ	ورم شش۔
ذات الجنب	ورم غشاء پہلو کا۔
شوصہ	ورم غشاء [illegible] پشت کا۔
دیافرغما	ورم اس غشاء کا [illegible]
سل	قرحہ شش کا۔
امراض قلب	
خفقان	طپش دل گھبرا
علت دخانیہ	معلوم ہونا کہ دل سے دھواں اٹھ کر ابر [illegible]
غشی	بیہوش ہو جانا۔
ضغطۃ القلب	معلوم ہوتا کہ دل دباتا ہے۔
تقشر القلب	معلوم ہوتا کہ دل چھیلتا ہے۔
قذف القلب	معلوم ہوتا کہ دل نکل آتا ہے۔
جذب القلب	معلوم ہوتا کہ دل کھنچتا ہے۔
انغماس الرطوبت	معلوم ہوتا کہ دل پانی میں ڈوبا جاتا ہے۔
حمیات یعنی تپ ہائے	
حمی یومی	جو بدون فساد کے کسی خلط کی صرف ارواح کو لاحق ہو۔
حمی عفنہ	جو اخلاط سے پیدا و متعلق ہو۔
حمی مطبقہ	جو تپ کثرت خون سے ہو۔
سونوخس	جو تپ عفونت خون سے ہو۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
نافضہ	جو تپ باستثنا وقت مذکور سے ہر روز اوترے کبھی کم کبھی زیادہ۔
حمی واقفہ	جو تپ باستثنا وقت مذکور سے ایک حال پر برابر رہے۔
حمی محرقہ	جو تپ صفراوی سے لاحق رہے
غب خالص	جو تپ صفراوی ایک روز بیچ ایک روز نوبت سے اترے دو تہائی سے کم میں
شطر الغب	جو ایک روز زیادہ اور ایک روز کم
حمی بائنہ [illegible]	جو استفراغ بلغم و صفرا سے تبدیل فصلین میں آتی جاتی ہے
حمی [illegible]	جو تپ عفونت بلغمی لاحق رہتی ہے
حمی یوس	تپ بلغمی کہ باطن میں ظاہر گرم رہتی ہے
حمی لیفوریا	تپ صفراوی بھی کہ باطن گرم ظاہر سرد رہے
حمی نہاریہ	جو تپ صفراوی ہر روز دن کو آوے رات کو نہ رہے
حمی لیلیہ	جو تپ بلغمی رات کو ہووے دن کو جاتی رہے
حمی لازمہ	جو تپ سوداوی لاحق رہے اور روز درمیان دیکر فاصلہ کرے
حمی ربعی	تپ سوداوی جو دو روز درمیان دیکر آیا کرے
حمی خماسی	جو تپ تین روز درمیان دیکر آیا کرے
حمی سدس	جو چار روز درمیان دیکر آیا کرے۔
حمی سبع	جو پانچ روز درمیان دیکر آیا کرے۔
حمی مختلط	جسکی نوبت کا کچھ تعین و انتظام نہ ہو
حمی دقیہ	جو تپ اعضائے اصلی کو لاحق ہو اور اسکی [illegible] کو فنا کرے اور اسکے تین درجے ہیں
درجہ اول	رطوبات موجودہ عروق یا بیک کو فنا کرے
درجہ دوم	جو رطوبت اعضا میں مثل شبنم کے موجود ہے اسکو فنا کرے
درجہ سوم	جو رطوبت اعضا کے جوڑ میں ہو [illegible] اعضا سے ہو اسکو فنا کرے
حمی حصبہ و جدری	تپ چیچک کی جسمیں آبلہ یا دانہ جسم پر نکل آوین

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
حمی دبائیہ	فساد ہوا سے عارض ہووے۔

امراض معدہ

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ضعف معدہ	غذا کم ہونا ہضم۔
نفخ المعدہ	پیٹ پھولنا۔
ریح المعدہ	باد گولہ۔
وجع المعدہ	سول۔
ہیضہ [illegible]	یعنی جو ساتھ درد شکم نفخ و دباؤ
ہیضہ مطلق	خروج فضلہ و ریاح کے ہونے و اسہال ہونا۔
[illegible]	کم ہو جانا خواہ بالکل نہ ہونا بھوک کا
فساد شہوت	کبھی کم کبھی زیادہ ہونا بھوک کا [illegible]
شہوت کلبی	[illegible] غذا سے گرسنگی جانا و پھر گرسنہ ہونا
جوع البقر	زیادہ غذا کھانے سے بھی گرسنگی نہ جانا
بولیموس	غذا سے نفرت ہونا باوجود حاجت
جوع الغشی	حالت گرسنگی میں غشی آنا۔
عطش مفرط	زیادتی تشنگی کی۔
[illegible]	[illegible] و حیرانی۔
[illegible]	[illegible]
قلق المعدہ	معلوم ہونا اضطراب و بیقراری معدہ
فواق	ہچکیاں آنا۔
جمود الدم فی المعدہ	کسی رگ سے خون معدہ میں آکر جم جانا
تجبن اللبن	معدہ میں دودھ کا جم جانا و پھٹ جانا۔
ورم معدہ	آماس معدہ کا۔
دبیلہ معدہ	ورم پکا ہو کے پھوڑا ہو جانا۔
قروح و بثور	غذا تیز و ترش سے درد محسوس ہوتا ہے
اختلاج معدہ	اسہال آنا نا ہضم ہونی اور غذا کا [illegible] پھڑکنا معدہ کا۔
حرقت معدہ	سوزش معدہ کی۔
استرخاء معدہ	فساد ہضم میں نمودار رہتا ہے۔
تشنج معدہ	غذا کھانے پر درد محسوس ہوتا ہے۔
[illegible] معدہ	تنگی معدہ کی۔
ذرب خلقیۃ	بعد کھانے کے [illegible] چند اسہال آنا [illegible] رہنا۔
عطش مفرط	زیادتی تشنگی کی۔
وجع الفواد	فم معدہ کا درد۔

امراض کبد یعنی جگر

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ضعف کبد	[illegible] ساتھ درد [illegible]
سدہ کبد	زردی رنگ [illegible] اسہال غسالی [illegible] پیدا ہونا۔
سدہ ماساریقا	[illegible]
نفخ الکبد	[illegible]
ورم الکبد	تپ و تشنگی و گرانی [illegible] سوزش جگر کی۔
وجع الکبد	درد جگر کا۔
دبیلہ کبد	پھوڑا جگر کا۔
سوء القنیہ	تہبج اطراف و چہرہ ساتھ آثار ضعف جگر کے۔
استسقاء زقی	بر آمدگی شکم رطوبت سے ہے۔
استسقاء طبلی	بر آمدگی شکم از باد۔
استسقاء لحمی	پھولنا تمام بدن کا گوشت۔

اسمائے مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
قیام کبدی	اطرف اسہال و جگر سے بدبوی زیادہ تعفن دریافت ہوتا ہے۔
امراض طحال و مرارہ	
یرقان اصفر	کیونکہ اس میں کل عضو من چہرہ و آنکھ کا زرد ہو جاتا ہے۔
یرقان اسود	رنگ بدن چہرہ آنکھ کو سیاہ ہو جاتا ہے
ورم الطحال	ورم صفراوی۔
تہبیج الطحال	ورم بلغمی۔
صلابۃ الطحال	ورم سوداوی۔
نفخ الطحال	پھولنا سپرز کا ریح سے بدن گراں ہو جائے
ضعف الطحال	سقوط اشتہا و حدوث امراض سوداوی
سدۃ الطحال	گرانی بلا ورم کے محسوس ہوتی ہے
حجارۃ الطحال	خلش سپرز میں بتغیر رنگ بول میں ظاہر ہونا
امراض امعا یعنی روده	
زلق الامعا	براز بے ہضم ہونا ساتھ علامت ہائے علالت رودہ سے
زحیر	پیچش ہو کر تھوڑا تھوڑا فضلہ نکلنا خواہ آؤں اور خون بھی آتا ہے
علت دحاجیہ	تھوڑا تھوڑا فضلہ غذائی نکلنا بدون پیچش آؤں کے
اسہال	دست آنا جس قسم کا ہووے۔
قولنج	سدۂ امعا سے درد شدید و کم آنا [illegible] ناف میں ہوتا ہے
حصر	قبض مع درد کے۔
مغص	درد بدون قبض کے
التوائے امعا	جسکو آنت ٹلنا کہتے ہیں۔
نفخ و قراقر	پھولنا و آواز میں آنا پیٹ سے

اسمائے مستعمل طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
دیدان	کیڑے ہر قسم کے۔
حیات	لانبے کیڑے [illegible]
حب القرع	کدو دانہ چپٹے کیڑے۔
دود الخل	چنبا چھوٹے و پتلے کیڑے۔
مستدیر	گول کیڑے۔
امراض مقعد	
بواسیر ریحی	بادی بواسیر
بواسیر دموی	خونی بواسیر۔
نواصیر	بگندھر۔
خروج المقعد	کانچ نکلنا۔
حکۃ المقعد	خارش مبرز کی۔
امراض کلیہ یعنی گردہ	
ضعف کلیہ	کمر جلسے ہونے پر بیٹھنے اٹھنے پر درد زیر کمر و زیر ملیہ معلوم ہوتا ہے و بول غسالی آتا ہے۔
ہزال الکلیہ	لاغری گردہ بول سفید ہوتا درد رانوں میں و تکا بیتا بدن رہتی ہے
وجع الکلیہ	درد گردہ۔
ورم کلیہ	درد گرانی گردہ میں قائم رہتی ہے۔
ریح الکلیہ	درد متمدد حوالی کمر میں معلوم ہوتا ہے
قروح الکلیہ	ریم و خون و قشور بول میں آتے ہیں و درد بمقام گردہ رہتا ہے۔
جرب الکلیہ	و دغدغہ و خارش اوس مقام کی
ذیابیطس	[illegible]

اسمائے مستعمل طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
	مریض روز بروز دبلا و ناتوان ہوتا جاتا ہے اور یہ مرض تین قسم کے ساتھ زبان یونانی کہا جاتا ہے۔
ذیابیطس و ناپیطس و یابیطس	
	۱ ذیاب گھرے کو کہتے ہیں جو ... کے طور دھوان ... سے ... جو کہ رطوبت بدن کی مثانہ میں گر کر بول کے ہمراہ خارج ہوتی ہے لہذا ذیابیطس کہتے ہیں۔
	۲ ذناب چرخ دولاب کو کہتے ہیں چونکہ مریض کو تشنگی زیادہ ہوتی ہے اور جیسا جلد جلد پانی پیتا ہے ویسا ہی جلد جلد پیشاب آتا ہے لہذا ذیابیطس کہتے ہیں۔
	۳ ذباب مگس کو کہتے ہیں چونکہ اجزا شیرین نکلتے ہیں سے مکھیاں پیشاب پر بیٹھتی ہیں لہذا ذیابیطس کہتے ہیں۔
حصات الکلیہ	سنگ گردہ۔
رمل الکلیہ	ریگ گردہ۔ گرانی و درد گردہ کی وجہ سے درد ہونا اور کبھی کبھی ریگ ہمراہ بول کے نکلنا و قارورہ زرد سرخ ہونا۔
امراض مثانہ	
ورم مثانہ	کھچاؤ ہونا پیڑو کا ساتھ تپ دائم کے و درد [illegible]
قروح مثانہ	اور [illegible] موضع مثانہ کا و خارج ہونا ریم و قشور کا ساتھ بول کے۔
وجع المثانہ	درد مثانہ۔
ریح المثانہ	عند وجع الم بدون گرانی کے محسوس ہونا۔
جرب المثانہ	خارش و دغدغہ و سوزش مثانہ میں [illegible] بول سے اور کبھی خون آنا بول کے ساتھ
[illegible]	ضربہ سقطہ کے بعد اکثر ہوتا ہے بیقراری و لرزہ و برودت اطراف و غشی ہوتی ہے۔
ضلع مثانہ	کبھی بسبب ضربہ سقطہ کے مثانہ اپنی مقام سے تجاوز کر جاتا ہے
عصب المثانہ	دشواری اور ابتدا الم موضع سے معلوم ہوتا ہے
رمل مثانہ	اخراج ریگ کا ساتھ بول ہوتا ہے۔

طب اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
حرقت البول	سوزش ہر او بول کے ادرار بول میں
احتباس البول	بند ہونا پیشاب اُتار کا۔
عسر البول	ادرار بول میں دشواری و تکلیف ہونا
تقطیر البول	ٹپک ٹپک کر پیشاب ہونا۔
سلس البول	جاری رہنا پیشاب کا بلا تکلیف و ارادے
بول الفراش	سوتے ہوئے پیشاب کر دینا۔
بول الدم	خون کا پیشاب ہونا۔
امراض آلات تناسل	
آبلہ فرنگ کبیرہ	مشہور ہے آتشک۔
جریان منی	سند کشادہ۔
رقت منی	آب منی کا پتلا ہو جانا۔
تعفن المنی	بدبو ہو جانا منی کا۔
سوزاک	قرحہ و سوزش [illegible] یعنی راہ بول کے [illegible] ورم آنا [illegible]
امراض ظہر یعنی پشت	
سرطان	پھوڑا کلان پشت پر۔
حدبہ	کوئی گرہ استخوان پشت کی دہنی یا بائیں یا آگے پیچھے کھسک جانا۔
ریاح الافرسہ	تمام پشت جکڑ جانا۔
وجع الظہر	درد پشت یا فقرات پشت میں کمر درد [illegible] سلسلہ میں [illegible]
وجع القطن	درد یعنی فقرات کمر [illegible] درد ہونا۔
وجع الخاصرہ	[illegible] یعنی [illegible]
امراض الاطراف یعنی دست و پا	

طب اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
دوالی	بعض عروق ساق میں گرہیں دار ہونا
داء الفیل	فیلپا او پھیلنا [illegible] آماس سخت ہوتا ہے
وجع المفاصل	[illegible] ورم بھی ہوتا ہے [illegible] درد کا [illegible]
تعقد المفاصل	گانٹھیں سخت ہو جانا۔
وجع عرق النسا	ران کے جوڑ سے درد شروع ہو کر [illegible] ہے
شوقہ	[illegible] پاؤں [illegible] سر کا [illegible] بھی ہوتا ہے
وجع الورک	کولھے کی ہڈی کا جوڑ کا درد۔
نقرس	پیر کی انگلیوں کے جوڑ میں درد اور ورم ہو جاتا ہے۔
وجع العقب	ایڑی کا درد۔
امراض جلدیہ	
اورام	آماس۔
نفخہ	قرحے۔
قروح	ورم ریگی۔
اکلہ	سٹرن۔
دمل	پھنسیان
دمامیل	پھوڑے۔
برص ابیض	اجپت برن۔
برص اسود	برص سیاہ۔
بہق	سیمران۔
جذام	کوڑھ۔
استیقاقلوس	ورم کلان سیاہ رنگ کا عضو مردہ ہو جاتا ہے

طب اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
حمرہ	سرخ بادہ۔
نار فارسی	تبور پر آب۔
ضربہ	چوٹ لگنا۔
سقطہ	گر پڑنے کی چوٹ۔
کسر	ٹوٹ پھوٹ جانا ہڈی کا۔
خلع	جوڑ سے ہڈی اکھڑ جانا۔
جرب	خارش آبلہ دار۔
حکہ	دھور کھجی۔
سعفہ	گنجہ سر کا۔
سبوسہ	بھوسی کرا سا جھڑتا ہے سر سے۔
شری	رکت پتی۔
قوبا	داد۔
طاعون	ورم وبائی
خراج	پھوڑا کلان۔
اوذیما	ورم سفید کلان
فوخشیلا	اورام حارہ۔
امراض مخصوص مردوں کے	
ضعف	سستی قوت جماع کی۔
کثرت احتلام	سبب مدھنا زیادہ ہونا
عسرت انزال	سند کشادہ۔
فتق	فوطہ میں آنت وغیرہ کا [illegible] جانا

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ورم انثیین	ورم فوطوں کا۔	ورم الثدی	تعقد	شہوت رحم	ناقص چیزیں کھانے کی رغبت ایام حمل میں
وجع الانثیین	درد فوطوں کا۔	تشنج الثدی	گرفتہ شدن پستان۔	رجا	مرض مشابہ حمل کے ہوتا ہے
ورم قضیب	آماس آلت۔	جمود اللبن	دودھ جمنا۔	دبیلہ رحم	پھوڑا بچہ دان کا۔
استرخاء قضیب	ڈھیلا ہوجانا آلت کا	کثرت لبن	دودھ بہنا۔	ورم رحم	آماس بچہ دان کا۔
اعوجاج قضیب	کج ہوجانا آلت کا۔	قلت لبن	دودھ کم ہونا۔	حکہ رحم	خارش رحم کی۔
خروج و قروح قضیب	زخم و قرحے آلت کے۔	عقر و عقم	عدم زائدگی و بانجھ۔	خروج و قروح رحم	زخم و قرحے رحم کے
بثور قضیب	پھنسیاں آلت پر۔	احتباس طمث	بند ہونا حیض کا۔	اختناق رحم	یکایک غشی یا ارتفاع ہو پھول جانا و بدبو درد کے۔
ثآلیل قضیب	پھنسیاں نوک کی چھلی پر	کثرت طمث	زیادہ ہونا حیض کا۔	نفخۃ الرحم	پیڑو پھولنا مع درد کے۔
امراض مخصوص عورتوں کے		قلت طمث	تھوڑا ہونا حیض کا۔	اجتماع الرطوبات	رحم میں رطوبت جمع ہو اور کبھی کبھی ہوتی جس سے حمل نہیں رہتا اور تشنج ہوتا ہے۔

جدول تعریف الادویہ

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
الف		اذخر	گندھیل گھاس ہو دار ہے۔	اشنان	گھاس ہے۔
آبی	بہی و بیہ۔	اذاراقی	کچلہ۔	اشنہ	چھڑیلہ
آبگینہ	شیشہ۔	اسارون	سوگندبالا ذخر بالا خوشبو ہے جڑ ایک گھاس کی۔	اصل السوس	ملیٹھی مرچ نمک۔
الال برگ	سونف بادیان۔	اسطوخودوس	گھاس ہے سرخ مائل بسیاہی۔	اظفار الطیب	نکھ۔
آمل	[illegible]	اسفاناخ و اسفاناخ	پالک۔	افتیمون	زرد یا باریک بیل ہے جو درختوں پر پھیلتی ہے مدرن بڑے درختوں کے۔
ابہل	[illegible]	اسفنج	ابر مردہ۔	افسنتین	گھاس ہے۔
امروج	پوست انار کلاں۔	اسقیل	پیاز جنگلی تو بر تو جو زہری ہے دوا اور بر مغز مستعمل ہے خارجا۔	اقلیمیا	میل یا سمین فلزات پگھلائی جاتی ہے۔
اجاص	آلو بخارا۔	اشق	گوند ہے صدبر۔	اقحوان	بابونہ صحرائی۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
اقاقیا	عصارہ ہے ببول کی پھلی کا
آک	مدار
اکلیل الملک	ناخن فرشتگان
انگوزہ وانگزہ	ہینگ
انگور ثعالب	مکوہ ہے معروف
انار دانہ	تخم ہے جنگلی منڈوا کے
انجرہ	تخم اٹنگن
انیسون	بادیان رومی
انزروت	سونا مکھی
انبرباریس	زرشک
ایلوہ	مصبر اور کالا
ایرسا	بیخ سوسن کبود
ب	
بادرنجبویہ	بلتی لونی گھاس بو دار ہے
بادیان	سونف
باقلا	کھیلو نمین دانہ ہوتے ہین
بادروج	تلسی جنگلی
بذر البنج	اجوائن خراسانی
بذر قطونا	اسپغول
برنگ کابلی	بائے برنگ
برنجاسف	تلسی
بسد	مرجان و مونگا
بسباسہ	جاوتری
بسفایج	جڑ ہے توڑنے سے اندر بلول سبزی
بستان افروز	تاج خروس کا تخم کیسہ
بقم	بکم تیلی تیلی لکڑیاں سرخ رنگ کی
بقلۃ الحمقا	خرفہ کا ساگ
بقلۃ الیمانیہ	چولائی کا ساگ
بقلۃ الحمضہ	لونیا کا ساگ
بلادر	بھلانوان
بلوط	حقیقت بلوط چلیا ہی صنوبری شکل
بورہ ارمنی	اقسام نمک سے ہے
بورق	تنکارہ بھی
بوزیدان	جڑ ہے
بہمنین	جڑ ہین سرخ یا سفید
بیخ نسد	تخم جڑ ہے
بید انجیر	ارنڈ و رینڈ
بیخ تفلح	جڑ ہے
بیخ کبر	جڑ ہے سفید رنگ
بیش	بچھناگ زہر ہے
پ	
پرسیاوشان	سنبل چلپا گھاس ہے
پشتک	سینگی
پلاس	ڈھاک
پلاس پاپڑہ	تخم ڈھاک
پیار انگا	جڑ ہے سوکھی بقدر انگلی کے
پیاپانسا	روئیدگی مشابہ روسہ کے
ت	
ترمس	بھٹومنس
تربد	نسوت
تزتیزک	دانہ ہین سرخ
ترنج	لیمون
تخم سرو	کنوچہ
تشمیزج	چاکسو دانہ ہائے سیاہ و زرد
تفاح	سیب
تودری	دانہ ہائے خرد سفید یا سرخ یا زرد
تیواج	پوست درخت لسان العصافیر
ث	
ثلج و جمد	برف و یخ
ثمرۃ الطرفا	تکیلی کھیلا دانہ ہین خرد و کلان
ثوم	سیر لہسن
ج	
جاؤشیر	گوند ہے بدبو

طب اسماء مستعمل	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
جاورس	باجرہ غلہ ہے مشہور۔
جبن	پنیر ہے مشہور۔
جدوار	زربسی بیج ہے۔
جذر	گزر زردک گاجر۔
جرجیر	بیجڑ۔
جراد البر	ٹیڑی ٹڈی۔
جراد البحر	مچھلی قسم جھینگا۔
جرسف	سلسون سرسون وانہائے زرد مشہور
جلاپ	جلاپا۔
جلید	اولے یعنے سنگ باران۔
جندبیدستر	خصیہ سگ دریائی۔
جنطیانا	پکھان بید۔
جوز بوا	جائفل۔
جوز القی	مین پھل۔
جوز ماثل	دہتورہ و دتورہ۔
چ	
چینی یا عصی	خاکسو۔
چوب حیات	ریٹھ خربوزہ یعنی پپیتا کی لکڑی
ح	
حاشا	گھمانی یا برنجاسف۔
حاج	جوانسا روئیدگی خار دار است
حب القلقل	تخم کلتھی
حب القطن	بنولہ پنبہ دانہ۔
حب القرطم	تخم کڑ و ٹیری۔
حب السمنہ	چرونجی ہے مشہور۔
حب الخضراء	پستہ۔
حب الملوک	ماہو دانہ و دند و جمال گوٹا۔
حب النیل	کالا دانہ تخم کشوٹھا۔
حب الرشاد	ہالم۔
حجر ارمنی	لاجورد خام و غیر کامل۔
حجر المحک	سنگ کسوٹی۔
حرمل	اسپند دانہ ہے۔
حصرم	غورہ یعنی عصارۂ انگور خام ونیز کا
حضض	رسوت۔
حلتیت	ہینگ۔
حماض	چوکا۔
حنظل	اندرون و اندرائن۔
حنا	مہندی۔
خ	
خار خسک	گوکھرو کلاں و خرد۔
خار شتر	اونٹ کٹارہ۔
خبازی	نان کلاغ۔
خوب کلان	خاکسی و خاکسیر۔
خبث الذہب	چرک طلا جو بگلانے میں جو ہر سے جدا ہوتا ہے
خبث الفضہ	چرک نقرہ۔
خبث الرصاص	چرک ارزیز۔
خبث النحاس	چرک مس۔
خبث الحدید	چرک آہن۔
خربق ابیض	کٹکی سفید۔
خربق اسود	کٹکی سیاہ۔
خرزہرہ	کنیر سرخ یا سفید یا زرد۔
خردل و خردلی	رائی۔
خراطین	کینچوا و امعاء الارض۔
خروع	رینڈ و ارنڈ۔
خس	کاہو دانہ ہے بظاہر سفید اور سبز جو خوشبو گاندرگی۔
خشخاش سفید	پوستہ۔
خشخاش سرخ	گل لالہ۔
خصیۃ الثعلب	ثعلب مصری
خطمی	خیرو۔
خوخ	شفتالو و آڑو۔
خون سیاوشاں	سنگ برتا۔
خولنجان	کلیجن۔
خیار شنبر	املتاس و کروار۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
د	
دارشیشعان	کالیسر کیپیڑا۔
دارفلفل	پیپل پیپری۔
دارہلد و دارچوب	لکڑی زرد رنگ ہے۔
درونج عقربی	جربسہ زہیما بچھو۔
دفلی	کنیر سفید و سرخ و زرد۔
دم الاخوین	رنگ برت۔
دوقو	تخم گزر جنگلی۔
دیودار	لکڑی روغن دار وقدری بو۔
ذ	
ذراریح	نیلی کیڑا پر دار ریشاتی ہے سرخ سیاہ
ذہب و طلا	سونا۔
ر	
رازیانج و رازیانہ	سونف۔
راسن	زنجبیل کوہی دشتی۔
راوند	جڑ ہے معروف۔
ریوند	چینی و خطائی۔
رمان	انار شیریں ترش و میخوش۔
ریحان	بابری و مرزی۔
ز	

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
زاج و رزاک	پھٹکری۔
زبد البحر	سمندر پھین وکف دریا۔
زبیب	داکھ موبز۔
زجاج	سیسہ۔
زردچوبہ	ہلدی نودنی۔
زراوند	جڑ ہے دو قسم طویل و مدحرج
زرنب	تالیس تالیسر پتہ بھی۔
زرناد	زنجور۔
زرورد	گلاب کے پھول کا زیرہ۔
زرنیخ	ہرتال۔
زقوم	سینڈھ۔
زنجار	زنگار نیلا تھوتھہ۔
زنجبیل	سونٹھ۔
زنجفر	شنگرف۔
زوفا یابس	گھاس ہے۔
زوفا رطب	جلرتی زخم جو بھیڑ کے کچی ران زیرہ دم جماتی ہے
زیبق	پارہ سیماب۔
س	
ساذج ہندی	تیج پات وتیز پات۔
سداب	تل۔ دیلی برہمی کی۔
سدر	بیر و کنار۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
سرمہ اصفہانی	سرمہ سفید۔
سرطان	کیکڑا۔
سعد کوفی	ناگر موتھہ۔
سفستان و سپستان	لسوڑہ لسلسا۔
سفیداب و اسفیداج	کشتہ قلعی و رانگ۔
سقمونیا	ایلوہ۔
سکبینج و سکنجبین	پہاڑ کا پسینہ منجمد ہوجاتا ہے۔
سلیخہ	دارچینی۔
سیلانج الحیۃ	سانپ کا کینچل۔
سلق	چقندر۔
سلحفاۃ	کچھوا سنگ پشت۔
سماق	تتریک۔
سمسم	کنجد سیاہ و تل
سنبل الطیب و سنبل ہندی	جٹا ماسی یا بالچھڑ۔
سندروس	کہربا۔
ش	
شادنج و شادنہ	ریزہ ریزہ پھل ہے مائل بسرخی۔
شاہترج و شاہترہ	پت پاپڑہ۔
شاہسفرم	تلسی۔
شبت	سویا۔

طب اسمار مستعملہ	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
شبرم	آک و دار۔
[illegible]	ہیت جستہ۔
شقائق	لالہ۔
شکاعی	گھاس ہے خاردار۔
شکر تیغال	شکر ایک قسم گذیری کا عرب باب ابن سے نکالتا ہے۔
شمع	موم۔
شونیز	کلونجی وکرائل۔
شیطرج ہندی	چیت چیتا ر چتا۔
ص	
صبر	گھیکوار۔
صدف	سیپ۔
صرصر	جھینگر۔
صعتر	پودینہ کوہی۔
صندل ابیض	صندل سفید چندن۔
صندل اصفر	صندل طاگیر۔
صندل احمر	صندل سرخ ورکت چندن۔
ط	
طباشیر	بنسلوچن وتباکھیر۔
طحلب	کائی۔
طرفا	جھاؤ۔
طلوق	ابرک وابھرک۔

طب اسمار مستعملہ	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
ع	
عاقر قرحا	اکرکرا۔
عدبتین	چھوٹی مالین بڑی مالین۔
عروق الصفر	ہلدی خوردنی۔
عروسک پودہ	ٹیکو۔
عفص	مازو شبرو ماجو چیل۔
عنب	انگور۔
عنب الثعلب	کوی ویاربگ۔
عود	لکڑی ہو باقسام چند۔
عود صلیب	پھیل ہے یہ گیلا دانا۔
غ	
غافث	گھاس ہے۔
غاریقون	اگر کی بطیئے پر بادہ ہو جاتی ہے [illegible]
ف	
فانیذ	قند سیاہ و گڑ۔
فنجل	زرنبا ومعلی۔
فرنجمشک	دانہ خرد ہیں برابر راسی کے۔
فستق	پستہ۔
فطراسالیون	کرفس کوہی۔
فلفل سیاہ	گول مرچ ومرچ سیاہ۔
فلفل گرد	

طب اسمار مستعملہ	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
فلفل دراز	پیپر وپیپلی۔
فلفل موئیہ	پپرامول۔
فندق	بادام کشمیری۔
فوتنج	پودینہ۔
فوفل	سپاری۔
فوہ	مجیٹھ۔
فیروزج	
فیروزہ	پیروزہ
ق	
قاقلہ کبار	بڑی الائچی۔
قاقلہ صغار	چھوٹی الائچی۔
قثاء	خیار و ککڑی۔
قثاء	خیار و مارزو کھیرا۔
قثاء الحمار	کریلا۔
قرع	کدوے دراز و لوکی۔
قرع المر	کدوے وکی وتونبی۔
قردمانا	گھاس ہے۔
قرفہ	تج۔
قرنفل	لونگ۔
قسط	کوٹ و کٹ جڑ ہے دو قسم کی شیریں یا تلخ۔
قصب	سرکنڈا و سنٹھا و نے۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
قصب السکر	نیشکر و نیکھ ہر قسم کی
قصب الذریرہ	چرائتہ
قنب	بھانگ
قنبل	کبیلا
قنطوریون	گھاس یا برگ ہے
ک	
کاکنج	ٹیکوا
کبابہ چینی	ستیل چینی
کبریت	گندک
کپور بحری	جڑ ہے خوشبو
کتان	السی
کتم	وسمہ نیل
کتیرا	کتیرا و کتیلا
کرکم	زعفران و کیسر
کراث	گندنا
کرفس	اجمود کوہی
کرویا	کراویا رومی
کزمازج	تبری
کزبرہ کشنیز	دھنیا
کشوث	دانہائے فرد و تیار

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
کسیلی و کسیلا	ریشہ دار جڑ ہے گھاس کی
کلس	آہک و چونا و نورہ
کباۃ	کنگن دھو و کھی
کمکس	گوند ڈھاک و چنیا بان گوند
کمازریوس	منڈی
کمافیطوس	کنکر وندھا
کمثری	امرود
کمون	زیرہ سیاہ
کمون ابیض	زیرہ سفید
کنار	بیر
کندر	لوبان
کندس	نکچھکنی
گ	
گزمانج	مائین خرد و کلان
گلنار	صرف پھول ہوتا ہے [illegible]
گلوئے	گرچ
گل سرخ	گلاب کا پھول
گل ارمنی	گیرو
گل شیرازی	مٹی ہے مائل بسفیدی
گل سرشوئے	ملک مغرب کی مٹی ہے
گوگرد	گندک

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر با ماہیت مختصر
ل	
لبلاب	عشق پیچہ یا بیک پتی کا
لجالو	چھوئی موئی گھاس ہے
لسان الثور	گاؤزبان
لسان الحمل	بارتنگ
لسان العصافیر	اندرجو
لفاح	جڑ ہے قسم بادنجان صحرائی کی
لک	لاکھ دانہ
لوز مر	بادام تلخ
لوز حلو	بادام شیریں
م	
مامیران	جڑ ہے پیدا و از چین و ختائی
مامیثا	گھاس ہے [illegible]
مر	بول سنج گوند ہے
مرجان	مونگا
مرداسنج	مردار سنگ
مرزنجوش	دونا مروا
مشکطرامشیع	پودینہ کوہی ہے
مغاث	[illegible]
مغیلان	ببول
مقل ازرق	گوگل
ملح اندرانی	نمک سنگ و نمک لاہوری

اسمار مستعملہ طب	اسمار دیگر باماہیت مختصر
موز	کیلا ۔
موصلی ابیض و موصلی سفید	جڑ ہے سفید رنگ ۔
موصلی اسود و موصلی سیاہ	جڑ ہے رنگ سیاہ ۔
میعہ سائلہ	روغن خوشبو منجمد کسی درخت کا
ن	
نارجیل	گری ناریل کی ۔
نارقیصر	ناگ کیسر ۔
نانخواہ	اجوائن دیسی ۔
ناروان	بیل پھل ہندی ہے ۔
نخاع	حرام مغز ۔

اسمار مستعملہ طب	اسمار دیگر باماہیت مختصر
نرجس	نرگس ۔
نخالہ	سبوس وچوکر ۔
نسرین	سیوتی ۔
نشارہ	برادہ جھلکا ہو ۔
نطرون	گھاس ہے ۔
نمک اندرانی	نمک لاہوری ۔
نمام	تلسی ۔
نوشادر	شے تجیز قسم معدنی ہے ۔
نیلوفر	گوہری دکوکابیری ۔
و	
وج	بچ ۔
ورل	ایک جانور ہے گوہ سے چھوٹا اور پتلا لانبا ۔

اسمار مستعملہ طب	اسمار دیگر باماہیت مختصر
ورد	گلاب ۔
ورق الخیال و ورق الشاطط	کھانگ و سبزی ۔
وسخ	چرک ومیل ۔
ہ	
ہالیون و ہالیون	بھیل ہے مشابہ کو دکر اس کے پھر ٹرا ۔
ہالم	چنبردانہا ہے مرد سرخ ۔
ہندبا	کاسنی ۔
ی	
یاسمین	چنبیلی ۔
یاقوت	مشہور ہے ۔
یتوع	درخت شیردار ۔

خاتمہ کتاب

بیان تاثیرات اجزا یا کل بعض حیوانات مین جو فرداً یا شمولاً قوی التاثیر سریع النفع ہین

ابل ۔ آنکھ جلا کر ذرور کرنا دافع نزف الدم ہے شیر بایہ اکلا مقوی باہ بال سوختہ چربی کو سفند مین ملا کر لگانا زخمہا کہنہ کو دفع کرتا ہے چربی کوہان لگانا دافع بواسیر و محلل اورام صلبیہ کی ہے ۔

ابن آدمی ۔ جگر کھانا ہر روز چار چار ماشہ دافع صرع مزمن کا ہے چربی لگایا کرنا سر پر جسر ع وجنونکو دفع کرتا ہے

ابن عرس ۔ گوشت کھلکر باندھنا مقام گزیدگی سگ دیوانہ وغیرہ پر دافع اسکی سمیت کا ہے خون یا گوشت تازہ خواہ خشک پیسکر طلا کرنا محلل خنازیر و دوامیل کا ہے روغن کنجد سیاہ مین سوختہ کرکے لگانا دافع اوجاع مفاصل و نقرس وغیرہ کا ہے و کھانا سفوف گوشت خشک کا مقوی باہ و دافع استسقا و حملہ سموم خوردنی کا و آنکھ کو سرمہ مین شامل کرنا مقوی بصر ہے ۔

ارنب ۔ گوشت دماغ بریان کھایا کرنا دافع صرع و فالج و استرخا و لقوہ کا ہے استخوان سوختہ سرکے سے سفون کا کرنا دافع رنگینی و موجب براقی و شقاق و استحکام دندان و پنیر مایہ سے حمول کرنا بعد طہر کے تین روز تک مین حمل اور پینا اوسکا تین روز تک بعد طہر کے مانع حمل ہے و تھوڑے سے سرکہ مین ملا کر پلانا دافع ام الصبیان ہے اور کسی روغن یا سرکہ مین گھول کر لگانا بدن پر جھیجی جیز نکل جاتی ہے خون خشک یا تازہ لگانا و کھلانا حبہ و ڈبہ اطفال کو جسے بانجر لگیا کہتے ہین دفع کرتا ہے۔

اسد ۔ چمڑے سے بے دباغت کی ٹوپی سر پر رکھا کرنا خواہ گردن پر باندھنا دافع صرع ہے۔ چربی طلا کرنا تعصیب دہن ران پر مقوی باہ و تعصیب کا ہے و بدن پر ملنا دافع فالج و استرخا کا پتہ طلا کرنا دافع داء الثعلب و خنازیر و اکتحال دافع ناخنہ خون طلا کرنا مزیل سرطان و خنازیر و دبال اوسکا اکال از جملہ سموم قاتلہ ہے۔

افعی ۔ خون لگانا مقوی بصر پوست و گوشت باندھنا یا طلا کرنا دافع داء الثعلب و خنازیر و اکتحال اوس کا سرسام بارد و محلل خنازیر و دھاگا اوسکے گلے پر اسقدر باندھنا کہ رطوبت اوسکی دھاگے مین آجاوے مخنون کے گلے مین باندھنا اوسکا دافع خناق ہے سلخ الحیۃ یعنی کیچلی سے بخور کرنا مخرج جنین میت کا ہے و درد مون ان سانپ کو مار کر زمین مین دفن کرین جب گوشت پوست اوسکا گل جاوے استخوان مسلسل دھاگے مین گوندھکر گلے مین باندھنا خنازیر کو دفع کرتا ہے۔

انسان ۔ آب دہن نہار کا کان مین ڈالنا اوسکے کیڑون کو ہے و طلا کرنا دافع قوبا و بہق ہے و دندان سوختہ پانی مین گھسکر موقع گزیدگی سانپ پر لگانا اوسکی سمیت کو دفع کرتا ہے چرک گوش و دندان الکحل کا مقوی بصر و دافع سبل و طرفہ و ظفرہ کا موی سر سوختہ روغن گاو کے ساتھ لگانا درد سر کو تحلیل و زخمون کو خشک کرتا ہے و عرق گلاب مین سان کر ران پر باندھین موجب تسہیل ولادت و پانی کے ساتھ طلا کرین زخم گزیدگی سگ دیوانہ پر دافع اوسکی مضرت کا و استخوان کہنہ سر سفوف کر کے شہد مین ملا کر لگانا اسکے گنج کو دفع کرتا ہے و سوختہ ذخیرہ سوختہ اجزا سے مناسب کے ساتھ طلا کرنا اکوتہ کو زائل کرتا ہے و بول لگانا حکہ و قوبا و سعوسہ کو و کھٹ بول مسہ کو زائل کرتا ہے و دودھ پینا عارضۂ سل و تپ دق کو مفید ہے و روغن سرسف و موم کے ساتھ لگانا نقرس کو دفع کرتا ہے و فرزجہ کرنا قرحۂ رحم کو صحت دیتا ہے۔

اوز ۔ دماغ بریان اسکا آب بادیان کے ساتھ نہار کھانا دافع بواسیر و اوجاع رحم و صداع ہے و زبان کھانا دافع تقطیر البول و چربی دافع شقاق اعضا و داء الثعلب و موجب جلائے رنگ بدن و گوشت کھانا موجب فربہی بدن و تقویت باہ و خون پینا دافع درد مثانہ استخوان کی خاکستر لگانا موجب صحت

زعفران کا انڈا کھانا مقوی باہ و مزیل سعال ہے۔

ایل ۔ مغز او سکا کھانا نافع فالج و دیگر امراض بارده و خون پینا درد مثانہ کو دفع کرتا ہے شاخ سوختہ سے سنون کرنا دافع درد و موجب استحکام دندان و خاکستر او سکے شاخ کی روغن گل مین ملا کر لگانا دافع شقاق اعضاد شاخ غیر سوختہ گھس کر طلا کرنا دافع درد بارد اعضاے ظاہری و باطنی کا ہے۔

بقر ۔ خواص دودھ اور گوشت کے ظاہر ہین شاخ کی خاکستر جو گل حکمت مین جلایا ہو دسے اکلاً تپ بارد کو زائل و قوت باہ کو زیادہ کرتی ہے وناک مین پھونکنا نافع رعاف ہے وقضیب گاؤ جوان سوہان کرکے تنہا یا دیگر اجزا مناسبہ کے ساتھ کھانا نہایت مقوی باہ ہے سرگین متماد امفید ہے استسقا و مزیل اورام مخ مغز ساق محلل اورام صلب۔

بوم ۔ دل بریان او سکا کھانا دافع خوانیج و لقوہ ہے تپ اکتحالاً دافع تیرگی نظر و خاکستر چوب انگور مین مخلوط کرکے کھانا مفاسد کردہ و مثانہ کو کرتا ہے و مغز سر او سکا روغن کنجد سفید مین بریان و حل کرکے سر پر لگانا دافع تسکلوری و بیکری بول ہے و جگر اوسکا سم قاتل و مورث قولنج شدید ہے۔

مستالج ۔ آنکھ باندھنا آنکھ پر آنکھ کے ورم کو دفع کرتا ہے داہنی داہنی پر بائین بائین پر تپ لگانا آنکھ کی پھلی و جالا و ناخنہ کو زائل کرتا ہے گوشت چربی اوسکی اگر اوسی کے کاٹے پر ضماد کرین تو فوراً درد و سمیت کو زائل کرتا ہے چربی اوسکی طلا محرک و مقوی باہ و قضیب سوہان کردہ تنہا یا اجزا اسکے مناسب کے ساتھ مقوی باہ و دندان راست باز و سے راست کے باندھنا محرک باہ ہے۔

ثعلب ۔ گوشت کھانا نافع و لقوہ کو مفید ہے چربی دانتون پر لگانا دافع درد دندان و پوست سوختہ تخم مرغ کے ساتھ لگانا دافع داء الثعلب پوست تازہ یا خشک اور ورم و اوجاع بارده پر باندھنا مزیل اونکا جگر خشک کھانا چھ ماشہ دافع درد طحال و گوشت پوست کے جوشاندہ پانی سے نطول کرنا دافع درد مفاصل و جوشاندہ مذکور روغن مین پکا کے بعد تیار او سکے روغن صاف کرکے لگانا دافع اوجاع اطراف و مفاصل۔

جاموش ۔ دماغ اوسکا لگانا بیخوابی لاتا ہے و نمک پانی ملا کر لگانا کلف و برص و شقاق کو دفع کرتا ہے استخوان و شاخ سوختہ سے ذرور کرنا مجفف جراحات ہے۔

جراد ۔ بخور اوسکا دافع سوزاک و دوا سیر ریحی و بالونکو دفع کرکے گلے مین باندھنا دافع تپ ربع تین حصہ

ہڈی و ایک حصہ حسب الاساس سفوف کرکے چند روز نو نو ماشہ کھانے سے استسقا دفع ہوجاتا ہے۔

نہاد خورش - اسکا دافع ضیق النفس و بو پرون کو جلا کے پانی مین گھولکر پینا دافع نقرس زہر و تازہ یا خشک لگانا دافع سمیت حیوان گزندہ و نیش زننده کا ہے۔

حربا - گوشت سمیت رکھتا ہے خون اگر بال اکھاڑ کر لگایا جاوے تو بال نہین جمتے و اگر احشا و اطراف دفع کرکے روغن گنجد سفید مین پکا کر روغن زخمون پر لگایا جاوے تو مندمل و مستحکم کرتا ہے۔

حلزون - گوشت اسکا دافع حرارت و خشکی اعضا و خرمہرہ زرد سوختہ دافع امراض لثہ و مقوی دندان ہمراہ اجزائے مناسب کے لگانا پھلی و جالا و ماندا آنکھ کا دفع کرتا ہے۔

حمار - سم او سکے سے انگشتری بنا کر ہاتھ مین پہننا صرع کو مفید ہے و سرگین تازہ کا پانی نچوڑ کر ناک مین ٹپکانا یا سرگین خشک سفوف کرکے ناک کے اندر پھونکنا یا سرگین سرکہ ڈالکر سونگھنا رعاف کو بند کرتا ہے و حمول فرزجہ سرگین سے دافع کثرت حیض ہے و دودھ پینا مسکول کو اور بس سفید پتہ آنکھون مین لگانا مانع نزول آب و چشم چربی گردہ بیاضی کا دافع ہوتی ہے۔

حمام - گوشت غذا اگر فالج و لقوہ و رعشہ و غیرہ امراض مناسب کو دفع کرتا ہو و کبوتر بالکل جلا کر چھڑکنا زخم کہنہ و قروح کو سمت و بنا ہو پتہ لگانا دافع سبلی و مقوی بصر و خون لگانا دافع کلف و دافع زخم آنکھ کا و کبوتر بعد ذبح کے پھاڑ کر گرم عضو گزیدہ زنبور پر باندھنا ساکن درد و مزیل سم ہے۔

حوت - گوشت غذای مقوی باہ جگر خشک کردہ و زور کرنا نافع نزف الدم پتہ ناک مین ڈال نافع صرع۔

خراطین - جوش کرکے کان مین ٹپکانا دافع درد گوش و طلا و ضماد گایا روغن مین پکا کر لگانا تضنیب پر مقوی باہ و تضنیب کا ہے۔

خطاف - گوشت حضوصاً دل کھانا شراب کے ساتھ نہایت مقوی باہ و دماغ ہے الکحال مقوی بصر و دافع تیرگی نظر و پنجال سرمہ کرکے لگانا دافع پھلی آنکھ کا غرغرہ کرنا اوس سے دافع خناق و طلا محلل اورام و منفجر ایسی۔

خفاش - شیخ الرئیس سے تجربہ اسکا منقول ہے و پر و احشا و اطراف دفع کرکے سرکہ کے ساتھ گل حکمت کرکے جلا دیوین و سفوف کرکے چھ ماشہ کھایا کرین دافع ورم طحال مین بے نظیر ہے +

وہ برون سرکہ کے گل حکمت مین جلاکر سرمہ کرکے آنکھ مین لگانا مقوی بصر ہے دماغ اوسکا شہد کے ساتھ لگانا مانع نزول آب چشم ہے۔

خلد اکلاً۔ خشک کرکے بخور کرنا دافع عسر بول خون لگانا دافع پھلی چشم کا دماغ لگانا روغن سرشف کے ساتھ محلل اورام وخنازیر ودافع برص وبہق وقوبا مین بے نظیر خون مین بھی مثل اوسی کے تاثیر ہے۔

خیل۔ سم سوختہ اوسکا روغن سرشف کے ساتھ لگانا مانع خنازیر واکوتہ کا بخور کرنا سم سے موجب تسہیل ولادت خون ٹپکانا دافع درد گوش عرق لگانا مانع برآمدگی موے وعرق فوطہ وآلت کا جو سواری کے وقت نکلتا ہے تعقیب وبن ران پر ملنا مقوی اعصاب وباہ ہے۔

دیک ودجاج۔ گوشت وبیضہ اوسکے سبھی ومقوی چشم وقوی تر تاج خروس کا سفوف اکلاً دافع جنون خون لگانا دافع بیاض چشم پوست سنگدان حابس اسہال وپوست سوختہ بیضہ نافع نزف الدم وزرور آ۔

دودہ الليل۔ سر اسکا پاؤن اوسکے دفع کرکے خشک کرین ودو چند سہاگہ کے ساتھ سفوف کرکے سوم سوم حصہ تین روز تک کھلاوین سنگ گردہ ومثانہ کو دفع کرتا ہے۔

ذباب۔ سر اوسکا زنبور کے کاٹے پر ملنا دافع اوسکی سمیت کا ہے وسر دفع کرکے جسم اوسکا شعرہ پر ملنا مفید ہے وسرکہ مین بگس گھسکر لگانا دافع داء الثعلب ہے۔

ذراریح۔ سرکہ کے ساتھ طلا کرنا دافع برص وجزول ہے کے ساتھ پیسکر روغن شرشف مین جوش کرکے لگانا داء الثعلب وقوبا کو نفع کرتا ہے ورترکیب کے ساتھ کھانا دافع سنگ گردہ ومثانہ واستسقا وسمیت کاٹنے سگ دیوانہ کا ہے۔

رتیلا۔ خانہ عنکبوت جو مثل کاغذ کے سفید ہوتا ہے زخم پر چپکا دینے سے خون کو بند کرتا ہے وقرحہ پر چپکانے سے آماس کو دفع کرتا ہے وپیشانی پر چپکانے سے ایک ٹکڑہ پوست بز کے ساتھ گردن خواہ بازو پر باندھنے سے بالخاصیت حمی غب وربع کو دفع کرتا ہے وعنکبوت پیسکر اوسکے کاٹے ہوئے پر لگانا دافع اوسکی سمیت کا ہے۔

سلحفاۃ۔ خون تازہ خواہ خشک کو پانی مین گھولکر گرم کرکے لگانا دافع درد قولنج مین بے نظیر ہے ومرض نقرس مین پاے راست راست پر وپاے چپ چپ پر باندھنا نفع کرتا ہے گوشت بھون کر سرکہ کے ساتھ کھانا دافع حبس بول ہے بیضہ کو آرد باقلا ملاکے بھون کر کھانا دافع کھانسی ہے استخوان پشت پانی مین

گھسکر لگانا وار الثعلب کو دفع کرتا ہے۔

صدف - سوختہ سے سنون کرنا امراض دندان ولثہ کو مفید ہے غیر سوختہ سفوف کرکے سپیدۂ مرغ مین ملاکر لگانا زخمت سوختگی آگ کو دفع کرتا ہے ذرورًا مانع نزف الدم وقسم کلان گل حکمت مین جلاکر ذرورًا یا سنونًا کھانا دافع حمیات مزمنہ ومقوی قلب ہے۔

ضب - گوشت نہایت گرم مقوی و باہ ودواءً وجاذب اشیاء خلیدہ بدن کا ضماد اوسرگین اکتحالا دافع بیاض چشم وساتھ سرکہ کے طلاءً دافع کلف وبہق ونمش۔

ضفدع - اختشار واطراف دفع کرکے جوشاندہ پینا دافع سم افعی اورام اعضائے عصبانی ومخرج اشیائے خلیدہ بدن چربی تنہا یا دوسرے اجزا کے ساتھ قضیب وبن ران پر لگانا مقوی قضیب وباہ ہے۔

طاؤس - شوربا اوسکا پینا مقوی باہ ودافع ذات الجنب ودیگر امراض باردہ وقولنج ودرد معدہ ومفر پیتہ اوسکا طلا کرنا زبان پر دافع لکنت زبان ہے۔

ظبی - گوشت دافع امراض باردہ ومقوی ارواح پتہ کان مین ڈالنا دافع دردگوش وآنکھ مین لگانا مقوی بصر ذرور شاخ سوختہ مانع نزف الدم۔

عصفور - غذاءً مقوی باہ کباب اوسکا شہد کے ساتھ کھانا دافع بواسیر ریحی وصرف کباب کھانا دافع سنگ مثانہ ہے۔

عقرب - گل حکمت مین جلاکر خاک اوسکی کھانا دافع سنگ مثانہ ہے وروغن زیتون کے ساتھ لگانا دافع داء الثعلب ہے وعقرب سیاہ خشک کرکے پانی مین گھسکر لگانا دافع برص ہے۔

فائدہ - اگر بال اکھاڑ کر خون اوسکا لگایا جاوے تو پھر بال نہین جمتا ومینگنی اوسکی تعلیق شدہ کے ساتھ ناف پر رکھنے سے حبس بول کو دافع ہوتا ہے۔

قنفذ - گوشت قدرے قدرے کھانا جذام کو مفید ہے خون لگانا زخم کاٹنے سگ دیوانہ پر دافع سمیت ہے پتہ لگانا بال اکھاڑ کر مانع نکلنے بال کا ہے وآنکھ مین لگانا دافع بیاض چشم ہے۔

کلب - زبان اوسکی اگر زخم کاٹے ہوئے سگ دیوانہ پر باندھین سمیت کو جذب کرلیتی ہے واگر سوختہ کرکے زخم وقرحہ پر ذرور کرین صحت دیتی ہے واگر مرہم مین داخل کرین التیام کرتی ہے جگر بریان کھلانا جسکو سگ

دیوانہ سنے کا کاٹا ہووے صحت دیتا ہے ونچوڑ استخوان کا درشقیقہ کو دفع کرتا ہے۔

نشترـ چیہ اوس کا پکانا بہراپن کو دفع کرتا ہے و آنکھ مین لگانا دھند کو زائل کرتا ہے و مانع نزول آب چشم ہے یا اوسکے کف دریا حاملہ مین باندھنا موجب تسہیل ولادت ہے۔

ہدہدـ شوربا اوسکا شیرگرم پینا دافع قولنج مین بے نظیر ہے خون لگانا آنکھ مین دافع بیاض چشم پتہ طلا کرنا نافع لقوہ ہے زبانہ و چمڑا سر پر باندھنا دافع سر بلغمی ہے۔

یربوعـ زیت یا روغن سرشف مین پکا کر روغن کان مین ڈالنا دافع بہراپن و طنین و دودی کا ہے روغن اوسکا لگانا موے زائد اوکھاڑ کر مانع برآمدگی موے ہے۔ واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب۔

خاتمۃ الطبع

للہ الحمد والمنۃ کہ نسخۂ لاثانی موسوم بہ **مرکبات احسانی** جو فن طب مین ایک مختصر رسالہ حاوی فوائد معقول ہے اور تصنیف شریف سے بقراط زمان فلاطون دوران طبیب نامی وگرامی جناب حکیم **محمد احسان علی خان** صاحب مرحوم آنجہانی وکیل گورنمنٹ متوطن قصبہ سلون متعلقہ اودھ کے ہے کہ علم الابدان مین وہ مرحوم عدیم المثال و بے نظیر تھے اور **معالجات احسانی** اور **طب احسانی** وغیرہ کتب حکمت بھی انھین مرحوم کی تصنیفات سے ہین اور اسی مطبع مین مطبوع ہو چکی ہین مطبع **منشی نول کشور** سی آئی ای واقع کانپور ماہ دسمبر ۱۹۰۸ع مین پانچوین مرتبہ حلیۂ طبع سے آراستہ اور زیور انطباع سے پیراستہ ہوا۔

فقط

ذخیرہ خوارزم شاہی - اُردو کامل کتاب پورے دس حصہ مین مترجم حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی۔

تریاق مسموم - علاج زہرہا مع اشکال تمام سانپون کے مؤلفہ حکیم محمد حبیب الدین احمد۔

قانون شیخ الرئیس اُردو - جلد اول کلیات طب مین از مولوی غلام حسین قدر۔

ایضاً جلد چہارم شیخ الرئیس اُردو حمیات مین از مولوی غلام حسین قدر۔

مجموعۂ میزان الطب اُردو جسمین پانچ رسالہ ہین (۱) میزان الطب (۲) رسالہ بحران (۳) حب عزیزی (۴) دلائل النبض (۵) رسالہ دلائل البول مترجمہ حکیم صادق علی۔

مطلوب الطالبین خطوط اصطلاحی۔

مجربات عاقل - از حکیم مرزا محمد علی۔

مجربات البسیر مخصوص علاج قوت باہ مین از حکیم بشیر احمد صاحب

نخبۃ البحرین - اجتماع بیدک وطب یونانی از حکیم رحمن علی خان صاحب۔

کتب طب فارسی

غایۃ الشفا - کاغذ سفید یہ رسالہ نادر طب مین ہے۔

قرابادین جلالی - مصنفہ سید جلال الدین ودھب اعرو ہی یہ رسالہ طب مین عجیب ہے۔

اکسیر اعظم - اعلی درجہ طب کی کتاب چار جلد مین کلیات و معالجات امراض از سرتا پا بعد نظر ثانی ہر مطبوعہ مطبع نظامی بہ اضافۂ مقاصد مفیدہ و توجہ خاص حضرت مصنف حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جہان بعد عطاے حق تالیف بمطبع بطبع ورجت شایان اور جناب ارسطو زمان حکیم صاحب موصوف نے اس کتاب مین یہ ترتیب رکھی ہے کہ مقدمہ متضمن جمیع امراض و تشخیص سوء مزاجات علاج کلی بعد ازان تفصیل امراض ہر عضو باسباب و علامات و طریق تشخیص و مخصوص علاج آن بذکر ادویۂ مرکبہ و مفردہ الغرض یہ کتاب نہایت مفید ہے اور غلطنامہ بھی نظر ثانی حکیم صاحب موصوف شامل ہوا ہے۔

ایضاً - کاغذ گندہ صفائی و سفید۔

ایضاً - کاغذ گلابی۔

ایضاً - کاغذ سفید رسمی و صفائی۔

دستور العلاج - از حکیم سلطان علی خراسانی۔

مفرح القلوب - شرح قانونچہ طب از حکیم محمد اکبر ارزانی۔

مجموعۂ میزان الادویہ - والفاظ الادویہ فرہنگ نفیسہ و مخزن الادویہ - یہ ایک مجموعہ نادر لغات طب کا ہے۔

کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی - از حکیم منصور بن حکیم یوسف۔

ضیاء الابصار - از حکیم محمود خان دہلوی۔

مجربات رضائی - امراض ضعف باہ و مثانہ از حکیم سید رضا حسین صاحب۔

مطب علوی خان نسخے مجربات علوی خان کے ہر امراض کے لیے منتخب ہین۔

میزان الطب - مع رسائل دیگر مشہور اچھا ہے

درس کی کتاب ہے جو کہ قبل اسکے بتصحیح و محشی تمام مطبع محمدی حاجی محمد حسین مرحوم مین طبع ہوئی تھی اوسی منقول عنہ سے بکتابت پاکیزہ طبع ہوئی۔

ام العلاج ۔ رسالہ غریب عجائب عجیب حاوی تراکیب ادویہ طبیہ تصنیف حکیم امان اللہ فیروز جنگ بن مہابت خان خانخانان عہد دولت نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی مین تھی یہ کتاب خاص طریقہ آسان معالجہ ہر قسم مرض مین مستند و یادگار ہے کئی مرتبہ چھپی ہے۔

طب یوسفی مشتمل بر رسالجات رسالہ [illegible] رسالہ قادری و رسالہ [illegible] رسالہ ملقات یوسفی رسالہ ماکول و مشروب، قصیدہ در حفظ صحت بدن رسالہ بحران مشہور کتاب ہے۔

[illegible] الشفا سکندر شاہی ۔ یہ ایک کتاب ہم خیال طب یونانی و بیدک کے ہے جسکو طبیب حاذق ہمہ دان [illegible] خان مقرب بارگاہ دولت پناہ سکندر [illegible] بحکم شاہ [illegible] مین بہت سی کتب یونانی بیدک سے انتخاب کیا ہے۔

[illegible] ۔ تصنیف حکیم [illegible] شریف خان [illegible] دہلوی مصنف علاج الامراض۔

ترجمہ شرح فصول بقراطی مشہور کتاب حکیم بقراط کی جسکی شرح ہندوی غلام حسین صاحب نے فرمائی۔

طب اکبر تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی علم طب مین مستند کتاب ہے۔

زاد غریب ۔ معالجات ہر موسم کے از حکیم [illegible]

خلاصۃ التجارب ۔ طب مجربات حکیم علویخان مدد و مرتبہ بقراط زمان جناب حکیم بہار الدولہ بہادر یہ اعلی درجہ طب کی کتاب قابل دید ہے۔

ایضاً ۔ مطبوعہ جدید۔

مجربات اکبری ۔ محشی تصنیف حکیم محمد اکبر صاحب عرف حکیم ارزانی۔

تکشیف الحکمت ۔ حکیم سلیم الدین خان کی تصنیف سے ہے قدر دانی شائقان سے کئی مرتبہ چھپ چکی ہے۔

قرابادین قادری ۔ از حکیم محمد اکبر صاحب عرف حکیم ارزانی۔

کنز الاسرار ۔ از حکیم ہادی حسین صاحب مرادآبادی

بہج الحذاقت ۔ از حکیم قدرت احمد۔

رسالہ جنۃ الواقیۃ لسہام الامراض الوبائیۃ از حکیم شفاء الدولہ بہادر مختص بعلاج۔

رسالہ ارادۃ سواء الطریق لطالب مناہج التحقیق مباحثہ ڈاکٹری و یونانی۔

علاج خاص امراض بہائم و طیور

علاج الدواب ۔ عمدہ معالجات بہائم و طیور کے۔

علاج حیوانی ۔ مسمی بہ دوار البہائم والطیور از حکیم احسان علی صاحب۔

زینت الخیل ۔ باتصویرات و اشکال اقسام نگین گھوڑون اونکی حالت بیماری اور حالت صحت مین از منشی محمد مہدی صاحب رنگین تصنیف میر۔

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ

جامعہ [illegible] مجلس انتظامی [illegible]

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ [illegible] ایک [illegible] جامعہ

مجالس شعبجات [illegible] کتابیں [illegible] ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے [illegible]

۲۔ اساتذہ جامعہ [illegible] کتابیں [illegible] بی۔ اے۔ [illegible] کے

اور [illegible] دو کتابیں [illegible] ال ال بی [illegible] رکھ سکیں گے

۳۔ طلباء [illegible] ایم۔ اے [illegible] اپنے پاس [illegible] ہوں تو طلبہ [illegible]

کے طلبہ تین کتابیں اور دو ہفتہ تک [illegible] ہوں تو [illegible]

طلبہ پانچ کتابیں [illegible] واپس لیا جائیگا۔ [illegible] گی [illegible]

۴۔ مدت مقررہ پر کتاب [illegible] جاری کی جا سکیں گی [illegible] داری

ایک آنہ یومیہ فی کتاب [illegible] لازم ہے۔

۵۔ بشرط موقع کتابیں [illegible] کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو [illegible]

عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا [illegible] نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط